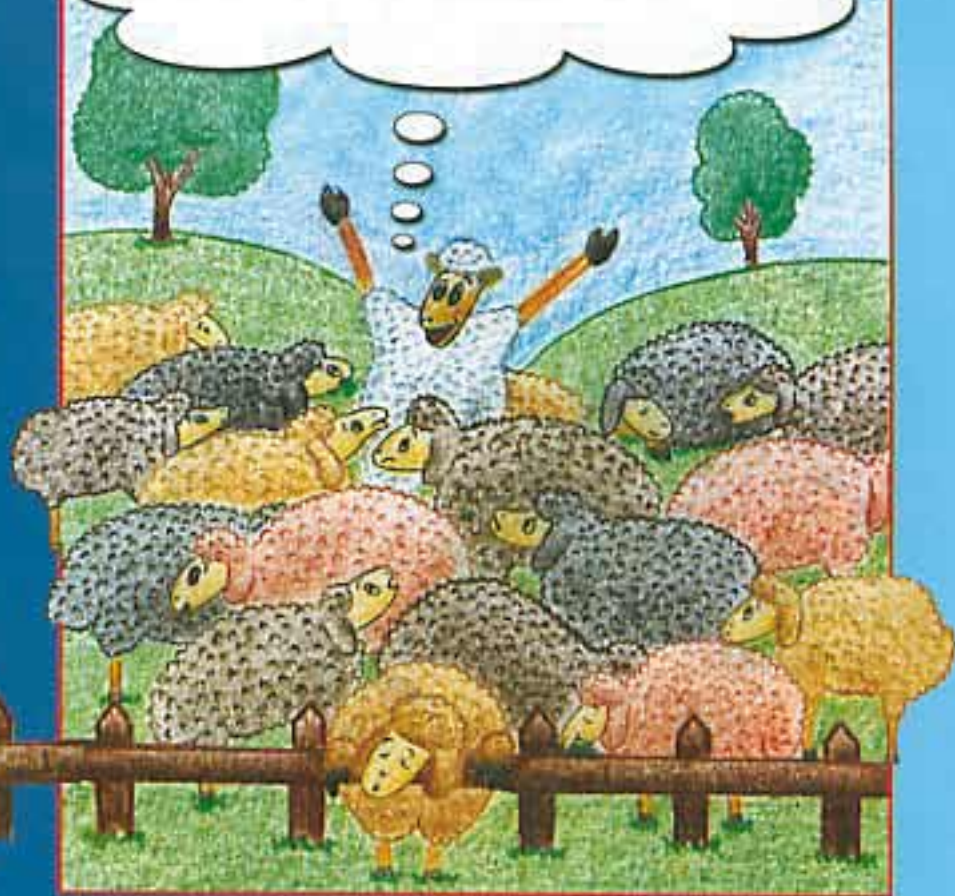


خودشناسی

لطفاً گوسفند نباشید!



تقدیرم به عزیزانی که نمی‌خواهند گوسفند باشند!

به اهتمام

محمود لائمی

«به نام یگانه بهانه‌ای هستی»



لطفاً گوسفند نباشید!

به‌اهتمام:

«محمود نامنی»

Scan By Lordx_x

انسان نمی‌تواند

به آسمان نیندیشد!

چگونه می‌تواند!

مگر انسانهایی که

عمر را بی‌پروا

به پریدن مشغولند

و

سر به زمین قدم برده‌اند

و پوزه در خاک دارند

و غرق در آب

و علف‌اند

اینجا که ((گوسفندان)) دوپایند!

((علی شریعتی))



انتشارات نامن*

۱۳۷۹ - ۱۳۱۴۵

۶۶۴۸۱۴۴۴ - ۵

www.namannashr.com

انتشارات گوهر کمال

مصدق پستی - ایران - تهران

خ ۱۲ فروردین، کوچه مینا، شماره ۴۰

mail: info@namannashr.com

لطفاً گوسفند نباشید!

- به اتمام: محمود نامنی
- ویراستاران: زهرا اسفندیاری - شیمیا جراحی
- کرافت: صبا نامنی، طراح کامپیوتر: سناژ فلاحی
- سرپرست طرح: سحر نامنی
- مشاور طرح: کیاوش حجازی
- مدیران فنی و هنری:
- رضا امان‌اللهی، حامد جراحی
- خروارچینی: گنجینه
- چاپ: دیبا ■ صحافی: گسترش
- چاپ بیست و دوم: بهار ۱۳۸۸
- تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه
- حق چاپ محفوظ است
- قیمت: با جلد شمعین: ۸۵/۰۰۰ ریال، با جلد زکوب: ۱۰۰/۰۰۰ ریال

● مرکز توزیع: بخش کتاب آسیم ۸۸۷۵۰۳۸۳

نامن، محسوب
لطفاً گوسفند نباشید! روانشناسی چگونه خود را بشناسیم! نویسنده: محمود
نامنی - تهران: گوهر کمال، انتشارات نامن، ۱۳۸۷.
۱۷۲ ص.
ISBN 964 - 94766 - 7 - 9
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا
کتابخانه: ص ۱۵۹-۱۷۲
۱. خودشناسی، ۲. خودسازی، ۳. آزمونهای شخصیت، الف. عنوان.
۹۱/۲۴/۷۲۴/۳ BI ۱۵۵/۲
کتابخانه ملی ایران
۹۱ - ۶۷۹۷۶

* نامن: نام روستایی است در سی کیلومتری سروراد

«فهرست»

- سخن اول ۵
- سپاسگزاری ۷
- سخن نگارنده ۹
- اشاره ۱۱
- فصل اول - چگونه باید آموخت؟ ۱۳
- مادر، نیمه گمشده ۱۹
- اثا، برآستی انسان چیست؟ ۲۵
- خودآگاهی چیست؟ ۳۶
- زندگی چیست؟ ۴۶
- جایگاه ما در زندگی کجاست؟ ۷۶
- چگونه دوست انتخاب کنیم؟ ۹۳
- تولد دوباره! ۱۱۲
- مدیریت احساس چیست؟ ۱۱۸
- اعتماد به نفس، یگانه طریق موفقیت! ۱۳۱
- اگر (م) مشکلات را برداریم! ۱۴۱

- چاپ اول: بهار ۸۴
- چاپ دوم: تابستان ۸۴
- چاپ سوم: پاییز ۸۴
- چاپ چهارم: بهار ۸۵
- چاپ پنجم: بهار ۸۵
- چاپ ششم: تابستان ۸۵
- چاپ هفتم: تابستان ۸۵
- چاپ هشتم: پاییز ۸۵
- چاپ نهم: زمستان ۸۵
- چاپ دهم: بهار ۸۶
- چاپ یازدهم: تابستان ۸۶
- چاپ دوازدهم: پاییز ۸۶
- چاپ سیزدهم: پاییز ۸۶
- چاپ چهاردهم: زمستان ۸۶
- چاپ پانزدهم: بهار ۸۷
- چاپ شانزدهم: بهار ۸۷
- چاپ هجدهم: تابستان ۸۷
- چاپ هیجدهم: پاییز ۸۷
- چاپ نوزدهم: زمستان ۸۷
- چاپ بیستم: زمستان ۸۷
- بیست و یکم: زمستان ۸۷

لبخند درمانی!	۱۵۷
غم درمانی!	۱۶۵
چه حاصل از اشک‌ها و لبخندها؟!	۱۷۰
عقل چیست؟	۱۷۵
چرا و چگونه دعا کنیم؟	۱۸۷
چگونه محبوب معبود شویم؟	۲۱۱
چگونه خود را ارزیابی کنیم؟	۲۲۰
اما، براستی عشق چیست؟	۲۲۸
آخرین کلام!	۲۵۴
فصل دوم - عبارات تأکیدی!	۲۶۵
فصل سوم - پرسش‌های بی‌پاسخ!	۵۱۷
فصل چهارم - آزمون‌های خودشناسی!	۵۷۳
فصل پنجم - این کتاب چه اثری بر شما گذاشت؟	۶۵۳
منابع	۶۵۹

«سخن اول»

«ما را زندگی ساخت، ای کاش شما را اندیشه‌ها بسازد.»

مشکلات در طول مسیر زندگی، پیوسته انسان امروز را پریشان و هراسناک کرده است و بی‌شک این مشکلات حل نمی‌گردد، مگر با اندیشه‌هایی پویا! و اندیشه‌های پویا حضور نمی‌یابند، مگر با دست‌آویختن به کتابهایی مؤثر و مثبت!

ای عزیز! بی‌شک کتابهای زیادی در زمینه روانشناسی مطالعه کرده‌اید و به‌خوبی آگاهید که همه‌ی آنها در یک زمینه خاص صحبت کرده‌اند، اما کتاب حاضر صرفاً نقل قولی است، از زرتشت تا پیامبر، از سقراط تا آندره ژید و از شریعتی تا آنتونی رابینز که به همت و تلاش گروه فرهنگی انتشارات نامن به سرپرستی آقای «محمود نامنی» تکوین و تدوین گردیده است که به واقع سالهای زیاد و رنج فزاینده‌ای را به خود اختصاص داده تا دریاره‌ی تمامیت زندگی، از تولد تا مرگ سخن راند!

پیشنهاد داریم: این دست‌نوشته را به عنوان یک کتاب درسی بخوانید، نه برای سرگرمی!

به ویژه «عبارات تأکیدی» و «پرسش‌های بی‌پاسخ» آن را جدی بگیرید!

امیدواریم، این دست نوشته پلکانی از نور باشد که شما را به منبع نور،
راهنما و تعالی روح تان را متجر گردد، که بی شک چنین خواهد شد.

یک خواهش!

با ایجاد ارتباط مکاتبه‌ای یا مکالمه‌ای اشتباهات ما را گوشزد و در
جهت رشد این کتاب مقدس! راهنمای مان باشید و از نظرات خود، ما را
مطلع فرمایید.

با تقدیم احترام:

مدیران فنی و هنری

«رضا امان‌اللهی - حامد جراحی»

«سپاسگزاری»

من به سرچشمه خورشید نه خود بردم راه

ذره‌ای بودم و مهر تو مرا بالا برد

نخستین سپاس به پیشگاه حضرت دوست که هرچه هست از اوست!

- سپاس از روح «علی رضا نامنی»

- سپاس از عزیز عالیقدر «فاطمه امان‌اللهی»

- سپاس از مهربان ماندنی «صدیقه شجاعی»

- سپاس از هنرمند فرزانه «حسن نیک‌بخت»

- سپاس از خوبان فهیم «سارا و سیمین ملوندی»

- سپاس از همسایه دل «پروین دخت پورهنک»

- سپاس از یار ندیم «متیرالسادات فلاح»

- سپاس از قریب به غریب نشسته «عباس ملوندی»

در خاتمه: سپاس به پیشگاه عزیزانی که از سر اغماض رخصت بردن
نامشان را به ما ندادند که اگر حضور ایشان نبود، راه به جایی نمی بردیم.

نامشان زمزمه نیمه شب مستان باد

تا نگویند که از یاد فراموشانند

«محمود نامنی»

«سخن نگارنده»

«کاش دانسته بودم چگونه زندگی کنم یا کسی را یافته بودم که روش زندگی را به من تعلیم دهد!»
«تو دود پادشاه»

خوب من!

فقط «او» می‌داند که چگونه واژگان از سرِ درد به قامت و شانه‌ی قلم آویخته و با قطره قطره جوهر اخلاص و چک چک نور چشم و لحظه لحظه دونوردیدن هزاران ساعت پررنج اما سرریز عشق، فقط برای آگاهی شما! و انتخاب راهی درست برای فرداهای سبز و سرانجام، دست یازیدن ایامی به کام شما! به سینه سپید کاغذ محمل گزیدند.

باور کن!

این دست‌نوشته را نه به شوق نام و ذوق نان! بلکه بی‌شک، اگر عشق به تو و سرنوشت تو نبود، هرگز واژگان لباس معنا به تن نمی‌کردند و در زیر هجوم سالها تفکر و تحقیق، این همه رنج را شانه‌های نازک قلم به دوش نمی‌کشید!

شمس تبریزی فرماید:

کسی یک سخن شنید و در همه‌ی عمر،

از آن سخن سوخت.

جان من فدای او باد!

بپایید از آنهایی باشیم که شمس تبریزی، جان عزیزش را فدای

آنان کرد!

اما رنج ما!

ز درد نکته‌سنجی هر که آگاهست می‌داند

که معنی در دل اول خون شود و آنکه سخن گردد

به یاد بسپارید!

دل‌مان تکان می‌خورد و خاطرمان شکرین می‌گردد اگر تغییر روحی

خویش را - بعد از مطالعه - بر ایمان بنگارید و ما را یاری کنید تا برای

رسیدن به چکاد کمال، عیوب آشکار و پنهان خویش را بفهمیم!

اما، به قول فهیم فرزانه دکتر علی شریعتی:

«این تمام چیزی است که می‌توانستیم، نه تمام چیزی که می‌خواستیم!»

برایتان:

دلی عاشق

ذهنی جستجوگر

روحی عصیانگر

نگاهی پرهیزگر

وزیانی پرشگر

می‌طلبم!

با تقدیم احترام:

«محمود نامی»

«اشاره»

لطفاً قبل از مطالعه کتاب، به نکات مهم آتی توجه فرمایید:

پاسخی لطیف به رنج‌های ما، همانا تبسم تفکر شماست!

می‌پرسید: چگونه؟

می‌گوییم: از آنجا که این کتاب برای سرگرمی نگاشته نشده

پیشنهاد داریم:

- با دقتی ژرف و حوصله‌ای وافر مطالب را مطالعه فرمایید، سپس

در خلوت خاص خویش یکایک واژگان را زیر زبان دل و ذهن، مزه

مزه کنید!

- زیر مطالبی که برایتان جالب، جهت‌دار، هدفمند و شعف‌ناک

می‌نمایاند خط بکشید تا کار دوباره خوانی شما راحت‌تر انجام پذیرد!

- از نگارش نظرات خود در حاشیه صفحه و مقایسه کردن آن با

متن اصلی دریغ نورزید که در جهت رشد ذهنی شما بسیار مؤثر

است!

- فراموش نکنید! گاهی یک جمله مسیر زندگی انسان را تغییر

می‌دهد، لذا برای آنکه طعم واژگان را بچشید، اگر جمله‌ای حضور

شما را گرم کرد آن را در یک کاغذ نگاشته و پیوسته در منظر نگاهتان

قرار دهید. بعد از مدتی اثر شگرف آن را به تماشا بنشینید!

— خلاصه مطالب هر بخش، چکیده و عصاره آن فصل است، چه خوب است که شما هم خلاصه‌ای از خود به آن اضافه نمایید!

— موجب مزید امتنان است، چنانچه تغییری در ذهن و روح و نوع روش زندگی شما یا عزیزانتان به واسطه مطالعه این کتاب به وجود آمد، آن را طی نامه‌ای برایمان بازگو فرمایید.

با سپاس:

«محمود نامی»

فصل اول

چگونه باید آموخت؟

«به نام آن که هستی از او طعم گرفت»

چگونه باید آموخت؟

سلام! سلام به گرمای دشت ای دوست
دلم لحظه ای با دلّت روبروست
بگو عاشقی تا سلامت کنم
تمام دلم را به نامت کنم

«شبن محمدی»

مولانا می فرماید:

آدمی فربه شود از راه گوش جانور فربه شود از خلق و نوش

اما چگونه بیاموزیم؟

جوانی نزد سقراط آمد و گفت: می خواهم فلسفه را از تو بیاموزم.

سقراط گفت: با یقین آمدی؟ جوان گفت: بلی!

آنگاه سقراط جوان را به کنار حوضی آورد و گفت: سرت را داخل

آن کن. جوان سرش را داخل حوض کرد، لحظاتی بعد، سقراط گردن

جوان را گرفت و داخل آب نگه داشت، دقایقی چند که آن جوان

داشت خفه می شد و دست های خود را به نشانه تقلا حرکت می داد،

سقراط گردن او را رها کرد! جوان نفس نفس زنان سر خود را بیرون

آورد و علت این کار را از سقراط پرسید؛ سقراط جواب داد: در آن لحظات با تمام وجود خود چه چیزی را طلب می کردی؟ جوان گفت: فقط هوا را طلب می کردم و بس!

سقراط گفت: حال به خانه برو و فکر کن اگر به مرحله ای رسیده ای که فلسفه را نیز این چنین - با تمام وجود خویش - طلب کنی، آنگاه بیا تا فلسفه را به تو بیاموزم!

این بهترین تمثیل است برای چگونه آموختن! آیا ما برای آموختن به این مرحله رسیده ایم؟ عرفا گویند:

اهل دل را دو خصلت باشد:

دل سخن پذیر

سخن دل پذیر

خود را در این جمله پیدا کنید. کدام یک هستید؟

سقراط بر این باور است که در آن پگاه سبز و وهم آلود که حضرت دوست انسان را آفرید، روح او را همچون سبزی از وسط به دو نیم کرد و به این دنیا فرستاد و به همین دلیل است که انسان‌ها در این دنیا پیوسته به دنبال نیمه‌ی گمشده‌شان می گردند.

اما، نیمه‌ی گمشده‌ی ما آن چنان که از نامش پیداست، نیمه‌ی از وجود خود ماست که با رسیدن به آن کامل می شویم. نیمه‌ی گمشده‌ی ما می تواند انسان‌های انگشت شماری باشند، مانند: پدر، مادر، برادر، یک دوست، همچنین می تواند اشیایی باشند، مانند: یک قلم، یک عکس، یک کتاب، یک دست نوشته و حتی می تواند غیر ملموس باشد، مانند: یک آرزو، یک ایده، یک آرمان، یک

خاطره‌ی معطر و خلاصه هر چیزی که اتصال او به ما و ما به او، حضور انسان را متعالی و لبریز و سرشار از بودن سبز و شغفتاک خدای گونه خویش نماید.

به بیانی دیگر: نیمه‌ی گمشده‌ی ما همان قلب ما می باشد که بیرون از بدنمان می تپد.

دقت کنید! اگر در مناطق شمالی کشورمان، محل تلاقی رود به دریا را خوب نگاه کنید، رود پس از طی مسافتی با جوش و خروش خاصی حرکت می کند و وقتی به دریا می ریزد، آرام و بی صدا می گردد. آن نقطه تلاقی را که رود به دریا می ریزد را خوب نگاه کنید! به شکل مبهمی زیباست! زیباست و وهم انگیز!

رود را کودکی های دریا می گویند، زیرا همیشه دارای سر و صدا و بازیگوشی های خاص کودکان است. وقتی این کودک بازیگوش پس از طی طرق ها و برخورد با موانع و سنگلاخ ها پخته می گردد و به دریا تبدیل می گردد، مانند انسانی که به بلوغ فکری کامل رسیده دیگر از آن طغیان ها و شیطنت ها خبری نیست.

رود بعد از رسیدن به دریا و به آغوش کشیدن و محو شدن در آن، دیگر فغان و ضجه‌ی قبل را ندارد، مانند: کودک گمشده‌ای که بعد از سال ها فراق به آغوش مادر می پیوندد و با تمام حضور خویش مادر را به آغوش می کشد.

مادر، نیمه گمشده

«خدا نمی‌توانست در همه جا باشد، از این رومادران را آفرید!»

«مثل عربی»

در اینجا چون صحبتِ مادر به میان آمد، داستانی را درباره‌ی این زیباترین، لطیف‌ترین، فداکارترین، و وفادارترین عزیز خداوند بگویم. من مادر را یک «عشق بی‌پناه» یک «شوق شعلناک شیرین» نام نهاده‌ام.

اشاره‌ای دارم به ارزش و اعتبار «مادر» در پیشگاه حضرت دوست: از «ابوسعید ابوالخیر» سؤال کردند: این حُسن شهرت را از کجا آوردی؟

«ابوسعید» گفت: شبی مادر از من آب خواست، دقایقی طول کشید تا آب آوردم، وقتی به کنارش رفتم، خواب، مادر را در زبودا دلم نیامد که بیدارش کنم، به کنارش نشستم تا بگه، مادر چشمان خویش را باز کرد و وقتی کاسه‌ی آب را در دستان من دید، پی به ماجرا برد و گفت: فرزندم، امیدوارم که نامت عالمگیر شود.

بدین سان «ابوسعید ابوالخیر» مرید خجّرد و آگاهی و عرفان، شهرت خویش را مرهون یک دعای مادر می‌داند. و در اینجا است که ما از

جایگاه حقیقی و شگرف مادر و نقرّب او به آن قدرت مطلق آگاه می‌شویم.

گوش جان می‌سپاریم به واژگانی که از میان لبان معطر و پاکیزه‌ی مادر - به عنوان دعا - برای فرزند خود سرریز می‌گردد:

وقتی کوچک بودی

تو را با روانداژهایی می‌پوشاندم

و در برابر هوای سرد شبانه محافظت می‌کردم

ولی حالا که بزرگ شده‌ای

و دور از دسترس،

دستهایم را بهم گره می‌کنم

و تو را با دعا می‌پوشانم!

(دانا کوپر)

حکایت بهشت و موسی:

روزی حضرت موسی در خلوت خویش از خدایش سؤال می‌کند: آیا کسی هست که با من وارد بهشت گردد؟ خطاب می‌رسد: آری! موسی با حیرت می‌پرسد: آن شخص کیست؟ خطاب می‌رسد: او مرد قصابی است در فلان محله. موسی می‌پرسد: می‌توانم به دیدن او بروم؟ خطاب می‌رسد: مانعی ندارد!

فردای آن روز موسی به محل مربوطه رفته و مرد قصاب را ملاقات می‌کند. و می‌گوید: من مسافری گم‌کرده راه هستم، آیا می‌توانم شبی را مهمان تو باشم؟ قصاب در جواب می‌گوید: مهمان حبیب خداست، لختی بنشین تا کارم را انجام دهم، آن گاه با هم به خانه

می‌رویم. موسی با کنج‌کاوی و آفری به حرکات مرد قصاب می‌نگرد و می‌بیند که او قسمتی از گوشت را نگوسفند را برید و قسمتی از جگر آن را جدا کرد در پارچه‌ای پیچید، و کنار گذاشت. ساعتی بعد قصاب می‌گوید: کار من تمام است برویم. سپس با موسی به خانه قصاب می‌روند، به محض ورود به خانه، رو به موسی کرده و می‌گویند: لحظه‌ای تأمل کن! موسی مشاهده می‌کند که طنابی را به درختی در حیاط بسته، آن را باز کرده و آرام آرام طناب را شل کرد. شبی در وسط توری که مانند تورهای ماهیگیری بود نظر موسی را به خود جلب کرد، وقتی تور به کف حیاط رسید، پیروزی را در میان آن دید، با مهربانی دستی بر صورت پیرزن کشید، سپس با آرامش و صبر و حوصله مقداری غذا به او داد، دست و صورت او را تمیز کرد و خطاب به پیرزن گفت: مادر جان، دیگر کاری نداری. و پیرزن می‌گوید: پسرم ان شاء الله که در بهشت همنشین موسی شوی. سپس قصاب پیرزن را مجدداً در داخل تور نهاده بر بالای درخت قرار داده و پیش موسی آمده و با تبسمی می‌گوید: او مادر من است و آن قدر پیر شده که مجبورم او را این گونه نگهداری کنم و از همه جالب‌تر آن که همیشه این دعا را برای من می‌خواند که «ان شاء الله در بهشت با موسی همنشین شوی» چه دعایی!! آخر من کجا و بهشت کجا؟ آن هم با موسی!

موسی لبخندی می‌زند و به قصاب می‌گوید: من موسی هستم و تو یقیناً به خاطر دعای مادر در بهشت همنشین من خواهی شد!

صحبت کردن در خصوص مادر که ماهتاب مهربانی و عطوفت است در خلقت، زمان دیگری را می‌طلبد. به راستی تا به حال با تمام

حضور خویش مادر را به آغوش کشیده‌اید؟ وقتی از سفری هر چند کوتاه می‌آیید یا وقتی خبری شوق‌انگیز را می‌شنوید، به آغوش مادر می‌جهید و در آن لحظه است که احساس شوق مطلق می‌کنید. و عشق را تجربه و طعم عاشقی را می‌چشید و عطر و بوی رسیدن را می‌گیرید و جام وجودتان لبریز از شور و شغف می‌گردد، (حسّ ماهی‌ای را دارید که از تُنگِ بُلور به برکه‌ی آب می‌جهد و در این لحظه است که ماهی لحنِ لطیفِ نیمه‌ی گمشده را در زیر پوست خویش احساس می‌کند و به این بهانه است که این گونه شغفتاک، سینه به امواج آبی و آرام برکه می‌دهد) و شما نیز در همین لحظه است که طعم نیمه‌گمشده خویش را در زیر زبان روح می‌چشید. و، که چه حس خدای‌گونه‌ای! حبس کامل بودن که همه‌ی هستی انسان فریاد برمی‌آورد:

تمام ناتمام من!

با تو تمام می‌شوم!

درست مانند کودکی‌های دریا، وقتی به آغوش دریا می‌رسد!!

«دوروتی کانفیلد فیشر» می‌گوید: «مادر، فردی نیست که به او تکیه کنیم، بلکه کسی است که ما را از تکیه کردن به دیگران بی‌نیاز می‌سازد!» پدر یا مادر، به نوعی تجسم عینی پایانی هستند بر تمام بی‌کسی‌های ما و لیکنند شوقناکی هستند بر ضجه‌های بی‌وقفه‌مان که متأثر از رنج‌های روزگار است.

در طول زندگی، این احساس می‌تواند در وجود برادر، دوست، فرزند، یا هر انسانی که با حضورش احساس کامل شدن می‌کنیم، تجلی نماید.

«امانوئل» این احساس را بسیار زیبا بیان کرده و می‌سراید:

روحم را جستجو کردم

اما نتوانستم آن را بیابم

خدایم را جستجو کردم

اما او از من گریخت

برادرم را جستجو کردم

و هر سه را در او یافتم!

«سهراب» در تعبیری بسیار ژرف و لطیف، نیمه‌گمشده را بیان کرده و تنهایی و اندوه انسان را در دلی ماهی کوچکِ تُنگِ بلور می‌بیند که دچار آن نیمه‌گمشده‌اش - که دریاست - می‌باشد و به این بهانه - محزون و غمگین - چنین می‌سراید:

چرا گرفته دلت؟

مثل آن که تنهایی

- چه قدر هم تنها! -

خیال می‌کنم دچار آن رگِ پنهانِ رنگها هستی.

دچار یعنی، عاشق!

و فکر کن چه تنهات،

اگر ماهی کوچک،

دچار آبیِ بی‌کران باشد.

چه فکر نازک غمناکی!

دچار باید بود!

در اینجا نیمه‌ی گمشده‌ی ماهیِ تُنگِ بلورِ دریاست که دُچار و عاشق اوست و این است که دلش گرفته و غمگین است.

حال دانستیم که در صبح ازل بهانه و انگیزه حضور و حرکت ما در این جهان، پیوسته به دنبال نیمه‌ی گمشده‌ی خویش گشتن است، ولی چگونه می‌توانیم بفهمیم که نیمه‌ی گمشده‌ی ما چه کسانی، چه اشیایی و یا چه آرمان و آرزویی می‌تواند باشد؟
برای جواب به این سؤال ابتدا باید از زندگی و خویششن شناختی شفاف و زلال داشته باشیم.

علی (ع) می‌فرماید: «خودشناسی، خداشناسی است!»
«جودت استافتن» می‌گوید: «خودیابی در واقع همان خدایابی است، زیرا ما و خدا یکی هستیم و پی بردن به این حقیقت دلیل تولد بشر است!»

چکیده مطالب:

- قراموش نکنیم! یگانه فرق بین انسان و حیوان «دانستن» است و برای «دانستن» باید شیفته باشیم و سینه‌چاک و شتابناک!
- میزان فرزاندگی و فهم و درک ما بر دو عامل استوار است:
- ۱ - گفتنی سخنی دلنشین و پسندیده
- ۲ - داشتن دلی سخن‌پذیر.
- مادرا پاره و قسمتی از وجود ماست که سمبل و نمونه یک نیمه‌ی گمشده عزیز و حقیقی است!

✽ جان کلام:

نیمه گمشده‌ی ما، علت اصلی و اساسی حضور ما در جهان است. به دنبال چه هستید؟ نیمه گمشده شما چیست؟ هر چه باشد، شما نیز همان خواهید بود!

اما، براستی انسان چیست؟

به دنیا پا نهاده‌ای
درست مانند:

کتابی باز، ساده و نانوشته،
باید سرنوشت خود را رقم بزنی،
خود، و نه، کس دیگر
چه کسی می‌تواند چنین کند؟
چگونه؟
چرا؟
به دنیا آمده‌ای!
هم چون یک بذر زاده شده‌ای،
می‌توانی همان بذر بمانی و بمیری،
اما، می‌توانی گل باشی و بشکنی،
می‌توانی؛

درخت باشی و بیالی!

«اوشو»

دکتر «الکسیس کارل» بر این باور است که انسان موجودی است

بسیار کوچک که عجایب و پیچیدگی های دهها کهکشان در وجودش
تجمع یافته است و ادامه می دهد که بدن انسان شامل
۱۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ سلول است. هر یک از این سلول ها
خود ۱۰۰/۰۰۰ ژن گوناگون دارد که هر ژن شامل رشته های بلند و
مارپیچی (دی. ان. ای) است. هر کدام از این سلول های کوچک
میکروسکوپی طرح ژنتیکی ساختمانی را در خود جای می دهند. اگر
قادر باشیم همه این رشته های مارپیچی را باز کنیم و به یکدیگر متصل
کنیم، طول آنها ۱۲۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ کیلومتر خواهد شد که
حدود ۸۰۰ برابر فاصله زمین و خورشید است. و با این وجود تمامی
این رشته های مولکولی (دی. ان. ای) به اندازه یک گردو است.
«صادق هدایت» با جهان بینی خاص خویش، آدمها را مستراح های
«پرتابل» می داند!

«جلال آل احمد» می گوید: «یک سوراخ بالا و یک سوراخ پایین با
کیلومترها روده، نامش آدم!»

«دکتر شریعتی» می گوید: «آدم های اربعه (آدم های چهاربُعدی) -
آدم های دمیبه دار خوشحالی اربعه (شکم، زیر شکم، نشیمنگاه،
پوشش)»

«انشتین» می گوید: «اگر انسان ها در طول عمر خویش میزان کارکرد
مغزشان یک میلیونوم معده شان بود، اکنون کره ی زمین تعریف دیگری
داشت!»

اما برآستی در یک شبانه روز، ما چند دقیقه فکر می کنیم؟

۱- می دانید که معده یا دستگاه هضم ساز بدن در تمام طول شبانه روز مشغول به کار
می باشد.

«لقمان حکیم» می گوید:

بیچاره آدمی در میان دو رسوایی قرار دارد،
اول می گوید: مرا بُر کن وگرنه رسوایت می کنم
و چون بُر شد
می گوید: مرا خالی کن،

وگرنه آبرویت را به باد می دهم!

«جبران خلیل جبران» بعد از شنیدن سخنان لقمان حکیم با
حسرتی حیرت آور می سراید:
کاش می توانستید با بوی خوش زمین زندگی کنید
و مانند گیاهان هوایی،
تنها روشنی آفتاب، خوراک شما باشد.

«مولانا» فرماید: آدمی نیمی ست ز جان و دل، نیمی ز آب و گِل.
و «دکتر شریعتی» بُر این یاور است که: انسان نقطه ای است میان دو
بی نهایت! بی نهایت لجن! بی نهایت فرشته!

نگارنده معتقد است: میزان انسان بودن هر کس درست به اندازه ی
حس مسئولیتی است که نسبت به پدر و مادر - نیاکان - و هویت خویش
دارد، زیرا:

«هرگز از رودی که خشک شده است، به خاطر گذشته اش سپاسگزاری
نمی شود!»

«سی. ای. فلین»، تعریف انسان را در بزرگی رویاهایش می بیند و
می گوید:

بزرگی و شأن انسان
در بزرگی و شأن رویاهایش،

در عظمت عشقش.

در والایی ارزشهایش.

و در شادی و سرور تقسیم شده‌اش نهفته است.

بزرگی و شأن انسان.

در بزرگی و شأن افکارش.

در ارزش تجسم یافته‌اش.

در چشمه‌هایی که روحش از آن سیراب می‌گردد.

و در بینشی که بدان دست یافته، نهفته است.

بزرگی و شأن انسان.

در بزرگی و شأن حقیقتی‌ست که بر لبان جاری می‌سازد.

در یاری و مساعدتی که بذل می‌کند.

در مقصدی که می‌جوید.

و در چگونه زیستن او نهفته است!

توجه فرمایید! در یک بررسی آماری چه نتیجه‌ای گرفتیم:

یک کودک فرضی را در نظر بگیرید که در یک صحرا به دنیا می‌آید.

غذای او چیست؟ اول، شیر، بعد، نان، عسل، گوشت و ... یعنی.

زیباترین و لطیف‌ترین رستنی‌ها را زنبور و گاو و گوسفند می‌خورند و

بعد از انجام تغییرات در سیستم ارگانیسم آنها به صورت مواد خوراکی

تحویل او می‌دهند و بعد این کودک چه چیزی تحویل طبیعت

می‌دهد؟

ادرار و مدفوع!

حال تصور کنید که این وضعیت ادامه دارد و این کودک بیست

ساله، چهل ساله و شصت ساله می‌شود. گاوها و گوسفندها گیاهان را

می‌خورند و عصاره‌ی آن را به صورت شیر به او می‌دهند. زنبور عسل

شهد گل را می‌نوشد و چکیده‌ی آن را که عسل باشد، نثار این آدم

می‌کند. فرض کنید که این ادرار و مدفوع او تجزیه نگردد و به همان

شکل اول باقی بماند، بعد از گذشت شصت سال، ما با چه منظره‌ای

روبرو هستیم؟ آن کودک دیروز، اکنون انسانی کهنسال و سپید موی

شده و در دو طرفش دریایی لبریز از میلیون‌ها لیتر ادرار و کوهی

انباشته از مدفوع قرار دارد. آیا حاصل ما از حیات این است؟ آیا

منظور خداوند از ساختن این همه سیستم‌های پیشرفته در بدن

رسیدن به این کوه مدفوع و دریایی از ادرار بود؟

انسان از دیدگاه ارقام:

به‌خوبی آگاهید که ارقام هیچگاه دروغ نمی‌گویند. پس نگاهی به

ارقام آنی بیندازید تا ببینید ساعات و روزهای عمر خود را چگونه

تلف می‌کنید!

توضیح: ارقام مربوطه توسط پزشک متخصص مشاور تهیه و

جملگی تقریبی هستند. پس به جزئیات توجه نکرده و به پیام اصلی

این ارقام اندیشه کنید!

کارکودن:

یک انسان در طول روز بطور نسی ۱۰ ساعت کار می‌کند. اعم از:

تحصیل، اداره یا خانه داری.

ساعت ۱۰ = یک روز

ساعت ۳۶۵۰ = یک سال

سال ۲۵ = ماه ۳۰۴ = شبانه روز ۹۱۲۵ = ساعت ۲۱۹۰۰۰ = ۶۰ سال

یعنی، شما در طول ۶۰ سال عمر خود (۲۵ سال، بطور شبانه روزی به کارکردن اشتغال داشته‌اید!

خوایدین:

ساعت ۸ = یک روز

ساعت ۲۹۲۰ = یک سال

سال ۲۰ = ماه ۲۴۳ = شبانه روز ۷۳۰۰ = ساعت ۱۷۵۲۰۰ = ۶۰ سال

یعنی، شما در طول ۶۰ سال عمر خود (۲۰ سال، بطور شبانه روزی در حالت افقی! یعنی، خواب - تشریف داشته‌اید!

نکته: این آمار کسانی است که وقتی بیدار می‌شوند واقعاً بیدارند، بماند آنهایی که در حالت بیداری هم در خواب غفلت هستند!

غذا خوردن:

ساعت ۱ = یک روز

ساعت ۳۶۵ = یک سال

سال ۲/۵ = ماه ۳۰ = شبانه روز ۹۱۲ = ساعت ۲۱۹۰۰ = ۶۰ سال

یعنی، شما در طول ۶۰ سال عمر خود (دو سال و نیم، بطور شبانه روزی در حالت غذا خوردن بسر برده‌اید.

آبریزگاه (دستشویی):

دقیقه ۳۰ = یک روز

ساعت ۱۸۲ = دقیقه ۱۰۹۵۰ = یک سال

سال ۱/۵ = ماه ۱۵ = شبانه روز ۴۵۵ = ساعت ۱۰۹۲۰ = ۶۰ سال

یعنی، شما در طول ۶۰ سال عمر خود (یکسال و نیم، بطور شبانه روزی در آن حالت جالب! در آبریزگاه بسر برده‌اید!

حالا خنده‌داره یا گریه‌دار؟!

اکنون ببینیم حاصل این ساعات چیست؟

اگر روزی ۳ کیلو مدفوع کرده باشید:

کیلو ۳ = یک روز

کیلو ۱۰۹۵ = یک سال

کیلو ۶۵۷۰۰ = ۶۰ سال

یعنی، شما در طول ۶۰ سال عمر خود (۶۵۷۰۰ کیلو، مدفوع کرده‌اید.

اگر روزی ۲ لیتر ادرار کرده باشید:

لیتر ۲ = یک روز

لیتر ۷۳۰ = یک سال

لیتر ۴۳۸۰۰ = ۶۰ سال

یعنی، شما در طول ۶۰ سال عمر خود (۴۳۸۰۰ لیتر، ادرار تولید کرده‌اید.

حاصل کلام!

اگر شما ۶۰ سال عمر کنید:

۲۵ سال - بطور شبانه روزی - کار کرده‌اید.

۲۰ سال - بطور شبانه روزی - خوابیده‌اید.

۲/۵ سال - بطور شبانه روزی - مشغول خوردن بوده‌اید.

۱/۵ سال - بطور شبانه روزی - در حالت ادرار یا مدفوع کردن بوده‌اید.

اکنون از خود سؤال کنید:

- در طول عمر خود چند ساعت به مطالعه یا تفکر پرداخته‌اید؟

- آیا عمر شما حاصل دیگری جز تولیدات فوق داشته است؟

پیشنهاد می‌کنیم:

یک بار دیگر این ارقام را بخوانید!

اگر از ته دل خندیدید یا گریه کردید، به خود امیدوار باشید!

ولی اگر.....؟!!

حکایت بانک زمان:

تصور کنید حساب بانکی دارید که در آن هر روز صبح ۸۶۴۰۰ تومان به حساب شما واریز می‌گردد و شما فقط تا آخر شب فرصت دارید تا همه پول‌ها را خرج کنید چون آخر وقت حساب شما خود به‌خود خالی می‌شود.

در این صورت شما چه خواهید کرد؟

البته سعی می‌کنید تا آخرین ریال را خرج کنید!

هر یک از ما یک چنین حساب بانکی داریم؛ حساب بانکی زمان!

هر روز صبح در بانک زمان شما ۸۶۴۰۰ ثانیه واریز و تا پایان شب

به پایان می‌رسد. هیچ برگشتی در کار نیست و هیچ مقداری از این

زمان به فردا اضافه نمی‌شود.

ارزش یک سال را دانش آموزی که مردود شده، می‌داند.

ارزش یک ماه را مادری که فرزند نارس به دنیا آورده، می‌داند.

ارزش یک هفته را سردبیر یک هفته‌نامه می‌داند.

ارزش یک ساعت را عاشقی که انتظار معشوق را می‌کشد.

ارزش یک دقیقه را شخصی که از قطار جا مانده.

و ارزش یک ثانیه را آن که از تصادفی مرگبار جان به‌در برده، می‌داند.

باور کنید هر لحظه گنج بزرگی است! گنجتان را آسان از دست ندهید!

به یاد داشته باشید: زمان به‌خاطر هیچ کس منتظر نمی‌ماند!

فراموش نکنید:

دیروز به تاریخ پیوست.

فردا معما است.

و امروز هدیه است!

حکایت عارف و آبخانه:

یکی از عرفا به دیدن درویشی می‌رود که آوازه و شهرت او تا آبادی‌های دوردست رفته بود. شامگاه به خانه‌ی درویش رسید، خود را مسافری گم کرده راه معرفی کرد تا به بهانه مهمانی به علت شهرت او پی بزد. چند روزی می‌گذرد، مشاهده می‌کند که غذای میزبان همیشه اندکی نان خشک با آب است، هرچند که برای مهمان غذای چرب‌تری حاضر می‌کند، خود، همچنان از نان خشک استفاده می‌کند.

مهمان شگفت زده از میزبان می پرسد: «شما بیمار هستید یا اعتکاف می کنید؟»

میزبان می گوید: «هیچکدام!»

مهمان می پرسد: «پس چرا اینقدر کم و بی مقدار غذا می خورید؟»
میزبان می گوید: «از روی حضرت دوست شرم دارم و خجالت می کشم که ساعتی را در آبریزگاه در آن حالت باشم و او به من نگاه کند!»

به این می گویند: «خود آگاهی!»

اکنون خود را در آن حالت جالب تصور کنید.

که خداوند هم خیره خیره به شما نگاه می کند.

شما چه احساسی دارید؟!

لطفاً احساس خود را بنویسید:.....!

چکیده مطالبه

— اکنون به خوبی آگاهید که برای آن که یک انسان واقعی شوید.

باید از دو راهی لجن و فرشته، یکی را انتخاب کنید!

— انسان بودن یعنی، فکر کردن، تعقل داشتن، نه فقط زنده بودن!

— اگر می دانستیم که چه سیستم پیچیده و شگرفی در وجود ما

نهاده شده! هرگز خود را بیهوده نمی انگاشتیم و پیوسته به انسان

بودن خود افتخار می کردیم و شادمان بودیم!

✽ جان کلام:

بزرگی ما به هدفی است که در سر داریم و آن را می جوئیم.

شما اکنون چه هدفی در سر دارید؟ به همان میزان عظیم

هستید!!

راه را نخواهی یافت!»

به بیانی ساده، اگر من از پنجره طبقه اول یک ساختمان ۲۰ طبقه به بیرون نگاه کنم، منظره‌ی محدودی را در پیش روی خود خواهم داشت ولی اگر شما از طبقه بیستم همان ساختمان به بیرون نگاه کنید، قهراً افق وسیع و نامحدودتری را خواهید دید، حتی می‌توانید مثلاً: وضعیت هوا و ابرها را هم پیش‌بینی کنید. در تعریف به من می‌گویند: ناآگاه و شما را فردی آگاه‌اندیش می‌نامند.

به تعبیری دیگر آگاهی، از بالا نگرستن به مسایل زندگی است و جور دیگری به زندگی نگاه کردن است.

آیا ما به خودآگاهی رسیده‌ایم؟

آیا ما به دنیا آمده‌ایم که در مسیر افقی دنیا (به نام زندگی) بریستر خور و خواب و خشم و شهوت، هستی را به لجن یکشیم؟ و در یک خط افقی از گاهواره تا گور حرکت کنیم؟ هیچ فکر کرده‌اید؟ زنبور عسل، شهید گل را می‌نوشد، چه پس می‌دهد؟ الاغ هم گل و علف را می‌خورد، چه پس می‌دهد؟ و انسان، این اشرف مخلوقات، چکیده و عصاره‌ی پاکیزه‌ترین لطیف‌ترین موهبت‌های طبیعت را می‌خورد، چه پس می‌دهد؟ آیا فرایند عمل ما به زنبور عسل نزدیک‌تر است یا به الاغ...؟! (لحظاتی به این سؤال فکر کنید!)

(سهراب) با آگاهی از این موضوع می‌گوید:

من به سببی خوشنودم،

و به بوییدن یک پاپونه،

خودآگاهی چیست؟

کوچکترین تحول همانند سنگ ریزه‌ای است

که به درون برکه‌ای پرتاب می‌شود.

امواج بسیاری به گرد آن شکل می‌گیرند.

سنگ ریزه‌ی آگاهی نیز با برکه‌ی ذهن ما چنین کند!!

«آتونی رایتز»

این حکایت را چند بار بخوانید:

عارفی در معبدی در میان کوهستان زندگی می‌کرد.

روزی راهبی که راهش را گم کرده بود. عارف را دید و از او پرسید:

«استاد راه کدام است؟»

عارف گفت: «چه کوه زیبایی!»

راهب با حیرت گفت: «من پرسیدم راه کجاست؟»

عارف با لبخند، نگاهی به کوه کرد و گفت: «چه کوه زیبایی!»

راهب با تعجب و دلخوری گفت: «من راجع به کوه از شما نپرسیدم، بلکه

از راه پرسیدم!»

عارف با نرم لبخندی روی به راهب کرد و گفت:

«پسرم تا زمانی که نتوانی به قراسوی کوه بروی،

من به یک آینه،

یک بستگی پاک قناعت دارم!

نگارنده معتقد است:

«اکثر مردم به چرامی اندیشند، اندک مردمند که به چرامی اندیشند!»

در اندیشه‌ی شما چه می‌گذرد؟

«کارن استیونس» می‌گوید:

تو انسان شگفتی، شگفتی بیافرین

بخت واقعی از درون تو باید که درآید.

و تو آن را خواهی یافت.

اگر مشعل آگاهی خود را

چراغ راه کنی.

به آوای دانسته‌ی خویش

گوش فرا دهی

و پی گیری

و این کلید دروازه‌های بخت است!

«ویلیام پلیک» به مرحله‌ای از خود آگاهی می‌رسد که دنیا را در یک

دانه شین به تماشا می‌نشیند و می‌سراید:

دیدن دنیا در یک دانه شین

و بهشت در یک گل وحشی

تسخیر بی‌نهایت در کف دستان تو

و جاودانگی تنها در ساعتی!

«جبران خلیل جبران» به چنان مرحله‌ای از آگاهی می‌رسد که

حضور سبز خداوند را در برگ برگ درختان حس می‌کند و می‌سراید:

در کوهساران هنگامی که به زیر سایه‌ی درختان سپیدار می‌نشینید و
از آرامش و صفای کشتزارها و چمنزارهای دوردست بهره‌مند می‌شوید،
بگذارید دلتان در خاموشی بگوید:

خداوند در خزد آرمیده است.

«دکتر شریعتی» خود آگاهی را (عصیان) و انسان را چون (فواره‌ای)
می‌انگارد و می‌گوید:

«انسان فواره‌ایست که از قلب زمین عصیان می‌کند و در این جستن
شتابان و شورانگیزش هرچه بیشتر اوج می‌گیرد، بیشتر پریشان و تردید
زده می‌شود!»

«حسن بصری» در تأیید سخن دکتر شریعتی در خصوص انسانی
که به خود آگاهی رسیده است، می‌گوید:
«چگونه باشد حال قومی که در دریا باشند و کشتی بشکند و هر یکی
بر تخته‌ای بمانند؟»

پارانش می‌گویند: «بسیار سخت باشد!»

حسن بصری می‌گوید: «حال من هم چنین است!»

«اشو» آگاهی را نور می‌داند و می‌گوید:
با ژرف‌تر شدن آگاهی،

نور می‌افشانی،

ما از ماده‌ای ساخته شده‌ایم که نور نام دارد.

آگاهی، آتش درون تو را روشن می‌کند!

و هنگامی که شعله‌ور شدی،

آرزوها در این آتش خواهند سوخت.

ناخالصی‌ها در این آتش خاکستر خواهند شد.

و تو از این میان چون زرناب بیرون خواهی آمد!

چیزی گرانبهاتر از آگاهی نیست!

آگاهی بذرخدایی شدن در توست!

آن گاه که این بذربه رشد کامل برسد،

سرنوشت خود را رقم زده‌ای!

خود را نباید فراموش کنی!

نیازمند آنی که شعله‌ای از آگاهی درونی باشی.

آگاهی چنان ژرفی که حتا در خواب حضور آن را احساس کنی!

«آشوب» آگاهی را نوعی ایمان دانسته و آن را هم‌پایه شادمانی

می‌پندارد و ادامه می‌دهد:

آیین بر اعتقاد و ایمان استوار نیست.

آیین بر حیرت و آگاهی استوار است.

اگر می‌خواهی آن را احساس کنی.

از آن آگاه گردی و ببینی‌اش.

چشم بگشا و غبار صد ساله از آن بزدای.

آینه را پاک کن!

و ببین که چه زیبایی تو را در بر گرفته،

چه شکوه بی‌انتهایی که بی‌وقفه بر در می‌کوبد!

چرا با چشمان بسته، نشسته‌ای؟

از چه روی چنین عبوس نشسته‌ای؟

چرا نمی‌توانی دست بینشانی؟

و چرا نمی‌توانی بخندی؟

«هنری لانگ فلو» خود آگاهان را قهرمان می‌انگارد و می‌سراید:

در آوردگاه پهناور دنیا، در اردوی زندگی،

چون گوسفندانی می‌باش که بی‌اراده رانده می‌شوند.

قهرمانی باش در تکاپو!!

«امانوئل» آگاهی را فرایند تاریخی می‌داند و می‌گوید:

این فرایند تاریخی است

شاید احساس کنی با یک ماه پیش فرقی نکرده‌اید

در حالی که چنین نیست

زیرا، یک ماه زندگی را بیشتر تجربه کرده‌اید

و آگاه‌تر از یک ماه پیش هستید

بدین ترتیب، نومی‌هایتان را پروریدید

تلاش را کنار نگذارید

هر چه تلاش آگاهانه‌تر باشد، رشد هم سریعتر است!

«احمد خضرویه» - عارف فہیم - خود آگاهی را به نحوی شگرف

ولی ساده، چنین بیان می‌دارد:

«جمله خلق را دیدم که چون گاو و خرازی یکی آخور علف می‌خوردند.

یکی به تمسخر گفت: خواجه تو در آن میان چه می‌کردی و کجا بودی؟

گفت: من نیز با ایشان بودم، اما فرق، آن بود که ایشان می‌خوردند و

می‌خندیدند و برهم می‌جستند و من می‌خوردم و می‌گریستم و سر بر زانو

نهادم و می‌دانستم!»

«پائولو کوئلیو» آگاهی را در قالب داستانی چنین بیان می‌کند:

دو جهانگرد آمریکایی به قاهره رفتند تا عارف معروفی را در آنجا که به

نام «حافظ اعیم» خوانده می‌شد، ببینند. وقتی به منزل او رسیدند با

کمال تعجب دیدند که عارف در اتاقی بسیار ساده زندگی می‌کند،

اتفاق بر از کتاب بود و غیر از آن فقط میز و نیمکتی دیده می شد، دو جهانگرد از عارف می پرسند: «لوازم منزلتان کجاست؟»
 عارف می گوید: «مال شما کجاست؟»
 جهانگردان می گویند: «لوازم ما؟ اما، ما اینجا فقط مسافریم!»
 عارف می گوید: «من هم همین طور!»
 «جونیان» خود آگاهی را در آگاهی تازه ای از بودن! می پندارد و می گوید:

آن زمان که آفتاب روز

آرامش شب را در هم می شکند

در مه صبحگاهی بال بگشا

و روزی نو را به همارودی فراخوان

آگاهی تازه ای از بودن!

دست جهان را در دست هایت بفشرد.

و گل لبخند بر لبان ینشان

چه باشکوه است زنده بودن!

اما «پائول ویلیامز» خود آگاهی را در دور ریختن گذشته و آینده می داند و می سراید:

از دنیای کهنه ات بیرون بیا

دنیای نو

— مثل پوستی تازه —

بر تو خواهد رویید!

گذشته و آینده اجتناب ناپذیرند

اما دیگر وجود ندارند!

تنها این پوسته قدیمی را دور بینداز!

«ایرج میرزا» آگاهی را در درک زمان می داند و می سراید:
 گر گوهری

از کف برون تافت

در سایه ی

وقت می توان یافت

گر وقت

رود ز دست انسان

با هیچ

گوهر خرید نتوان

و «امانوئل» فرد خود آگاه را چون قایق رانی می داند و می سراید:

قلب خود را به روی آگاهی و رهنمود الهی بگشایید

اما مانند برگی در جریان آب، بی اختیار نباشید

بلکه قایق رانی بر آب های خروشان باشید

که بر آب ها می راند و مراقب

قایق خویش است!

حکایت ابوسعید: (تدیس آگاهی):

روزی «ابوسعید ابوالخیر» به اتفاق یارانش از محله ای می گذشتند

که مقداری فضولات چاه فاضلاب را به بیرون از خانه ریخته بودند،

یاران ابوسعید پیتی خود را گرفته و به سرعت از محل مربوطه دور

شدند ولی ابوسعید می ایستد و با فضولات صحبت می کند و یارانش

که از راه دور شاهد این صحنه بودند، پنداشتند شیخ دیوانه شده.

لحظاتی بعد شیخ به یارانش می پیوندد و یارانش از او می پرسند: شیخ

چه می‌کردی؟! شیخ می‌گوید: با فضولات صحبت می‌کردم، آنها از شما گلابه داشتند و به من می‌گفتند: ای شیخ! ما همان میوه‌ها، سبزیجات و خوراکی‌های لطیف و خوش‌رنگ بودیم که با زحمات زیاد، یارانت ما را از بازار خریداری و به بهترین شکل ممکن بر سر سفره جای دادند، سپس ما را خوردند. فقط چند ساعت با آنها نزدیکی داشتیم که ما را به این روز درآوردند. حال تو پاسخ بده! ما باید از آنها فرار کنیم یا آنها از ما؟ شاگردان شیخ شرمناک سر درگریبان کردند!

اما، برآستی ما چه هستیم؟ حقیقت وجود ما چیست؟ هدف از آفرینش انسان چه بوده؟ و اثر و فایده‌ی ما در زندگی چیست؟ «جبران خلیل جبران» گوید: هرگز در پاسخ عاجزانه‌ای درنمانده‌ام، مگر در برابر کسی که از من پرسید: تو کیستی؟

اگر هدف خداوند از آفرینش انسان این بود که بیشترین حجم غذا را بخورد، نهنگ را قبلاً برای این منظور آفریده بود. اگر هدفش این بود که موجودی داشته باشد که بیشترین زاد و ولد را انجام دهد، موش را قبلاً آفریده بود!

پس چه رسالتی به دوش انسان است و مسئولیت او در این جهان چیست؟

ما به دنیا آمده‌ایم تا زندگی کنیم، اما چه تعریفی از زندگی داریم؟

چکیده مطالب

- در آینه اندیشه و خرد، خود را نگرستن، یعنی، خودآگاهی!
- خودآگاهی یعنی، اشراف بر اعمال خود!
- خودآگاهی یعنی، هزاران چرا و چگونه؟
- خودآگاهی چراغی است برای ظلمانی شبهای فرداهایمان!
- با رسیدن به خودآگاهی می‌فهمیم که چرا آمدیم؟ چه کار باید بکنیم؟ کجا باید برویم؟
- خودآگاهی انسان را هدفمند و جهت دار می‌سازد!
- اگر بدانید در این جهان چه رسالتی دارید و چه مسئولیتی بر دوش؟ آنگاه شما را می‌توان کسی خواند که به خودآگاهی رسیده است.

❁ جان کلام:

خودآگاهی، یگانه فرق بین انسان و حیوان است!

سپس ادامه می‌دهد:
 زندگی سخت ساده است!
 خطر کن!
 وارد بازی شو!
 چه چیزی از دست می‌دهی؟
 با دستهای تهی آمده‌ایم،
 و با دستهای تهی خواهیم رفت.
 نه، چیزی نیست که از دست بدهیم،
 فرصتی بسیار کوتاه به ما داده‌اند،
 تا سر زنده باشیم،
 تا ترانه‌ای زیبا بخوانیم،
 و فرصت به پایان خواهد رسید.
 آری، این گونه است که هر لحظه غنیمتی است!
 سپس در پایان زندگی می‌سراید:
 مرگ تنها برای کسانی زیباست که،
 زیبا زندگی کرده‌اند!
 از زندگی نهراسیده‌اند!
 شهادت زندگی کردن را داشته‌اند!
 کسانی که عشق ورزیده‌اند،
 دست افشانده‌اند،
 و زندگی را جشن گرفته‌اند!
 پس!
 هر لحظه را به گونه‌ای زندگی کن.

زندگی چیست؟

«زندگی یک بوم نقاشی است که در آن از پاک‌کن خبری نیست!»
 «جان کانفیلد»

علی (ع) می‌فرماید: «من عاشق زندگی‌ام و بیزار از دنیا!!!»
 از ایشان پرسیدند: «مگر بین زندگی و دنیا چه فرقی است؟»
 فرمود: «دنیا حرکت بر بستر خور و خواب و خشم و شهوت است و
 زندگی، نگرستن در چشم کودک یتیمی است که از پس پرده‌ی شوق به
 انسان می‌نگرد!»

«اُشو» زندگی را چون نیلوفر آبی می‌داند و می‌سراید:
 زندگی را به تمامی زندگی کن.
 در دنیا زندگی کن بی آنکه جزیی از آن باشی.
 همچون نیلوفری باش در آب،
 زندگی در آب، بدون تماس با آب!
 زندگی به موسیقی نزدیک‌تر است تا به ریاضیات.
 ریاضیات وابسته به ذهن‌اند
 و زندگی در ضربان قلبت ابراز وجود می‌کند!

که گویی واپسین لحظه است.

و کسی چه می داند؟

شاید آخرین لحظه باشد!

«لیندا پرین سایپ» با نگاهی فهم، زندگی را مجموعه‌ای از درد و

غم و شادمانی و شغف می داند و می شراید:

گرچه زندگی با درد و غم همراه است،

اما مسیر از شادمانی‌های بسیار نیز خالی نیست.

اگر دنیای خود را فرو ریخته یافتی،

تکه‌های سالم را برگیر و به راه ادامه بده،

چون در پایان، آرزوهایت را برآورده خواهی یافت.

به یاد داشته باش!

که در پایان، همین فراز و فرودهاست که یکدیگر را توازن می بخشد.

بگذار اشک‌هایت جاری شوند،

بگذار گل لبخند بر لبانت بشکند.

اما تسلیم، هرگز! هرگز!

به یاد آر،

که در تو نیرویی است که نوید واقعیت یافتن رویاهایت را می دهد.

حتا آن زمان که بسیار دور می نمایند!

«دکتر شریعتی» براین باور است که زندگی یعنی:

نان، آزادی، فرهنگ، ایمان، دوست داشتن.

اما «امانوئل» زندگی را مجموعه‌ای از رنج‌ها و شادی‌ها می انگارد:

زندگی بشر دارای امکان آموزشی است.

بشر می تواند در پیچ و خم زندگی رنج ببرد

بشکند، بپفتد، برخیزد، شادی کند

و سرانجام حقیقت یا ذات خدا را دریابد!

ولی (دونالیوین) زندگی را آموزگار شگفتی‌ها می داند و می شراید:

زندگی، آموزگار شگفتی است!

با دست مایه‌ی تجربه‌های شیرین و خاطره‌های تلخ

درک عمیق روزهای عذاب، بسی دشوار است

اما در امتداد همین روزگار سخت

به اکسیر قدرت درآمیزی و استقامت آموزی

و تجربه می کنی که به آهنگ هر روز همپای شوی

و در تقابل آن استوار باشی.

چه غم از پیمودن کوتاه راهی به درد

و کشیدن باری به ناکامی.

و می آموزی که تمنای تو هر چه به سادگی رو کند

پاداشی، بایسته تر فراچنگ آری!

و با آنکه باختن، همیشه گامی دیگر است

به سوی بردن و پیروزی!

و دیگر بار چون عادت دیرینه

زندگی لب به خنده گشاید.

خوشتن را باز می یابی

توانمندتر از پیش و به دانشی فراخ

از تمامیت بی انتهای خویش

و آن‌گاه قدر آرام و کام لحظه‌های خوب را در می یابی

به ژرفایی که هرگز نمی شناختی!

«پائولو کوئلیو» تعبیر زندگی را بر دو بال شادی و عشق در قالب داستانی چنین می‌سراید:

شخصی نزد عارف بزرگی به نام «موشه دکو برین» رفت و گفت: «زندگی‌ام را چگونه بگذرانم تا خداوند از اعمال من راضی باشد؟» عارف بزرگ گفت: «تنها یک راه وجود دارد؛ زندگی با عشق!»

لحظاتی بعد شخص دیگری نزد عارف آمد و همین سؤال را پرسید و عارف گفت: «تنها یک راه وجود دارد؛ زندگی با شادی!» شخص اول که در آنجا نشسته بود با حیرت پرسید:

«اما شما به من توصیه‌ی دیگری کردید، استاد!»

عارف گفت: «نه، دقیقاً همین توصیه را کردم!»

«دام راس» زندگی را مکتب درسی می‌داند و می‌سراید: به یاد داشته باشیم!

زندگی مکتب است

برخی از درس‌ها را باید بر آسمان نوشت

تا همه آن را بشنوند و بفهمند!

«صمد بهرنگی» از زبان ماهی سیاه کوچولو می‌گوید: «زندگی این نیست که تو هر روز یک مسیر را طی کنی، بعد به خانه بروی، بخوری و بخوابی و باز فردا تکرار کار دیروز تو باشد. آیا نام این کار را زندگی می‌گذاری؟»

«پت رادگاست» معتقد است که: «هدف زندگی جستار است، یادگیری، سرور و گامی دیگر به سوی موطن و تجارب زندگی تمام چیزهایی است که شعور می‌خواهد بیاموزد!»

«پژمان بختیاری» در اعتراض لطیفی می‌سراید:

گر نشان زندگی جنبندگی است

خار در صحرا سراسر زندگی است

هم جُعل^۱ زنده است و هم پروانه لیک

فرق‌ها از زندگی تا زندگی است

ولی «رُزکندی» خوشه زندگی را تجمع جبهی لحظات می‌داند و می‌گوید:

این سال‌ها نیستند که زندگی را می‌سازند، بلکه لحظاتند!

«فروغ فرخزاد» زندگی را بسیار ساده می‌انگارد و می‌سراید:

زندگی شاید

یک خیابان دراز است که هر روز زنی با زنبیل از آن می‌گذرد

زندگی شاید

طفلی ست که از مدرسه باز می‌گردد.

«کارن پری» - سبکیال و شادمان، زندگی را دَم غنیمت شمردن

می‌داند و می‌سراید:

نمی‌توانیم گذشته را تغییر دهیم،

تنها باید خاطرات شیرین را به یاد سپرد،

و لغزش‌های گذشته را توشه راه خُرد سازیم

نمی‌توانیم آینده را پیش‌بینی کنیم.

تنها باید امیدوار باشیم و خواهان بهترین و هر آنچه نیکوست،

و باور کنیم که چنین خواهد شد.

می‌توانیم روزی را زندگی کرد،

۱- جُعل: سرسک فشفله غوار را گویند.

دَم را غنیمت شعریم،

و همواره در جستجو تا بهتر و نیکوتر باشیم!

«خواجه شیراز» مثل همیشه نغز و نازک می‌اندیشد: زندگی فاصله‌ای است کوتاه بین دو راه منزل (تولد و مرگ) که فرصت صحبت را باید غنیمت شمرد:

فرصت شمار صحبت کزین دو راه منزل

گر بگذریم دیگر نتوان به هم رسیدن

«امیلی دیکنسون» بیهوده نبودن زندگی را چنین می‌انگارد:

اگر بتوانم از شکستن یک دل جلوگیری کنم،

زندگیم بیهوده نخواهد بود!

اگر بتوانم یک زندگی را از درد تهی سازم و یارنجی را فرو نشانم،

اگر بتوانم سینه سرخ مجروحی را کمک کنم تا دوباره به لایه خویش

بازگردد، زندگیم بیهوده نخواهد بود.

«امانوئل» هدف زندگی را یافتن حقیقت می‌داند و می‌سراید:

هدف سفر زندگی،

یافتن حقیقت است.

در این سفر پختگی‌ها، درس‌ها و تجربه‌ها را باید از سر گذراند.

هر کس به اقتضای شعور خویش!

«سهراب» با نگاه سبزش می‌سراید:

زندگی بال و پری دارد،

با وسعت مرگ.

پَرشی دارد،

به اندازه عشق.

زندگی چیزی نیست

— که کِبِ طاقچه عادت —

از یاد من و تو برود.

زندگی حَسْ غریبی است که یک مرغ مهاجر دارد.

زندگی سوت قطاری است،

که در خواب پُلی می‌پیچد.

زندگی شستن یک بشقاب است!

«نانسی سیمس» با نگاهی نرم و نازک می‌خواند:

زندگی مسابقه نیست

زندگی یک سفر است

و تو آن مسافری باش

که در هر گامش

ترنم خوش لحظه‌ها جاری است.

با دَم زدن در هوای گذشته

و نگرانی فرداهای نیامده

زندگی را مگذار که از لابلای انگشتانت فرو لغزد،

و آسان هَذر رود.

رویاهایت را فرو مگذار

که بی‌آنان زندگانی را امیدی نیست

و بی‌امید، زندگانی را آهنگی نیست!

و «هوشنگ شفا» با واژگانی معترض می‌سراید:

زندگی یعنی، تکاپو

زندگی یعنی، هیاهو

زندگی یعنی، شب نو، روز نو، اندیشه‌ی نو.

زندگی یعنی، غم نو، حسرت نو، پیشه‌ی نو.

زندگی بایست سرشار از تکان و تازگی باشد.

زندگی بایست در پیچ و خم راهش ز الوان حوادث رنگ بپذیرد.

زندگی بایست یک دم، یک نفس حتی ز جنبش وانماند.

گرچه این جنبش برای مقصدی بیهوده باشد.

زندگانی همچو آب است.

آب اگر را کد بماند چهره‌اش افسرده خواهد گشت

و بوی گند می‌گیرد.

در هلال آبگیرش غنچه‌ی لبخند می‌میرد

آهوان عشق از آب گِل آلودش نمی‌نوشد

مرغکان شوق در آیینهِ تارش نمی‌جوشند

من سرودی تازه می‌خواهم.

افتخاری آسمانگیر و بلند آوازه می‌خواهم.

کرم خاکی نیستم من تا بمانم در مغاک خویشتن خاموش

نیستم شب کورکز خورشیدروشن گر بدوزم چشم.

آفتابم من که یکجا، یک زمان ساکت نمی‌مانم.

من هوای تازه می‌خواهم!

اما «توماس هاکلی» زندگی را مجموعه‌ای از عادات دانسته و

می‌گوید:

«زندگی شما از مجموعه عادات شما تشکیل یافته است. هر چه عادات

شما بهتر و نیکوتر باشد، زندگی شما هم عالی‌تر و زیباتر خواهد بود.

یکوشید به عاداتی معتاد شوید که مایلید بر زندگی شما حکمفرما باشد!»

ولی «توماس کارلایل» زندگی را از نظر زمان چون جرقه‌ای می‌داند

و می‌گوید:

«زندگی همچون جرقه‌ای از زمان میان دو ابدیت است و ما هرگز طالع

دو بار دیدن آن را نداریم!»

«سهراب» در تأیید سخن توماس کارلایل می‌سراید:

زندگی آبتنی در حوضچه‌ی «اکنون» است!

و آدمی چه دیر می‌فهمد انسان یعنی، عجالتاً!

«ژوزف مورفی» در بیان لطیفی می‌گوید: «وقتی می‌خواهی بنویسی

«زندگی»، نیم‌نگاهی به انتهای خط داشته باش که کج نروی!»

«نظام وفا» با نگاهی ژرف می‌گوید:

«زندگی دریای متلاطمی است که قطب‌نمای آن محبت است!»

اما، «مارسل پیره‌ور» علت ناکامی‌مان در زندگی را چنین بیان

می‌کند:

«وقتی زندگی چیز زیادی به شما نمی‌دهد، دلیل آن است که شما هم چیز

زیادی از او نخواسته‌اید!»

«بودا» از پس قرن‌ها فریاد برمی‌آورد:

«یک روز زندگی به روشن‌بینی، بهتر از صد سال عمر در تاریکی است!»

اما «امرسون» با نگاهی ساده بر این باور است که:

«زندگی انسان یعنی، اندیشه روزانه او!»

«سوزان پولیس شوتر» ترانه زندگی را چنین می‌سراید:

مهم‌تر آن که همیشه بخاطر داشته باشی

به پیروزی بر هر مشکلی که زندگی فرا رات بگذارد توانایی

از این رو، هست کن هر آنچه را که باید

و احساس کن هر آنچه را که باید

و هرگز فراموش مکن

که ما هرآینه داناتر می‌شویم و حساس‌تر

و می‌توانیم با گذر از رنج‌ها از زندگی بیشتر لذت ببریم!

«فریدون مشیری» در نگاهی مهربان می‌سراید:

زندگی، گرمی دل‌های به هم پیوسته است

تا در آن دوست نباشد، همه دل‌ها خسته است!

«شرلی هولدر» زندگی را همتای تلاش می‌داند و می‌سراید:

اگر زندگی

نام آسانی داشت

دیگر بر زمین، تلاش معنای خویش را،

از کف می‌داد!

«زرتشت» فرماید: «زندگی شما وقتی زیبا و شیرین خواهد شد که

پندارتان، کردارتان و گفتارتان نیک باشد!»

اما «جو نیوان» نگاه تازه‌ای به زندگی دارد، او می‌گوید:

زندگی سرشار از شور است.

پاره‌ای از آن باش!

زندگی آمیخته به تلاش است

با آن آغاز کن!

زندگی با اندوه همراه است.

درد از آن پُر دای!

زندگی با شادی همراه است

احساسش کن، دریابش و تقسیم‌اش کن!

زندگی بسته به آرمان‌هایی است

بکوش تا به والاترینشان برسی!

زندگی مقصدی را می‌جوید.

کاشف آن باش!

حکایت نگاه نایب‌ای بینا به زندگی:

در بیمارستانی، دو بیمار، در یک اتاق بستری بودند. یکی از

بیماران اجازه داشت که هر روز بعد از ظهر یک ساعت روی تختش که

کنار تنها پنجره اتاق بود بنشیند ولی بیمار دیگر مجبور بود هیچ تکیانی

نخورد و همیشه پشت به هم اطاقی‌اش روی تخت بخوابد. آنها

ساعت‌ها دربارهِ همسر، خانواده، و دوران سرپا‌زی‌شان صحبت

می‌کردند و هر روز بعد از ظهر بیماری که تختش کنار پنجره بود

می‌نشست و تمام چیزهایی که از بیرون از پنجره می‌دید برای

هم‌اتاقی‌اش توصیف می‌کرد. پنجره رو به یک پارک بود که دریاچه

زیبایی داشت، مرغابی‌ها و قوها در دریاچه شنا می‌کردند و کودکان با

قایق‌های تفریحی در آب سرگرم بودند. درختان کهن و آشیانه پرندگان

به شاخسارهای آن تصویر زیبایی را به وجود آورده بود همان‌طور که

مرد کنار پنجره این جزئیات را توصیف می‌کرد، هم‌اتاقی‌اش

چشمانش را می‌بست و این مناظر را در ذهن خود مجسم می‌کرد و

لیبختدی که بر لبانش می‌نشست حکایت از احساس لطیفی بود که در

دل او به وجود آمده بود.

هفته‌ها سپری می‌شد و دو بیمار با این مناظر زندگی می‌کردند.

یک روز مرد کنار پنجره مُرد و مستخدمان بیمارستان جسد او را از

حکایت زندگی را بخوانید، در پس قرن‌ها از لابلای دفتر تاریخ و از پنجره نگاه «اسکندر مقدونی»:

یک نکته: در حکایات قدیمی به دنبال نام دقیق قهرمان و زمان وقوع نگردید بلکه به دنبال پیام و نتیجه آن باشید!

حکایت زندگی از نگاه اسکندر:

مورخان می‌نویسند: «اسکندر» روزی به یکی از شهرهای ایران (احتمالاً در حوالی خراسان) حمله می‌کند، با کمال تعجب مشاهده می‌کند که دروازه آن شهر باز می‌باشد و با این که خبر آمدن او به شهر پیچیده بود، مردم زندگی عادی خود را ادامه می‌دادند. باعث حیرت اسکندر بود زیرا در هر شهری که صدای سُم اسبان لشکر او به گوش می‌رسید عده‌ای از مردم آن شهر از وحشت بیهوش می‌شدند و بقیه به خانه‌ها و دکان‌ها پناه می‌بردند، ولی این‌جا زندگی عادی جریان داشت. اسکندر از قرط عصیانیت شمشیر خود را کشیده و زیرگردن یکی از مردان شهر می‌گذارد و می‌گوید: «من اسکندر هستم!»

مرد با خونسردی جواب می‌دهد: «من هم ابن عباس هستم!»
اسکندر با خشم فریاد می‌زند: «من اسکندر مقدونی هستم؛ کسی که شهرها را به آتش کشیده، چرا از من نمی‌ترسی؟»
مرد جواب می‌دهد: «من فقط از یکی می‌ترسم و او خداوند است.»

اسکندر به ناچار از مرد می‌پرسد: «پادشاه شما کیست؟»

مرد می‌گوید: «ما پادشاه نداریم!»

اسکندر با خشم می‌پرسد: «رهبران، بزرگان؟»

مرد می‌گوید: «ما فقط یک ریش سفید داریم و او در آن طرف شهر زندگی می‌کند.»

اسکندر با گروهی از سران لشکر خود به طرف جایی که مرد نشانی داده بود، حرکت می‌کنند در میانه راه، با حیرت به چاله‌هایی می‌نگرد که مانند: یک قبر در جلوی هر خانه کنده شده بود.

لحظاتی بعد به قبرستان می‌رسند، اسکندر با تعجب نگاه می‌کند و می‌بیند روی هر سنگ قبر نوشته شده: «ابن عباس» یک ساعت زندگی کرد و مُرد. «ابن علی» یک روز زندگی کرد و مُرد. «ابن یوسف» ده دقیقه زندگی کرد و مُرد!

اسکندر برای اولین بار عرق ترس بر بدنش می‌نشیند، با خود فکر می‌کند این مردم حقیقتی اند یا اشباح هستند؟ سپس به جایگاه ریش سفید ده می‌رسد و می‌بیند پیر مردی موی سفید و لاغر در چادری نشسته و عده‌ای به دور او جمع هستند؛ اسکندر جلو می‌رود و می‌گوید: «تو بزرگ و ریش سفید این مردمی؟»

پیر مرد می‌گوید: «آری، من خدمتگزار این مردم هستم!»

اسکندر می‌گوید: «اگر بخواهم تو را بکشم، چه می‌کنی؟»

پیرمرد آرام و خونسرد به او نگاه کرده و می‌گوید: «خُب بکش!»

خواست خداوند بر این است که به دست تو کشته شوم!

اسکندر می‌گوید: «پس تو را نمی‌کشم تا به خدایت ثابت کنم عمر تو در دست من است.»

پیرمرد می‌گوید: «باز هم خواست خداست که بمانم و بارگناه‌م در این دنیا افزون گردد.»

اسکندر سر در گم و متحیر می‌گوید: «ای پیر مرد من تو را

نمی‌کشم، ولی شرطی دارم.»

پیرمرد می‌گوید: «اگر می‌خواهی مرا بگش، ولی شرط تو را نمی‌پذیرم.»

اسکندر - ناچار و کلافه - می‌گوید: «خیلی خوب، دو سوال دارم، جواب مرا بده و من از این جا می‌روم.»

پیرمرد می‌گوید: «پیرس!»

اسکندر می‌پرسد: «چرا جلوی هرخانه یک چاله شبیه به قبر است؟ علت آن چیست؟»

پیرمرد می‌گوید: «علتش آن است که هر صبح وقتی هر یک از ما که از خانه بیرون می‌آییم، به خود می‌گوییم: فلانی! عاقبت جای تو در زیر خاک خواهد بود، مراقب باش! مال مردم را نخوری و به ناموس مردم تعدی نکنی و این درس بزرگی برای هر روز ما می‌باشد!»

اسکندر می‌پرسد: «چرا روی هر سنگ قبر نوشته ده دقیقه، فلانی یک ساعت، یک ماه، زندگی کرد و مُرد؟!»

پیرمرد جواب می‌دهد: «وقتی زمان مرگ هریک از اهالی فرا می‌رسد، به کنار بستر او می‌رویم و خوب می‌دانیم که در واپسین دم حیات، پرده‌هایی از جلوی چشم انسان برداشته می‌شود و او دیگر در شرایط دروغ گفتن و امثال آن نیست!»

از او چند سوال می‌کنیم:

- چه علمی آموختی؟ و چه قدر آموختن آن به طول انجامید؟

- چه هنری آموختی؟ و چه قدر برای آن عمر صرف کردی؟

- برای بهبود معاش و زندگی مردم چه قدر تلاش کردی؟

و چه قدر وقت برای آن گذاشتی؟

او که در حال احتضار قرار گرفته است، مثلاً می‌گوید: در تمام

عمرم به مدت یک ماه هر روز یک ساعت علم آموختم؛ یا برای یادگیری هنر یک هفته هر روز یک ساعت تلاش کردم. یا اگر خیر و خوبی کردم، همه در جمع مردم بود و از سرریا و خودنمایی! ولی یک شب مقداری نان خریدم و برای همسایه‌ام که می‌دانستم گرسنه است، پنهانی به در خانه‌اش رفتم و خورجین نان را پشت در نهادم و برگشتم!

بعد از آن که آن شخص می‌مرد، مدت زمانی را که به آموختن علم پرداخته محاسبه کرده و روی سنگ قبرش حک می‌کنیم:

«این یوسف یک ساعت زندگی کرد و مُرد!»

یا مدت زمانی را که برای آموختن هنر صرف کرده محاسبه، و روی سنگ قبرش حک می‌کنیم: «این علی هفت ساعت زندگی کرد و مُرد!» و یا برای بهبود زندگی مردم تلاشی را که به انجام رسانده، زمان آن را حساب کرده و حک می‌کنیم: «این یوسف یک ساعت زندگی کرد و مُرد.» یعنی؛ عمر مفید این یوسف یک ساعت بود!

بدین سان، زندگی ما زمانی نام حقیقی بر خود می‌گیرد که بر سه بستر: علم / هنر / مردم، مصرف شده باشد که باقی همه خُسران و ضرر است و نام زندگی بر آن نتوان نهاد!

اسکندر با حیرت و شگفتی شمشیر در نیام می‌کند و به لشکر خود دستور می‌دهد: هیچ گونه تعدی به مردم نکنند و به پیرمرد احترام می‌گذارند و شرمناک و متحیر از آن شهر بیرون می‌روند!

خب حالا کمی فکر کنید: اگر چنین قانونی رعایت شود، روی سنگ قبر شما چه خواهند نوشت؟

لحظاتی فکر کنید ... بعد عمر مفید خود را محاسبه کنید!

برای چگونگی محاسبه عمر مفید خود بخش بعدی را مطالعه فرمایید.

به خاطر داشته باشید: عمری که با مرگ تمام شود هیچ ارزشی ندارد!

«پاتولو کولتو»

عمر مفید شما چقدر می باشد؟

توجه کرده اید؟ غالب مردم همیشه به طول عمر اندیشه دارند و هرگز به عرض عمر خویش نمی اندیشند! اما، برای فهمیدن میزان عمر مفید خود ابتدا باید فرق بین طول و عرض عمر خویش را بدانیم.

طول عمر چیست؟

میزان زمانی را که یک انسان برای زیستن تلف می کند، «طول عمر» گویند، که با تولد جسم شروع و حرکت در چهار بُعد، خور و خواب و خشم و شهوت ادامه و سپس با مرگ جسم پایان می پذیرد.

در یک کلام حرکتی افقی از گاهواره تا گور است!

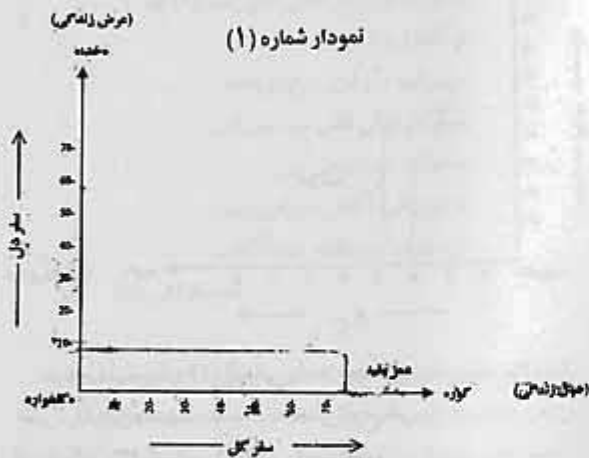
به طور مثال؛ گویند: فلانی هفتاد سال عمر کرد و مُرد و از او تعدادی بچه و یک یا چند باب خانه یا مغازه ای یا حقوقی ماهیانه به جای مانده است. همین!

عرض عمر چیست؟

فرابندی را گویند که یک انسان در جهت رشد، آگاهی، دانایی و تعالی روح خویش بکار می برد.

عمر مفید چیست؟

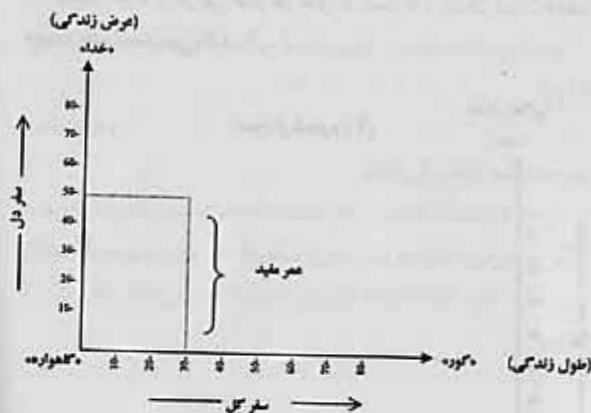
تطبیق طول و عرض عمر در نمودار شماره ۱ بیانگر میزان «عمر مفید» یک انسان می باشد.



در نمودار شماره (۱) آدمی که ۷۰ سال طول عمر داشته ولی فقط ۱۰ سال به تعالی روح خویش پرداخته، یعنی این آدم ۷۰ سال عمر کرده ولی عمر مفیدش ۱۰ سال بوده است. دوست دارید جای این آدم باشید؟! نکته جالب!

عرفا حرکت از گاهواره تا گور را «سفر گیل» و حرکت از گاهواره تا خدا را «سفر دل» نامند.

نمودار شماره (۲)



در نمودار شماره (۲) انسانی را ملاحظه می‌فرمایید که «۳۰ سال عمر کرده ولی حدود ۵۰ سال به تعالی روح خویش پرداخته، یعنی، این انسان «۳۰ سال عمر کرده ولی عمر مفیدش ۵۰ سال بوده است.

دوست دارید جای این انسان باشید؟!

اکنون که معنای عمر مفید را متوجه شدید، می‌توانید عمر مفید خود را محاسبه کنید.

واستی، عمر مفید شما چقدر است!!!

نکنه جالب!

وقتی کسی در این جهان می‌میرد می‌گویند: کسی مُرده ولی در آن

جهان می‌گویند: کسی متولد شده! در این جهان می‌گویند: از خود چه به‌جای گذاشته در آن جهان می‌گویند با خود چه آورده است؟ «اوشو» با دیدن نمودار طول عمر می‌گوید:

تمام زندگی را در خطی افقی بسر برده‌ای

از گاهواره تا گور!

در مراقبه دگرگونی رخ می‌دهد.

دیگر در خطی افقی سیر نمی‌کنی.

به حالت قائم در می‌آیی

به اوج خود آگاهی خواهی رسید

و به ژرف‌ترین نقطه خود آگاهی،

تقب خواهی زد!

«سای بابا» - عارف مشهور هندی - زندگی را چنین می‌شیراید:

زندگی یک آواز است ، آن را بخوان!

زندگی یک بازی است ، آن را بازی کن!

زندگی یک مبارزه است ، با آن مقابله کن!

زندگی یک رؤیا است ، به آن واقعیت ببخش!

زندگی یک فداکاری است ، آن را عرضه کن!

زندگی یک عشق است ، از آن لذت ببر!

نگرش «جبران خلیل جبران» نیز مانند همیشه براساس عشق بنیان نهاده شده و می‌شیراید:

سببه شما گفته شده که زندگی تاریکی است.

— من می‌گویم: زندگی برآستی تاریکی است! مگر آن که شوق و کِششی باشد،

و هرگونه شوقی نابیناست، مگر آن که دانشی باشد و هرگونه دانشی بیهوده است، مگر آن که کاری باشد.

و هرکاری میان تهی است، مگر آن که عشقی باشد.

و هنگامی که با عشق زندگی می‌کنید، خود را به خود و به یکدیگر و به خداوند پیوند می‌دهید!

«کوئین مک کارتی» روزهای زندگی را گاهی تیره می‌بندد و با لحن لطیفی می‌سراید:

همه چیز اگر کمی تیره می‌نماید

باز روشن می‌شود زود

تنها فراموش نکن این حقیقی است،

بارانی باید، تا که رنگین‌کمانی برآید!

و لیموهای ترش تا که شربت گوارا فراهم شود

و گاه روزهایی در زحمت

تا که از ما،

انسان‌هایی توان‌تر بسازد

خورشید دوباره خواهد درخشید، زود

خواهی دید!

«سیاوش کسرائی» با نگاهی فہیم و عمیق به زندگی می‌سراید:
گفته بودم زندگی زیباست.

گفته و ناگفته‌ای بس نکته‌ها کین جاست

آسمان باز، آفتاب زر

باغ‌های گل، دشت‌های بی‌در و بی‌بکر.

سر برون آوردن گل از درون برف

تاب نرم رقص ماهی در بلور آب

خواب گندم‌زار در چشمه‌ی مهتاب

بوی عطر خاک باران خورده در کُھسار

آمدن، رفتن، دویدن، عشق ورزیدن،

در غم انسان نشستن

پایه‌پای شادمانی‌های مردم پای کوبیدن.

آری آری زندگی زیباست!

زندگی آتشکھی دیرینه پابر جاست.

گریفر و زیش، رقص شعله‌اش

در هر کران پیداست.

ورنه خاموش است و خاموشی گناه ماست.

زندگانی شعله می‌خواهد.

شعله‌ها را هیمة سوزنده.

جنگلی هستی تو ای انسان!

جنگل، ای رویده‌ی آزاده

سربلند و سبز باش!

ای جنگل انسان، ای جنگل انسان!

شاعری لطیف اندیش زندگی و عشق را دو رفیق جدا نشدنی دانسته و می‌سراید:
 زندگی یعنی، چکیدن همچو شمع
 از گرمی عشق
 زندگی یعنی، لطافت، گم شدن
 در معنی عشق
 زندگی یعنی، دیدن بی‌امان
 در وادی عشق
 رفتن و آخر رسیدن بر در
 آبادی عشق
 می‌توان هر لحظه، هر جا
 عاشق و دلداده بودن.
 پُر غرور چون آبشاران
 بودن اما
 ساده بودن.
 می‌شود اندوه شب را
 از نگاه صبح فهمید
 یا به وقت ریزش اشک
 شادی بگذشته را دید
 می‌توان در گریه‌ی ابر
 با خیال غنچه خوش بود
 زایش آینده را در
 هر خزانی دید و آزمود!

نگارنده می‌گوید:
 ای زندگی!
 من تو را بر ستیغ سبز کوه
 به رنگ سپید برف
 و در سفره‌ی فقیر
 به عطر و طعم نان گرم
 می‌چشم.
 آه که تو ای زندگی!
 چه ژرف
 و لطیف
 و ساده‌ای!

«تریسی سینکلر دایره شغفناک و شادمان می‌خواند:
 سختی‌ها به ما می‌آموزد که زندگی را بیشتر قدر بدانیم
 گاه پیش از آن که قدر زندگی اطراف را بشناسیم،
 احساس ترس و تنهایی کرده‌ایم،
 همان گونه که رشد می‌کنیم، زندگی دگرگونه می‌شود،
 و این حقیقتی است پذیرفتنی.
 آموختن بیشتر، رشد بیشتر را به همراه می‌آورد.
 آزرده، ترسیدن، تنها ماندن و گریستن،
 منزل‌های راه آموختن‌اند.
 درک احساساتمان، زندگی را عرصه‌ی نبرد و پیروزی می‌کند.
 گذران دویان سخت از تو همان می‌سازد که هستی،

یکی از مهمترین گام‌هایی را که باید برداری، برداشته‌ای.

آغاز هر روز نو، به تو می‌گوید که شایسته آنی که لبخند بزنی.

آغاز هر روز نو تو را براین باور می‌رساند که می‌توانی دل دیگری را شاد کنی.

زیرا این تویی که خوبی و زیبایی.

زیبایی تو در درون است و این زیبایی با حضور تو

جهان را از خود لبریز می‌کند.

و دیگران می‌توانند آن را احساس کنند.

شاد زی! زندگی به تمامی در برابر توست.

زندگی از آن توست!

و فرصتی در برابرت که آن کس و آن چیزی باشی که می‌خواهی!

اینک این سؤال پیش می‌آید که با تعاریف و تعابیر حاصل شده از

زندگی و انسان، جایگاه ما در این زندگی کجاست؟

بی‌شک برای دارا بودن جایگاهی در زندگی باید از «فرهنگ»

برخوردار بود، راستی یک سؤال!

آیا شما انسان بافرهنگی هستید؟

خوب فکر کنید!

هر چه قدر تلاش برای افزودن؛

— دانایی خویش بر بستر علم،

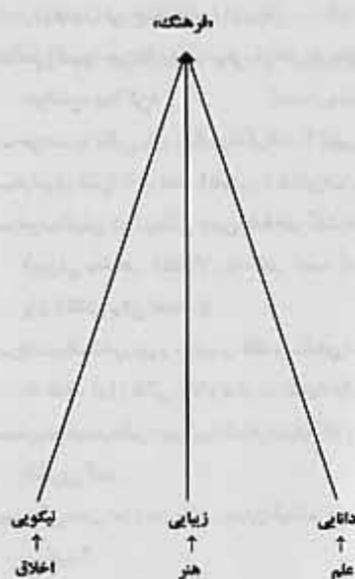
زیبایی بر بستر هنر،

و نیکویی بر بستر اخلاق

معمول داشته‌اید.

به همان میزان انسان بافرهنگی هستید!

بدون هیچ توضیحی خود را در نمودار ذیل بیابید:



آیا اکنون خود را انسان بافرهنگی می‌دانید؟

چرا؟

لطفاً علت آن را در همین صفحه بنویسید!

چکیده مطالب:

- اکنون تعریف شما از زندگی چیست؟
- مطمئن باشید! هر تعریفی که از زندگی داشته باشید، لحظه‌ها و روزهایتان نیز همان طعم را دارند!
- هم اکنون خود را در یکی از تعریف‌هایی که از زندگی خواندی، پیدا کن!
- خود را تکانی بده، رنگ زندگی‌ات را تغییر بده!
- فراموش نکن! تا خود را نفهمی، زندگانی‌ات را نخواهی فهمید!
- خوب گوش کن! زندگی یعنی، به‌خاطر گذشته کلاحت را بردار (پوش به‌خاطر خطاها) و به‌خاطر آینده آستین‌هایت را بالا بزن (تلاش برای اهداف)!
- یاد باش! خوردن و خوابیدن فقط وسیله‌ای است برای زندگی، نه هدف آن! زندگی را با زنده‌بودن اشتباه نگیر!
- می‌خواهید زندگی شیرینی داشته باشید؟ کلام و عادات خود را شکرین کنید.
- زندگی یعنی، در زمان حال زیستن. آیا شما در زمان حال زیست می‌کنید؟
- یادمون باش! زندگی موهبت و فرصت سیزی است که فقط یک بار! فقط یک بار! به ما داده می‌شود. باید قدرش را بدانیم!
- همین حالا انتخاب کن! می‌خواهی زندگی کنی یا فقط زنده باشی؟
- قدر لحظه‌های ناب زندگی را بدان، زیرا این لحظات هستند که زندگی را می‌سازند، نه سال‌ها!!

جان کلام:

زندگی جامی است بلورین و لبریز از قطرات؛ تلاش، مهربانی، سادگی، عشق، شکست، پیروزی، اشک، لبخند، شهامت، ترس، زیبایی، زشتی و در نهایت؛ جنبشی بدیع یا تدبیری شگرف در مقابل وقایع و تسلیی آگاهانه در برابر تقدیر است!

اما مصنوعات بشر! فکر کنید که چقدر مضحک است، اگر روزی در یخچال را باز کنیم و از آن آوای موسیقی را بشنویم. رادیو برفک بزند و تلفن سر به زائوی سکوت گذارد!

نیم‌نگاهی به ارگانیزم بدن: پیشرفته‌ترین سیستم عکس‌برداری در چشم نهاده شده و عظیم‌ترین و حیرت‌آورترین سیستم دفاعی در گلبول‌های سرباز خون به کار گرفته شده و ترکیب دقیق و منظم میلیون‌ها باخته در فرایندی بس حیرت‌آور در سیستم گوارش انسان که غذا را از شکل جامد تبدیل به کالری کرده و در ماهیچه‌ها و خون تزریق می‌کند و ارگانیزم شگرف مغز و سیستم عصبی انسان که خود حکایت مفصلی دارد!

با نگاهی ژرف به هستی دریافته‌ام که هر ذره وظیفه‌ای بس عظیم بر دوش می‌کشد.

اما وظیفه‌ی ما چیست؟

می‌دانیم که هرگونه شناختی نیاز به شعور دارد، سپس رسیدن به معرفت و در نهایت، عمل به آن معرفت تا رویت قلعه‌ی رفیع خودآگاهی.

«دکتر شریعتی» می‌فرماید:

همان‌گونه که عشق با اشک سخن می‌گوید،

به همان‌گونه عشق بدون معرفت

و معرفت بدون عمل

هیچ ارزشی ندارد!

جایگاه ما در زندگی کجاست؟

انسانی متعالی، حیوانی نشخوارکننده، لجن، فرشته، کدامیک؟
اگر بخواهیم همچون حیوانی باشیم که تکلیف‌مان مشخص است، ولی اگر بخواهیم انسان باشیم چه باید بکنیم؟
باید بدو وظیفه‌ی خویش را در قبال زندگی بفهمیم! و بعد براساس شناخت وظایف‌مان که طبعاً زایش مسئولیت را در پی دارد، به آن عمل نماییم.

با نگاهی ژرف به اطراف خویش در می‌یابیم که در ارگانیزم پیچیده و شگرف خلقت، هرغباری وظیفه‌ای بردوش دارد. ابتدا نگاهی به طبیعت داریم، خداوند هرجانی را آفرید درگوشش وظیفه‌اش را نجوا نمود و به همین دلیل است که از صبح آفرینش بوته‌ی گل یاس در هر پگاه بهاری سرریز گل می‌گردد، قناری با تماشای بهار می‌خواند، کبوتر در وقتی معین مادر می‌شود و ماه در زمانی مشخص شب‌های مهتابی را برایمان به ارمغان می‌آورد و پروانه که وظیفه‌ی گرده‌افشانی گلها بر شانه‌های نرم و نازکش نهاده شده، به نحوی شگرف این مهم را به انجام می‌رساند.

از این نوع در طبیعت بس فراوان است.

۱- برای اطلاع بیشتر، کتاب انسان موجود ناشناخته نوشته: دکتر الکسی کارل را مطالعه فرمایید.

اگزیستانسیالیسم، مکتب مسئولیت و آگاهی:

«ژان پل سارتر» فیلسوف اواخر قرن نوزدهم و بنیان‌گذار مکتب اگزیستانسیالیسم بوده که در حال حاضر مکتب او پیروان بسیار زیادی به خصوص در میان فشر تحصیل کرده و روشنفکر اروپایی، آمریکایی و حتی آسیایی دارد و اندیشمندانی مانند: آندره مالرو - سیمون دو بووار - آلبر کامو - الکسیس کارل و هایدگر از طرفداران این مکتب بوده و کتاب‌های تهوع سارتر و بیگانه کامو از آثار مهم این مکتب است.

سارتر در «اگزیستانسیالیسم» یا «مکتب اصالت وجود» می‌گوید: «خداوند که جهان هستی را آفرید قبلاً یک ماهیتی از کوه، دریا، درخت، اسب، سگ و خلاصه از تمامی آفرینش در ذهنش بوده و بعد براساس آن ماهیت دست به خلقت زده است.»

به طور مثال: ماهیت سگ را که پارس می‌کند، وفادار است و نگهبان خوبی است، هم‌زمان با خلقت وجود او می‌آفریند، به تعبیری دیگر در این خلقت، ماهیت و وجود در یک زمان آفریده شده‌اند. اما در مورد انسان مسئله به کلی متفاوت است، یعنی، خداوند اول وجود انسان را آفرید، بدون آن که ماهیت او را بسازد و صفت یا خصوصیتی را در آن بنیان نهد، بنابراین این انسان است که انسان بودنش را به اراده‌ی خویش می‌سازد و آفریننده‌ی خویش خویش است و به تعبیری دیگر، انسان آینده‌ی خویش است یعنی، آینده‌ی انسان قبلاً در ذهن سازنده‌اش پیش‌بینی نشده است بلکه آینده‌اش را خودش خواهد ساخت و این تفکر، دو احساس را در انسان بیدار می‌کند:

— دلهره شدید

— مسئولیت شدید

که این دو واژه از مقدس‌ترین و رایج‌ترین اصطلاحات مکتب سارتر است.

در این مکتب، اساس برآزادی انسان بنا شده، زیرا کسی که به جبر معتقد است دیگر مسئولیتی ندارد و مجبور، هرگز مسئول نخواهد بود و یکی از فضائل مکتب «اگزیستانسیالیسم سارتر» اعتراف به آزادبودن، سپس به آگاه بودن است و در این مرحله انسان آگاه دچار دلهره‌ی شگرفی می‌گردد غیرقابل بیان، که این دلهره، دلهره‌ی غریزی است!

«سارتر» می‌گوید: در این مکتب، هرکسی مقتدا و امام همه‌ی انسان‌ها است، پس انسان بایستی در زندگی‌اش نحوه‌ساز و سرمشق‌ساز و قانونگذار همه‌ی انسان‌ها باشد و چون ساختن خویش خویش صرفاً به دست انسان نهاده شده، «سارتر» از پس قرن‌ها فریاد برمی‌آورد که:

«اگر یک افلیح قهرمان دو نشود مقصر خود اوست!!»

«فردریک نیچه» در تأیید سخن ژان پل سارتر می‌گوید:
در کوهستانهای حقیقت،

هرگز بیهوده صعود نمی‌کنی.

امروز به قله‌ای بلندتر دست می‌یابی،

یا به توان خود می‌افزایی

که فردا فراتر روی.

حکایت سفر شاهزاده‌ای از خود به خدا:

در ۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح شاهزاده‌ای در هند زندگی می‌کرد به نام «سیذارتا گوتاما» که فرزند شاه «سیدو دانا» بود و او برای سیذارتا سه قصر ساخته بود تا در هر فصل در یکی از آنها زندگی کند و خدمتکارانی را برای او گمارده بود که حداکثر معدل سن آنان ۳۰ سال بود.

سیذارتا با یکی از زیباترین دختران سرزمینش ازدواج کرد، آنها فرزندی یافتند که نامش را «اراهولا» به معنای «زنجیر» نهادند. سیذارتا آدمی بود، بی درد، مرفه، و حرکت وجودی‌اش همیشه در مسیر اقی زندگی (خور، خواب، خشم و شهوت) در حرکت بود، ولی همیشه چیزی در وجودش می‌جوشید و نجوا می‌کرد که: سعادت حقیقی و ماندگار چیست؟ این زندگی چون زنجیری است که مرا اسیر کرده است، می‌خواهم رها باشم و به دنبال سعادت حقیقی بروم و ببینم سعادت کجاست؟ و چگونه به دست می‌آید؟ تا اینکه یک روز، پنهانی از قصر بیرون آمد، دید مردی با عصا راه می‌رود. پرسید: «چرا او این قدر خمیده است و با عصا راه می‌رود؟» گفتند: «او پیر است.» پرسید: «پیری چیست؟» برایش شرح دادند (زیرا مستخدمین شاهزاده همیشه از یک معدل سنی فراتر نبودند) در نتیجه او پیری را نمی‌فهمید!

روز دیگر از قصر بیرون آمد دید دو نفر زیر بغل کسی را گرفته و او را لنگان لنگان راه می‌برند. سؤال کرد: «این چیست؟» جواب دادند: «این شخص بیمار است!» پرسید: «بیماری چیست؟» برایش توضیح دادند.

روز دیگر که از قصر بیرون آمد. مردی را دید که در صندوق چوبی گذاشته و او را - سوار بر دست - می‌برند. پرسید: «چگونه است حال این مرد؟» در جواب گفتند: «او مرده است.» پرسید: «مرگ چیست؟» گفتند: «مرگ قدرت مطلق است که همه را به آغوش می‌گیرد، بدون زمان مشخصی!» پرسید: «حتی به سن و سال افراد هم توجه نمی‌کند؟» گفتند: «نه!!»

«سیذارتا گوتاما» - شاهزاده هندی - بر خود لرزید و گفت: «اگر بیماری و مرگ هر لحظه در کمین است، و پیری آرام آرام از راه می‌رسد، چه حاصل از این زندگی که به خور و خواب بگذرد!» بلافاصله قصر را ترک کرده، به زیر درخت سیبی در خلوت تپه‌ای خرامید و برای همیشه زندگی اشرافی خود را بدرود گفت و به اعتکاف و تفکر پرداخت. دیر زمانی نگذشته بود که به قله رفیع آگاهی و اشراق رسید و پیرامونش را شاگردانش فرا گرفتند. سپس بر چکاد تپه‌ی سبز آگاهی و زیر سایه‌ی درخت تفکر چنین سرود:

«جهانی جاودان و بی‌پایان از (هستی مطلق) وجود دارد که ما تجلیات جسمانی گذرای آن هستیم و ما در این مرحله و موقعیت، دستخوش فریب، وسوسه، درد، رنج، بیماری و مرگ هستیم، اما با کسب معرفت و کوشش برای درست زیستن و تمرکز جهت به فرمان درآوردن جان و تن می‌توانیم از تسلط دنیای مادیون رها شویم و میراث خوبی از جهان معنوی برای تولدهای بعدی خود بجا گذاریم!»

به این بهانه، پیروانش - شاهزاده «سیذارتا گوتاما» را «بودا» به معنای (از خواب بیدار شده) یا (به حقیقت دست یافته) نامیدند. آن گاه بودا در طول تاریخ، تندیس آگاهی انسان شد!

یک سؤال!

شما کی بودا می شوید؟!؟

قبل از ورق زدن کمی فکر کنید!

جوابی دارید؟!؟

ما، کی «بودا» می شویم؟!؟

«آشو» در جواب این سؤال می گوید:

اگر اتم این همه انرژی در خود دارد،

هیئات انرژی نهفته در انسان!

چه بگویم؟ از این شعله حقیر آگاهی در انسان!

اگر روزی این شعله حقیر شعله ور گردد،

بی تردید سرچشمه لایزال انرژی و نور خواهد بود.

همین گونه بودا، بودا و مسیح، مسیح شده است!

«پائولو کوئلیو» معتقد است:

دانستن هدف زندگی یا دانستن بهترین راه خدمت به خدا کافی

نیست، افکار خود را به عمل درآور،

راه خودش را نشان می دهد!

«کلارنس بی گی مان» با نگاهی فہیم می سزاید:

هیچ راه میان بُری وجود ندارد.

هیچ چیز ارزان بدست نمی آید.

و همیشه بهترین راه دشوارترین است!

اینک با چشیدن طعم، معنا و مفهوم زندگی و شناخت خویش

خویش و با بیدار شدن و رسیدن به حقیقت مانند: «بودا» و پا رسیدن

به خود آگاهی مانند: «سارتر» و شناخت مسئولیت خویش بایستی راه
آنی زندگی خود را انتخاب کنیم، اما از آنجا که «زندگی یک جاده یک
طرفه است» و فقط یک بار حق انتخاب داریم، باید به عظمت و
اهمیت وضعیت خویش برای انتخاب پی ببریم.

نگاه کنید! «دکتر شریعتی» - همچون پلیس دقیق راهنمایی - بر سه
راهی زندگی مان ایستاده و در سوت خود می دمد و با دست خود
ایست می دهد؛ و می گوید: ایست! این سه راهی است که در پیش پای
تو نهاده شده: پلیدی، پاکی، پوچی!

اما برای انتخاب راه باید مقصد را در ذهن خویش به تصویر
بکشیم. ما که هستیم؟ کجا می خواهیم برویم؟ و برای چی؟ یقیناً با
تصویر ذهنی که از خویش داریم، فردای خود را می سازیم و در این راه
باید دلهره داشته باشیم، اما نگران نباشیم، زیرا به قول فرزانه‌ای:
«امروز، فردایی ست که دیروز نگرانش بودی!»

و باید شجاعانه قدم در راه گذاشت، زیرا، «بزرگترین کارها با
کوچکترین گام‌ها شروع شده و سخت‌ترین گام، اولین گام است!»
به قول «ویلیام فاکتر»: «مردی که کوهی را برمی دارد، با برداشتن
سنگ‌های کوچک آغاز می کند» و اگر موقتاً ناکام شدیم ببینیم «ویلیام
آرتور وارد» چه می گوید:
«ناکامی یعنی، تأخیر، نه شکست! مسیر انحرافی موقت است، نه کوچه
بن بست!»

تا مانند: «ویلیام فاکتر» شکست ناپذیر شویم. که می گوید:
«سرانجام دریافت که در قلب زمستان، تابستانی شکست ناپذیر در درونم
وجود دارد.»

و هیچگاه از یاد نبریم سخن «زان دولافتن» را که می‌گوید: «خَم می‌شوم، ولی خُرد نمی‌شوم!»

گفتم: شجاعت! براسی شجاعت چیست؟
شجاعت و ترس دو صفت متضاد یکدیگرند. باید ابتدا طعم این واژگان را بچشیم.

بباید تعریف جدیدی برای شجاعت پیدا کنیم.
همه می‌گویند: شجاعت یعنی، ترس! ولی ما بر این باوریم که شجاعت یعنی،

ترس، بلرز، ولی قدمی پیش نگذار!
«سوزان جفرسون» نمی‌گوید: ترس! اگر بررسی بزدلی و کلمانی از این دست ... او می‌گوید:

«ترس را احساس کن و با وجود آن اقدام کن!»

در این مرحله باید هدفمند باشیم، جهت‌دار اندیشه کنیم، آگاه باشیم و فهم و هوشمند. وقتی به این مرحله رسیدیم، دیگر در دفتر مشق زندگی و بر سینه‌ی سپید فرادهای سبزمان نمی‌نویسیم:

سرنوشت! بلکه می‌نگاریم: «عقل نوشت!!»

«چریل لاده» که در دفتر زندگی اش نگاشت (عقل نوشت). می‌گوید:
در جوانی آموختم،

که خود معمار زندگی خویش،

خالق شگفتی

و عامل تلخ‌کامی خویشتم.

فلسفه من آن است،

همان پُذروی که کِشیده‌ای.

اکنون عمیقاً براین باورم!

«حافظ» در تأیید سخن «چریل لاده» می‌سراید:

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو

یادم از کِشته خویش آمد و هنگام درو

و «أشور» معتقد است:

هر انسانی با سرنوشتی خاص به دنیا پا می‌نهد،

باید وظیفه‌ای را به انجام برساند،

پیامی را برساند،

کاری را به پایان برد.

نه!

آمدنت تصادفی نیست!

آمدنت مقصودی به دنبال دارد،

هدفی فرا راه توست!

کُل را اراده بر این است که،

کاری را با دستان تو به جایی برساند!

انسانی خلاق به جهان پا می‌گذارد و به زیبایی جهان می‌افزاید.

ترانه‌ای اینجا،

نقاشی دیگری آنجا،

او با وجود خود رقص جهان را موزون‌تر می‌سازد.

لذت را افزون،

عشق را ژرف‌تر و مکاشفه را نیکوتر پیش می‌برد.

و آن‌گاه که این جهان را ترک می‌گوید،

جهانی زیباتر از خود بجای نهاده است.

آفریننده باش!

این که اکنون چه می کنی مهم نیست،

از بسیاری از کارها گریزی نیست،

اما هر کاری را با آفرینندگی، با دل و جان پیش ببر!

آن گاه، کار تو خود نیایش خواهد بود!

و «مولانا» عمل انسان را به صدا تشبیه می کند و می گوید:

این جهان کوه است و فعل ما ندا

سوی ما آید نداها را صدا

اما هدفمند بودن و جهت دار اندیشه کردن چیست؟ و چگونه

می توانیم در مزرعه‌ی سبز زندگی محصول بهتری را از اعمال خود

دروکنیم؟

تصور کنید! به ستودانی می روید، پیشخدمت می پرسد: جی میل

می کنید؟ اگر بگویید نمی دانم! چه می شود؟ مستخدم فکر می کند

شما یا جاهلید یا غافل و عذر شما را می خواهد!

«پیشخدمت زندگی نیز با ما این گونه رفتار می کند. اگر دارای ایده و

تفکر مشخصی نباشیم، اگر جهت دار و هدفمند از زندگی چیزی نخواهیم،

او نیز چیزی به ما نخواهد داد!!»

«آلبرت هابارد» نیز چنین اعتقادی دارد و می گوید: «چیزی را

می یابیم که انتظارش را داریم و چیزی را بدست می آوریم که تقاضا

می کنیم!»

اگر سوار تاکسی شوید، راننده از شما می پرسد: به کجا می روید؟

می گوید: به خیابان شریعتی، نه نه! به خیابان فاطمی، نه نه! به

خیابان حافظ، راننده تاکسی فوراً عذر شما را می خواهد، زیرا

می فهمد که شما اندکی کم دارید!!.

«تاکسی زندگی ما نیز ما را به جایی نخواهد برد، اگر آدرس مشخص

و معینی را به او نگوئیم!»

«مولانا» معتقد است؛ اگر ما از جهان چیزی را بطلبیم، قهراً آن چیز

هم ما را می طلبد و می سرايد:

تشنگان گر آب جویند از جهان آب جوید هم به عالم تشنگان

یک ضرب المثل انگلیسی انسان های فاقد هدف را احق

می پندارد:

*Every Body, Don't Know Where Did he go?**is Fool!*

«اگر کسی از خانه بیرون بیاید و نداند به کجا می رود، احق است!»

نگاه کوتاهی بیندازیم به داستان لطیف «آلیس در سرزمین

عجایب»:

زمانی آلیس به جایی می رسد که همراه به سوئی می رود و او

نمی داند به کدام جهت باید برود، از همراهش - گریه - راهنمایی

می خواهد و می پرسد:

«ای پیشی پشمالو، ممکن است به من بگویی: که از اینجا کدامین

راه را باید در پیش گیرم؟»

گریه می گوید: «بستگی دارد که دلت بخواهد به کجا بروی؟»

آلیس می گوید: «من چندان اهمیتی نمی دهم که به کجا»

گریه می گوید: «پس دیگر فرقی نمی کند که از کدام راه بروی!!»

«جبران خلیل جبران» نیکی انسان را با شجاعت در راه هدف گام

برداشتن می داند و می گوید:

شما نیکید، آن گاه که با خود یکی هستید.

شما نیکید، آن گاه که در گفتار خویش،

بیدار و هوشیارید.

شما نیکید، هنگامی که با گام‌های استوار،

شجاعانه به سوی هدف خود می‌روید!

پس، داشتن آمال و آرزو اولین گام است به سوی اهداف خویش

در زندگی، زیرا یکی از نیمه‌های گم‌شده‌ی ما همان آرمان و آرزوی

ماست!

اما، چگونه طلب کنیم؟

نیم نگاهی به آرزوهایمان در گذشته‌های دور می‌اندازیم:

زمانی از دیدن یک شکلات چگونه به شغف می‌آمدیم و سال‌ها

بعد، از دیدن یک عروسک و سپس، از داشتن یک تفنگ پلاستیکی،

همه‌ی هستی‌مان سرشار از شوق می‌شد. سال‌ها بعد، از پوشیدن یک

لباس نو و داشتن یک ساعت مچی، جام وجودمان سرریز از شغف

می‌شد.

ولی اکنون که به گذشته نگاه می‌کنیم، به آن همه شوق و عطش

فقط تبسم ملایمی می‌کنیم! اینطور نیست؟

اما حال چه خواهیم از زندگی و چه آرزو و آرمانی بطلبیم که فردا

به همین آرزوهایمان - چون گذشته - تبسمی نکنیم!

«جبران خلیل جبران» می‌گوید: «ارزش انسان در چیزی که به دست

می‌آورد نیست، بلکه ارزش انسان در چیز است که مشتاق آن است!»

«آماندا پیرس» با دل نگرانی خاصی می‌گوید:

مبادا که رویاهایت را فروگذاری

می‌دانم، برآنی که کار به پایان بری،

شاید بفروسی و بخواهی رها کنی،

گاه، تردید کنی که به این همه می‌ارزد؟

اما به تو ایمان دارم،

و ندارم هیچ تردیدی،

که پیروز خواهی شد،

اگر بکوشی!

«دکتر شریعتی» در خصوص آرمان‌های انسان می‌گوید: «انسان به

اندازه برخورداری‌هایی که دارد انسان نیست، بلکه درست بالعکس

انسان به اندازه‌ی نیازهایی که در خود احساس می‌کند انسان است و

هر قدر فاصله «بودن» تا «شدن» زیادتر باشد، او آدم‌تر است. آن چیزی

که هستیم تا آن چیزی که می‌خواهیم باشیم، وسعت آن فاصله محک و

میزان و معیار تعالی اندیشه و تفکر و شخصیت انسان است!»

«فلیس بروکس» مصمم و مشتاق درباره‌ی آرزوها می‌گوید:

مشتاقانه بنگر که به چه مقصود آمده‌ای

آنگاه با شوق عزم عمل کن

هر قدر مقصود والاتر باشد

مصمم‌تر خواهی شد.

که با تعالی خود جهانی‌تر بسازی!

اما، «لیندا مور» ارزش زندگی را در جستجوی آرزوها و پیگیری آن

می‌داند و می‌گوید:

رویاهایت را دنبال کن

و بُر دل در جستجو

زیرا جستجوی همان رویاهاست

که به زندگی ارزش زندگی می بخشد!

ولی «هلن کالر» بر این باور است که تواناییم، اگر اراده کنیم و پیگیر باشیم:

به هر کاری که اراده کنیم، تواناییم

اگر آن گونه که سزاوار است، پیگیر آن باشیم!

تکرار می کنیم:

«در این مرحله هدفمند، جهت دار، آگاه اندیش و هوشمند هستیم و یقیناً می توانیم با قلم آگاهی بر سینه‌ی سپید فرادهای سبز خویش بجای سرنوشت بنویسیم، عقل نوشت!»

و با آگاهی به مسئولیت خطیر خویش در این بیکران هستی سفر زندگی را آغاز کنیم. مقصد - که همان نیمه‌ی گمشده‌ی ماست - برایمان شفاف و مشخص و روشن است و آرزوها که حکم مسیر را برایمان دارند، در پیش رویمان جاریند، اما اشتباه نکنیم، مسیر را با مقصد!

این چیزی است که غالب ما ناخود آگاه با یکدیگر اشتباه می کنیم و به جای آن که به مقصد بیندیشیم، در مسیر متوقف می شویم. تصور کنید! شخصی می خواهد به اصفهان برود، اما در بین راه پیاده شده و محدوده خویش را چراغان می کند و محو زیبایی های آن می شود. این شخص مقصد را فراموش کرده و در مسیر متوقف مانده!

اکنون برای ما که به آگاهی رسیده ایم مسیر و مقصد کاملاً از هم تفکیک شده و آماده حرکت در جاده زندگی هستیم، اما کسی را می طلبیم که در این سفر پر خطر گاهی لبریز از رنج و گاهی سروریز از

شادی همراه و هم رنج و همدرد و همسفر خوبی برای ما باشد

همدوش خنده‌ها و هم شانه‌ی گریه‌هایمان باشد!

می دانید چه کسی؟

یک دوست می خواهیم!

کسی که در پیچ و خم جاده‌های زندگی ما را هدایت و راهنمایی نماید

و در روزگاران تلخ کامی مان شکر در دهان داشته باشد!

چکیده مطالب:

- راستی تاکنون در آینه ژرف (چرا و چگونه) خود را نگاه کرده‌ای

و پرسیده‌ای جایگاه من در زندگی کجاست؟

- معطل نکن! همین الان جایگاه خود را تعیین کن، ببین چه

کاره‌ای؟

- تاکنون از خودت سوال کرده‌ای: که تو به زندگی بدهکاری یا

زندگی به تو؟

- تاکنون آرزوها و هدف‌هایت را فهرست کرده‌ای؟ اگر نه! همین

الان هدف‌هایت را بنویس و برای حصول هر کدام تاریخی

بگذار!

- باور کن! اگر از زندگی چیزی نخواهی، چیزی بدست نخواهی

آورد!

- تاکنون برای رسیدن به هدف‌هایت چه قدر تلاش کرده‌ای؟

- فراموش نکن! همه این حرف‌ها برای این است که تو فقط یک

ذره خودت را تکان بدهی! پس، بلند شو! معطل نکن که زمان

می گذرد!

— یک یار دیگر به سه راهی که در پیش بایت نهاده شده، نگاه کن!
 پلیدی، پاکی، پوچی! تو، کدام راه را انتخاب می‌کنی؟
 — به باد داشته باش! تو معمار زندگی خودت هستی، پس
 شکست‌هایت را گردن کسی نینداز!

❁ جان کلام:

جایگاه ما در زندگی یعنی، تجسم عینی آرزوها و
 رویاهایمان!

چگونه دوست انتخاب کنیم؟

پیامبر می‌فرماید: «از دوست تو بر تو حکم می‌کنند»
 اما، چرا انتخاب دوست آنقدر مهم است؟ زیرا بیشترین ساعات
 عمر ما را در بر می‌گیرد و طبعاً بیشترین اثر را بر روح ما خواهد داشت.
 یک سنگ سخت در مجاورت آب تغییر شکل داده و در مقابل
 چک‌چک آب سوراخ می‌گردد. سنگ پی‌مقدار در مجاورت
 سنگ‌های دیگر تبدیل به عقیق و فیروزه می‌گردد، حتی خار در
 مجاورت گل بوی گل را می‌گیرد!
 خاتم ولی گلاب ز من می‌توان گرفت

از بس که بوی همدی گِل گرفته‌ام
 تمثیل شعر مذکور را می‌توان در این حکایت یافت؛ روزی شما به
 دیدار دوستی می‌روید که در قصابی کار می‌کند. ساعتی را پیش او
 می‌گذرانید. بعد از مراجعت از نزد او، اولین کسی که شما را می‌بیند
 فوراً از بوی پل‌گوشت تراویده از تن شما سخن می‌گوید!
 حال اگر ساعتی را پیش دوستی بگذرانید که در فروشگاه عطر
 فروشی شاغل است، به محض مراجعت، دیگران از شما رایحه‌ی
 دل‌انگیز عطر را استشمام خواهند کرد!

«خواجه عبدالله انصاری» دوستی با نیکان را عظیم دانسته و می‌گوید:

صحبت با نیکان پس عظیم است!

مِس در صحبتِ کیمیا افتاد ، زَر گشت!

هسته‌ی خرما در دست دهقان افتاد ، درخت پُر برگشت!

و آنک بدست هیزم کیش افتاد ، خاکستر گشت!

«مولانا» در تأیید سخن خواجه می‌فرماید:

دلا نزد کسی بشنین که او از دل خبر دارد

به‌زیر آن درختی رو که او گلهای نَر دارد

در این بازار عطاران مرو هر سو چو بیکاران

به دکان کسی بشنین که در دکان شکر دارد

عرقا دوست را راعنما و دلیل راه می‌دانند و گویند:

روزی شخصی در خدمت درویشی گفت:

«در این راه، در هر قدمی هزار چاه است.»

درویش گفت: «راه نرفته، نشانِ راه مده که،

چاه در کنار راه است، نه در میان راه!

هر که از راه پدَر رود، در میان چاه افتد.

دوستی برگزین که تو را از راه بَرَد!

تصویر ذهنی «کاترین دیویس» در باب دوستی چنین است:

«دوست آن است که توی تاب آدم را تاب می‌دهد (یعنی با واژگانش

دلت را چرخ و فلکی می‌کند) روی نردبان تو را بالا می‌کشد (درک تو را

افزایش می‌دهد) دستی به پشتت می‌زند، در آغوش می‌گیرد و

خداحافظی می‌کند (اما نگارنده می‌گوید: خداحافظی نمی‌کند. او

صاحب‌خانه‌ی دل می‌شود و در محرابِ دل مَحْمِل می‌گزیند.)

شیخ أَجَل «سعدی» در باب اثر دوست می‌گوید:

گلی خوشبوی در حمام روزی رسید از دست محبوبی بدستم

بدو گفتم که مُشکی یا عبیری که از بوی دلاویز تو مستم

بگفتا من گلی ناچیز بودم ولیکن مدتی با گل نشستم

کمال هم‌نشین در من اثر کرد وگرنه من همان خاکم که هستم

به تعبیری، دوست آن است که صفات حمیده انسان را تقویت و

صفات رذیله را تضعیف می‌کند، یعنی چه؟ تاکنون برایتان پیش

آمده که انسان در کنار بعضی از افراد قرار می‌گیرد، ناخودآگاه بعد از

مدتی می‌فهمد که انسان دیگری شده است. صفات بارز و شایسته‌اش

بیدار شده است و بسیاری از صفات ناپسندش کمرنگ. این اثر

دوست است!

چه زیبا سروده، اثرِ دوست را آن اندیشمندان:

بعضی‌ها وارد زندگی ما می‌شوند و خیلی سریع می‌روند

بعضی برای مدتی می‌مانند،

روی قلب ما رد پا باقی می‌گذارند.

و ما دیگر هیچ‌گاه، همان‌که بودیم، نیستیم!

و بدین سان جای پای دوست در کوجه خلوت دل آدمی می‌ماند و

یادش که به انسان آرامشی شگرف می‌دهد.

«جیمز باسول» این لحظه را بسیار لطیف بیان کرده و می‌سراید:

قیمت لحظه‌ها را نمی‌توان سنجید

در آن هنگام که

دوستی شکل می‌گیرد

آنگاه که جامی را قطره قطره پُر می‌کنید
دست آخر با قطره‌ای،

سرریز می‌شود...

و به زنجیره‌ی مهریانی‌ها نیز،

یکی هست

که سرانجام دل آدمی را

لبریز می‌کند!

«لئو فلپچه بوسکالیا» در خاطر سبزش عطر عبور دوست را چنین
می‌سراید:

زارعی پیر و بی دندان و زیبا در نبال، شبی مرا در خانه‌اش جای
داد. کلبه‌ای کاهگلی که افراد خانواده و وسایل کشاورزی و همه
حیواناتش را جملگی در همان جا مسکن داده بود. گفتگو بدون
استفاده از زبان علام! لیخندی، برخورد ناگهانی، یا تماسی میسر نبود.
نه تصویری از اینکه آمریکا در کجا واقع است، داشت و نه در عمرش با
یک غربی سخن گفته بود. نه سوار ماشین شده بود و نه یک کلمه از
تاریخ شنیده بود. پس نمی‌توانست به سیاست یا چیزی فراسوی
زندگی روستایی‌اش علاقه‌مند باشد. با این حال، غروبی را به گرمی
کنار هم گذرانیدیم و به هنگام وداع، با این احساس که شاید دیگر هیچ
گاه یکدیگر را نبینیم، دست در دست هم، تا انتهای دهکده را
پیمودیم و گریستیم و گریستیم. اکنون سال‌ها از آن ماجرا می‌گذرد و
من دیگر او را ندیدم.

بگذریم، که هنوز نیز با یکدیگریم!

«نیمایوشیچ» یاد عطر آگین دوست را روشنی دل و نام معطرش را

راح روح می‌شمارد:

یاد بعضی نفرات روشنم می‌دارد،

قوت می‌بخشد،

راه می‌اندازد.

نام بعضی نفرات، رِزقِ روحم شده است،

وقت هر دلتنگی، سویشان دارم دست!

علی علیه‌السلام پانزده قرن پیش در باب دوست سخنانی فرموده
که هنوز شمیم طراوت و تازگی از آن جاریست!
دوستانت بر سه گروهند:

دوست تو / دوست دوست تو / دشمن دشمن تو!

و دشمنانت نیز بر سه گروهند:

دشمن تو / دوست دشمن تو / دشمن دوست تو!

«النور لائک» با نگاهی لطیف می‌سراید:

دوست موجود نازنینی است

که داوودی‌هایش را برای تو می‌چیند

پیشکش می‌کند و اندیشه‌ی سودا ندارد،

و غنچه‌هایی را که از دست می‌دهد، هیچ نمی‌بیند.

اما توشه‌ی دوستی را قدر می‌دارد

بهترین‌های خویش را به تو می‌دهد،

و هم باز دوباره می‌کارد!

«آنتوان دوست هگزوپری» در کتاب شازده کوچولو، دوستی را
«اهلی کردن» نامیده و شروع آشنایی عاشقانه رویاه و شازده کوچولو را
چنین می‌سراید:

روباہ گفت: «سلام!»

شهریار کوچولو گفت: «کی هستی تو؟ عجب خوشگلی!»

روباہ گفت: «من یک روباهم.»

شهریار کوچولو گفت: «بیا با من بازی کن، نمی‌دانی چه قدر دلم

گرفته!»

روباہ گفت: «نمی‌توانم با تو بازی کنم، هنوز اهلی‌ام نکرده‌اند.»

شهریار کوچولو گفت: «اهلی کردن یعنی چه؟»

روباہ گفت: «آدم‌ها تفنگ دارند و شکار می‌کنند، اینش اسباب

دلخوری است! اما، مرغ و ماکیان هم پرورش می‌دهند و خیرشان فقط

همین است. تو، بی مرغی می‌گردی؟»

شهریار کوچولو گفت: «نه، بی دوست می‌گردم. نگفتی اهلی کردن

یعنی چه؟»

روباہ گفت: «اهلی کردن یک چیزی است که پاک فراموش شده،

یعنی، ایجاد علاقه کردن!»

شهریار کوچولو با شگفتی گفت: «ایجاد علاقه کردن!»

روباہ گفت: «معلوم است. تو الان برای من یک پسر بچه‌ای مثل

صد هزار پسر بچه دیگر، نه من احتیاجی به تو دارم، نه تو هیچ

احتیاجی به من. من برای تو یک روباهم، مثل صد هزار روباه دیگر،

اما اگر متو اهلی کردی هر دو به هم نیازمند خواهیم شد. تو برای من

در همه عالم همتا نخواهی داشت و من برای تو در دنیا یگانه خواهم

بود!»

الان زندگی یکنواختی دارم. من مرغ‌ها را شکار می‌کنم، آدم‌ها مرا.

همه مرغ‌ها عین همتا هستند. به همین جهت در اینجا اوقات به کسالت

می‌گذرد ولی اگر تو متو اهلی کنی، انگار که زندگیم را چراغان کرده باشی.

آن وقت صدای پای را می‌شناسم که با هر صدای پای دیگری فرق می‌کند.

صدای پای دیگران مرا وادار می‌کند توی هفت سوراخ قایم بشوم، اما صدای پای تو مثل نغمه‌ی موسیقی مرا از سوراخم بیرون می‌کشد.

تازه، نگاه کن! آن‌جا، آن گندمزار را می‌بینی؟ برای من که نان بخور نیستم، گندم چیز بی فایده‌ی بی است. گندمزارها مرا به یاد هیچ چیز نمی‌اندازند و این جای تأسف است! اما تو موهای طلایی داری.

پس وقتی اهلیم کردی، محشر می‌شود! چون گندم که طلایی رنگ است مرا به یاد تو می‌اندازد، آن وقت من صدای وزیدن باد را که تو گندمزار می‌پیچد، دوست خواهم داشت...

حالا اگر دلت می‌خواهد متو اهلی کن!»

شهریار کوچولو جواب داد: «دلم که خیلی می‌خواهد اما وقت چندانی ندارم. باید بروم دوستانی پیدا کنم و از کلی چیزها سر در آورم!»

روباہ گفت: «آدم فقط از چیزهایی که اهلی می‌کند، می‌تواند سر درآورد. انسان‌ها دیگر برای سر درآوردن از چیزها وقت ندارند. همه چیز را همین جور حاضر آماده از دکان‌ها می‌خورند، اما چون دکانی نیست که درست معامله کند آدم‌ها مانده‌اند بی دوست!»

تو اگر دوست می‌خواهی خوب، متو اهلی کن!»

شهریار کوچولو پرسید: «راهش چیست؟»

رویا گفت: «باید خیلی خیلی حوصله کنی. اولش کمی دورتر از من به این شکل لای علف‌ها می‌نشینی، من زیر چشمی نگاهت می‌کنم و تو لام تا کام هیچی نمی‌گویی - چون کلمات سرچشمه‌ی سوء تفاهم‌ها هستند - عوضش می‌توانی هر روز یک خرده نزدیک‌تر بنشینی.»

فردای آن روز شهریار کوچولو آمد.

رویا گفت: «کاش سر همان ساعت دیروز آمده بودی، اگر مثلاً: هر روز سر ساعت چهار بعد از ظهر بیایی من از ساعت سه تو دلم قند آب می‌شود و هر چه ساعت جلوتر برود، بیشتر احساس شادی و خوشبختی می‌کنم. ساعت چهار که شد دلم بنا می‌کند شور زدن و نگران شدن. آن وقت است که قدر خوشبختی را می‌فهم!!

اما اگر تو وقت و بی‌وقت بیایی، من از کجا بدانم چه ساعتی باید دلم را برای دیدارت آماده کنم؟»

به این ترتیب، شهریار کوچولو رویا را اهلی کرد.

لحظه‌ی جدایی نزدیک شد...

رویا گفت: «آخ! نمی‌توانم جلوشکم را بگیرم!»

شهریار کوچولو گفت: «تقصیر خودت است. من که بدت را

نخواستم، خودت خواستی اهلیت کنم.»

رویا گفت: «همین طور است.»

شهریار کوچولو گفت: «پس این ماجرا فایده‌ای برای تو نداشته؟»

رویا گفت: «چرا، برای خاطر رنگ گندم!»

«اما وقتی خواستی با هم وداع کنیم، من به عنوان هدیه رازی را به

تو می‌گویم.»

شهریار کوچولو بار دیگر به تماشای گل‌ها رفت و گفت: «رویاها بود مثل صد هزار رویا، دیگر او را دوست خود کردم و حالا تو همه عالم بی‌همتا است» و برگشت پیش رویا و گفت: «خدا نگهدار!»

رویا گفت: «خدا نگهدار! اما رازی که گفتم خیلی ساده است! «جز با چشم دل نمی‌توان خوب دید. آنچه اصل است از دیده پنهان است. ارزش گلی تو به قدر عمری است که به پاش صرف کرده‌ای!»

انسان‌ها این حقیقت را فراموش کرده‌اند، اما تو نباید فراموش کنی. تو تا زنده‌ای نسبت به چیزی که اهلی کرده‌ای مسئولی!»

شهریار کوچولو زیر لب زمزمه کرد: «جز با چشم دل نمی‌توان خوب دید. آنچه اصل است از دیده پنهان است!»

«فلیس ولکنز» که اهلی، دلداری شده! سخن رویا را به‌نوعی دیگر بیان کرده و می‌سراید:

دل‌بندم، مرا بیوس و بگذار از هم جدا شویم

زمانی که پیری، چراغ رویاهای مرا خاموش می‌کند،

آن بوسه هنوز قلب و روحم را روشن نگاه خواهد داشت.

نگارنده معتقد است:

دوستی سرفه‌ی مهربانی است.

که در آن باید دلت را سَر پیری،

و در پیش نگاه دوست گذاری

و دوست لقمه خطا بردارد

و تو لقمه اغماض!

«جان اولین» دوستی را نخ طلائی می‌نامد و می‌سراید:

دوستی.

آن رخ طلایی است

که قلب همه مردم جهان را بهم می‌دوزد!

اما، فرزانه‌ای بر این باور است که دوست کسی است که از چگونگی بودن! سخن گوید و در گوش جانمان نجوا کند:

در شوره‌زار زندگی؛ گل باش و خار مباش!

یار باش و یار مباش!

«بلاتش هاتریس» دوست را هم سایه دل نامد:

«دوست همسایه‌ی دل آدمی است!»

و نگارنده بر این باور است که؛ دوست مانند: آینه‌ای ست شفاف که تمامی خطاهای ما را به ما گوشزد کرده، در گوش جانمان می‌سراید:

«هیچ لغزشی به خطا بدل نمی‌شود. مگر آن که کمر به اصلاح آن نبندی. اما خطا کردن یک کار انسانی است ولی تکرار آن یک کار حیوانی است!»

تا در آینده‌ای نزدیک انگشت حسرت و تأسف به دندان نگیرم و نگوییم که:

«اگر کتاب زندگی چاپ درمی داشت، هرگز نمی‌گذاشتیم این همه غلط تکرار شود!»

و در پگاه پاکیزه زندگی، دوست در روح و جان ما می‌سراید:

یا بیاموز یا بیاموزم!

یا دانا باش یا به دنبال دانایی باش!

دوستی، حضوری معطر و سبز داشتن در باغ خزان‌زده دوست است.

فتح دل تنهای دوست با شبیخون لبخند و مهربانی

تا دوست به شغف بر تو بنگرد!

«رابرت کنراد» بر این باور است که: «دوست شما، نیازمندی‌های پاسخ داده شماست!

اما، «هلن کیلر» عطر خاطره‌ای را بپاد می‌آورد و می‌گوید:

«در زندگی روزهای مهمی است، آدم‌هایی را ملاقات می‌کنیم که مثل: یک شعر زیبا، وجود ما را از هیجان به ارتعاش می‌آورند. آدم‌هایی که غنای دست‌دادشان همدلی ناگفته‌ای را بیان می‌دارد و سرشت مطبوع و سرشار آنها به جان مشتاق و بی‌قرار ما آرامشی شگفت را ارمغان می‌دهد که خداوند در هسته‌ی آن است. پیچیدگی‌ها و تحریک‌پذیری‌ها و نگرانی‌هایی که ما را در خود گرفته‌اند، مثل: خوابی ناخوشایند می‌گذرند و ما بیدار می‌شویم تا زیبایی دنیای واقعی خداوند را به چشم‌هایی دیگر ببینیم و با گوش‌هایی تازه بشنویم!»

اما باز هم برای شناخت دقیق‌تر و شفاف‌تر دوست باید الگو داشته باشیم. اگر کسی به شما یک سیب بدهد و بگوید: سیب گلاب است. شما ابتدا سیب را بو می‌کنید و به رنگ آن نگاه می‌کنید و می‌گویید: سیب گلاب بوی عطر می‌دهد و آبدار و تازه است و با مقایسه آن می‌فهمید که آن سیب چون این مشخصات را ندارد، سیب گلاب نیست! در این‌جا داشتن الگو ضروری و اجتناب‌ناپذیر است! این مهم را مولانا چه زیبا بیان داشته:

بعضی باشند که سلام دهند و از سلام ایشان بوی دود آید!

و بعضی باشند که سلام دهند و از سلام ایشان بوی عود آید!

این را کسی دریابد، که او را مشامی باشد!

اما عرفا معتقد هستند که همه چیز در رابطه با خدا معنا می‌دهد.

به خصوصی دوست!!

به این بهانه «علیان مجنون» یکی از عرفای مشهور زمان خویش برای دوستش فالوده‌ای درست می‌کند که صعود بسوی معبود را چون نردبانی از نور می‌گرداند. بخوانید ماجرا را...

حکایت فالوده عارفان:

«علیان مجنون» می‌گوید:

روزی به خانه دوستی رفتم. او برایم فالوده آورد؛ به او گفتم: «این فالوده عالمان است، دوست داری فالوده عارفان را به تو یاد دهم؟» دوستم گفت: «آری!»

گفتم: «عَسَلِ صفا، شِکَرِ وفا، روغنِ رضا، نشاسته‌ی یقین را در دیگِ تقوا بریز؛

آبِ خوف بر آن بیفزای
با کفگیر عصمت مخلوط کن

و بر آتش محبت بپز؛

آن‌گاه در ظرفِ فِکرت بریز

و با بادبزنی خُند خُند کن

و با قاشقِ استغفار بخور!»

اگر دوستی به مهمانی دل تنهای ما آمد و پایش را در محراب خلوت دل تنهای ما گذاشت و وقتی پای شنود گلوآه‌های صورتی او نشستیم، ذهن و دل ما را چون پرستویی سبکیال به دنبال شمیم خویش و در نهایت به سوی حضرت عشق رهنمون ساخت، باید بدانیم که آری، خود اوست، نیمه‌ی گمشده‌مان!

مولانا فرماید:

هر ندایی که تو را بالا کشید آن ندا می‌دان که از بالا رسید
«شمس تبریزی» گوید: «اگر سخنی را شنیدید و به دل‌تان نشست، بدانید که آن سخن حق است و به دنبال آن بروید!»

نگارنده بر این باور است که: متبرکند انسان‌های اندک شماری که پیوسته در روح دیگران جاری هستند، آنان سرریز از عشق و لبریز از محبت هستند که چه دل‌نشین است همسایه‌گی با چنین روح‌هایی که آدمی را از روزمرگی به روزسیزی می‌برند و اندیشه و احساس انسان را بر بال سپید فرشته تنهایی و عشق و عرفان می‌نشانند و بر چکاد فرزانی عطرآلود و سبز خویش مهمان می‌کنند و جام وجود آدمی سرشار از دلمشغولی شمع‌انگیز و دلشوره شوق‌ناک حضورشان می‌گردد و از قول «جبران خلیل جبران» می‌گویند:

تو دو تن هستی؛ یکی، بیدار در ظلمت و دیگری، خفته در نور!

آن‌گاه یاد معطر نامش بر گلبرگ‌های نازک دلمان تازگی و طراوت را به ارمغان می‌آورد. او انسانی است که با پُر نگاه تفکرش دل و روح آدمی را بر نیلگون آسمانِ بیکران فرزانی می‌برد و لب بر بال‌های فروشگان سپیدبال خودباوری می‌نهد و غم و رنج و غربت و تنهایی و بی‌کسی انسان را چون غباری در همه‌جای تفکر و حَلَقَلَه شمع‌ناک خویش محو می‌کند و پریشانی آدمی را پُرپر و دست در دست لرزان و چشم در چشمان بی‌تابمان می‌اندازد و با سکوتی طریناک می‌سراید: «مهربونم، خیلی دلم برات تنگه، چشم به‌راه فرداهای طلایی تو دارم!»

دوست، پاکیزگی در تفکر را به ما می‌آموزد، زیرا:
عمل تجسم مادی اندیشه است

و اخلاق تظاهر مادی فکر

پس، برای داشتن اعمالی خوب

باید افکاری خوب داشت!

«توماس هاکس» اینگونه دوست را متبرک دانسته و موهبتی از طرف خداوند و می گوید:

«متبرکند آنها که این موهبت را دارند تا دوستی بیافرینند. و آن خود هدیه‌ای است از جانب خداوند. بسیار است آنچه بدین معنا می‌گنجد، ولی بالاتر از همه، قدرت آن است که آدمی از خود بیرون شود، و با درون دیگری آنچه را شریف است و عزیز تواند بود، بستاید و دوست بدارد!»

«کامینگز» دوست را دولت می‌داند و می‌سراید:

این قدر که ما (هر دو) ایم و بی (دویی)

شب کجا می‌تواند این قدر آسمان باشد؟

آسمان کجا می‌تواند این قدر آفتابی باشد؟

از دولت توست که من این قدر منم!

این انسان‌های متبرک، کاری را که «میکل آنژ» با آن قطعه سنگ کرد، با سنگ وجود آدمی می‌کنند و قرشته درون انسان را تجسم می‌بخشند.

حکایت «میکل آنژ» و فرشته:

روزی میکل آنژ با کمک عده‌ای سنگ سیاه نسبتاً بزرگی را بر روی زمین می‌غلطاند تا به طرف منزل خود برود. یکی از دوستان میکل آنژ نزدیک او آمد و پرسید: «با این سنگ سیاه چه می‌کنی؟» میکل آنژ گفت: «فرشته‌ای درون او اسیر است که می‌خواهم او را نجات دهم.» دوست میکل آنژ با ناباوری از او خداحافظی کرد و رفت. چند ماه

بعد، دوست میکل آنژ به مهمانی او آمد و مجسمه‌ی سنگی فرشته بسیار زیبایی را در اتاق او دید. با حیرت و تحسین از میکل آنژ پرسید: «این مجسمه چقدر زیباست از کجا آورده‌ای؟» میکل آنژ گفت: «از درون همان سنگ سیاه درآوردم!»

بی شک، در همسایگی و مجاورت این انسان‌های معطر و متبرک روح و جسممان دارای فیلترهایی نامرئی می‌شوند.

بدون آن که خودمان بفهمیم و برای آن که فرشته درونمان را تجسم بخشند، برای وجودمان فیلتر می‌گذارند:

یک فیلتر برای ذهنمان ، که به هر چیزی نیندیشیم!

یک فیلتر برای چشمانمان ، که هر چیزی را نبینیم!

یک فیلتر برای گوشمان ، که هر سخنی را نشنویم!

یک فیلتر برای زبانمان ، که هر سخنی را بدون تأمل و تفکر نگویم!

یک فیلتر برای دلمان ، که هر کسی را رخصت و رود به آن ندهیم!

یک فیلتر برای روحمان ، که انسانی دگراندیش باشیم!

صحبت از زبان شد، داستان جالبی راجع به زبان بگویم!

حکایت حاکم و زبان:

روزی حاکمی به وزیرش گفت: امروز بگو بهترین قسمت گوسفند را برایم کیاب کنند و بیاورند. وزیر دستور داد، خوراک زبان آوردند. چند روز بعد حاکم به وزیر گفت: امروز می‌خواهم بدترین قسمت گوسفند را برایم بیاوری و وزیر دستور داد باز هم خوراک زبان آوردند. حاکم با تعجب گفت: یک روز از تو بهترین خواستم و یک روز بدترین، هر دو روز را زبان برایم آوردی، چرا؟ وزیر گفت: «قربان، بهترین دوست برای انسان زبان اوست و بدترین دشمن نیز

باز هم زبان اوست!

اکنون دانستیم که این زبان کوچک می تواند هم موهبتی باشد برایمان، هم مصیبتی! و دوست چه اثرات شگفت و حیرت آوری را برای روحمان به ارمغان می آورد.

حُب بریم سر مطلب قبل، اکنون می فهمیم، این پاکان هدفمند روزگار (منظور دوست فهم و فرزانه است) که همچون رایحه ای دلپذیر حضور سبزش در کنارمان جاری است، در گوش جانمان می سراید:

اهل اخلاص باش	و	اهل ریا میباش!
اهل حال باش	و	اهل قال میباش!
اهل دل باش	و	اهل تن میباش!
اهل عرش باش	و	اهل فرش میباش!
اهل نور باش	و	اهل گور میباش!

آنگاه، در دفتر مشق زندگی مان یک سرمشق از قول پیامبر برایمان می نویسد:

قدر چهار چیز را قبل از دست دادن آن بدان:

ثروت را قبل از فقر

سلامتی را قبل از بیماری

جوانی را قبل از پیری

زندگی را قبل از مرگ.

سپس، در دفتر دیکته فردای مان می سراید:

باید انسان بودن، پاک بودن، مسئول بودن و در اندیشه سرنوشت دیگران بودن وظیفه نباشد، بلکه، صفت آدمی باشد!!

و با نگاهی ژرف به اعمال ما در گوشمان آرام نجوا می کند:

عملی اگر کاشتی «عادت» درو خواهی کرد!

عادت اگر کاشتی «اخلاقی» درو خواهی کرد!

اخلاقی اگر کاشتی «سرنوشتی» درو خواهی کرد!

حکایت لطیفی درباره قداست دوستی بخوانید:

حکایت معبد دوستی:

برگستره ی دو مزرعه ی همجوار، دو کشاورز دوست زندگی می کردند. یکی تنها بود و دیگری همسری داشت و فرزندان. محصول خود را برداشت کردند و شبی آن مرد که خانواده ای نداشت چشم گشود و انباشته محصول خود را در کنار دید و اندیشه کرد: «خدا چه مهربان است با من، اما دوستم که خانواده ای دارد، نیازمند غله ی بیشتری است.» چنین بود که سهمی از خرمن خود برداشت و به مزرع دوست برد.

و آن دیگر نیز در محصول خود نگرست و اندیشه کرد: «چه فراوان است آنچه زندگی مرا سرشار می کند و دوست من چه تنهاست، و از شادمانی دنیای خویش سهمی نمی برد،

پس به زمین دوست خود رفت و قسمتی، از غله ی خویش بر خرمن او نهاد.

و صبح روز بعد چونکه باز به درو رفتند، هریکی خرمن خویش را دید که نقصان نیافته است.

و این تبادل همچنان تداوم یافت تا آنجا که شبی در مهتاب دوستان فرا روی هم آمدند هر دو با یک بغل انباشته ی غله و راهی کشتزار دیگری. آنجا که این دو به هم رسیدند، معبدی بنیاد شد!

«آلن دوان» داشتن این گونه دوست را همچون صبح بهاری

می داند و می سراید:

زندگی یک صبح بهاری است

اگر دوستی داشته باشی

کسی که با او راه بروی

با او حرف بزنی

به جانیش رو کنی.

زندگی یک صبح بهاری است

اگر دوستی داشته باشی

تا کمی آفتاب را با او قسمت کنی،

که تو را یاری دهد

پس حالا و همیشه

تو را یاری هست!

راستی، با چنین دوستی، راندن در جاده‌های زندگی چه دلپذیر است و دلشین، اگر تاریخ مصرف نداشته باشد. گفتیم تاریخ مصرف، راستی راجع به تاریخ مصرف چه می دانید؟ معمولاً روی شیشه‌ی شیر یا مواد خوراکی و مصرف شدنی مثلاً می نویسند: تاریخ مصرف تا ۱۰ / ۱۱، اگر در روابط آشنایی و دوستی‌هایمان دقت کنید، حتماً تاریخ مصرف دارد. یعنی، بعد از یک جابه‌جایی فیزیکی ارتباط و آشنایی ما نیز تاریخ مصرفش به اتمام می رسد و از آن آشنایی فقط یک یاد می ماند.

خوب من! باید بکوشیم روابط پاکیزه و دوستی‌های بالارزشان تاریخ مصرف نداشته باشد و بکوشیم با انتخابی آگاهانه و فهیم روی شیشه دلمان حک کنیم: تاریخ مصرف ندارد!!

چکیده مطالب:

— به یاد داشته باشیم! دوست مثل یک معلم خصوصی است که

لحظه به لحظه افکار خودش را برای ما دیکته می کند! پس اول

بین چه می خواهی؟ و در چه درسی ضعف داری؟ آن موقع

معلم خصوصی‌ات را در آن رشته انتخاب کن.

— مطمئن باش! انتخاب دوست یعنی، نیسی از راه زندگی را رفتن!

— اگر زندگی بزرگان علم و دانش را بخوانیم، همیشه زِد پای یک

دوست خوب را در ساحل هستی‌شان مشاهده خواهیم کرد!

— سعی کنید همین حالا دوستانتان را با «آلک» صداقت، پاک،

تفکر و آگاهی جدا کنید و اوقات بالارزش خود را با کسانی

بگذرانید که حداقل بتوانند راهی درست نشانان بدهند.

— یادت باشه! دوست یعنی، نیمه‌ی دیگر ما! اکنون دوست داری

نیمه دیگرت چگونه باشد؟

— فراموش نکن! بعد از پدر و مادر، دوست یگانه سازنده جان و

دل و روح ماست!

— به تعبیری دیگر، دوست یعنی، پاسخ نیازهای شما. اکنون به

دوست خود بنگرید، امیدوارم خجالت نکشید!

✻ جان کلام:

اگر دوستی به تو راو صداقت، مهربانی، تلاش، عشق و

صمیمیت را نشان داد، سخت در دامنش آویز!

سوزش آن را در گلویم احساس کردم و توانستم سوراخ ایجاد شده در درون معده‌ام را ببینم، احساس آسیب آن زهر چنان حقیقی بود که گویی به راستی آن را نوشیده بودم. سپس، مطمئن شدم که هنوز این کار را نکرده‌ام در طول چند لحظه‌ای که آن لیوان را در دست گرفته بودم و امکان حضور مرگ را می‌چشیدم یا خودم فکر کردم؛ اگر شجاعت کشتن خودم را دارم، پس شجاعت ادامه دادن زندگی‌ام را خواهم داشت! و بدین سان کالین ویلسون از خواب غفلت بیدار و تولد دوباره‌اش آغاز گردید!

«حسن بصری» را گفتند: «ای شیخ، دل‌های ما خفته است که سخن تو در آن اثر نمی‌کند؛ چه کنیم؟» گفت: «کاشکی خفته بود، که خفته را بجنبانی بیدار می‌شود؛ دل‌های شما مرده است که هرچند می‌جنبانی، بیدار نمی‌شود!»

«ویلیام جیمز» - پدر روانشناسی نوین آمریکا - به عنوان بزرگترین کشف بشر می‌گوید:

«بزرگترین کشف بشر این است که انسان با ارتقاء طرز تلقی خود می‌تواند زندگی‌اش را ارتقاء بخشد!»

و «کارلوس کاستاندا» در تأیید سخن «ویلیام جیمز» می‌گوید:

«مسائل تغییر نمی‌کند، این ما هستیم که نحوه‌ی نگرش‌مان را تغییر می‌دهیم!»

«آنتوان دوست هگزوپری» - خالق شازده کوچولو - در این هنگام می‌گوید:

«معنای هرچیز در خودش نیست، بلکه در طرز تلقی ما از آن نهفته است!»

تولدی دوباره!

«آشو» تولد دوباره را چنین می‌نگارد:

کشف حقیقت، سفری است دشوار
راه درازی در پیش است.

به تھی سازی عمیق ذهن نیازمندی!

پالایش تمام و کمال دل را می‌طلبد!

به معصومیتی خاص نیاز است،

به تولدی دوباره!

باید دوباره کودک شوی!

«پائولو کوئلیو» تولد دوباره را در غالب داستانی از «کالین ویلسون»

چنین می‌نگارد:

تولد دوباره من زمانی شروع شد که در پانزده سالگی تصمیم به خودکشی گرفتم.

بدین ترتیب وارد آزمایشگاه شیمی مدرسه شدم و شیشه زهر را برداشتم، زهر را در لیوان ریختم غرق تماشایش شدم، رنگش را نگاه کردم و مزه‌ی احتمالی‌اش را در زیر زبان ذہنم مزه مزه کردم. سپس آن را بو کردم، در این لحظه ناگهان جرقه‌ای از آینده در ذهنم درخشید و

اکنون چشمان دل و روحمان را با آبِ زلالی آگاهی و تفکر و جدایی از غبار ذهنیت‌های گذشته شسته و وارد جامعه می‌شویم!
حال به زندگی نگاه کنید! به پیرامون خویش به طبیعت، مشاهده خواهید کرد همه چیز تغییر کرده. آیا برآستی پیرامون شما هم تغییر کرده؟

آگاه باشید! عظمت به آن چیزی که نگاه می‌کنی نیست، عظمت در نگاه تو نهفته است! حال، نوع نگاه شما به زندگی تحول یافته و نگاهتان به طبیعت، دیگر یک نگرش ساده قبلی نیست، زیرا اکنون خیزداندیش و آگاه‌نگر و هوشیار شده‌اید:
برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هر ورقش دفتری است معرفت کردگار
این بار اساساً چیزهایی را مشاهده می‌کنید که در گذشته آنها را نگاه می‌کردید، ولی نمی‌دیدید. اینک عطر و طعم زندگی، طبیعت، دوست، خانواده، مردم و روابط اجتماعی همه و همه در زیر زبان و ذهن و دلتان به‌طور کلی تغییر یافته است.

اکنون به دانشی دست یافته‌اید که عوام از آن بی‌خبرند، زیرا:
«دانش در کلام نیست، دانش، طعم مفاهیم است در کلام!»

تغییر در نگاه را چنین می‌خوانیم:

دو زندانی در یک شب بارانی از پشت میله‌های زندان به بیرون می‌نگریستند،

یکی می‌گفت: نگاه کن، چه قدر گیل و لای اینجا جمع شده
دیگری می‌گفت: به ستاره‌ها نگاه کن، چقدر زیبا می‌درخشند.
و اکنون ما آن زندانی دنبایی هستیم که تا دیروز خاک و گیل را

می‌دیدیم و اینک کیهکسانی در نگاه و دلمان جاری است!

اکنون که با این جهان بینی و تفکر وارد جامعه شده‌ایم، چیزهایی را که عوام از آن لذت می‌برند، چه بسا باعث رنج ما می‌شوند و چیزهایی را که باعث آرامش خاطرمان می‌گردد، دیگران دوست ندارند یا اساساً احساس نمی‌کنند.

در اینجا متوجه تفاوت ژرف میان خود و دیگران می‌شویم، ولی از یاد نبریم که «جان نلسون» می‌گوید:
«هر قدر که می‌خواهی متفاوت باش، ولی بکوش تا مردمی را که با تو متفاوتند، تحمل کنی!»

علت این اختلاف و تفاوت ژرف چیزی نیست، جز آن که ما از جای قبلی خویش با گام تفکر یک قدم جلو آمده‌ایم!
حکایت ابوسعید و یک قدم: روزی ابوسعید ابوالخیر در مسجدی قرار بود صحبت کند، مردم از همه روستاهای اطراف برای شنیدن سخنان او هجوم آورده بودند. در مسجد جایی برای نشستن نبود و عده‌ای هم در بیرون ایستاده بودند. شاگرد ابوسعید روی به مردم کرد و گفت: «تو را به خدا از آنجا که هستی یک قدم پیش بگذارید!» مردم قدمی پیش گذاشتند. سپس نوبت سخنرانی ابوسعید شد. ابوسعید از سخنرانی خودداری کرد و گفت: «من صحبتی ندارم!»

اطرافیان حیرت زده علت را پرسیدند و گفتند: «مگر می‌شود، این همه مردم برای شنیدن سخنان شما آمده‌اند! ولی باز هم ابوسعید بر سر حرف خود ایستاده بود، وقتی با اصرار مستمر اطرافیان مواجه شد، گفت:

«همه حرفی که من می‌خواستم بگویم، شاگردم زد. او گفت: از جایی که ایستاده‌اید یک قدم پیش بیایید و من نیز این سخن را می‌خواستم ظرف

مدت یک ساعت در لایه لای سخنانم به مردم بفهمانم!!
خوب من! اینک شما نیز یک قدم از جای قبلی خویش پیش آمده‌اید
و به خود آگاهی رسیده‌اید. دیگر مانند: اکثر مردم، جهان‌بینی (نوک
دماغی) ندارید و هرگز به (طول زندگی) فکر نمی‌کنید، بلکه پیوسته به
(عرض) آن اندیشه دارید، به عبارتی،

«به چقدر زیستن نمی‌اندیشید، به چگونه زیستن می‌اندیشید!»
دیگر لذت‌های آنی برایتان دلپذیر نیست، زیرا واقفید که:
«لذت‌های آنی غم‌های آتی را در بردارد»

«دکتر شریعتی» تعریف لطیفی از لذت دارد و می‌گوید: «اگر
پادشاهان می‌دانستند چه لذتی دارد در میان برگ‌های کتاب به دنبال
واژه‌ها گشتن، به‌خاطر آن لذت، شمشیرها می‌کشیدند!»

عرفا، لذت‌های دنیایی را چنین می‌انگارند:
«دویدن بدنیا لذت‌های جسمی و دنیایی مانند: لیسیدن عسل است که
روی لبه تیغ باشد؛ عسل شاید شیرین باشد، اما زبان را به دو نیم
می‌کند!»

عرفا بر این باورند که: ترک لذت، خود لذتی است شگرف -
البته منظور لذت‌های کاذب است - ملاحظه می‌فرمایید که چه تفاوت
فاحشی میان نوع لذت انسان آگاه و انسان ناآگاه وجود دارد. انسان
آگاه گرسنگی روح را بیشتر احساس می‌کند تا گرسنگی تن را، زیرا:

گرسنگی تن ← خلاء ← پرشد ← آرامش
گرسنگی روح ← خلاء ← پرشد ← ناشکیا

اینک این انسانی که دچار گرسنگی روح شده، دیگر آرامش و
شکیبایی ندارد و نگاهش ژرف و عمیق است و پیوسته لبخندی
شعشعناک بر لبانش جاریست، اما همیشه غم مبهمی دلش را چنگ

می‌زند. به تعبیری دیگر، پای بر زمین دارد و دل در آسمان و خوب
می‌فهمد این سخن را که: «انسان فواره‌ایست که از قلب زمین عریان
می‌کند و در این جستن شتابان و شورانگیزش هرچه بیشتر اوج می‌گیرد
بیشتر پریشان و تودیدزده می‌شود!»

حضور در جامعه: اکنون با این خصوصیات و با این شکنندگی روحی
می‌خواهیم با مردم زندگی کنیم. چه کنیم که آزدگی‌هایمان در زندگی
اجتماعی کمتر شود؟ گفتمانمان تبدیل به بگو مگو نشود؟ هرآینه،
مردم با تکررات مختلف در حق ما شاید ناروایی را انجام دهند، چه
کنیم؟ می‌گوییم:

«با مدیریت احساس!»

لطفاً قبل از آنکه ورق بزنید کمی به مفهوم این واژگان فکر کنید:
«مدیریت احساس»

چکیده مطالب:

- تا اینجا هرچه خوانده‌ای و دانسته‌ای باید تغییری اساسی در تو
به‌وجود آورده باشد!

- اینک بایستی در درونت انسان دیگری متولد شده باشد؛ آیا
این‌گونه شده؟

- تولد دوباره یعنی، از پشت شیشه‌ی آگاهی، فهم و فرزانی به
جهان نگرستن!

- تولد دوباره یعنی، تو آن آدم قبلی نیستی!

✽ جان کلام:

اگر هنوز تغییری در خود نمی‌بینی، پیشنهاد می‌کنم دوباره
بخوانی!

گروهی از روان شناسان معتقدند: در وجود انسان سه احساس اصلی وجود دارد: عصبانیت، ترس، غم، که کنترل دقیق این سه احساس منجر به احساس چهارمی به نام «شادی» می گردد.
اما خواص آنها:

— عصبانیت: احساس قدرت به ما می دهد (در موارد لزوم از حریم خود دفاع می کنیم)

— ترس: احساس امنیت و انرژی به ما می دهد (در گذر از خیابان و در رانندگی احتیاط می کنیم تا سلامت بمانیم. در نتیجه احساس امنیت می کنیم).

در مواقعی که از چیزی می ترسیم؛ عملی را با تمام قدرت بدنی و با انرژی فوق العاده ای انجام می دهیم که در حالت عادی هرگز نمی توانیم آن عمل را تکرار کنیم. بی شک، ترس عامل این انرژی عظیم می باشد!

— غم: با درون خود آشتی کرده و با مردم بار دیگر ارتباط برقرار می کنیم (در مواقعی که نیاز به صحبت و همدلی و درد دل کردن با دیگران داریم)

— شادی: به ما امید و انرژی می دهد (شادی هرگز خود به خود حاصل نمی گردد مگر با کنترل هوشمندانه سه خصلت فوق).

تغییر احساس ها از این سه احساس به وجود می آیند. بطور مثال:

ترس + عصبانیت = حسادت

ترس + غم = ناامیدی

توضیح: آنکه می بیند دوستش در کاری پیشرفت فراوانی کرده ولی او هنوز درجا می زند. ابتدا، احساس «عصبانیت» بر او غالب

مدیریت احساس چیست؟

به تماشا سوگند ...

و به آغاز کلام ...

آفتابی لب درگاه شماست!

که اگر در بکشاید، به رفتار شما می تابد!

«سهراب سپهری»

قبل از بحث درباره مدیریت احساس باید یک مطلب مهم را بدانیم!

احساسات که مجموعه ای از هیجانات و عواطف است، اساساً چه فایده ای برای ما دارند؟

«زیگموند فروید» می گوید:

«عواطف و هیجانات مجموعه ای گسترده از دریافت های حسی ما می باشد که در شرایطی خاص آن را تجربه می کنیم و در فرایند رفتاری ما تأثیر بسزایی دارند!»

هنرمندان نقاش معتقدند که در طبیعت سه رنگ اصلی وجود دارد: قرمز، زرد، آبی که بقیه رنگ ها از ترکیب این سه رنگ به وجود آمده اند.

می‌گردد. سپس نگران می‌گردد از عقب ماندگی خود و احساس «ترس» از آینده بر او مسلط می‌شود و در نتیجه به آن شخص حسادت می‌ورزد!

پس درمی‌یابیم که احساسات ما پیوسته نیاز به یک مدیریت آگاهانه و کنترل‌کننده دارند که آن را «مدیریت احساس» گویند. مدیریت احساس به نوعی همان تربیت احساس می‌باشد، اما اساساً چه مفهومی دارد؟

یک مثال: تصور کنید یکی از گواراترین و بهترین چیزها در جهان، آب است. آب که قطره قطره آن، لبان تشنه کامی را طراوت بخشیده و حیات دوباره‌ای را به آدمی می‌دهد. اگر ساعتی آب نباشد، حیات میلیون‌ها انسان در یک شهر به خطر می‌افتد و در صورت ادامه ناپود می‌شوند.

حال تصور کنید! سیل هولناکی در یک منطقه چه فاجعه‌ای به بار می‌آورد. میلیون‌ها انسان و خانه‌هایشان را متلاشی می‌کند و از بین می‌برد و همه از این فاجعه می‌گریزند.

اینک یک سوال: چه فرقی بین آن سیل هولناک و آن قطره قطره آب زلال می‌باشد؟
می‌گوییم: تربیت!

آب از سد راه افتاده، طی مراحل عملی مدیریت می‌شود و بعد از تصفیه و با ترتیب و ترتیب خاص در لوله‌های آب سرازیر شده و با مدیریت شما - با باز کردن شیر به مقدار کافی - در ظروف مختلف سرریز می‌گردد. چه فرقی است بین این آب که تشنه آن هستید و زایش حیات را در بردارد و آن آب که از آن گریزان هستید و هلاک

حیات را در پی دارد؟

احساسات و غرایز ما نیز این‌گونه هستند، اگر مدیریت نشوند باعث تعالی روحمان و سلامت جسممان می‌گردند و اگر مدیریت نشوند، شهر وجودمان را متلاشی می‌کنند. عارفان گویند:

بدن انسان مانند شهری است.

اعضای او کوی‌های او

ورگ‌های او جوی‌هایی است که در کوچه رانده‌اند.

و حواس او پیشه‌ورانند که هر یکی به کاری مشغول‌اند و نفس،

گای است که در این شهر، خرابی‌ها می‌کند!

توجه فرمایید! امام جعفر صادق (علیه السلام) نسخه‌ی شادکامی را با مدیریت احساس چنین می‌انگارد:

برای آسوده زیستن در زندگی دو چیز را فراموش کنید:

۱- بدی‌هایی که مردم به شما کرده‌اند!

۲- خوبی‌هایی که شما به مردم کرده‌اید!

فراموش نکنیم! همه چیز در رابطه با خدا معنا می‌دهد.

یک پیشنهاد خوب برای آن که معنای این مهم را بفهمیم!

هر عمل خود را یک نامه بدانید و هر انسان را یک صندوق پُست به مقصد خداوند. حال کمی فکر کنید و مسیر و روند عمل خود را در ذهن تصور کنید! آیا باز هم می‌توانید عمل ناشایستی انجام دهید؟ وقتی هر عمل ما مانند نامه‌ای به حضور خداوند می‌رسد!

اما، چگونه آزردهای ما را تحمل کنیم؟

«دکتر شریعتی» در رابطه با آزردهای ما می‌بیند، ترجیح می‌دهد بزرگواری گول‌خور باشد و با دلگیری خاصی فریاد برمی‌آورد:

«خدا یا! اندیشه و احساس مرا در سطحی پایین میار که زرنگی‌های حقیر و پستی‌های نکبت‌بار و پلید این شبه آدم‌های اندک را متوجه شوم، چه دوست‌تر می‌دارم، بزرگواری گول‌خور باشم تا هم‌چون اینان کوچک‌واری گول‌زن!»

حال با توجه به سخن دکتر یک سوال دارم: اگر دیگران در دفتر زندگی‌مان خطی به خطا کشیدند! چه کنیم؟

جواب: باید با پاک‌کن اغماض پاک کنیم!!

یک واژه وجود دارد که کاربرد آن در برخورد اولیه ما با اطرافیان و مردمی را که از بیماری‌های حسادت، کینه و غرض، رنج می‌برند و باعث رنجیدگی ما می‌شوند، بسیار کارساز است، (اغماض!!)

کاربرد زیبای اغماض را توسط سهراب بخوانید:

حکایت سهراب و اغماض:

خواهر سهراب سبزه‌ری تعریف می‌کند: سهراب هیچگاه از سوپ پیاز خوشش نمی‌آمد. حدود دو ماهی بود که در خارج از کشور در منزل یکی از دوستانش که همسری فرنگی داشت، بر می‌برد. من برای دیدارش رفتم. وقت نهار دیدم سوپ پیاز آوردند و سهراب با آرامشی شگرف آن را میل کرد. بعد از اتمام نهار از سهراب پرسیدم: تو که این قدر از سوپ پیاز بدت می‌آمد، چگونه این مدت و همه روزه آن

را می‌خوردی و سهراب با آرامش لطیف همیشگی‌اش روی به من کرد و گفت:

«بعد از صرف سوپ، یک قاشق اغماض می‌خورم!»

«خواجeh شیراز» اغماض را به نوعی دیگر بیان کرده و می‌سراید:

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم

که در طریقت ما کافر نیست رنجیدن
براستی اگر دلمان را خانه تکانی کنیم و با دیده اغماض به
انسان‌های پیرامون خویش بنگریم، آنگاه کینه از باغچه‌ی دلمان
خواهد رفت و اگر کینه را از دل بزداییم، آنگاه محبت با شوقی لبریز از
عشق در محراب دلمان به نماز خواهد ایستاد و می‌سراید:

در ازل قطره خونی که ز آب و گل شد

دم ز آئین محبت زد و نامش دل شد

اما، نشان محبت چیست؟

از عارفی سوال کردند، محبت را نشان چیست؟ گفت:

«آن که به نیکویی زیادت نشود و به جفا نقصان نگیرد!»

و اگر این‌گونه باشیم، قلب انسان‌ها موطن ما می‌گردد. به قول آن
فرزانه:

«موطن آدمی را بر هیچ نقشه‌ای نشانی نیست، موطن آدمی تنها در قلب
کسانی است که دوستش دارند!»

اگر به هستی همچون باغی و به انسان‌ها همچون گل‌های آن باغ
نگاه کنیم با گل‌های مختلفی مواجه می‌شویم، گل‌های خوشبو و
خوش‌رنگ که تیغ هم دارند و گل‌هایی که اساساً نه رنگ و بویی دارند و
نه تیغی.

خوب، یک سؤال: فایده تیغ چیست؟

«مولانا» فرماید: شخصی به باغ زیبایی می‌رود و گل سرخ زیبایی را مشاهده می‌کند که شبنمی بر آن نشسته و رنگ و بوی دل‌انگیزی دارد. دستش را می‌برد تا آن گل را لمس کند که به ناگاه تیغی دستش را می‌خراشد. با حیرت می‌پرسد: خدایا این همه لطافت و زیبایی را آفریدی و در کنارش این تیغ نیز و سخت را گذاشتی. علت این همه بی‌سلیقه‌گی چیست؟ باغبان هستی به او می‌گوید: «اگر این تیغ نباشد، هرگز تو به لطافت و نرمی گلبرگ‌های گل سرخ پی نمی‌بری و شکرگزار این همه زیبایی نخواهی شد، زیرا خلقت جهان جمله اضداد است!»

«امانوئل» به عنوان مرهمی بر زخم‌های احساس ما که از این آدمک‌های تیغ‌گونه، جراحت برداشته می‌گوید: «هرگاه به کسی که به نوعی درباری ما پدیدار داشته، خوب نگاه کنید، فرشته‌ای را می‌بینیم که در وجودش سقوط کرده است!»

«خواجہ شیراز» در تأیید این مهم معتقد است که همه انسان‌ها گلی هستند که خاری هم به همراه دارند: حافظ از باد خزان در چمن دهر مرنج

نکر معقول بفرما گل بی‌خار کجاست

آن‌چنان که وجود شیطان، طعم شکریین حضور خداوند را در کام بندگان می‌چشاند، حضور آدم‌های کاکتوسی نیز شناخت قدر و قیمت انسان‌های خوب است و از آنجا که هرکس در این دنیا وظیفه‌ای بر دوش دارد، آدم‌های کاکتوسی وظیفه تلخ‌تری دارند و محبت کردن به آنها ضروری‌تر است، زیرا آنها گل صورتان تیغ‌سبزی هستند که آمده‌اند تا با تیغ‌های حضورشان، انسان‌هایی که رنگ و بوی گل مریم

را دارند، بهتر به ما بشناسند و اگر به دیده‌ی وحدت به هستی نگاه کنیم، هر یک از انسان‌ها برایمان نشانه‌ای از حضور خدا هستند و اگر خدا را دوست داشته باشیم، طبعاً ساخته‌های دست او را هم دوست داشته و به آنها می‌هر می‌ورزیم و می‌دانیم چیزی را که «فریدون مشیری» نمی‌داند:

من نمی‌دانم

- و همین درد مرا سخت می‌آزارد -

که چرا انسان، این دانا

این پیغمبر

در تکاپوهایش

- چیزی از معجزه آن سوتر -

ره نبرده‌ست به اعجازِ محبت،

چه دلیلی دارد؟

□

چه دلیلی دارد؟

که هنوز

مهربانی را نشناخته است؟

و نمی‌داند در یک لبخند،

چه شگفتی‌هایی پنهان است!

□

من بر آنم که درین دنیا

خوب بودن - به خدا - سهل‌ترین کار است

و نمی‌دانم،

که چرا انسان،
تا این حد،

با خوبی

بیگانه است؟

و همین درد مرا سخت می آزارد!

از خوبی گفتیم. شما چه تعریفی از خوبی دارید؟ اساساً خوبی
یعنی چه؟ برایتان می گویم: درخت خوبی دارای دو شاخه است:

— محبت کردن بی بهانه به دیگران!

— بدیهای دیگران را فراموش کردن!

حکایت ابوسعید در حمام:

«ابوسعید ابوالخیر» در حمام کیه می کشید و دلاکی کیه کش با او
مشغول صحبت بود و چرک های دست ابوسعید را در بالای بازویش
جمع می کرد و در حین گفتگو از ابوسعید پرسید: «ای ابوسعید، در
یک کلام بگو جوانمردی چیست؟» ابوسعید نگاهی به چرک هایی
کرد که دلاک در کنار بازویش جمع کرده بود گفت:

«جوانمردی آن است که چرک را به روی یار نیاورد!»

و اندیشمند نازک نگاه «خانم ترزا هانت» براین باور است:

«بیاموزیم که زمزمه های دل دیگری را شنیدن و سخنان بی کلام آن را
دریافتن تنها استعداد انسان های بخت یارست که برای جهان بسیار
عزیزند!»

سخنان سخت و درشت دیگران را شنیدن و با سخنانی لطیف
جواب آنان را دادن تنها از صفات انبیاء است که ما همگی می توانیم

این گونه باشیم!

حکایت سلام ابوسعید به آسیاب:

روزی ابوسعید در بیابانی به آسیابی رسید. بر آسیاب سلام کرد،
سربه سجده نهاد و تعظیم و تکریم نمود. یارانش با شگفتی دلیل این
کار را از او پرسیدند. ابوسعید گفت: «او خصلت پیامبران را دارد، اول
آن که پای بر زمین دارد و پیوسته در خود سفر می کند، دوم آن که
درشت می گیرد و نرم تحویل می دهد. کدامیک از شما سخن درشتی
را می شنوید و سخنی لطیف باز می گوید؟»

آیا ما در طول عمر خویش اندکی مانند: آسیاب ابوسعید بوده ایم؟
«راما کرشنا» عارف کبیر هندی در خاطراتش می نویسد:

در شانزده سالگی خود را وقف زندگی روحانی نمودم.

در ابتدا تلخ می گریستم که با وجود تمام زحماتم در معبد به هیچ
نتیجه ای دست نیافته ام!

سال ها بعد شخصی از «راما کرشنا» درباره ی این مرحله از
زندگی اش سؤال کرد و «راما کرشنا» پاسخ داد:

«اگر دزدی شب را در تالاری بگذراند و فقط دیوار نازکی او را از

اتاقی بر از طلا جدا کند، می تواند بخوابد؟

مسلمان نه، تمام شب بیدار می ماند و نقشه می کشد، وقتی جوان
بودم، خدا را مشتاقانه تر از آن می خواستم که دزد آن طلا را می خواهد

و برای رسیدن به او باید بزرگترین فضیلت سیر و سلوک روحانی را
می آموختم و آن چیزی نبود جز، بردباری!

گروهی از اندیشمندان یک فرمول برای بهزیستی و خوب بودن به

کار می‌برند: «مَرَنَج و مَرَنجان!»

«مولانا» در توجیه رفع دلنگی از زجری که از مردم ناآگاه کشیده می‌گوید:

مه فشانند نور و سگ عوعو کنند هر کسی بر طینت خود می‌تند
اغماض یا گذشت شاید واژه‌ای باشد که کمتر طعم آن را
چشیده‌ایم.

و به قول فرزانه‌ای:

دیروز تو گذشت،

دیشب تو گذشت،

امروز تو گذشت،

آیا در میانی این همه گذشت،

تو هم می‌گذری؟!

اکنون می‌دانیم که «مدیریت احساس» عامل مهمی در شادکام زیستن است.

امید است خدای ناکرده! با عدم مدیریت احساسمان از آنهایی نباشیم که به قول سعدی در آن روز موعود صد آوخ از نهادمان پِدر آید:

ما کُشته‌ی نَفْسِ و صد آوخ پِدر آید

از ما به قیامت که چرا نَفْس نکشتم

یا به قول «مولانا» خداوند از ما پرسد:

چشم و گوش و گوهرهای عرش

خرج کردی چه خریدی تو ز فرش

«دکتر شریعتی» با نگاهی ژرف به سخن مولانا می‌گوید:

خدایا!

به من زیستی عطا کن،

که در لحظه مرگ،

بر بی‌شمی لحظه‌ای که،

برای زیستن تلف کرده‌ام،

سوگوار نباشم!

چکیده مطالب

— تاکنون چند بار از حرف بی‌موقع و عمل بی‌جای خود متأسف شدی؟ می‌دانی چرا؟ برای اینکه احساسات خود را مدیریت نکردی!

— پیشنهاد می‌کنم: یک بار دیگر مطلب «تریت آب» را بخوانی! خوب فکر کن، احساسات ما هم مانند همان آب است! اکنون خودت انتخاب کن، می‌خواهی سیلی خانه برانداز باشی یا جرعه‌ای آب حیات‌بخش؟!

— فقط یک بار! فقط یک بار! جواب مخاطبت را نده! عمل زشت او را عکس‌العمل مایش! آنگاه از احساس لطیفی برخوردار خواهی شد، امتحان کن!

— مصرف قرص اغماض در لحظه لحظه زندگی‌ات فراموش نشود! — باور کن! اساس تمام رنج‌های ما در طول زندگی از «عدم اغماض» ما سرچشمه می‌گیرد!

— از هم اکنون اغماض را امتحان کن و نتیجه آن را در دفتر خاطراتت بنویس، شاهد اثرات شگرف آن خواهی بود!

— به گذشته‌ی کسی دور خود نگاهی بینداز، مشاهده می‌کنی پدران
و گذشتگان ما شادتر زندگی می‌کردند، می‌دانی چرا؟ برای آن
که با «اغماض» اطرافیان خود را دوست می‌داشتند!
— یادت باشه! صبور بودن به تنهایی یک ایمان است و خویشتن
داری یک نوع عبادت!

✽ جان کلام:

مدیریت احساس یعنی، خویشتن داری! پربرداری!

«اعتماد به نفس» یگانه طریق موفقیت!

«نانسی سیمز» درباره اعتماد به نفس می‌گوید:
اعتماد به نفس را هرگز از دست مده،
تا آن زمان که باور کنی که توانایی،
هرگز ریمان امید را رها مکن.
وقتی احساس می‌کنی که دیگر تاب تحمل نداری،
جادوی امید است که به تو نیروی ادامه راه می‌دهد.
اعتماد به نفس را هرگز از دست مده،
تا آن زمان که باور کنی که توانایی،
دلیلی داری تا پکوشی.
هرگز مهار شاد زیستن خود را به دست دیگری مده،
بر آن چنگ بزن!
آنگاه همواره در اختیار خواهد بود.
این ثروت مادی نیست که پیروزی یا شکست را رقم می‌زند.
پیروزی یا شکست در چگونگی احساس ما نهفته است.
احساس ماست که ژرفای حیات مان را نشان می‌دهد.
روا مدار که لحظه‌های ناخوشایند بر تو چیره گردند.

صبور باش و ببین که آنها درگذرند.

«آشو» در تأیید سخن «نانشی سیمز» می‌گوید:

انسانی که به خود اعتماد می‌کند،

زیبایی آن را درخواهد یافت.

دومی باید که هر قدر بیشتر به خود اعتماد کند،

بیشتر می‌شکند!

هر قدر بیشتر در حالت «بگذار بگذرد» و آرامش باشد

باثبات‌تر و آرام‌تر،

و بیش از پیش، مهربان، خونسرد و متین خواهد بود!

اعتماد به نفس چیست؟

اعتماد به نفس یعنی:

— آمادگی جهت فراگیری و آموزش از هر کس در هر کجا!

— گوش دادن به نظرات انتقادی دیگران با روی گشاده!

— می‌توان به آسانی و با تلاش و مشورت از عهده هر کار جدیدی

برآمد!

— برای قبول عقاید و نظرات جدید، هم چنین موفقیت یا شکست

و تلاش مجدد همیشه آماده بود!

اعتماد به نفس یعنی،

— نگاه مثبت به زندگی داشتن!

— پذیرفتن نقاط ضعف خود و این که هیچ کس کامل نیست و همه

انسانها دارای نقاط ضعف و قوت هستند!

— به تفاوت‌های شخصیتی بین انسانها احترام گذاشتن و حتی از

اختلاف‌های جزئی لذت بردن و آموختن!

— احترام گذاشتن به خود و دیگران!

— تحسین کردن دیگران و تحسین دیگران را پذیرفتن!

— اعتماد به نفس واقعی هیچ ارتباطی به رویدادهای ظاهری شما

ندارد، اعتماد به خویش به خاطر آن چه که انجام می‌دهید به وجود

نمی‌آید، بلکه، به دلیل باورتان به توانایی‌های درونی خود شما است

که قادرتان می‌سازد تا آن چه را که می‌خواهید انجام دهید.

— اعتماد به نفس حقیقی همیشه از درون سرچشمه می‌گیرد نه از

بیرون! از تعهدی که به خود دارید ناشی می‌شود، تعهدی که هر چه را

که می‌خواهید و ضروری است انجام خواهید داد!

اگر شما دارای این صفات نیستید یا به میزانی که جوایتان به مطالب

فوق متفی است به همان میزان اعتماد به نفس در شما اندک است.

چگونه به اعتماد به نفس خود لطمه می‌زنید؟

آن زمان که دست از تلاش برای دست یابی به آرزویی بردارید،

زمانی است که خللی در اعتماد به نفس شما ایجاد شده است،

اینجاست که به خود اطمینان ندارید!

وقتی به خود می‌گویید: فکر نمی‌کنم که بتوانم آن کار را انجام

بدهم، در حقیقت می‌گویید: برای تحقق رویاهای خود به خویش

اعتماد ندارم!

اما چه کنیم که اعتماد به نفس مان افزون گردد؟

برای تقویت اعتماد به نفس ابتدا باید «عزت نفس» داشت زیرا

عزت نفس پله اول اعتماد به نفس است!

مَوْتِ نفس چیست؟

عزت نفس یعنی، «باور خویشتن». یعنی، چه قدر خودمان را قبول داریم؟!

عزت نفس به دو شکل در ما وجود دارد:

— باور منفی درباره خویش!

— باور مثبت درباره خویش!

ده فرمان برای اعتماد به نفس:

۱- برای موفقیت باید کاری بکنید و مدنی در انجام آن خیلی ناموفق باشید! باید پیش از آن که واقعاً موفق شوید شکست را تجربه کنید!

۲- اگر برای شروع کار جدیدی با تلاش برای تحقق رویایان منتظرید تا احساس اعتماد به نفس بیاید، تا ابد در انتظار خواهید ماند، همین حالا شروع کنید! و هراس از اینکه آن چه را که می خواهید هرگز به دست نیاورید شدیدتر می شود. پس همین حالا شروع کنید!

۳- خود را به صورت مشروط دوست نداشته باشید! مثلاً با خود بگویید: اگر کارم درست شود، اگر پُسنی بگیرم، اگر بدهکار نباشم، اگر در دانشگاه قبول شوم و... همه اینها را خط بکشید خودتان را همانطور که هستید دوست بدارید!

۴- اعتماد به نفس حقیقی به آن معنا نیست که هیچ نگرانی ندارید، اعتماد به نفس واقعی یعنی، ایمان به خود علی رغم ترس هایتان!

۵- اعتماد به نفس را با خودبینی اشتباه نگیرید! اعتماد به خود یعنی، خود را باور داشتن، خودبینی یعنی، لزوم اثبات برتری خود

نسبت به دیگران.

۶- باور به توانایی های خود در عبور از موانع را داشته باشید!

۷- باور به توانایی خود برای درخواست کمک از دیگران!

۸- افراد موفق را پیدا کنید و از آن ها بیاموزید!

۹- باور به توانایی های خود در بیان احساسات خود!

۱۰- باور به توانایی خود در ایجاد ارتباط معنی دار و محبت آمیز با-

دیگران!

«سوزان پولیس شوتر» در تأیید ده فرمان می گوید:

اگر خود را باور داشته باشی!

اگر بدانی که کیستی؟

چه می خواهی؟

چرا می خواهی؟

اگر خود را باور داشته باشی!

با اراده ای پولادین!

با نگرشی بس سازنده!

می توانی به خواسته هایت،

دست یابی!

می توانی،

زندگی را از آن خود سازی

اگر بخواهی ...

اما، چگونه بفهمیم که باور ما درباره خودمان منفی است؟

برای دانستن این مسأله به سوالات زیر پاسخ دهید:

۱- آیا خود را مسئول شکست هایت می دانی؟

۲- آیا فکر می‌کنی بخاطر اشتباهات باید تنبیه شوی؟

۳- آیا از خودت بدت می‌آید؟

۴- آیا خود را صاحب صفات بدی می‌دانی؟

۵- آیا خود را شایسته موفقیت نمی‌دانی؟

اگر جواب‌هایت مثبت است، باور شما از خویش شدن منفی است! در نتیجه فاقد عزت نفس هستید و این بسیار پید است!!
اما، چگونه می‌توان تغییر کرد و عزت نفس را در خود تقویت نمود؟

اول باید بدانیم:

زندگی پیوسته مجموعه‌ای از شکست‌ها و پیروزی‌هاست و از خاطر نبریم: فقط مردگان هستند که اشتباه نمی‌کنند! و به خاطر بسپاریم: «شکست‌ها از ما انسانهای توانمندتری می‌سازد» زیرا!

ما بهترین درس‌ها را در زمان سختی‌ها آموخته‌ایم!

و به خاطر داشته باشیم:

هیچ لغزشی به خطا بدل نمی‌شود، مگر آن که کمر به اصلاح آن نیندی!

«مایکل ریل» معتقد است:

کسی که کاری نمی‌کند اشتباه هم نمی‌کند.

جوهر این گفته در واقع این است که،

حتی اگر بسیار کوشش کنی،

باز از بروز لغزشها چاره‌ای نیست.

و اگر خطرهای بسیار کنی،

باز هم امکان خطا اینجا و آنجا هست.

اما از یاد مبر،

اگر پیگیر باشی،

در نهایت به مقصود دست خواهی یافت،

و اگر گاهی در راه فروافتی،

از فرو افتادنت بس بیشتر از ایستادنت می‌آموزی،

بس بکوش و بساز و دریاب آنچه که می‌توانی باشی!

جالب است اگر بدانید که:

ادیسون ۱۳۰۰ لامپ را سوزاند تا توانست یک لامپ را اختراع

کند! ولی هیچ کس نمی‌پرسد چند لامپ سوزاند؟

پس برای رسیدن به قله موفقیت باید اشتباه و شکست را هم تجربه کنیم و نقاط ضعف و قوت خود را به گونه‌ای شفاف بشناسیم و بکوشیم، نقاط ضعف خود را به مرور مرتفع و نقاط قوت خویش را تقویت نماییم.

برای دستیابی به این مهم یک جدول درست کرده و صفات خوب خود را در سمت راست و صفات بد خود را در سمت چپ بنویسید:

صفات خوبی که دارم	صفات بدی که دارم
خوش اخلاقی	بد اخلاقی
پشتکار	تنبلی
تیزهوشی	کم هوشی
....	
....	

توضیح: جدول فوق به عنوان نمونه ترسیم شده و خودتان می‌توانید صفات مورد نظر را در آن بنویسید.

وقتی این جدول را درست کردید، همیشه در منظر نگاهتان قرار دهید و سعی نمایید به مرور زمان صفات بد خود را به صفات خوب تبدیل نمایید (با روشی که قبلاً بیان شد) و بعد از مدتی به مرحله‌ای برسید که زیرمجموعه صفات بد شما به طور کلی پاک شود. به خاطر بسیار: در وجود هر انسان فرشتگانی وجود دارند که تنها آرزویشان آن است که روزی زاده شوند!

و از یاد مبرکه با مرگ یک صفت بد و تولد یک صفت خوب، یک فرشته از درون تو متولد می‌شود و این حالت آغاز جدیدی برای تو خواهد بود، پس دانستیم که: موفقیت = اعتماد به نفس + عزت نفس اما، جدول بعدی که نقش مهمی در تقویت اعتماد به نفس دارد.

آنچه می‌خواهم	آنچه نمی‌خواهم	آنچه که بابت آن شکرگزار هستم
سلامت	بیماری	سلامتی
آرامش	فقر	وجود دوستان خوب
موفقیت	تنبلی	فضایل اخلاقی
زندگی شاد	زندگی غمبار	زندگی آرام
....		
....		

جدول فوق را نیز پیوسته در منظر نگاه خود بگذارید.

توضیح: این جدول نیز مانند جدول قبلی به عنوان نمونه نوشته شده، خودتان می‌توانید نظراتان را در آن بنویسید.

مطمئن باشید! اگر با صداقت ستونهای آن را پر کنید. بزودی حاصل سبز آن را شاهد خواهید بود!
و آنتونی رابینز معتقد است که:

«برای سپری کردن زندگی که در آرزوش هستید همه چیزهای مورد نیاز را در درونتان دارید، هر کمبود اعتمادی که احساس می‌کنید در حقیقت یک توهم است!

شما فرزند معجزه‌آسا و بی‌نقص کائنات هستید و فراتر از هر معیاری توانمندترید!»

این بخش را با سخنانی زیبا و ژرف از «سوزان پولیس شوتر» به پایان می‌بریم:

هر کس همان که خواهد، باید.

پس در انتخاب هدفهایت، دقیق باش.

آنچه را که دوست داری،

و از آنچه که بیزاری،

آگاه باش!

نسبت به آنچه توانایی،

و در آنچه که ناتوان از آنی،

داوری کن!

در زندگی شیوه‌ای در پیش گیر که خیر تو در آن باشد.

و چنان بکوش که با آن کامکار گردی.

با تمام تن و روان آن پیوند را دنبال کن،

که والاتر از هر چیز است.

با مردم صادق باش و یاریشان رسان، اگر می‌توانی.

اما به هیچکس وابسته نباش تا آسودگی و شادمانی را به تو هدیه کند.

آسودگی و شادمانی را تنها خود تو می‌توانی به خود هدیه کنی.

تلاش کن هر آنچه را دوست می‌داری، بدست آوری.

در هر کاری شادمانی بجوی.
به تمام هستی خود عشق بورز.
از هر پاره زندگیت یک پیروزی بساز!

چکیده مطالب:

- یادت باشه: اعتماد به نفس اولین گام به سوی موفقیت است!
- اگر شما سه خصلت: انتقادپذیری، پوشش خواهی، و شکرگزاری را در خود پرورش دهید مطمئن باشید که موفقیت به زودی در خانه تان را می زند!
- می دانی بزرگترین مشکل ما چیست؟ فکر می کنیم کاری را که انجام می دهیم درست است!
- یادت باشد: شکست یا می شکند یا شکسته می شود! و اعتماد به نفس ویژه افرادی است که شکست را می شکند!

✨ جان کلام:

مطمئن باش! موفقیت همسایه دیوار به دیوار توست اگر مطالب این فصل را به عمل درآوری!

اگر (م) مشکلات را برداریم!

«پائولو کوئلیو» در خاطره ای از یک خبرنگار در رابطه با «ژان کوکتو» - دانشمند فرانسوی - می نویسد:

خبرنگاری برایم تعریف می کرد: روزی به منزل ژان کوکتو رفتم خانه ای او در حقیقت کوهی از قاب عکس، نقاشی های هنرمندان مشهور و کتاب بود.

ژان کوکتو همه چیز را نگه می داشت و علاقه ی زیادی به هر یک از آن اشیا داشت. در یک مصاحبه از ژان کوکتو پرسیدم: «اگر مشکلی پیش بیاید چه می کنید؟»

کوکتو پرسید: «مثلاً چی؟»

گفتم: «مثلاً اگر همین حالا این خانه آتش بگیرد و فقط مجبور باشید که یک چیز را با خودتان ببرید: کدام یک از این چیزها را انتخاب می کردید؟»

ژان کوکتو قدری مکث کرد و گفت: «آتش را انتخاب می کردم!»
ملاحظه می کنید! باید مانند: «ژان کوکتو» هنگام حضور مشکل به جای دست پاچه شدن و نگران بودن اول مشکل را تحلیل و بی درنگ آن را حل کرد!

مشکلی نیست که آسان نشود مرد خواهد که هراسان نشود

خداوند در سوره‌ی انعام آیه ۵۹ می‌فرماید:

«وَمَا تَسْطُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا،

«هیچ برگ‌ی از درخت نمی‌افتد، مگر به اذن او».

با درک این مهم و این که تمامی امور ما زیر نگاه عمیق خداوند
جاریست، نگاهی به مشکلات خود می‌اندازیم:

مشکلاتی که فرایند آن رنج می‌باشد از دو راه بر ما حادث
می‌گردند:

۱- انتخاب خداوند!

۲- انتخاب خودمان!

اما انتخاب خداوند یعنی چه؟ باید بدانیم ما به این دنیا آمده‌ایم
برای آزمایش نه برای آسایش! اما بفهمیم فرق فاجیش آسایش را با
آرامش!

آزمایش الهی چیست؟

یک سؤال: اگر روزی شما معلم یک کلاس باشید، سعی خود را
برای فراگیری همه بچه‌ها بکار می‌برید ولی بیشترین مراقبت و
مواظبت خود را همیشه معطوف کدام دانش‌آموز می‌کنید؟ طبعاً
دانش‌آموزی که از لحاظ درسی در شرایط بسیار مطلوب و از نظر
اخلاقی متین و موقر است و سعی می‌کنید به منظور جلوگیری از آفت
تحصیلی، مرتب آزمایش یا امتحانی را برقرار نمایید. در این آزمایش
اگر شاگردان دیگر نمرانی مثل: ۱۱ بگیرند، غمی نیست ولی اگر آن
شاگرد یا شاگردان مورد نظر شما نمره ۱۸ را هم احراز کنند، شما

به شدت متقلب می‌شوید و علت آن را فوراً جویا می‌شوید. وضعیت
ما هم در کلاس درس خدا این گونه است، آنان که شاگردان عزیز و
بندگان خوب خدا هستند در معرض آزمایش بیشتر!!

عرفا گویند: آنان که پیش خدا مقربند، رنجشان افزون‌تر است!

در اینجا شما جواب سؤالی را که شاید سال‌ها در ذهن خود با آن
مواجه بودید، درمی‌یابید که چرا انسان‌هایی که پاکیزه، متعالی و
معتقدتر از هم‌نوعان خود می‌باشند در این دنیا به رنج‌های بی‌شماری
 دچار می‌شوند، زیرا گفته‌اند:

در مَسْلُخِ عَشْقِ جَزَنُكَوْرا نکشند لاغر صَفَتَانِ زشت خو را نکشند

گر عاشق صادقی زکشتن مگریز مُردار بود هر آن‌که او را نکشند

و این را بدانیم که کمی غم برایمان بد نیست، که غالباً خوب هم
هست، زیرا، در پس هر رنج و درد، درسی نهفته است!

«بایزد بسطامی» می‌گوید: «خداوند شئی به من فرمود: هر جا دلی
غمگین است من در آن دل حضور دارم و آن دل از آن من است!!»

عرفا، رنج کشیدن و در نهایت سوختن را نیک‌بخشی می‌دانند و
می‌گویند:

«در گلزار جهان، گلی که می‌سوزد و گلاب می‌شود، نیک‌بخت‌تر از
آن گلی است که روی خاری روییده و روزی دو می‌ماند و سپس پژمرده
می‌شود و می‌خشکد!»

«لوتیز هی» می‌گوید:

«هان! در این جهان هراس به دل راه مده، بزودی خواهی یافت چه
بزرگ مرتبه است رنج کشیدن و قوی دل شدن!»

به تعبیری دیگر حضور رنج که فرایند آن غم است، تقریبی است به

درگاه خداوند، اما اگر همراه با صبر و آرامش باشد! چنانچه «خواجه شیراز» می‌سراید:

پسا دل خونین لب خندان بسیار همچو جام

نی گزت زخمی رسد آبی چو چنگ اندر خروش

و «کولین مک کارتی» در تأیید سخن حافظ می‌گوید:

آن هنگام که گرفتگی پیشانی بر گشادگی لب،

فزونی می‌یابد

و آن لحظه که می‌بنداری همه چیز فرو می‌باشد،

آری صبور باش!

و راه که بر آن گام نهاده‌ای، دشوار می‌گردد و ناهموار،

باری، صبور باش!

آیا مشکلات و شکست‌ها از ارزش ما می‌کاهند؟

جواب را در حکایت آتی بجوید.

حکایت مشکلات و اسکناس:

یک سخنران در مجلسی که تعداد کثیری حضور داشتند یک

اسکناس ۱۰۰ دلاری از جیب بیرون آورد و پرسید: چه کسی مایل

است این اسکناس را داشته باشد؟

دست همه حضار بالا رفت.

سخنران گفت: بسیار خوب من این اسکناس را به یکی از شما

خواهم داد ولی قبل از آن می‌خواهم کاری کنم سپس اسکناس را

مجاله کرد و پرسید: چه کسی مایل است این اسکناس را داشته باشد؟

باز هم دست حضار بالا رفت.

این بار سخنران اسکناس مجاله شده را بر زمین انداخت و چند بار

آن را لگدمال کرد سپس اسکناس را برداشت و پرسید: خوب، حالا

چه کسی حاضر است صاحب این اسکناس شود؟

باز هم دست حضار بالا رفت.

سخنران گفت: دوستان می‌بینید! با این بلاهایی که من سر

اسکناس آوردم از ارزش اسکناس چیزی کم نشد و همه شما خواهان

آن هستید! و ادامه داد.

عزیزانم! در زندگی واقعی هم همین‌طور است، ما در بسیاری

موارد با تصمیماتی که می‌گیریم یا با مشکلاتی که مواجه می‌شویم؛

خشم می‌شویم، مجاله می‌شویم، خاک‌آلود می‌شویم و احساس

می‌کنیم که دیگر هیچ ارزشی نداریم ولی هرگز این‌گونه نیست و

صرف‌نظر از این که چه بلایی سرمان آمده است، هرگز ارزش خود را

از دست نمی‌دهیم و هنوز هم برای افرادی که دوستان دارند، آدم

پرازشی هستیم! و از همه مهم‌تر برای خودمان که هدفمند هستیم و

آگاه!

و از یاد نبریم که رنج‌ها نیز پیوسته گذران هستند و این نیز یگذرد.

به قول آن شاعر فرزانه:

پادشاهی دُرّ کَمینی داشت بهر انگشتی نگینی داشت

خواست نقشی که باشدش دوثر هر زمان که افکند به نقش نظر

گسّاد شادی نگیردش غفلت گسّاد اندوه نباشدش محنت

هر چه فرزانه بود در ایام کرد اندیشه‌ای ولی همه خام

ژنده پوشی پدید شده آن‌دم گفت: بنگار «بگذرد این هم»

اما تلاش و پایداری را در رفع مشکلات از یاد نبریم. حکایت

جالبی از پایمردی برایتان بگویم:

گویند: در بغداد دزدی را به دار آویخته بودند. «چُنید»، یکی از عرفای زمان خویش، به پای چوبه دار آمد و پای او را بوسه زد. یارانش علت این کار عجیب را سؤال کردند. چُنید گفت: «هزار رحمت بر وی باد که در کار خود مُرد بوده و چنان این کار را به کمال رسانده که سر در راه آن داد.»

آیا ما در رفع مشکلات آن قدر پایمردی داریم؟

سخن اندیشمندی باعث دلگرمی ما می‌گردد. او می‌سراید:

کاری که در برابر ماست

هرگز،

به بزرگی نیروی نیست

که پشت سر ماست.

«لئوناردو داوینچی» با توانمندی خاصی می‌گوید:

مشکلات نمی‌توانند مرا شکست دهند.

هر مشکلی در برابر تصمیم قاطع من

تسلیم می‌شود!

و «هیلن کلر» راه عبور از مشکلات را مانند عبور از دره‌های تاریکی می‌داند و می‌گوید:

اگر دره‌های تاریکی برای گذشتن وجود نداشت،

زمان رسیدن به قله کوه آن قدر لذت بخش نبود.

«ویرژیل» قادر بودن را امری ذهنی می‌داند و می‌گوید:

آنان قادرند، زیرا می‌پندارند که قادرند!

انتخاب خودمان: نوع دیگر از رنج‌هایی که بر ما حادث می‌گردد،

انتخاب خودمان می‌باشد. ما، در کشاکش روزگار به دلیل عدم تجربه و مشورت و آگاهی دست به کارهایی می‌زنیم که در آینده به رنج‌های فراوانی دچار می‌شویم، اما نباید یأس به دل راه دهیم و در هر مشکلی دچار بحران روحی و رنج‌های عدیده شویم. و نباید از یاد ببریم که خداوند هرگز ما را فراموش نکرده و تنها نخواهد گذاشت، زیرا خود گفته:

من از پدر و مادر به شما مهربانتر و نزدیکترم!

انتخاب خودمان!

«اوشو» در خصوص «انتخاب خودمان» یا «مشکلات خود

ایجاد» فقط به نقل حکایتی بسنده می‌کند:

در هندوستان، شکارگران برای شکار میمون سوراخ کوچکی در نارگیل ایجاد می‌کنند، موزی در آن می‌گذارند و زیر خاک پنهان می‌کنند.

میمون نزدیک می‌شود، دستش را به داخل نارگیل می‌برد و موز را برمی‌دارد اما دیگر نمی‌تواند دستش را بیرون بکشد، چرا که مشتش از دهانه‌ی سوراخ بیرون نمی‌آید. به جای آن که نارگیل را رها کند، همان طور در برابر چیز غیرممکنی می‌جنگد و در این هنگام شکارچی خیلی راحت میمون را به دام می‌اندازد.

«ما نیز این گونه هستیم، به دست خودمان به دام مشکلات می‌افتیم، اما از چیزی که به دست آورده‌ایم دست نمی‌کشیم، خود را عاقل می‌دانیم، و این کار اوج حماقت است!»

«جی پی وسوانی» در یکی از خاطراتش از «آنجالی» - یکی از

عارفان هند - این گونه صحبت می‌کند:

حکایت ایمان زن نایینا:

«آنجالی» همراه عده‌ای از دوستانش زیر سقفی از ستارگان چشم‌ک‌زن نشسته بود و با آنان درباره‌ی عشق خداوند و رحمت‌های بیکران‌ش گفت‌وگو می‌کرد. او می‌گفت: در همه‌ی وقایع اراده‌ی خدا را مشاهده کنید که مادر همیشه پرشفت و مهربان همه‌ی ماست. هنگام رنج و شکست همانند لحظات لذت و پیروزی به نور بخشش و مهر او درود فرستید، آنگاه رنج دیگر شما را نمی‌گذرد و پیروزی شما را متکبر نخواهد ساخت. در همین هنگام زنی از آنجا می‌گذشت که اندوهی عمیق بر قلب او سنگینی می‌کرد. وی سخنان آنجالی را شنید و به او گفت: گفتن این حرف‌ها برای تو آسان است. زخم رنج، تنها برای عده‌ای همچون من که هر روز رنج می‌برند آشناست. تو از خدا و نور رحمت خدا حرف می‌زنی، ولی افسوس دنیایی که ما در آن زندگی می‌کنیم تیره و تار است؛ دنیایی که در آن پلیدی رشد می‌کند و پاکی دردهای جهنمی را تحمل می‌کند.

آنجالی، به زن که کودکی در آغوش داشت نگریست و به او گفت: همین حالا کودک را به زمین انداز. او را بینداز.
زن که متحیر شده بود گفت: تو چه مرد عجیبی هستی! چگونه می‌توانم کودک را به زمین بیندازم؟ او می‌میرد!

آنجالی پرسید: آیا در ازای هزار سکه این کار را خواهی کرد؟
زن پاسخ داد: حتی اگر به اندازه‌ی ستاره‌های آسمان به من سکه طلا بدهی حاضر نیستم این کار را انجام دهم.

آنجالی پرسید: آیا مطمئن هستی که اگر فرمانروایی سرزمینی را هم به تو بدهند، حاضر نیستی کودک را به زمین اندازی؟
زن گفت: مثل روز روشن است که او را به هیچ قیمتی نخواهم انداخت؛ کودکم برای من از هر ثروتی در دنیا ارزشمندتر است.
و سپس کودکش را به سینه فشرد.

آنگاه آنجالی گفت: مادرا آیا تصور می‌کنی که تو فرزندت را بیش از خداوند که به فرزندانش عشق می‌ورزد دوست داری؟
زن منظور او را دریافت و این آگاهی چون اشراق تازه‌ای در درون او بود، پرسید: اگر خداوند واقعاً با ما عشق می‌ورزد، پس این همه رنج و اندوه در دنیا برای چیست؟

آنجالی گفت: رنج و اندوه در برنامه‌ی الهی، جای خود را دارد. وقتی که کودک تو بیمار می‌شود، او را مجبور می‌کنی که داروهای تلخ بخورد و توجهی به فریادها و اشکش نمی‌کنی. روح ما نیز بیمار است، خداوند چون مادری مهربان، داروهای تلخ رنج و درد را بر ما نازل می‌کند. از رنج فرار نکن؛ سعی نکن از آن بگریزی بلکه با روحیه‌ای درست آن را بپذیر. رنج در واقع تجربه‌ای است که زندگی تو را غنی و روح را تقویت می‌کند. رنج آینه‌ی قلبت را صیقل می‌دهد و تو هنگامی که در آن بنگری چهره‌ی زیبای خداوند را مشاهده خواهی کرد. آنگاه خواهی دانست که در همه‌ی این حوادث، لطف و رحمت نهفته است. همه چیز خیر است، چه امروز و چه هزار سال بعد. از خداوند تقاضا نکن که رنج‌هایت را برطرف کند، بلکه از «او» درخواست کن تو را فرزند حقیقی «خویش» سازد.
به قول «جیم روهن»:

«آرزو نکن کارها آسانتر باشد، آرزو کن تو بهتر باشی!»

کسی پرسید: بگو آیا در زندگی واقعی به کسی برخورد کرده‌ای که این راه را که تو چنین زیبا از آن سخن می‌گویی، پیموده باشد؟

آنجالی چند لحظه مکث کرد، سپس گفت: سال‌ها پیش از دهکده‌ای می‌گذشتم. داخل کلبه‌ای مخروبه رفتم. زنی پیر و نابینا را دیدم که آنجا روی زمین نشسته بود. او زنی کاملاً بی‌چیز بود که در میان فقر کامل زندگی می‌کرد. با دیدن وضع رقت‌بار و تنهایی‌اش گفتم: مادر، باید خیلی احساس تنهایی کنی. او با صدایی که هنوز در گوشم صدا می‌کند، گفت: به هیچ وجه. همسایه‌ها مرا دوست دارند و هرآنچه را لازم است، برایم انجام می‌دهند.

با تعجب پرسیدم: اما مادر، وقتی که طوفان می‌وزد و باران از سقف این کلبه چکه می‌کند چگونه به تنهایی زندگی می‌کنی؟

او گفت: من احساس تنهایی نمی‌کنم. قلب من در آفتاب و باران به طور یکسان خوشحال است. همسایه‌های خوب هرآنچه را می‌خواهم به من می‌دهند؛ خواسته‌های من نیز خیلی کم هستند.

در کلام او چیزی بود که به من می‌گفت این زن پیر نابینا و فقیر دارای راز پنهان شادمانی بود. کنار پایش نشستم و به صورت نورانی و بی‌گناهی خیره شدم. پرشش‌های متوالی از او پرسیدم، شاید که راهی به سوی رازش بیایم. سرانجام گفت: من احساس تنهایی نمی‌کنم، چرا که معشوق همیشه در کنارم است. در تاریکی و روشنایی، وقتی که همه در خواب هستند «او» را صدا می‌زنم و «او» بی‌صدا می‌آید. با «او» حرف می‌زنم. «او» با من حرف می‌زند. با داشتن «او» به چیزی نیاز ندارم. «او» همه چیز در همه چیز است.

بی‌تردید «او» آن «واحد» در «کُل» است!

همچنان که به سخنانش گوش می‌دادم خم شدم تا پایش را ببوسم. چشمانم پر از اشک شده بود. صدایم از شدت احساساتم می‌لرزید. می‌دانستم در آنجا فردی زندگی می‌کند که خداوند برای او تنها واقعیت زندگی است!

او گفت: «هرآنچه خیر من باشد، خداوند برایم پیش می‌آورد و هرچه برایم پیش آید، از جانب خداوند برای خیر من است. بدون خداوند هیچ‌گونه شادی حقیقی وجود ندارد. آرامش ما، در اراده و خواست او نهفته است و هرچه بیشتر با خواست «او» هماهنگ شویم سرور معنوی بیشتری روح ما را سیراب خواهد کرد.»

آن زن پیر و فقیر و نابینا یکی از عاشقان حقیقی خداوند بود. او در حضور معشوق خود یعنی، خداوند حرکت می‌کرد و زنده بود و می‌گفت: «خداوند هیچ‌گاه مرا تنها نمی‌گذارد، هیچ‌گاه از من چشم نمی‌پوشد. مثل: کودکی که به مادرش تکیه می‌کند به «او» توکل می‌کنم.»

بدین ترتیب در حالی که از ترس، شهوت، خشم، و همه‌ی احساسات خود پرستانه آزاد بود، چیزی از دردها و اندوه زندگی احساس نمی‌کرد. وی منزلگاه خود را «او» یافته بود.

یکی از عرفا دلی رنج کشیده را تشبیه به سیوی شکسته می‌کند و می‌گوید:

مست باش و مخروش!
گرم باش و مجوش!
شکسته باش و خموش!

که سبوی دُرت را به دست بَرند و شکسته را بر دوش!

«پالولو کوئلیو» از خاطرات «راما کریشنا» چنین نقل می‌کند: روزی مردی نزد «بیبھی شانا» آمد و گفت: می‌خواهم از روی آن رود گذر کنم.

شانا نزدیک مرد آمد و نامی را بر کاغذی نوشت و آن را به پشت مرد چسباند و گفت: نگران نباش! ایمان تو کمکت می‌کند تا بر آب راه بروی، اما هر لحظه که ایمانت را از دست بدهی، غرق خواهی شد. مرد به شانا اعتماد کرد و پایش را بر آب گذاشت و به راحتی بر روی رود گام نهاد، مسافتی را که طی کرد ناگهان هوس کرد ببیند که شانا بر کاغذی که به پشت او چسبانده، چه نوشته است، آن را برداشت و چنین خواند: ایزد راما، به این مرد کمک کن تا از رود بگذرد.

مرد فکر کرد: همین! این ایزد راما اصلاً کی هست؟ در همان لحظه که شک در ذهنش جای گرفت در آب فرو رفت و غرق شد!

«بایزید بسطامی» روزی گفت: خدایا من شصت سال است که تو را دوست دارم و جواب آمد: ای بایزید ما تو را از صبح ازل دوست می‌داریم!

این بیان، نگاه عاشقانه خداوند است به ما!

اگر مانند مارتین تصور نکنیم که: خداوند مرده! خاطره‌ای از «مارتین لوترکینگ» - رهبر و ایدئولوگ سیاه‌پوستان آمریکا - را برایتان بگویم:

حکایت مارتین و مرگ خدا:

روزی مارتین با چهره‌ای بسیار غمگین به خانه آمد، همسرش می‌پرسد: «چه شده؟ چرا این قدر ناراحتی؟» مارتین لوترکینگ با دلگیری خاصی می‌گوید: «هیچی!!»

چند لحظه بعد همسرش در حالی که لباسش را عوض کرده بود و لباس مشکی مخصوص عزا پوشیده بود، آمد. مارتین با تعجب می‌پرسد: «چی شده؟ چرا لباس عزا بر تن داری؟» زنش می‌گوید: «نمی‌دانی؟ او مرده!!» مارتین می‌گوید: «کی؟» همسرش جواب می‌دهد: «خدا!!» مارتین با تعجب می‌پرسد: «این چه حرفی است که می‌زنی؟» همسرش می‌گوید: «اگر خدا نمرده، پس چرا این قدر غمگینی؟»

«شری راما کریشنا» عارف بزرگ هندی می‌سراید:

خدا را طلب کنید، همچون عاشقی که معشوقش را می‌خواهد.
همانند فقیری که نیازمند طلاست.
یا غریبی که یک نفس را می‌طلبد.

لحنِ لطیفِ عاشقی:

مردی در عالم رویا به سایه‌ی خود نگاه می‌کرد و جای پایش که بر روی ساحل افتاده بود، اما جای پای دیگری را هم دید. به خداوند گفت: خدایا این جای پای کیست که همیشه با من است؟ خداوند گفت: فرزندم، جای پای من است که همیشه با تو همراه است. مرد بقیه روزهای زندگیش را از نظر گذراند و لحظات بحرانی و سختی را در ساحل زندگیش دید که فقط جای پای خودش مانده، با گلابه از

خداوند پرسید: خدایا، پس در این شرایط سخت و بحرانی که من نیاز به تو داشتم، چرا تو نیستی؟ خداوند گفت: عزیزم، این درست لحظه‌ایست که من تو را به آغوش کشیده بودم و این است که جای پاهای تو بر ساحل نمانده است و مرد با نگاهی خیس خداوند را می‌نگریست که همچون پدری مهربان به او لبخند می‌زد.

«دکتر شریعتی» لحنی لطیف عاشقی و حضور خداوند را به نوعی دیگر می‌سراید:

اگر تنهاترین تنهاها شوم.

باز خدا هست،

او جانشین همه نداشتن هاست،

نفرین‌ها و آفرین‌ها بی‌ثمر است.

اگر تمامی خلق گرگ‌های هار شوند

و از آسمان هول و کینه بر سرم بارد،

تو مهربان آسیب‌ناپذیر من هستی.

ای پناهگاه ابدی،

تو می‌توانی جانشین همه بی‌پناهی‌ها شوی!

نگارنده بر این باور است که دل همچون معبدی است که در صورت پاکیزگی، معبود در آن مخپل می‌گزیند و چنین می‌سراید:

بر معراج ستاره،

بر نیلگون آسمان هستی،

بر فراز آشیان فرشتگان،

بر چکاد و نگین کمان

در قلب کتاب سبز خدا

یک سخن نگاشته‌اند:

معبد دل را پاکیزه دار،

تا

معبود بیاید و در آن مخپل گزیند!

اما با درک همه این مفاهیم و معانی که می‌دانیم خداوند در همه امور ما جاری و ساری است، گاهی دلتنگ می‌شویم و آسمان چشمانمان ابری و شرعی می‌گردد، ولی باید بدانیم هرآسمان ابری بالاخره بارشی دارد و به‌دنبال بارش، رویش طراوت و تازگی و شادمانی در مزرعه دلمان را به تماشا می‌نشینیم!

اما، می‌ادا روزی عطر یاد خداوند در دلمان بمیرد و از حق جدا شویم که گفته‌اند:

هر که را تن بمیرد، از خلق جدا گردد.

و هر که را دل بمیرد از حق جدا گردد.

کافر جان کند و مؤمن جان دهد.

قیمت تن، به جان است.

قیمت دل به ایمان.

اما باید بدانیم و بیاموزیم که در سخت‌ترین شرایط نیز می‌توان حتی به سختی لبخندی بر لب آورد.

اما، براستی لیخن زدن چه فایده‌ای دارد؟ می‌خواهم آخرین پدیده پزشکی و روانپزشکی را در بحث آتی برایتان بگویم:

«فایده لبخند!»

چکیده مطالب:

— اگر ایمان آوری که (مشکلات = زندگی)، دیگر این قدر غُر نمی‌زنی!

— هنوز، ما باورمان نشده که زندگی بدون مشکلات وجود ندارد!
— اگر بدانیم که نیسی از مشکلات ما زیر چشم خداوند متولد می‌شود و بفهمیم که وجود هر مشکل برای ما حضور یک معلم و در نتیجه یک تجربه مفید است، دیگر آن قدرها هم از زندگی دلخور نخواهیم بود!

— نیم‌نگاهی به مشکلات گذشته بپنداز! یک زمان تصور می‌کردی که دیگر امیدی به زندگی نیست و اکنون با لبخندی سرشار از لذت کسب یک تجربه به آن می‌نگری، مطمئن باش فردا هم به مشکلات امروز خودت با لبخند می‌نگری!

— یادمون باشه! به مشکلات به عنوان یک آموزگار نگاه کنیم!
— باید ایمان آوریم که در اوج مشکلات هرگز تنها نیستیم، اگر اندکی بایستیم و از هر چرابی خود را رها کرده و به او فکر کنیم، آنگاه مشاهده می‌کنیم مشکلات چگونه کمرنگ می‌شوند و محو!

— فراموش نکن! با مشکلات نجنگ! آنها را دوست داشته باش و بدان که آنها آمده‌اند تا تو را تعالی بخشند!

✽ جان کلام:

برای رفع مشکلات: آرام باش، توکل کن، تفکر کن، سپس آستین‌ها را بالا بزن! آنگاه دستان خداوند را می‌بینی که زودتر از تو دست به کار شده!

لبخند درمانی!

«دلیل این که نمی‌خندید، آن نیست که پیر شده‌اید؛ شما پیر می‌شوید، چون نمی‌خندید!»

«لوتیز هی»

«آشو» با لبخندی بر لب در تاپید سخنان «لوتیز هی» می‌سراید:
خندیدن یک نیایش است.

اگر بتوانی بخندی، آموخته‌ای که چگونه نیایش کنی
جدی نباش!

عبوس هرگز نمی‌تواند مذهبی باشد.

کسی که می‌تواند بخندد، کسی که طنزآمیزی و تمامی بازی زندگی را می‌بیند، می‌خندد.

و در بطن همین خنده به اشراق خواهد رسید!

بگذار خنده‌ات خنده‌ای از ته دل باشد.

چنین خنده‌ای پدیده‌ای نادر است!

هنگامی که هر سلول بدن تو بخندد،

هنگامی که هر بافت وجودت از شادی بلرزد،

به آرامشی عظیم دست می‌یابی!

کارهای اندکی را سراغ داریم که بی نهایت با ارزشند،
خنده یکی از این کارهاست!

«ویتنوم» فیزیولوژیست فرانسوی معتقد است؛ وقتی عضلات صورت حرکت داده می شوند، مکانیزم های هورمونی در مغز شروع به فعالیت می کند. عضلات مختلف صورت که برای لبخند زدن، نشان دادن خشم، انزجار و غیره به کار گرفته می شوند، همگی در ارتباط با فرستنده های عصبی در مغز هستند. این فرستنده ها به تمام بدن پیام های شیمیایی می فرستند. ویتنوم ادامه می دهد: لبخند زدن بر روی این هورمون ها تأثیر مثبت می گذارد، در حالی که دیگر حالات صورت تأثیر منفی بر این هورمون ها دارند و حالات چهره واقعاً تأثیر عمیقی در چگونگی تفکر و احساس ما دارند!

اخیراً دانشمندان آمریکایی تغییرات وسیعی را در این زمینه آغاز کرده اند، از آن جمله: وقتی تعدادی از آزمایش شوندگان شروع به لبخند زدن می کردند، میزان ضربات قلب آنان کاهش می یافت، فشار خون پایین می آمد و سیستم های بدن آرام می شدند. به هنگام لبخند زدن تمام تغییرات برای سیستم های بدن مفید بودند، در حالی که دیگر تغییرات در صورت، آثار منفی داشتند!

در نتیجه، لبخند زدن نقش بزرگی در تقویت سلامتی و اجتناب از بیماری دارد، حتی اگر زمانی که در درون خود احساس بدبختی می کنیم، باید به لبخند زدن ادامه دهیم و به سیستم های بدن خود باری کنیم تا ساکن و آرام بمانند؛ زیرا ذات زندگی، شادی است!

دانشمندان به این نتیجه دست یافته اند که: وظیفه اصلی لبخند زدن و خندیدن، کاهش فشار روان و تنش است که بزرگترین عامل

سلامت در قرن بیستم بشمار می رود!

دکتر «ژوزف مورفی» می گوید: «در حال حاضر به این حقیقت پی برده ایم که افراد شاد، غالباً کمتر از افرادی که به طور دائم احساس نگرانی و بدبختی می کنند، بیمار می شوند!»

از آنجا که انسان ها اصولاً موجودات بسیار مقلدی هستند، به راحتی از حالات افراد دیگر تأثیر می گیرند: پس، افرادی که لبخند بر لب دارند به طور ناخود آگاه بر اطرافیان خود اثر مطلوبی می گذارند!

«امانوئل» گوید:

با شادی، خدا را تجلیل می کنیم
و ضیافت زندگی را!

«آنتونی رابینز» مردی که - با کمک تصویر ذهنی مثبت - خود را از زندگی نکبت بار خویش نجات داد می گوید:

افراد زیادی صراً به این دلیل مبتلا به انواع بیماری ها می شوند که خود و دنیای اطرافشان را بیش از حد جدی می گیرند. بعضی اوقات افراد در واقع از خندیدن می ترسند، زیرا فکر می کنند، خندیدن باعث می شود سبکسر و تهی مغز جلوه کنند و مورد تمسخر واقع شوند. اگر خوب به این مسئله بیاندیشید، پی خواهید برد، لبخند زدن و خندیدن در واقع جزء فعالیت های هوشمندانه ای است که می توانید انجام دهید. انسان ها تنها موجوداتی هستند که می توانند لبخند بزنند، بخندند و از یک لطیفه لذت ببرند.

و ما باید این ظرفیت را هرچه بیشتر در خود افزایش دهیم. توانایی خندیدن بیش از هر چیزی انسان را از دیگر حیوانات متمایز می کند. حیوانات می توانند نگران شوند، وحشت کنند، اما قادر نیستند با

صدای بلند بخندند. در حقیقت، خنده بیش از هرچیز دیگر مکانیزی امنیتی است که صرفاً به بشر اعطاء شده تا او بتواند سلامتی خود را حفظ کند و شادی را تجربه نماید.

نگارنده بر این باور است که:

«سرور و شادی، خدای درون فرد است که از اعماق او برخاسته و متجلی می‌شود»

اندیشمندی خنده را موسیقی زندگی می‌داند و می‌سراید:

خنده درست مثل آفتاب است

همه‌ی روز را تازه می‌کند

قله‌های زندگی را

به نور خود نوازش می‌دهد

و ابرها را دور می‌راند

روح شادمانه می‌شود که آوازش را می‌شنود

و شهادتش را سخت احساس می‌کند

خنده درست همانند آفتاب است

که می‌آید و مردمان را نشاط می‌بخشد

خنده درست مثل موسیقی است

در دل آدم درنگ می‌کند

و هر کجا آوازش را می‌شنوی

ناخوشی‌های زندگی رخت می‌پندند

و اندیشه‌های خوش، فرا می‌رسند

به تجمع نت‌های طرب‌انگیزی که می‌سرایند.

خنده درست همانند موسیقی ست

که زندگی را شیرین می‌کند!

طبق آخرین بررسی دانشمندان فرانسوی، به طور متوسط مردم امروز، خیلی کمتر از پنجاه سال پیش می‌خندند!

«لیزها جکینتون» می‌گوید: «افرادی که با چهره همیشه عبوس با دنیا برخورد می‌کنند، غالباً در عمق درون خود احساس وحشت می‌نمایند. آنها عصبیت درونی خود و خجالت خود را پشت چهره‌ای نفوذناپذیر و جدی پنهان می‌کنند، در صورتی که لبخند زدن و خندیدن نشانگر شخصیتی دست و دلباز، اجتماعی و خوش قلب است. لبخند زدن، باعث می‌شود که افراد جذاب‌تر، زنده‌تر و جوان‌تر به نظر برسند»

«توماس کارلایل» معتقد است: «وقتی انسان‌ها خشمگین و یا پرخاشجو هستند، آدرنالین بیشتری تولید می‌کنند و جسم را متشنج کرده و مغز را هشیار و آماده برای عمل می‌کنند، اما وقتی انسان‌ها لبخند می‌زنند، تمام سیستم‌های داخلی آنان آرام می‌گیرد. ما به طور غریزی به طرف افرادی جذب می‌شویم که زیاد لبخند می‌زنند. آنها زیباتر و خویتر از افرادی که بندرت لبخند می‌زنند یا هرگز لبخند نمی‌زنند به نظر می‌رسند و ما افرادی را که به راحتی می‌خندند، دوست داریم، چون از آنها نمی‌هراسیم!»

«لیزها جکینتون» می‌گوید: «هر قدر بیشتر بتوانیم در خود و دیگران شادی بیافرینیم، دنیای بهتری خواهیم داشت»

«شکسپیر» می‌گوید: «افرادی که توانایی لبخند زدن و خندیدن دارند، موجوداتی برتر هستند»

«هنری رابین اشتاین» در پایان تحقیقات خود درباره‌ی خندیدن می‌گوید: «یک دقیقه خندیدن می‌تواند به بدن همان اندازه آرامش بدهد

که ۴۵ دقیقه درمان‌های خاص آرام بخش!

«آرتور کاسلر» روانشناس انگلیسی می‌گوید: «از نقطه نظر بهداشتی، غرور، تکبر، جدی بودن و خشک بودن بیش از حد، به خشکی جسم منجر می‌شود که همین می‌تواند عامل کم‌دردها، سردردها، زخم‌های معده، بیماری‌های قلبی و حتی سرطان گردد. جواب بسیار ساده است؛ وقتی تنش در بدن ایجاد شود و شخص قادر به تخلیه آن نباشد، بعد از مدتی این نیش مزمن ممکن است سلامت شخص را با مشکلات بسیار جدی روبرو کند!»

«فروید» می‌گوید: «لطیفه‌ها در حقیقت به این دلیل ساخته می‌شوند که مایه شادی دیگران گردند و چیزی را که قبلاً پنهان بود - یا ابراز نگریده - بیرون بیاورند!»

«فروید» چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «ما به طنز نیازمندیم، زیرا هرچه بزرگتر می‌شویم، این آمادگی را پیدا می‌کنیم که افرادی عبوس و غمگین شویم، اما بچه‌ها براحثی می‌خندند!»

فرزانه‌ای، پُلی لطیف آشنایی میان دو نفر را لبخند می‌داند و می‌گوید: «کوثراترین راه برای گفتن دوست دارم، لبخند است!»

گروهی از اندیشمندان فرانسوی می‌گویند: همانطوری که خنده یک سوپاپ ایمنی است، زمانی هم که خنده بیش از حد، عنان از کف ما بپرازد، اشک‌ها به عنوان یک سوپاپ ایمنی اضافی وارد عمل می‌شوند. اشک‌ها موجب می‌شوند تا خنده‌ی زیاد، آسیب زننده نباشد..

«ویلیام جیمز» روانشناس معروف امریکایی می‌گوید: «مغز نقشی بس عظیم‌تر از آنچه خیلی از مردم تصور می‌کنند در چگونگی بروز بیماری‌ها به عهده دارد و در واقع زیاد دور از واقعیت نیست، اگر بگوییم:

مغز، مسئول اصلی تمام بیماری‌های جسمانی است و اگر بتوان مغز را آرام و فعالیت آن را موزون کرد، جسم از شانس کافی برای پیروی از آن برخوردار خواهد شد و یگانه راه آرامش مغز خندیدن و شادمان بودن است!»

«میلتون» - شاعر ژرف‌نگر - در کتاب بهشت گمشده می‌نویسد: «مغز از محل حکومت خود و به تنهایی می‌تواند از بهشت، جهنم و از جهنم، بهشتی سازد!» به بیان مولوی: «گر بود اندیشه ات گل، گلشنی!» یک مثل انگلیسی می‌گوید: «خدا به مردم عاقل می‌خندد و مردم عاقل هم در جواب خدا لبخند می‌زنند!»

اما، از یاد نبریم قانون طلایی خنده را که می‌گوید:

«همیشه با دیگران بخندیم و هرگز به دیگران نخندیم!»

راستی! یک فرمول برای آنکه شادی‌هایمان دو برابر و غم‌هایمان نصف گردد، با صدای بلند بخوانید:

شادی اگر تقسیم شود ، دو برابر می‌شود!

غم اگر تقسیم شود ، نصف می‌شود!

از غم گفتیم.

راستی، چگونه با غم‌هایمان مقابله می‌کنیم؟

نظر شما راجع به «غم» چیست؟

کمی فکر کنید!

در فصل بعدی راجع به «غم درمانی» با شما صحبت خواهیم کرد.

چکیده مطالب:

- ضرر نمی‌کنی! از هم اکنون لبخند زدن را تجربه کن!
- یادت باشه! انسان‌های خندان و شاد به خداوند شبیه‌ترند!
- کمی موسیقی گوش کن. برقص، بخند (حتی به زور)، آنگاه بنشین و نظاره کن آثار شگرف همین حرکات به اصطلاح اجباری را!
- فراموش نکن! همین لحظه را، اگر گریه کنی یا بخندی! بالاخره می‌گذرد، امتحان کن!
- بهشت یعنی، شادی، خنده، سرور و شغف!
- جای تأسف است! ما برای شاد بودن بهانه‌ای می‌خواهیم، ولی برای غمگین بودن نیاز به هیچ بهانه‌ای نداریم!

❁ جان کلام:

یکی از راه‌های تقرب به درگاه خداوند، شادی است!

غم درمانی!

شب پشت پنجره‌ها
آهسته نجوا می‌کند:
«نگران نباش!»
تنها و تنها
با خودت
صادق باش!

«لوتیز سیمسون»

اما، «هلن کلر» معتقد است که:
اگر چه دنیا پر از رنج است
اما پر از غلبه بر آن رنج‌ها هم هست!
«دیل کارنگی» غم را تشبیه به لیموترش کرده، می‌گوید:
«هرگاه لیموترشی دارید، سعی کنید از آن لیمونادی بسازید!»
«پائولو کوئلیو» در باب غم و درد حکایت لطیفی را می‌نگارد:
«هانری ماتیس» - نقاش معروف فرانسوی - از جوانی عادت داشت هر هفته برای دیدن پیر رنوار - نقاش کبیر فرانسوی - به آتلیه‌اش برود.
مدت‌ها بود که رنوار دچار بیماری ورم مفاصل شده بود و ماتیس هر

روز به دیدنش می‌رفت و برایش غذا و مداد و رنگ می‌برد و همیشه به استاد پیشنهاد می‌کرد که کمی به خود استراحت بدهد. یک روز متوجه شد که زنوار با هر حرکت قلم مو، ناله می‌کند. مانیس نتوانست تحمل کند و گفت: «استاد بزرگ، آثار شما همین طوری هم زیبا و مهم هستند چرا این طور خودتان را شکنجه می‌کنید؟» زنوار در حالی که درد و اندوه چهره‌اش را چون غباری در برگرفته بود به مانیس گفت: «ساده است، زیبایی می‌ماند ولی درد و غم در گذر است!»

«آن دیویس، با نگاهی فهم می‌سراید:

آموختن آسان نیست!

خستگی هر آن در کمین است.

آزرده می‌شوی، احساس شکست می‌کنی.

شک می‌کنی که رها کنی و بگذری.

می‌خواهی پرکاره روی و وانمود کنی که اتفاقی نیفتاده.

اما نه!

تو بازنده نیستی

که یک مبارزی!

پیش از آنکه برنده باشیم باید بازنده باشیم.

باید گاه بگرییم تا بتوانیم روزی بخندیم.

باید آزرده باشیم تا روزی توانمند باشیم.

اگر پیوسته بکوشی و ایمان داشته باشی،

در پایان، پیروزی از آن تو خواهد بود!

اما حضور رنج‌ها و دردهای حاصل از آن اساساً چه فایده‌ای برای

ما دارد؟

«دکتر شریعتی، بر این باور است که: «رنج‌ها و دردها انسان‌های متعالی را متعالی‌تر و آدم‌ها را متلاشی می‌کند!»

پس، رنج‌ها مهمترین خاصیتی که دارند، ساختن روح انسان است و درست به همین خاطر است که دکتر چنین دعا می‌کند: «خدایا! رنج‌های عزیز و بزرگ و حیرت‌های جانکاه عظیم را بر جان من بریز و شادی‌ها را به آدم‌های دمه‌دار خوشحالت ببخش!»

اکنون به این باور رسیده‌ایم که رنج‌ها همچون کوره‌ی طلاسازی، طلای جان آدمی را صیقل می‌دهند. چه لطیف و ژرف فرزانه‌ای این مهم را بیان داشته:

گفت: که ای گم کرده راه زندگانی

— دل بد مکن —

اینجا سرای درد و رنج است

هر کس که در دنیا ندارد رنگ اندوه،

بیهوده‌جو، بیهوده‌گو، بیهوده‌گرد است

و هروان! ما را به بزم دیگری خوانده است معشوق

ما را به آتش‌های دنیا می‌سپارند

تا از وجود ما طلای ناب سازند

ما و هروان مقصد آزادگانیم

سر منزل پاکان رهی دارد، غم آلود

آن را که می‌خواهند پاک از عیب‌ها کرد

در کوره‌های تلخ کامی می‌گدازند

ما را به آتش‌های دنیا می‌سپارند

تا از وجود ما طلای ناب سازند.

«اوشو» می‌سراید:

نه شادی و نه غم و اندوه دائماً پا برجا باقی نمی‌مانند.

مرتباً حالتی جایش را به حالتی دیگر می‌دهد.

اگر این مهم را کاملاً درک کنید!

وقتی که رنج شما را فرا می‌گیرد،

مشوش و مضطرب نخواهید شد.

چون می‌دانید که در مدت کوتاهی، همه چیز عوض می‌شود.

همین طور وقتی که شاد هستید.

خیلی هیجان زده نخواهید شد،

و به شادی به چشم یک پدیده گذرا نگاه خواهید کرد.

چون می‌دانید که:

در زمان کوتاهی همه چیز دوباره تغییر می‌یابد!

چکیده مطالب:

— باور کن! کسی غم مثل: نمک است برای غذای روح ما، ضروری

و لازم!

— غم‌ها، به نوعی دیگر، عطر و طعم خداوند را با خود دارند!

— یادت باشه! سعی کن گاهی غصه بخوری! اما مواظب باش تا

غصه تو را نخورد!

— مطمئن باش! آتش غم، ناخالصی‌های روح ما را از بین می‌برد!

— فراموش نکن! غم باعث نازک شدن روح ما می‌گردد!

— فکر کن! وقتی به گذشته نگاه می‌کنی، آن لحظه‌ها که تنها در

خلوت خودت کمی غمگین بودی، چه احساس لطیفی داشتی!

✽ جان‌کلام:

غم هم موهبتی است. ولی مثل آمپول عمل می‌کند؛ درد

دارد ولی سلامتی را به همراه می‌آورد. اگر خوب دقت

کنیم، غم‌ها هم سلامتی روح را بدنبال خود دارند!

نتیجه مهم آن که: هرچه اندوه در جان ما عمیق تر باشد، شادی ما هم ژرف تر و لطیف تر خواهد بود، زیرا! چشمی که گریستن نتواند، زیستن نتواند و لبانی که لبخند را ندانند، عشق را گفتن نتوانند! عرفا معتقدند: یکی از تعبیرات نور در عرفان که در آن به عنوان رهیافتی بسوی خداوند یاد شده، «شادمانی» است، یعنی، انسان‌هایی که شادمان هستند، به خداوند نزدیکتر و انسان‌هایی که غم‌های ژرف‌تری دارند نیز به خدا شبیه‌تر!

در نتیجه؛ انسان‌های نورانی، انسان‌هایی زیبا دل هستند، زیرا: زیبایی به رخسار نیست، زیبایی نوری در قلب هاست! حال دانستیم که: شادی و غم مانند دو بال کبوتر است که ما را در بیکران آسمان نیلگون هشی مان رهنمون می‌سازد. ابوسعید ابوالخیر فرماید:

شاد بودن هنر است،

شاد کردن هنری والا تر،

اما، بی‌غمی،

عیب بزرگی است که از ما دور باد!

«اشو» در تأیید سخن ابوسعید ابوالخیر می‌سراید:

هرگز فرصتی را برای شاد کردن دیگران از دست ندهید،

چرا که نخست خود شما از این کار سود می‌برید!

حتی اگر هیچ کس نداند شما چه می‌کنید!

جهان پیرامون شما خشنودتر خواهد شد.

و همه چیز برای شما بسیار آسان‌تر می‌شود.

در این جهانم و لحظه اکنون را می‌زییم

چه حاصل از اشک‌ها و لبخندها؟

می‌دانید اولین انسانی که فهمید آب، آتش را خاموش می‌کند چه کسی بود؟ کمی فکر کنید... حالا بخوانید: او اولین انسانی بود که آتش گرفته بود. هرچه کرد نشد، تا این که خود را از سر تا چاری به آب انداخت و این مهم را تجربه کرد.

اما، اولین انسانی که خندیدن را تجربه کرد چه کسی بود؟ او اولین کسی بود که گریستن را تجربه کرده بود.

به همین دلیل گفته‌اند: تنها کسانی می‌توانند از ته دل بخندند که از ته دل گریسته باشند!

پیامبر فرمود: «مؤمن من غمش در دل و شادیش در جبین است!»

و «خواجه شیراز» فرماید:

با دل خوتین لب خندان بیاور همچو جام

نی گرت زخمی رسد، آبی چو چنگ اندر خروش

«جبران خلیل جبران» معتقد است: «هرچه اندوه ژرف‌تر در جان

شما فرو رود، شادی بیشتری می‌تواند در خود نگاه دارد، مگر آن کوزه‌ای

که امروز آب شما در آن است، همان نیست که در کوزه‌ی کوزه‌گری

می‌سوخت؟»

اگر کار خوبی هست که می‌توانم انجام دهم،
یا شادی‌ای هست که می‌توانم به دیگران ببخشم،
لطفاً به من بگویید!
نگذارید آن را به تأخیر بیندازم،
یا از یاد ببرم،
چرا که هرگز این لحظه را دوباره نخواهم زیست!

اما آن کس که طعم غم را نچشیده باشد، از عطر شادی هم بی‌خبر
است و مراقب باشیم که شادی یا غم ما را از خود بی‌خود نکند،
نگذاریم که غم‌ها ما را ببلعند.
پس، شادی و شغف ما، برخاسته از اشک‌های ماست، یعنی،
همانقدر که غم برای لطافت روح ما ضروریست، شادی و شوق نیز
برای نرم و نازک کردن روح ما لازم و حیاتی است.
ببینید «هرمان هسه» نویسنده ژرف‌نگر در واپسین لحظه حیات
خویش در وصیت‌نامه‌اش چه نگاشته:
در زندگی تنها یک وظیفه وجود دارد
و آن وظیفه، شادی است.
شادی، دلیل بودنمان در اینجا است
اما همه وظایف،
قوانین اخلاقی و مقررات
ما را شاد نمی‌سازند،
و از این روست که ما به ندرت یکدیگر را شاد می‌گردانیم.
اگر انسان برای خوب بودن زنده است

فقط می‌تواند هنگام شادی
چنین باشد.
هنگامی که او در هماهنگی با خویشتن است
و به کلامی دیگر، هنگامی که او عشق می‌ورزد
این تنها درس است
تنها درس در جهان
درسی که عیسی آموخت
درسی که بودا آموخت
و هگل نیز.
برای هریک از ما، مهمترین چیز در جهان
هستی درون ماست!
«اوشو» در بیانی بسیار لطیف می‌سراید:
اگر به رنج به عنوان تهی شدن فکر کنید،
آن‌گاه پر شدن شادی را برایتان آشکار می‌کند.
و وقتی که شادی به سراغتان می‌آید،
باز هم فقط بنشینید،
و مشاهده‌اش کنید.
سعی نکنید به آن آویزان شوید!
سعی نکنید نگهش دارید!
سعی نکنید طولانی‌اش بکنید!
فقط، به سادگی تماشايش کنید.
و کاملاً نسبت به آن بی‌تفاوت باشید،
اگر آمد، بگذارید بپاید

اگر شما را ترک کرد بگذارید برود.
سعی نکنید محکم به شادی بچسبید
وقتی سعی کنید آن را به هر قیمتی حفظ کنید،
رنج شما به شدت و بزرگی تلاش تان،
برای حفظ آن شادی خواهد بود.
آن‌ها به هم متصل‌اند!

اگر به هر کدام بیشتر علاقه نشان بدهید،
بلافاصله دیگری جایگزین آن خواهد شد!

اکنون دانستیم؛ شادی و غم میوه‌های درخت دانایی و عقل می‌باشند!

چکیده مطالبه

— اگر زندگی را یک جاده فرض کنید، غم‌ها، سر‌بالایی و شادی‌ها،
سرازیری آن جاده هستند!

— غم و شادی، عطر و طعم خداوند را با خود به همراه دارند!
— فراموش نکن! ما مثل یک کیوتر هستیم یا دو بال غم و شادی!

✽ جان‌کلام:

اشک و لبخند دو موهبت الهی هستند که هریک برای
ساخته شدن روحمان ضروری و مفید به نظر می‌رسند!

عقل چیست؟

در سفر معراج، پیامبر، جبرائیل به او فرمود: چون سفر سختی در
پیش داری، خداوند در این سفر سه فرشته برایت گمارده که یکی را
انتخاب کنی:

فرشته عقل — فرشته ایمان — فرشته حیا

پیامبر فرشته عقل را انتخاب کرد.

جبرائیل پرسید: چرا فرشته عقل؟

پیامبر فرمود: کسی که عقل داشته باشد، ایمان و حیا هم دارد!

«آشوب» در باب عقل می‌گوید:

به بال‌هایی نیازمندیم،

بال‌های عشق و نه بال‌های عقل.

عقل به پایین می‌کشد.

قائم به قانون جاذبه است.

عشق سوی ستارگان می‌برد.

عرفان را در تو جاری می‌سازد

و آن‌گاه می‌یابی آنچه را که ارزش یافتن داشته است.

روشن بینی بلندای چکاد خرد است.

هنگامی که کسی به تمامی عاقل می شود.

به نقطه ای رسیده است که!

سکوت، آرامش، هشیاری و روز و شب از آن اوست.

چه در خواب و چه در بیداری.

نهری از آرامش، لذت و نیایشی که بر او جاری است.

نهری که مانده دنیای «ماورا» است!

عرفا، عقل را همبای علم دانسته و به نور تشبیه کرده اند که انسان را از ظلمات جهل نجات داده و یکی از عوامل تقرب به خلوت حق می باشد.

عرفا، دشمن همیشگی «عقل» را «دل» انگاشته اند و جدال مستمر و پیوسته آنان را ناگزیر دانسته و مباحثه میان آن دو را این گونه نگاشته اند:

دل گوید: عشق آورده ام.

عقل گوید: عشق! عشق چیست؟

دل: مفهوم بودن است!

عقل: بودن، بودن برای چه؟ به کجا؟

دل: به آن بالا!

عقل: تا آسمانها؟

دل: خیلی بالاتر، تا خلوت خاص حضرت عشق!

عقل: چه خوب! من هم می توانم بیایم؟

دل: تو، نه! ولی اگر خود را فراموش کنی، با بال های (ع) و (ش) و

(ق)، آری!

عقل: چگونه؟

دل: «ع» عبیر است، نسیم دلتواز روح.

«ع» عطر دلنشین ایمان به حضرت دوست است.

«ع» عالم معناست، عینیت است، عهد است، عدم است، نیست

شدن است و دوباره هستی یافتن!

عقل: این همه معنا دارد؟!!

دل: هر کدامشان دنیایی اند، مرحله ایی اند، بوی عطر و عبیر را

می شنوی، علاقه مند می شوی، بعد باید دل بکشی، اگر عالم معنا را

می خواهی، باید نیست شوی، فنا شوی و بعد «عندالله».

عقل: خوب، (ش) چیست؟

دل: (ش) شیرینی آشنایی است، شهادت است، شهادت است، شراب

است، سپس، سُکر.

(ش) شمشاد است، قامت بالای دلبر است.

(ش) شقایق است، شوق است، شوق به معشوق را می خواهی،

شراب عشقش را بنوش! آنگاه قول دوستی با تو می بندد.

یعنی، همان «ق»، قول الهی، قسم الهی، قلم است و قلم، صنع کردگار

است، همه هستی است.

«ق» قدرت رب جلیل است، قاعده هستی است، قامت یار است،

قول دوستی است، آنچه همه محتاج آنیم!

«ق» قسط است، عدالت است، که عاشق به معشوق می رسد.

می بینی! «ع» و «ق» یکی اند و «ش» شرح این دو است.

همه یکی اند، همه عشق اند! یعنی، بالاترین!

عقل: بالاتر هم هست؟

دل: آری بالاتر هم هست؛ دوست داشتن!

عقل: آن دیگر چیست؟

دل: دوست داشتن با «د» آغاز می‌گردد.

«د» دعای سحرگاهی است، دعوت به دیدار است، دل پُر درد است،
دیدگانت سرریز خون می‌شود، دیوانه باید بشوی، دیگر از عشق
گذشته‌ای!

بعد، می‌رسی به «و» او واحد است، حضرت عشق!

واجب‌الوجود از اسماء اوست.

وادی درد است، اگر عاشقی!

وارث مهریانی است، اگر دل بدهی.

«و» وصف زیبایی

وصل عاشق و معشوق است.

«و» وهم سبزه دوست داشتن است.

اما، «س»:

«س» یعنی، سبجان الله بگویی،

سوگند یاد کنی

و

سبوی نفس را بشکنی

آنگاه

ساغر عشق را نوش کنی

و

ساقی مجلس مستان شوی

سپس

سالک راه شوی، تا ... چکاد هستی.

«س» یعنی،

سجاده نمازت را پهن کنی

سرشار از عشق شوی و سرشک

تا

سراج راه شوی و سَرَمَد بهمانی.

آنگاه

سروش آسمانی را به سرو، در دل می‌شنوی

سپس

سزاوار پرستیدن

اگر

سُفال تَنَّت را در راه دوست بشکنی!

آنگاه می‌رسی به «ت»:

«ت» یعنی،

تَبَارَكَ اللهُ به سویت می‌نگرد!

اگر

تِیاه کنی نفست را

سپس

تاراج رفتن دلت را با کجاوه عشق شاهد باشی.

اگر

تجسم عینی عاشقی شوی

تپش دلت را می‌شنوی

که

تمثیل عشق شدی!

سپس می‌رسی به «د»، همان‌که:

داغ درد و دریغ بر پیشانی دل دارد،

از دوری دلیر!

اگر حضرت عشق دستی بر دلت کشید.

درخشش نور را در دل می‌بینی!

سپس

دف زنان و سماع کتان

به

دیوار دلیر که همان

دهکده دلدادگی است، گام می‌گذاری!

آن‌گاه می‌رسی به «الف» قامت دوست؛ در این لحظه باید

بالاخلاص، احرام بپوشی!

و

اعتکاف پیش‌گیری

آن‌گاه حضرت عشق اجابت می‌کند،

و این لطیف‌ترین اجر توست!

سپس

انجیل به دست می‌نشینی

و

افطار خود را با یک لقمه

اغماض باز می‌کنی.

وقتی رسیدی به «ش» یعنی، نیمه راه را آمدی، آن زمان است که،

شاهد شکر دهان

و

شاعر شکر گفتار می‌شوی

و

شاکر به درگاهش

و

شایسته زیستن با عشق

اگر

شناختاک و شوقمند در تعالی روح بکوشی.

و

شراب بی‌خویشی را نوش کنی

و

شرح دلدادگی خود را بیان،

که

شرط عاشقی همین است!

سپس می‌بویی،

شمیم شوقناک عشق را

و دلت، شرحه شرحه می‌گردد،

در شوق دیدار دلیر.

در این لحظه است که،

شبیه حضرت عشق می‌شوی!

دوباره می‌رسی به «ت»، از آن رد شو که قبلاً برایت گفته‌ام، ولی «ت»

آمده است که به تو بگوید:

با

توکل

تلاش کن!

ولی

تسلیم باش!

بالاخره می‌رسی به آخر کار؛ یعنی، «ن» تا دوست داشتنِ اکامل شود.
در اینجا اگر،

نادم باشی از لغزش هایت

ناجی خواهد آمد، یعنی،

نور نجات بخش

سپس

نکعت شبنم و پاکی را می‌بویی!

و

نگاهبان حضرت عشق می‌شوی و عمری به،

نیایش یار می‌پرداز و آنگاه

ندیم عشق می‌شوی و در آخر جوهر هستی را

نوش می‌کنی و همه‌ی وجودت حضور سبز او می‌گردد و لا غیر!

دل لحظه‌ای سکوت کرد و روی به عقل کرد و گفت:

اینجا خلوت خاص حق است، دیگر جای تو نیست!

دیگر تو، توان فهمیدن، حتی شنیدن آن را نداری.

باید بروی دنبال کارت، پی همان استدلال‌های چوبین!

عقل با دلخوری سر به پایین انداخت و در حالی که انگشت حیرت به

دندان می‌گزید رفت تا در بستر زمین، یقه‌ی یک فیلسوفِ نهیلیسم را

بگیرد!

دل طریناک و ترانه‌خوان به سوی «پژواک رنگین‌کمان» پرگشود تا
سر سفره دوست، لقمه نور نوش کند!

«هلن کلر» عقل را به دانایی تعبیر کرده و بسیار زیبا می‌سراید:
دانایی قدرت است.

نه!

دانایی سعادت است

چرا که دانایی، دانشی گسترده و ژرف

شناخت هدف‌های راستین از دروغین

و پدیده‌های والا

از مفاهیم پست است!

«پائولو کوئلیو» ثمره‌ی عقل را «خوب فکر کردن می‌داند و از قول

«کنفوسیوس» چنین می‌گوید:

خوب فکر کردن یعنی، بدانی چگونه از ذهن و قلب،

از نظم و احساس استفاده کنی،

وقتی چیزی را بخواهیم،

زندگی ما را به طرف آن راهنمایی می‌کند.

اما، از راه‌هایی که انتظارش را نداریم

خیلی پیش می‌آید که گنج بشویم،

چون این راه‌ها ما را به شکفت می‌آورند

و فکر می‌کنیم در مسیر اشتباهیم!

برای همین می‌گوییم: بگذار احساسات تو را راهنمایی کند،

اما، برای ادامه‌ی این راه، نظم داشته باش!

پس دانستیم، اندوه که مولود رنج است، برای ساخته شدن روح

آدمی و تقرب به خداوند ضروری است. اما گفتیم: رنج‌هایی که تقدیر و خواست خدا باشد، نه رنج‌هایی که به دست خودمان برای خویشتن به وجود می‌آوریم، اما چه کنیم که کمتر دچار اشتباهات و در نهایت در برابر اندوه و رنج‌ها، خودساخته شویم؟ چه کنیم تا از آنهایی نباشیم که به فرزندان فردهایمان بگوییم:

«ما را زندگی ساخت، خدا کند شما را اندیشه بسازد!

و این مهم را بدانیم که «جوان بودن، عذر موجهی برای اشتباه کردن نیست!» زیرا!

گاه نخستین اشتباه.

آخرین اشتباه زندگیمان می‌گردد!

«آنتونی رابینز» با بیانی فهم می‌گوید:

موفقیت نتیجه تشخیص درست است.

تشخیص درست نتیجه تجربه است.

تجربه نیز اغلب نتیجه تشخیص نادرست است.

اما چگونه می‌توان از تشخیص نادرست پرهیز کرد؟

خداوند در سوره زمر آیه ۱۷ پاسخ می‌دهد:

فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أَئُولُوا الْأَلْبَابِ

و آن بندگان را به رحمت من بشاور ده که چون سخنان را بشنوند نیکوترین آن را عمل کنند. آنان هستند که خدا آنها را به لطف خاص خود هدایت فرموده است و هم آنان به حقیقت، خردمندان عالمند!

فقط مشورت!

شادکام، انسانی است که در همه امور یا فرزنانگان به مشورت می‌پردازد که طبعاً در این مسیر حرکت کردن حرکت در بستری است که انسان طعم خوشبختی و نیکبختی را حتماً می‌چشد، اما براستی فرقی بین انسان خوشبخت و انسان بدبخت چیست؟

در یک کلام!

خوشبخت، کسی است که

از دیگران عبرت گیرد

و بدبخت، کسی است که

مایه عبرت دیگران گردد!

پس مشکلات قسمت دوم را که (مشکلات خود ابداعی) می‌نامیم می‌توانیم با تفکر و مشورت و اندیشه توأم با عمل و در بستر:

تلاش ، توکل ، تسلیم

و بر سه پایه: امید ، ایمان ، عشق

بنا نهیم که یقیناً شاهد مقصود را به آغوش خواهیم کشید و معضلات خود را رفع خواهیم نمود.

ظریفی گوید: اگر «م» مشکلات را برداریم، می‌شود؟! ... ببینید! پس آن قدرها هم سخت نیست، اما یک چیز مهم را فراموش نکنید! در هندسه نزدیکترین فاصله بین دو نقطه، خط راست است، اما در زندگی دورترین فاصله بین دو نقطه خط راست است و همیشه دور راه وجود دارد، یکی از آنها آسان و تنها پاداش این است که آسان است و راه دیگر سخت اما پاداش نیک فرجامی است!

و طبعاً پاک‌اندیشان و راست‌قامتان در زندگی چون بر بستر عقیده و حقیقت حرکت می‌کنند، رنج‌های بی‌شماری را تحمل خواهند کرد که در این میان یکی از رهیافت‌های نجات و آرامش ما، «دعا» است! راستی!

راجع به دعا چه می‌دانید؟

آخرین باری که دعا کردید کی بود؟

لطفاً کمی راجع به «دعا» فکر کنید.

تا در فصل بعدی به آن بپردازیم!

چرا و چگونه دعا کنیم؟

«شاد کردن قلبی یا یک عمل، بهتر از هزاران سر است که به نیایش خم شده باشد!»

بدیهی است، آنچه در نهایت رنج و تألم انسان را تسلی و آرامش می‌دهد، گفتگو با آن قدرت مطلق مهربان است و این یکی دیگر از مزایای رنج است، هرچند که انسان بایستی در شرایط شادی هم حضور خداوند را مانند لحظات غبارآلود اندوه احساس کند ولی در پلدا شب‌های بی‌کسی ظلمانش آنگاه که غم حتی مجال آمد و شد آه را بر گلویش می‌بندد، آنگاه تمام رنج‌ها و گفته‌هایش قطرات اشکی می‌شود که بر سجاده سبز دعایش می‌ریزد و از آن یگانه لطیف، راه نجات را می‌طلبد.

(مسیح مقدس) در انجیل می‌فرماید:

طلب کن، به تو اعطا خواهد شد!

جستجو کن، خواهی اش یافت!

در را بزن، به رویت گشوده خواهد شد!

و «مولانا» با نگاهی به انجیل می‌سراید:

چکیده مطالب

— عقل، یگانه چراغ راه ما در این ظلمتکده است!

— اگر می‌خواهید قدرت داشته باشید، در تعالی عقل خود کوشا باشید.

— عقل نیز مانند شادی و غم موهبتی است خدادادی و ما همه با یک میزان عقل به دنیا می‌آییم، ولی در طول زندگی با کسب تجربه از دیگران می‌توانیم این موهبت خدادادی را افزون کنیم!

جان‌کلام:

یکی از دلایل حیات و مهمترین وظیفه ما در این جهان تلاش در کسب و افزایش عقل و دانایی است!

مرد وقتی که به هتل رسید، دید که مردم آنجا هم پابرهنه هستند. مدیر، صندوقدار، باریها، پیشخدمت‌ها همه پابرهنه بودند. از یکی از آنها پرسید: «می‌بینم که شما کفش به پا ندارید. آیا چیزی درباره‌ی کفش نمی‌دانید؟»

پیشخدمت گفت: «چرا، ما کفش را می‌شناسیم».

- پس چرا کفش نمی‌پوشید؟

- بله درست است. چرا کفش نمی‌پوشیم؟

- نمی‌دانید که کفش، پا را در برابر سرما محافظت می‌کند؟

مرد گفت: «البته که می‌دانم. آیا آن ساختمان را می‌بینی؟ آن ساختمان یک کارخانه‌ی تولید کفش است. ما از داشتن آن به خود می‌بالیم و هر یکشنبه آنجا جمع می‌شویم تا به سخنان مدیر کارخانه درباره‌ی فواید کفش گوش دهیم».

- پس چرا کفش نمی‌پوشید؟

- آه درست است، چرا کفش نمی‌پوشیم؟

آری! مانند: اهالی آن شهر همه‌ی ما به دعا اعتقاد داریم. همه‌ی ما ایمان داریم که دعا می‌تواند بسیاری از خواسته‌های ما را تحقق بخشد. می‌دانیم که دعا می‌تواند معجزه بیاورند، ما را تغییر دهد، زندگیمان را متحول کند و ما را احیا کند. ما از نیروی اعجاز‌انگیز دعا آگاهیم. با این حال دعا نمی‌کنیم. چرا؟ سوال همین جاست. چرا دعا نمی‌کنیم؟

«پائولو کوئلیو» دعا کردن را در حکایت لطیفی چنین می‌نگارد:

زن کشاورزی بیمار شد، کشاورز به سراغ یک راهب بودایی رفت و از او خواست برای سلامت همسرش دعا کند.

گفت پیغمبر که چون کوی دری

عاقبت زان در برون آید سری

چون نشینی بر سر کوی کسی

عاقبت بینی تو هم روی کسی

چون ز چاهی بر کنی هر روز خاک

عاقبت اندر رسی در آب پاک

در این مرحله، نیایش و دعا نیمه‌ی گم‌شده‌ی دیگر انسان است که با تمام وجود خویش او را فریاد می‌زند.

«جی پی وسوانی» - عارف هندی - حکایت لطیف و ژرفی را درباره‌ی دعا می‌گوید:

حکایت مردم شهر پابرهنه:

شهری بود به نام «شهر پابرهنه‌ها». در یک صبح سرد زمستانی مردی وارد این شهر شد. وقتی که از قطار پیاده شد، متوجه شد ایستگاه قطار آنجا، مانند همه‌ی ایستگاه‌های قطار مملو از جمعیت بود و مسافران می‌کوشیدند از میان جمعیت راه خود را باز کنند و به قطار مورد نظرشان برسند. مرد در نهایت شگفتی متوجه شد که همه‌ی آنها پابرهنه هستند.

هیچ کس کفش به پا نداشت. او از ایستگاه بیرون آمد و سوار تاکسی شد. در تاکسی متوجه شد که راننده هم کفش نهوشیده است.

بنابراین از راننده پرسید: «بخشید، چرا مردم این شهر بر خلاف مردم شهرهای دیگر کفش به پا ندارند؟»

راننده گفت: «بله، درست است، چرا ما کفش نمی‌پوشیم؟ چرا؟»

راهب دست به دعا برداشت و از خدا خواست همه‌ی بیماران را شفا بخشد.

ناگهان کشاورز دعای او را قطع کرد و گفت: «صبر کنید! از شما خواستم برای همسرم دعا کنید و شما دارید برای همه‌ی بیماران دعا می‌کنید!»

راهب گفت: «من دارم برای همسرت دعا می‌کنم.»
کشاورز گفت: «اما برای همه دعا کردید، با این دعا، ممکن است حال همسایه‌ام که مریض است، خوب بشود و من اصلاً از او خوشم نمی‌آید.»

راهب گفت: «تو چیزی از درمان نمی‌دانی، وقتی برای همه دعا می‌کنم دعا‌های خودم را با دعا‌های هزاران نفر دیگری که همین الان برای بیماران خود دعا می‌کنند، متحد می‌کنم، وقتی این دعاها با هم متحد شوند، چنان نیرویی می‌یابند که تا درگاه خدا می‌رسند و سود آن نصیب همگان می‌شود.

دعا‌های جدا جدا و منفرد، نیروی چندانی ندارد و به جایی نمی‌رسد!»
«دکتر شریعتی» معتقد است: «آنگاه که تقدیر واقع نگردد، از تدبیر نیز کاری ساخته نیست خواستن اگر با تمامی وجود و با بسیج تمامی اندام و نیروهای روح و با قدرتی که در آن صمیمیت هست تجلی کند، اگر همه هستی‌مان را یک خواهش کنیم، یک خواهش مطلق شویم و اگر با هجوم و حمله‌های صادقانه و سرشار از یقین و امید و ایمان «بخواهیم» قطعاً پاسخ خواهیم گرفت!»

و در خصوص نحوه دعا کردن می‌گوید: «دعا باید همچون سخن گفتن طفلی باشد با پدرش، هرچه گستاخانه‌تر و مصراانه‌تر - همچون طلب

کار - دعا بشود، به اجابت نزدیکتر است!»

نگارنده در فرایند دعا کردن دکتر می‌نگارد:

اگر چنین دعا کنید

آنگاه در انتظار اجابت آرزوهایتان بمانید

شتابناک و سینه چاک

با اشتیاقی لجام گسیخته

مانند: میزبانی که پشت پنجره

منتظر آمدن قطعی! میهمانش لحظه شماری می‌کند

و اکنون عطر و بوی رسیدن را در مشام خویش احساس می‌کند!

«شیلا گراهام» نیز شتابناک و شیفته، کلام دکتر را به نوعی دیگر می‌سراید:

اگر چیزی را جدأ بخواهید هر چه را بخواهید می‌توانید به دست آورید

شما باید آن چیز را آن قدر با شوق و از صمیم قلب بخواهید که از پوست فوران کند

و به انرژی که جهان را

خلق کرده است متصل شود!

«آشو» دعا را این گونه می‌پندارد:

شما هر چه بخواهید می‌توانید بر خود تحمیل کنید.

اما، لحظه‌ای که احساس می‌کنید

نمی‌توانم بیشتر از این بروم!

به دعا متصل می‌شوید.

در آن لحظه، با صدای بلند خدا را بخواهید و به او بگویید:

تا آن جا که می‌شد با پاهای لنگانم آمدم،

اما از این جلوتر در توانم نیست،

حالا تو از من مراقبت نما!

آن گاه، در انتظار شگفتی‌های حیرت‌انگیز بمانید که بزودی رخ می‌دهد!

حکایت پیر کوری و دعا:

اما، «پیر کوری» - همسر ماری کوری - نوع دیگری از دعا را برای

ما بازگو می‌کند:

یک روز «پیر کوری»، یکی از نامزدهای جایزه‌ی علمی نوبل، در آزمایشگاهش بر روی میکروسکوپی خم شده بود و در آن نگاه می‌کرد. دانشجویی وارد شد و متوجه میکروسکوپ نشد. تصور کرد که پیر کوری مشغول دعا کردن است. پس آهسته به طرف در خروجی آزمایشگاه رفت، اما پیر کوری او را صدا زد.

دانشجوی مزبور گفت: «استاد، تصور کردم که شما مشغول دعا کردن بودید.»

پیر کوری با سادگی معمولش گفت: «بله، من مشغول دعا کردن بودم.» و بعد به سراغ میکروسکوپش رفت. سپس اضافه کرد: «همه‌ی علوم، تحقیقات و مطالعات، دعاهایی هستند که خدا رازهای ابدیش را بر ما آشکار می‌کند، زیرا خداوند رازهایی دارد و فقط زمانی پرده از آنها برمی‌دارد که انسان مشتاقانه به جستجوی گشودن آنها باشد. خداوند همه‌ی رازهایش را عیان نکرده است، بلکه پیوسته خود، برنامه‌ها و حقایقش را بر کسانی که به جستجوی آنها هستند متجلی می‌کند.»

دکتر «الکسیس کارل» گوید: «نیایش، کشش روح است پسوی کانون

غیر مادی جهان و اساس نیایش بر دو پایه استوار است: فقر - عشق..»

و معتقد است که بهترین نیایش، نیایشی است که بخاطر دیگری باشد که به مراتب اثر بخش‌تر است.

«جی. ای لسینگ» کامل‌ترین دعا را شکرگزاری از خداوند می‌داند و می‌گوید:

تنها فکر حق شناسانه درباره‌ی خدا،

کامل‌ترین دعاست.

اما «جین اینگلو» سخن جالبی راجع به دعا دارد، او می‌گوید:

«در طول زندگی، خدا را شکر کردم که تمام دعاهایم را مستجاب نکرده است!»

ولی «جبران خلیل جبران» با دلگیری خاصی می‌گوید:

«شما که در دردمندی نیایش می‌کنید، کاش! در شادمانی و روزهای فراوانتان نیز نیایش می‌کردید!»

«دکتر شریعتی» با دلی پُر درد می‌گوید: «نیایش تجلی اندیشه‌های بزرگ است که نیازهای بزرگتر و دردناکتری دارد، مثل: احساس باز ماندن از کمال در سلسله تکامل، به سوی خدا و محروم شدن و عقب ماندن از گروهی که توانستند در این راه خود را یه کنند. این افکار چنان وحشتی را در دل - انسانی که قوایم از دیگران می‌اندیشد - بر پا می‌کند که برای دیگران قابل درک نیست!»

سپس اشاره‌ای دارد به سوره والعصر در قرآن کریم:

«قسم به زمان که انسان‌ها همه در زبان کاری‌اند، مگر آنان که به خدا ایمان آورده و نیکوکار شدند و به درستی و راستی و به پایداری در دین یکدیگر را سفارش کردند و به حفظ دین و اطاعت حق ترغیب و

تشویق کردند.»

و گوید: هر بار که آن را خواندم به طول قرن‌ها و به وسعت رودها گریستم.

«جی پی و سوانی»، با نگاهی عارفانه و عاشقانه درباره‌ی دعا می‌گوید:

«لازم نیست که دعاها را معین و مُدَوَّن به خدا بکنیم. دعا باید خودانگیز باشد و از قلبی مالا مال از عشق برخیزد. ممکن است یک نگاه پر محبت یا آهی عمیق نزد خدا بیش از هزاران دعای معین و مدون روزانه پذیرفته شود. برای دعا حس و عاطفه لازم است، زیرا مهم‌تر از کلماتی که به زبان می‌آوریم، موج عشقی است که این کلمات در بر دارند!»

حکایت آه عاشقی:

کارگری هر روز بعد از اتمام کار در کارخانه برای انجام مراسم نیایش عصر به معبد می‌رفت. یک روز به دلیلی در کارخانه گرفتار شد و نتوانست به آغاز مراسم برسد. پس از اتمام کارش به سوی معبد دوید. وقتی که به آنجا رسید دید که «پوجاری» کاهن معبد بیرون می‌آمد.

کارگر پرسید: «آیا مراسم دعا تمام شده است؟»

پوجاری گفت: «بله، مراسم تمام شده است.»

مرد کارگر آهی حاکی از اندوه کشید. پوجاری با مشاهده‌ی اندوه او گفت: «آیا حاضری آه اندوه را با ثواب به جا آوردن مراسم نیایش عصر با من عوض کنی؟»

مرد کارگر گفت: «بله، با خوشحالی حاضر می‌آیم این کار را بکنم.» زیرا

همیشه مراسم نیایش عصر را به جا آورده بود، اما پوجاری گفت: «همان‌آه صمیمانه و ساده‌ی تو ارزشمندتر از همه‌ی مراسم نیایشی است که من در تمام عمر خود به جا آورده‌ام!»

مناجات کودکی‌های «جان مالیولا» را می‌خوانیم. آیا می‌توانید نکته ژرف و نازکی که در این نیایش کودکان هست، دریابید:

یک پسر کوچک

به یک ستاره نگاه کرد

و گریه را سر داد

ستاره گفت:

پسر، چرا گریه می‌کنی؟

پسر گفت:

تو خیلی دور هستی

من هرگز قادر نخواهم بود

تو را لمس کنم

ستاره پاسخ داد

پسر اگر من هم اکنون

در قلب تو نبودم

تو نمی‌توانستی

مرا ببینی!

یک خبر خوش! آن نکته ژرف و لطیف این است که اگر شما

خداوند را صدا می‌کنید و از نیایش خود با او لذت می‌برید، یقین داشته باشید که:

«خداوند در دل شما متخیل گزیده است.»

باز هم حکایت بالا را بخوانید و مفهوم واژگان آن را زیر زبان دل
مژه مژه کنید!
راستی تابه حال نیایش یامزه خوانده‌اید؟ پس برای تغییر آب و
هوای دلتان بخوانید:

نیایش یامزه!

کشیشی در یک صبح به قصد شکار حرکت کرد بعد از ساعتی،
چند کبک با تینگ خود زد. در راهش بسوی مقصد، با یک خرس
خساکستری رویرو شد. کشیش هیجان‌زده از درختی بالا رفت.
چشمانش را به سوی آسمان دوخت و گفت: ای خدا! آیا تو دانیال را
از کمینگاه شیر نجات ندادی؟ هم چنین یونس را از شکم نهنگ؟ آه!
خدا یا استدعا می‌کنم مرا هم نجات بده! ولی خدایا، اگر نمی‌توانی به
من کمک کنی! لطفاً به آن خرس هم کمک نکن!!
حال به نیایش لطیف و ساده‌ی جی. پی. واسوانی - عارف هندی -
گوش می‌دهیم که برایمان می‌سراید:

دریای بی‌کران است و زورق من کوچک.

به «تو» توکل می‌کنم که همه کس را حمایت می‌کنی.



بامن بمان که ظلمت شب از راه می‌رسد.

وقتی که هیچ یابوری نیست و آسایش گریخته است،

خدایا! ای یابوری کسان با من بمان!

در هر لحظه به حضور «تو» نیازمندم!

چه چیزی جز لطف «تو» می‌تواند ترس‌ها را در هم شکند؟

چه کسی جز «تو» می‌تواند راهنما و پناه من باشد؟
در روزهای ابری و آفتابی با من بمان!



از هیچ دشمنی نمی‌هراسم، چون «تو» در کنار منی!
آنجا که «تو» هستی اشک‌ها سوزنده نیستند،
مرگ هم تلخ نیست.

اگر با من بمانی، همیشه پیروزم.



کشتی‌هایم به دریا رفته‌اند.

حتی اگر بادبان‌ها و دکل‌های شکسته بازگردند،

به دستی اعتماد دارم که هرگز شکست نمی‌خورد!

و از پلیدی، نیکی به بار می‌آورد.

حتی اگر کشتی‌هایم در هم شکنند

و همه امیدهایم غرق شوند

فریاد می‌زنم: به «تو» اعتماد می‌کنم!

به تعبیری دیگر، نیایش، گفتگوی لطیفی است با حضرت دوست
و خواندن اوست به زیباترین و سبزترین واژگانی که او دوست دارد.
اما، خواندن خداوند با کلماتی که او دوست دارد یعنی چه؟

توجه فرمایید! اگر من و شما که از مدت‌ها قبل با هم خلوتی
داشتیم و دلمشغولی عزیزی برای هم بودیم، یک کلمه بصورت رمز
بین ما باشد مثل: «باران» یک روز که شما مشغول صحبت در جمع
دوستان خود هستید، کسی می‌آید و به شما می‌گوید: شخصی آمده و
می‌گوید: که با شما کار دارد. شما می‌گویید: صبر کند الان می‌آیم. ولی

این بار می‌آید و می‌گوید: که شخصی آمده و می‌گوید: من (باران) هستم و شما به محض شنیدن واژه (باران) به یاد خاطره شکرین مشترکات افتاده و چهره‌تان شاداب گشته، از اطرافیان عذر می‌خواهید و فوراً به محل ملاقات می‌روید.

این نوع یعنی، خواندن کسی با کلماتی که او دوست دارد، خداوند هم دوست دارد که او را بخوانیم از لسانی که هرگز آلوده نبوده و با واژگانی که هرگز کسی را جز او نستوده‌ایم، با دهانی که هرگز گناه نکرده‌ایم! اما مگر دهان بی‌گناه هم یافت می‌شود؟
مولانا می‌گوید: آری!

گر نداری تو دم خوش در دعا رو دعا می‌خوان ز اخوان صفا
بهر این فرمود با موسی خدا وقت حاجت خواستن اندر دعا
کای کلیم الله ز من میجو پناه با دهانی که نکردی تو گناه
گفت موسی من ندارم آن دهان گفت ما را از دهان غیر خوان
از دهان غیر کسی کردی گناه از دهان غیر برخوان کای اله
اما به تعبیری دیگر «نیایش» پاک کردن دل است از غبار آلودگی‌ها و بارور کردن درخت ایمان در گلستان روحان!
حکایت لطیفی از دعا و ایمان برایتان بگویم:

حکایت ایمان:

روزی یک کشتی در دریا اسیر طوفان شد، از تمامی مسافران فقط دو نفر ماندند که به سختی خود را به جزیره‌ای رساندند. یکی از آنان فردی با ایمان و دیگری بی‌ایمان بود.
یک روز بعد از دعاهای زیاد - توسط فرد با ایمان - از کنار دریا

به طرف کلبه آمدند؛ ناگهان دیدند که کلبه‌شان آتش گرفته. مرد بی‌ایمان گفت: «لعنت به این شانس که این همه، نتیجه‌ی دعاهای تو است!!»

مرد با ایمان گفت: «حتماً این هم حکمتی دارد نباید نگران باشیم، زیرا خداوند ما را می‌نگرد!»

فردای آن روز یک کشتی به جزیره آمد و آنها را نجات داد.
ناخدا کشتی گفت: «دیروز ما دود را دیدیم و فکر کردیم حتماً به کمک احتیاج دارید و به طرف جزیره آمدیم.»
«امان‌وَلَّ» بعد از شنیدن این حکایت می‌گوید:

وقتی ایمان داشته باشیم همه چیز به سوی یگانگی با خدا در حرکت است، آن‌گاه موانع دارای معنا و مفهوم و به شکل متفاوتی خواهند بود.
از دیدگاه بشری

این موانع

بازدارنده هستند

اما در بینش الهی

آگاهانه و آموزنده‌اند!

حمام روح!!

یک سوال: «چرا دستتان را می‌شوید؟»

حتماً جواب می‌دهید: «برای رفع غبار»

می‌پرسیم: «با غبار نشسته بر دل چه می‌کنید؟»

جواب می‌دهید: «...؟»

سوال بعدی: «جسمتان را چرا استحمام می‌کنید؟»

جواب می‌دهید: «برای رفع آلودگی»
 می‌پرسم: «روح‌تان را کجا استحمام می‌کنید؟»
 جواب می‌دهید: «.....؟!»

براستی حمام روح شما کجاست؟!
 سوال بعدی: «ظاهر و اندام خود را در کجا می‌بینید که کاستی‌های آن را برطرف کنید؟»

جواب می‌دهید: «در آینه»
 می‌پرسم: «روح‌تان را در کجا می‌بینید؟»
 جواب می‌دهید: «.....؟!»

به راستی آینه‌ی روح‌تان کجاست تا کاستی‌های آن را در آن ببینید؟
 شما بهترین خوردنی‌ها را با وسواسی خاص جمع کرده و به دهان می‌گذارید و آن می‌شود غذای جسم شما!
 اما، غذای روح شما چیست؟

چه چیزی عزیزتر و لطیف‌تر از واژگان صورتی با حضور شفاف اشک شوق در کنار سجاده سبز، زیر نگاه آبی آرام حضرت دوست می‌باشد؟

نظر شما چیست؟ به سوالات قبلی خودتان جواب دهید!
 اما، یکی از زیباترین صورت‌های نیایش نماز است که در همه ادیان به نوعی حضور دارد. چنانچه گفته‌اند:

هر گاه می‌خواهید با خدا صحبت کنید،
 نماز بخوانید!
 و هر گاه می‌خواهید خدا با شما صحبت کند،
 قرآن بخوانید!

گوش جان می‌سپاریم به نیایش نیاکان تشنگی - امام حسین (ع) - که در ظهر عاشورا، در آخرین لحظه‌های حیات دنیوی خویش، روی به آسمان عطش‌ناک دنیا کرده و می‌سراید:

يَا عُدَّتِي عِنْدَ شِدَّتِي (ای که به من وعده می‌دهی در سختی‌ها)
 وَيَا غَوْنِي فِي كُؤُسِي (وای پناه من در گرفتاری‌ها)
 أَخْرُسُنِي بِعَيْنِكَ الَّتِي لَا تَنَامُ (نگاهبان باش مرا به چشمانی که خواب ندارد)

وَإِنْ كُنِي بِرُؤْيَاكَ الَّذِي لَا يُرَامُ (و کفایت نما مرا به ستونی که ریزش ندارد).

به تعبیری دیگر: نیایش، شناختِ خویشتنِ خویش است، به این معنا که انسان در حضور آن یگانه نقاط ضعف خویش را بیان کرده و از او می‌خواهد که آن نقاط ضعف را به نقاط قوت تبدیل نماید، در حقیقت خود را نقد می‌کند.

«دکتر شریعتی» در تکمیل این نظریه خود می‌گوید:

خدایا! آرامشی به من عطا کن

تا بپذیرم آنچه را نمی‌توانم تغییر دهم.

شجاعتی به من ده تا چیزهایی را که می‌توانم، تغییر دهم.

و عقلی، که تفاوت میان این دو را تشخیص دهد!

اما چرا می‌گویند اگر با دلی شکسته، نگاهی خیس و استمراری توأم با یقین هر دری را بکوبید باز می‌شود؟ به دو دلیل:

۱- قدرت واژگان

۲- دو طرفه بودن هر عملی در این جهان

۱- قدرت واژگان:

اگر بدانیم واژگان چه قدرت عظیمی دارند در به کار بردن کلمات دقت فزاینده‌ای را به کار می‌بردیم. برایتان بگویم واژگان دارای عطر و بو، طعم و مزه و احساس و در نهایت قدرت شگرفی هستند! تیر، هیزم را می‌شکند

و سنگ، شیشه را.

کلمات لطیف، روح را

متعالی

و کلمات کثیف می‌توانند روح را

متلاشی

کنند!

● واژگان عطر و بو دارند!

یک سبد گل یاس را در یک صبح بهاری تصور کنید که محبوبی سر میز صبحانه‌تان و در پیش روی شما نهاده، رنگ لطیف و سپید یاس با رابحه دلپذیرش تمام هستی‌تان را به شعف می‌آورد. نگاه کنید و حالا بو بکشید! وه که چه عطر دلپذیری!!

اینکه به بیرون از شهر می‌روید، بعد از طی چند ساعت، در میان جاده پیاده می‌شوید و به یکی از آبریزگاههای وسط جاده مراجعه می‌کنید. خوب نگاه کنید! بوی آمونیاک در فضای نمناک و سمور و مُتَعَفَن آن پجیده، در گوشه و کنار آبریزگاه فضولات و کثافتاتی ریخته شده، چه صحنه تهوع‌آوری، بوی گند تمام فضا را پر کرده، حالا نفس عمیقی بکشید! می‌توانید.....!؟

در این لحظه اصلاً دوست ندارید که نفس بکشید!

پس، واژگان دارای عطر و بو هستند.

● واژگان طعم و مزه دارند!

یک لیموترش را در نظر بگیرید، که آن را با جاقو به دو نیم کرده، سپس یک نیمه‌ی آن را فشار داده و در دهان خود می‌چکانید. چه احساسی دارید؟ در همین حال ملاحظه می‌کنید که غدد بزاقی دهانتان ترشح می‌کند و چپن و چروکی در صورتتان پدید می‌آید. اکنون تصور کنید یک بسته شکلات (کاکائو) را به دو نیم کرده و یک قسمتی از آن را در دهان می‌گذارید، خوب آن را مزه‌مزه کنید، ببینید چه طعم شیرینی دارد. حال وضعیت قبلی را ندارید و احساس شیرینی دارید. پس، واژگان دارای طعم و مزه هم هستند!

● واژگان احساس دارند!

در یک پگاه بهاری، پروانه‌ای را پتگیرید که با بال‌های زرد و صورتی بر بالای گل سرخ در پرواز است و برگ‌گیرهای آن گل که از شب قبل شبنمی بر آن محمل گزیده، می‌نشیند و شاخک خویش را در دل گل سرخ فرو برده و شیره جان گل را می‌نوشد. تصور کنید چه صحنه‌ی دلپذیر است!!

اینک بچه گریه‌ای را تصور کنید که در یک غروب زمستان با چشمانی وحشت‌زده در عرض خیابان سرگردان است که به ناگاه کامیونی از راه می‌رسد و بچه گریه در زیر چرخ آن کامیون له می‌شود و محتویات مغز او در روی آسفالت پراکنده می‌شود. به این صحنه نگاه کنید! حتماً دوست ندارید که نگاه خود را ادامه دهید.

اینک دانستیم: واژگان هم چون سیم‌های برق با خود بار الکتریکی عظیم و نادیدنی «احساس» را حمل می‌کنند و از قدرت نامریی

فزاینده‌ای برخوردارند که غالب مردم از آن بی‌خبرند!

حال که از قدرت وازگان باخبر شدیم، خوب است جدیدترین آزمایش دانشمندان را به منظور نشان دادن آثار دعا برگیاها بخوانیم. یکی از دانشمندان اروپایی یک گیاه خانگی را مانند: «دیفن باخیا» مدت‌ها در اتاق خویش نگهداری می‌کند و به سربرگهای آن دستگاه آنفالوگرافی^۱ وصل می‌کند. سپس سر ساعت ۱۲ هر شب برای گیاه دعا می‌کند؛ به محض دعا کردن، گیاه حساسیت نشان داده و آثار آن در دستگاه آنفالوگرافی ثبت می‌شود. برای اطمینان از این اثر، دانشمند مذکور به پیشنهاد چند نفر از محققین به یکی از نقاط دور دست شهر رفته، و محققین مذکور را در کنار گیاه می‌گذارد تا در موقع لزوم آثار دعا را ثبت کنند.

باز هم سر ساعت ۱۲ شب شروع به دعا کردن می‌کند و در مقابل چشمان حیرت‌زده محققین دستگاه، رأس ساعت مذکور شروع به کار می‌کند.

برای حصول اطمینان، دانشمندان مربوطه با یکدیگر قرار می‌گذارند که مثلاً اگر آنها در حال حاضر در انگلستان هستند، محقق مورد نظر به کشور آلمان پروود که هم از نظر زمان دارای اختلاف می‌باشد و هم در فاصله‌ای بسیار دور هستند.

دانشمند مذکور به کشور آلمان رفته و باز هم سر ساعت ۱۲ شب

۱- دستگاه آنفالوگرافی دستگاهی است که جهت آزمایش و اخذ توار مغزی برای انسان‌ها استفاده می‌کنند، دارای گیرنده‌های کوچکی است که آن را به نوب انگشتان دست و پا وصل می‌کنند، سپس بوسیله آن از مغز توار تهیه می‌کنند. این دستگاه دارای حساسیت خاصی می‌باشد.

شروع به دعا خواندن برای گیاهش می‌کند و در انگلیس در کنار همان گیاه چشمان متحیر دانشمندان مشاهده می‌کنند که علیرغم اختلاف زمان و دوری راه، به محض دعا خواندن محقق، گیاه از طریق دستگاه آنفالوگرافی از خود حساسیت نشان می‌دهد.

اکنون دانستیم: دعا چه تأثیر شگرفی برای گیاهان دارد و یقین آوریم که برای انسان بسیار معجزه آفرین خواهد بود!

۲- هر چیزی در این جهان دو طرف دارد:

«اما کرشنا» دو طرفه بودن اعمال را در غالب حکایتی چنین می‌نگارد:

در روزگاری دور، مردی از دره‌ای می‌گذشت که به چوپان پیری برخورد، غذایش را با او تقسیم کرد و مدت طولانی درباره‌ی زندگی با او صحبت کرد و بعد، صحبت به وجود خدا رسید.

مرد روی به چوپان کرد و گفت: اگر به خدا اعتقاد داشته باشیم، باید قبول کنیم که آزاد نیستیم و مسؤول هیچ کدام از اعمالمان نیستیم زیرا گویند: او قادر مطلق است و اکنون گذشته و آینده را می‌شناسد. چوپان بناگاه زیر آواز زد و پژواک طنین در دره پیچید. سپس ناگهان آوازش را قطع کرد و شروع کرد به ناسزا گفتن به همه چیز و همه کس، صدای قریادهای چوپان نیز در کوه می‌پیچید و به سوی آن دو باز می‌گشت. مرد با حیرت به چوپان نگاه می‌کرد.

چوپان گفت: زندگی همین دره است، آن کوه‌ها، آگاهی پروردگارند و آوای انسان سرنوشت او، آزادیم آواز بخوانیم یا ناسزا بگوییم اما هر کاری که می‌کنیم به درگاه او می‌رسد و به همان شکل به سوی ما

باز می‌گردد.

خداوند، زندگی و هستی، همه و همه پژواک کردار ما هستند.
مولانا با اعتقاد به دو طرفه بودن اعمال ما در دنیا و شنیدن این
حکایت می‌سراید:
این جهان کوه است و فعل ما نداست

سوی ما آیند نداها را صدا
«ژان پل سارتر» می‌گوید: اگر در گوشه‌ای از این جهان چمدانی را
برداریم، در گوشه‌ای دیگر از جهان خلاء چمدان کاملاً محسوس
می‌گردد. به طور مثال: هر دم ما یک بازدم بدنال خواهد داشت.
هر دانه‌ای که در خاک می‌کاریم، قهراً روزی نهالی خواهد شد.
هرگاه فریادی در کوه یا هر فضای بسته‌ای بکشیم، پژواک آن به طرف
ما خواهد آمد.

«پائولو کوللیو» در باب این که پژواک اعمال ما بی‌شک بسوی ما
برگشت خواهد شد حکایت جالبی را نقل می‌کند:
پیرمردی بود که در طول عمرش کار کرده بود و در هنگام
بازنشستگی کارخانه‌ای خرید و مدیریت آن را به پسرش سپرد و
تصمیم گرفت بقیه‌ی عمرش را در حال استراحت در خانه‌اش
بگذراند.

سه سال گذشت و پسرش مرتب غرولند می‌کرد و به دوستانش
می‌گفت: پدرم هیچ کاری نمی‌کند، فقط باغچه را تماشا می‌کند و من
مجبورم مثل برده کار کنم و شکم او را سیر کنم.

پسر جوان یک روز تصمیم گرفت که به این شرایط نابرابر پایان
دهد. صندوق چوبی بزرگی ساخت و به ایوان خانه برد و به بهانه‌ای

به پدر گفت: پدر لطفاً وارد این صندوق شوید. پدر اطاعت کرد و پسر
صندوق را در ماشین گذاشت و به کنار پرتگاهی رفت، وقتی خواست
صندوق را به ته دره بیاندازد، صدای پدرش را شنید که می‌گفت:
پسرم اگر می‌خواهی مرا پایین بیاندازی، اشکالی ندارد، اما صندوق
را نگه دار، چون تو اکنون یک الگو ساخته‌ای و بچه‌هایت به موقع‌اش
می‌توانند از این صندوق استفاده کنند!

اینک با توجه به قدرتی که واژگان دارند و با امان نظریه دو طرفه
بودن اعمال ما در جهان، یقین داریم که هرگاه دعا نیز اگر با تمام
وجود و دلی شکسته و نگاهی خیس بیان گردد، قهراً جوابش را
خواهد شنید، چنانچه خداوند نیز فرماید:
أَدْعُونِي أَجْتَجِبْ لَكُمْ (مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم). به عبارتی دیگر
خداوند می‌فرماید: از تو به یک اشاره، از من به سر دویدن!

و «مولانا» در تأیید سخن خداوند فرماید:

تا نگرید طفل کی نوشد لبن تا نگرید ابر کی خندد چمن

و «امانوئل» تأکید بر استمرارگریه طفل دارد و می‌گوید:

«بگذارید دعاهایتان، نجوایی مداوم باشد!»

این بحث را با نیایش «دکتر شریعتی» به اتمام می‌رسانیم:

خدایا! در برابر آن چه انسان ماندن را به تباهی می‌کشد،

مرا با «نداشتن» و «نخواستن»

رویین تن کن!

همه پدبختی‌های انسان بابت همین در چیز است:

چون، «داشتن» انسان را محافظه‌کار و ترسو می‌کند!

و «خواستن»، آدم را بزدل و چاپلوس!

خدایا! به من توفیق تلاش در شکست - صبر در نومیدی

و فتن بی همراه - جهاد بی سلاح

کار بی پاداش - فداکاری در سکوت

دین بی دنیا - مذهب بی عوام

عظمت بی نام - خدمت بی نان

ایمان بی ریا - خوبی بی نمود

گستاخی بی خامی - مناعت بی غرور

عشق بی هوس - تنهایی در انبوه

و دوست داشتن بدون آن که دوست بدانند، روزی کن!

خدایا! رحمتی کن تا در لحظه‌ی مرگ برپیهودگی لحظه‌ای که به نام

زندگی تلف کرده‌ام، سوگوار نباشم!

اما یک سفارش! یکی از لطیف‌ترین و عزیزترین عزیزانی که خیلی

سریع خواست ما را لبیک می‌گوید، علی (علیه‌السلام) است. اگر یاد

او کنیم، او زلال‌ترین، شفاف‌ترین، سریع‌ترین جواب لطیفی است که

به انسان لبیک می‌گوید، چنانچه فرماید:

«أَنَا جَلِيسٌ مَنْ ذَكَرَنِي»

(من همراه و همنشین کسی هستم که مرا یاد کند).

علی علیه‌السلام، یکی از وارثان عظیم و عزیزی است که خداوند

بسیار دوست می‌دارد، پس، یاد علی (علیه‌السلام) نیز خود به نوعی

خدا را یادکردن است. من پیشنهاد می‌کنم در خلوت خویش او را

صدا بزنید و با او به گفتگو بنشینید، مطمئناً به صدق عرایض پی

خواهید برد، زیرا:

بجز از علی نباشد به جهان گره گشایی

طلب مدد از او کن چو رسد غم و بلایی

و این مهم را بدانید که حضور لطیف و حجیم و عظیم ایشان در

کلبه‌ی حقیر هیچ دینی نمی‌گنجد. زیرا «علی علیه‌السلام» متعلق به

همه‌ی انسان‌هایی است که مانند او دلی دردمند و تنها اما عاشق و

وارسته و فهیم دارند، زیرا خود فرموده:

«من، زودباورانِ فهیم را دوست دارم!»

چکیده مطالب

— دعا یعنی، هرچه دلی تنگت می‌خواهد بگو! آنگاه منتظر باش تا

طلوع خواسته‌هایت را به تماشا بنشینی!

— یک بار خلوت کردن با حضرت دوست را آزمایش کن و هرچه

می‌خواهید یا زبانی ساده بیان کن و منتظر وقوع اتفاقات

شگرف آن باشید!

— دعا همیشه درخواست نیست! بلکه دعا کردن یعنی، نقد

خوشتن، یعنی، حرکت از وضع موجود برای رسیدن به وضع

مطلوب!

— دعا یعنی، شناخت و درک درست و دقیق از صفات نکره‌ده و

صفات پسندیده و درخواست از خداوند در جهت تضعیف و

تقویت صفات فوق.

— فراموش نکنید! بزرگترین روانشناسان امروز می‌خواهند یک

نکته را به انسان بیاموزند: لحظه‌ای با خودت و با خدایت

خلوت کن!

— دعا یعنی، گفتگویی پس عاشقانه، ساده و لطیف با آن مهربان مطلق!

— مطمئن باشید! بهترین آرامش‌بخش در این جهان گفتگو با آن عزیز لطیف است!

— باید با تمام وجود و حضور خویش دعا کنیم، آنگاه هر دلی را بگوییم به رویمان می‌کشایند!

— پیام‌زید روح‌تان را با قطرات زلال اشک شستشو دهید، سپس با دانه‌های گندم دعا تغذیه کنید، اگر این گونه باشید بی‌شک حمام روح شما خلوت شمامست و غذای روح شما، دعای شما! — مواظب بکار بردن کلمات دوباره خود باشید، زیرا، اکنون آگاهی که کلمات قدرت خارق‌العاده‌ای دارند!

— همیشه برای خود و دیگران و جهان از کلماتی لطیف و زیبا و پاکیزه استفاده نمایید تا خود نیز اینگونه باشید!

— سعی کنید روپین تن شوید با (نداشتن) و (نخواستن)، زیرا، (داشتن) و (خواستن) پایه و اساس همه رنج‌های آدمی است! — باور کنید! باور کنید! یگانه پناه گرم و لطیف از تهاجم این گودال مدرنیسم و وحشت‌زده! پشت بام گرم خداوند است. با آسانسور دعا!

✽ جان کلام:

دعا یگانه نردبان نور نجات‌بخش ماست، به‌سوی آن حقیقت شگرف، فقط یک بار امتحان کنید!

چگونه محبوب معبود شویم؟

از دو راه: ۱- عمل به فرامین او ۲- دوست داشتن خلق.

۱- عمل به فرامین و احکام او: در طول زندگی بایستی احکام و فرامین او را به‌جای آورد.

«آشوب» راه رسیدن به حضور حق را در غالب حکایتی چنین می‌نگارد:

روزی عارف کبیری در خانه‌اش نشسته بود، پیرمردی از روستایی دور به دیدن او آمد و گفت:

«ای قدیس! چه گویم که به خدا برسم و محبوب او شوم؟!»
عارف نگاهی به او کرد و گفت: «خوش بگذران، با شادی‌ات خدا را نیایش کن!»

لحظاتی بعد مرد جوانی به حضور عارف رسید و گفت: «چه کنم تا به خدا برسم؟»

عارف گفت: «زیاد خوش گذرانی نکن!»
جوان تشکر کرد و رفت. یکی از شاگردانش که آن جا نشسته بود گفت: «استاد بالاخره معلوم نشد که باید خوش بگذرانیم یا نه!»
عارف گفت: «سیر و سلوک روحانی و رسیدن به حضور حق مانند

بندبازی است که چوبی در دست دارد گاهی آن چوب را به طرف راست و گاهی به طرف چپ می‌برد تا تعادل خود را روی بند نگه دارد.

آن چوب را چوب تعادل گویند!
به خاطر بسیار تعادل و میانه روی یگانه راه حصول به خلوت حق می‌باشد!

«گوراناک» - شاعر ژرف‌اندیش - در این باره می‌سراید:

به قلب خویش بنگر

آنجا «او» سلطان تو، مسکن دارد.

و راه رسیدن به «او» راه عشق است.

به «او» و نه خویش عشق بورز!

همچون «او» اندیشه کن

خواست «او» را بخواه

و آن چنان که «او» فرمان می‌دهد، عمل کن.

نفس کوچک خود را رها کن.

و در درگاه نیلوفرین او

کمالی سرور را پیدا کن!

زیباترین شکل اطاعت از فرامین خداوند گردن نهادن به خواست اوست همچون: «فضیل عیاض».

حکایت تبسم «فضیل عیاض»:

گویند سی سال بود که هیچ کس «فضیل عیاض» را خندان ندیده بود، مگر آن روز که پسرش پشرد و او تبسم کرد!

گفتند: ای خواجه! چه وقت این است؟
فضیل گفت: رضا، شادی دل است به تلخی قضا! اکنون دانستم که خداوند راضی بود به مرگ این پسر، من نیز موافقت کردم و رضای او را تبسم کردم!

آیا ما می‌توانیم این‌گونه از سرایمانی لجام گسیخته تن به رضایت حضرت دوست دهیم؟

تکرار می‌کنم! همه چیز در جهان دو طرف دارد. اگر ما به فرامین خداوند گوش دهیم، باید مطمئن باشیم که او هم به درخواست‌های ما گوش می‌دهد مانند: این دل‌داده درویش زنده‌پوش!

حکایت دل‌داده درویش زنده‌پوش:

«روزی در یک روستا، درویشی در حال گذر بود. در همان حال کودکی بر پشت بام یکی از خانه‌ها بازی می‌کرد. به ناگه بر لب بام آمد و در مقابل چشمان وحشت‌زده اهالی به پایین پرتاب شد. درویش به محض مشاهده صحنه فریاد زد: «او را نگه دارا!». سقوط شتابان کودک آرام شد. درویش دوید و کودک را در میان زمین و هوا گرفت و در مقابل حیرت اهالی، کودک را سالم به آنان برگرداند!

مردم به دور درویش حلقه زدند و او را از اولیاء الله دانستند و هر یک به تعارف صفت غریبی را به درویش نسبت دادند.

درویش اهالی را ساکت کرد و گفت: اینان که می‌گویند، من نیستم! من فقط بنده معمولی خداوند هستم که به فرامین او گوش جان سپرده و عمل کرده‌ام و لحظه‌ای که این صحنه را دیدم، گفتم: خدایا، او را نگه دارا!

زیرا من با او - منظور خداوند است - دوست هستم و عمری به دستورات او گوش کردم و عمل نمودم و اینک از او یک درخواست کردم و او اجابت نمود، پس می‌بینید که اتفاق مهمی نیفتاده است. آنگاه درویش کوله‌پشتی خویش بردوش گرفت و از مقابل دیدگان متحیر مردم روستا در غبار زمان محو شد.

بینید چقدر ساده است!

بیاید از همین امروز یک چنین ارتباطی را با حضرت دوست برقرار کنیم اما خطاهای خود را مانند دوست بهلول توجیه نکنیم!

حکایت بهلول و آب انگور:

روزی یکی از دوستان بهلول گفت: ای بهلول! من اگر انگور بخورم، آیا حرام است؟ بهلول گفت: نه! اگر بعد از خوردن انگور در زیر آفتاب دراز بکشم، آیا حرام است؟ بهلول گفت: نه! پرسید: پس چگونه است که اگر انگور را در خمیره‌ای بگذاریم و آن را زیر نور آفتاب قرار دهیم و بعد از مدتی آن را بنوشیم حرام می‌شود؟ بهلول گفت: نگاه کن! من مقداری آب به صورت تو می‌باشم. آیا دردت می‌آید؟ گفت: نه! بهلول گفت: حال مقداری خاک نرم بر گونه‌ات می‌باشم. آیا دردت می‌آید؟ گفت: نه! سپس بهلول خاک و آب را با هم مخلوط کرد و گلوله‌ای گلی ساخت و آن را محکم بر پیشانی مرد زد! مرد فریادی کشید و گفت: سرم شکست! بهلول با تعجب گفت: چرا؟ من که کاری نکردم! این گلوله همان مخلوط آب و خاک است و تو نباید احساس درد کنی، اما من سرت را شکستم تا تو

دیگر جرأت نکنی احکام خدا را بشکنی!!

۲- دوست داشتن خلق:

«استیفن لوی» می‌گوید:

«اگر مرگ شما نزدیک بود و فقط فرصت یک تلفن کردن را داشتید، به چه کسی تلفن می‌کردید؟ و چه چیزی می‌گفتید؟»

«کریستوفر مورلی» در جواب «استیفن لوی» می‌گوید:

«اگر دریابیم که فقط پنج دقیقه برای بیان آنچه می‌خواهیم بگویم فرصت داریم، تمام باجه‌های تلفن از افرادی پُر می‌شد که می‌خواهند به دیگران بگویند:

آنها را دوست دارند!»

و «هریت بیچر استو» با نگاهی خیس و دلی پر درد به‌خاطر این نگفتن‌ها! می‌سراید:

«تلخ‌ترین اشک‌هایی که بر سر مزار رفتگان ریخته می‌شود

به‌خاطر کلمات ناگفته و کارهای ناکرده است!»

از «خواجه عبدالله انصاری» پرسیدند: خلوت حق کجاست؟

خواجه گفت: جایی که «من و تو» نباشیم!

توجه کنید! جایی که «من و تو» نباشیم! یعنی، «ما» باشیم!

اما، چگونه می‌توان ما شد و در خلوت حق حضور یافت؟

با دوست داشتن خلق! اما تا زمانی که به خود عشق نوزیم، چگونه می‌توانیم به خدا و خلق عشق بورزیم؟

از آنجا که فرمول (خود = خلق = خدا) همیشه برقرار است. پس،

ابتدا باید خود را دوست داشت.

ما معمولاً به دلیل سر زدن اشتباهاتی، در طول زندگی از خود گله‌مند می‌باشیم و در نهایت، احساس گناه کرده و در نتیجه خود را به خاطر همین احساس دوست نداریم.

روانشناسان معتقدند: «برای دوست داشتن خود باید ابتدا خویش را ببخشیم و احساس گناه را از خود دور کنیم و باور کنیم که ما به دنیا آمده‌ایم تا اشتباه کنیم و به خود اجازه بدهیم تا گاهی، کمی ساده‌دل و ناشی باشیم!»

«امانوئل» گوید: «ویرانگرترین، بی‌ثمرترین و راکدترین نیروها احساس گناه است!»

«احساس گناه یعنی، حذف کردن اراده خداوند در زمین!»

باید بدانیم که ما بدنیاً آمدیم تا اشتباه کنیم، زیرا ما تعالی پیدا نخواهیم کرد، مگر آنکه اشتباه کنیم! بعد از بخشیدن اشتباهات خود قهراً اشتباهات دیگران را هم خواهیم بخشید.

آیا تابحال خود را بخشیده‌اید؟

یک آزمایش! رویروی آینه بایستید و تمرکز کنید با دقت به رنگ چشم‌ها، خطوط مورب و موازی صورت خود را نگاه کنید! بعد از چند لحظه تمرکز، احساس می‌کنید که سال‌هاست خود را در آینه به این دقت نگاه نکرده‌اید. سپس پنج بار با آرامش و از صمیم قلب با ذکر نام کوچک خود به تصویر بگویید:

... جان، دوست دارم ... جان، خیلی دوست دارم. من همه کارهایت

را تأیید می‌کنم! من بخوبی می‌دانم که تویی گناهی!... جان من خیلی دوست دارم.

آیا می‌توانید به دفعات یاد شده این کار را انجام دهید؟ اگر نتوانستید که بسیار خوب به شما تیریک می‌گویم! شما خود را دوست دارید، پس دیگران را هم می‌توانید دوست داشته باشید و در نهایت خداوند را و رابطه شما به این شکل می‌شود: (خدا = خلق = خودم).

اما اگر نتوانستید! نگران نباشید، ۹۸٪ از مردم نمی‌توانند این کار را به خوبی انجام دهند!

برگردید به گذشته، اشتباهات خود را ببخشید و بدانید که اگر اشتباه نبود، هرگز بشر متعالی نمی‌شد.

آزمایش بعدی! یک برگ کاغذ بردارید و بالای آن بنویسید افرادی که به من بدی کرده‌اند، از جمله: پولم را از بین برده‌اند، حقم را ضایع کرده‌اند، به من توهین کرده‌اند، عزیزانم را از من گرفته‌اند و به هر نحوی عامل رنجش شدید من شده‌اند.

نام این افراد را بنویسید: (به صورت ستونی) سپس به روی هر اسم خوب تمرکز کنید و چهره‌ی آن فرد را در نظر بگیرید. لحظاتی بعد، رویروی نامش بنویسید: دوست دارم، ازگناه تو گذشتم!

آیا می‌توانید این کار را بکنید؟ یقین بدانید اگر نتوانید این کار را بکنید و دیگران را ببخشید، هرگز قادر به بخشودن خود نخواهید بود.

یک پیشنهاد!

خود را ارزیابی کنید.

— اطرافیان خویش را دوست بدارید و در هر زمان ممکن به آنها شفاف و روشن بگویید: که دوستشان دارید، قبل از آن که با حسرت و اشک بر سرگور آنان این سخنان را بگویید!

— برای راهیابی به خلوت خاص حق باید ابتدا آغوش خویش را بر روی خلق پگشایید!

☀ جان کلام:

دوست داشتن خلق را از همین امروز تجربه کن تا آثار شگرف دوست داشتن خالق را به تماشا بنشینی!

می‌پرسید چگونه؟ ارزیابی یعنی چه؟

به بیانی ساده: ارزیابی یعنی، نگاهی به صفات خوب یا بد خود داشتن؛ به عبارتی، صفات خود را تحلیل کردن و در نهایت، تقویت صفات خوب و تضعیف صفات بد است.

در فصل آتی به مسئله‌ی ارزیابی می‌پردازیم.

چکیده مطالب:

— همه چیز در این جهان دو طرفه است. پس اگر می‌خواهید خداوند به سخنان شما گوش فرا دهد، به سخنان او گوش دهید!

— گوش کردن به سخنان خداوند به نوعی، یعنی، دوست داشتن او! پس او را با عمل به فرامینش دوست داشته باشید تا او نیز شما را دوست داشته باشد!

— فراموش نکنید! دوست داشتن خلق = دوست داشتن خالق.

— اگر این نکته را دریابیم که در وجود هرانسانی روح خداوند خانه گزیده، آیا باز هم حاضر می‌شویم به کسی توهین کنیم؟

— برای آنکه مردم دوستان بدارند، باید ابتدا خودتان را دوست بدارید!

— از اشتباهات خود دلگیر نباشید، ما به این جهان آمده‌ایم تا اشتباه کنیم، اگر اشتباه نمی‌کردیم، هرگز متعالی نمی‌شدیم!

— هر اشتباه یعنی، یک تجربه! انا مراقب باشید گاهی یک اشتباه، همه عمر ما را به باد خواهد داد!

— از اشتباه کردن نترسید! ترسوها هرگز پیشرفت نخواهند کرد!

— خود را ببخشید تا بتوانید دیگران را هم ببخشید!

چگونه خود را ارزیابی کنیم؟

زندگی خود را ارزیابی کنید
زیرا زندگی ارزیابی نشده،
ارزش زیستن ندارد!

«امانوئل»

«آشو» در تأیید سخن امانوئل، ارزیابی را به برداشتن صورتک

تشبیه کرده و می‌گوید:
با اصالت بیشتر زندگی کن!
صورتک‌ها را به دور افکن.
چه اینها باری پر دلند.
ریاکاری‌ها را به دور افکن!
شفاف باش!

البته با دردسر همراه خواهد بود
اما به درد سرش می‌ارزد!

چون با تحمل این دردسر، رشد خواهی کرد و بلوغ می‌یابی،
سپس، هیچ چیز مانع زندگی نخواهد بود،
هر لحظه، زندگی تازگی خود را آشکار می‌کند.

معجزه‌های مداوم در پیرامونت در جریان است،
و تو، پشت عادت‌های مرده، پنهان شده‌ای.
اگر نمی‌خواهی دلتنگ باشی، بودا شو!
هر لحظه را سرشار از هوشیاری کن
چون تنها در هوشیاری کامل است که
می‌توانی صورتک خود را از چهره برداری!

اما، برای ارزیابی باید نگاهی به تولد داشته باشیم!
از تولدتان بگوئید: راستی می‌دانید چرا به دنیا آمده‌اید؟
«امانوئل» می‌گوید:

حتا لحظه‌ای!
تصور نکنید که،

تولدتان تصادفی بوده است!

خب، از تولدتان آگاه شدید که بی دلیل و بی بهانه و تصادفی نبوده.
اکنون یک سوال: می‌دانید که انسان می‌تواند در طول عمر خویش
چند بار متولد شود؟

«ابراهام لینکلن» جواب این سوال را می‌دهد:

«هر پله‌ی تعالی روح برای انسان، یک تولد دوباره است!»

نظرتان راجع به مرگ چیست؟

عرفا معتقدند: «مرگ مانند: درآوردن کفش تنگ است!»

نگارنده گوید: «ما آیو کوناه‌ی هستیم، بین دو نقطه، تولد و مرگ، ما
با تولد به دنیا آمدیم و بعد از طی چند سال، خمیده و خاکستری،
لباس خسته تن را رها کرده و با مرگ می‌رویم. بدون آن که بفهمیم، در
پس تصویر آیینه زندگی، عشق بی نهایت و حقیقت بی‌کران حضور دارد

و در وجود هریک از ما خداوند نهفته است!

و علیرغم پندار عوام، بدانیم:

دنیا زندان نیست

دنیا مدرسه است

و ما دانش آموزان خُرد بی‌خودی هستیم،

که هر روز، هرماء و هر سال بعد از تحمل رنج خواندن

و دانستن، آزمایش می‌شویم.

و هرگز نپنداریم که، دنیا کلافی سردرگم و معشوش است!

اما به قول «مارک تواین»:

باید هوشیار باشیم که از هر تجربه،

فقط حکمتی را که در آن نهفته است کسب کنیم.

تا به کلاس‌های روحانی بالاتر برویم

و درک کنیم که تقدیر یعنی،

مجموعه‌ای از حوادث برای نوعی یادگیری!

اما حالا چگونه‌اید؟ چند سال دارید؟ پیرید؟ جوانید؟ میانسال

هستید؟

سن تقویمی را نمی‌گویم که ویژه‌ی حیوانات و نباتات است.

انسان‌های شایسته، طومار تقویم‌ها را در طول تاریخ درنوردیدند و

حضور سبزشان از برگ‌های حقیر تقویم قراتر رفته است. پس، جوانی

یا پیری ما بستگی به نوع نگاه ما به زندگی دارد.

اکنون اگر می‌خواهید سن خود را بفهمید، خود را در عبارات زیر

بنگرید و ببابید:

جوان در «حال» زندگی می‌کند.

میانسال در «گذشته و آینده» زندگی می‌کند.

پیر در «گذشته» زندگی می‌کند.

حال، شما در چه زمانی زندگی می‌کنید؟

دانستیم که پیری یا جوانی ارتباطی با ظواهرمانند دارد، بلکه بستگی

به نوع نگرش ما دارد! ما عادت کرده‌ایم که با ترس به آینده و با

حسرت به گذشته بنگریم، ولی بناموخته‌ایم که اگر در حال زندگی

کنیم پیوسته جام وجودمان سرشار از شیرینی شوق می‌گردد. ولی

چگونه می‌توانیم به این فرآیند دست یابیم؟

یک آزمایش! جلوی آینه بایستید. روی آن یک صلیب بکشید،

طرف راست بنویسید اخلاق و صفاتی که در مورد خود می‌پذیریم یا

دوست داریم داشته باشیم! «ولی ندارم» و در طرف چپ بنویسید:

اخلاق و صفاتی که در مورد خود نمی‌پذیریم یا دوست ندارم که

داشته باشیم! «ولی دارم» و بعد صادقانه زیر هرستون هرچه در دل

دارید بنویسید. وقتی تمام شد، روح عریان خویش را می‌بینید.

امیدوارم متوحش یا نگران نشوید!!

و برای رفع این نگرانی به آن واژه که بار صفت شما را به دوش

نازک خویش می‌کشد، فکر کنید! مثلاً: من غالباً عصبانی هستم! من

تنبل هستم! من بد اخلاق هستم! من خسیس هستم! من خجالتی

هستم. (در فصل‌های آتی به این مهم به طور جامع خواهیم پرداخت)

جامعه‌شناسان براین باورند که: «رشد بسیاری از بحران‌های روحی

ما در «ترس» نهفته است!

مثلاً: «خشم» فرایند «ترس» است و بیانگر فیزیکی ترس، زیرا غالباً

افراد ترسو به شدت خشمگین هستند.

«تبلی» تصور دیگری از «ترس» را در بردارد. ترس از شروع کاری نو، ترس از رفتن و موفق نشدن. به روایت دانشمندان «تبلی» نوعی فرار کاذب است از حقایق!

«خساست» به نگاهی دیگر بیانگر «ترس» است. کسی که خسیس می‌باشد می‌ترسد! می‌ترسد از تمام شدن! می‌ترسد فقیر شود و بی‌چیز!

خجالت کشیدن! ترس از حضور و از فقدان اعتماد به نفس سرچشمه می‌گیرد. به همین نحو! بسیاری از صفات نکوهیده به نوعی ریشه در خاک «ترس» دارند.

اما، براستی ترس چیست؟

اندیشمندان کودکی‌های ترس را «تردید» نام نهاده و بر این باورند که همه ترس‌های بزرگ از یک تردید کوچک آغاز می‌شود.

«امانوئل» می‌گوید: «شما همچون کودکانی در اتاقی روشن هستید که چشمه‌ایتان را بسته‌اید و می‌گویید: «از تاریکی می‌ترسم!»

به اشتباه! از کودکی در گوشمان خوانده‌اند: نباید بترسید! ترس یعنی چه؟ و بدین‌سان حتی حضور ترس را در وجود خود به عنوان یک غریزه ذاتی و ضروری انکار می‌کنیم و آن را گناه می‌شماریم!

اما، «دام راس» می‌گوید:

ترس‌های خود را بپذیرید

به حرف‌های آنها گوش دهید

آن‌گاه می‌توانید راهی برای آنها بیابید!

«سوزان جفرسون» می‌سراید:

ترس را باور کن

و با وجود آن اقدام کن!

«امانوئل» می‌گوید:

ببینید در زندگی از چه می‌ترسید.

ببینید در خودتان از چه می‌ترسید.

یا چشم باز و قلب باز به درون ترس خود نفوذ کنید.

خواهید دید ترس چون اتاقی خالی است.

ترس فقط به اندازه اجتناب شما قدرتمند است.

هرچه بیشتر از ترس روی گردانید.

و از آن اجتناب کنید

و نخواهید که در آغوش کشید،

قدرت بیشتری به آن می‌بخشید

ترس یعنی، مقاومت در برابر خدا!

توهمی است که ما را از خدا جدا می‌سازد!

«ژوزف مورفی» در مورد کودکی‌های ترس که تردید می‌باشد، می‌گوید:

تردید، اغلب همراهان است، اما آن را لعن نکند

تردید، بخشی از هویت انسان است

فقط از طریق گذشتن از میان تردید است

که می‌توان به حقیقت رسید!

«دیل کارنگی» معتقد است: «بشر آن قدر که از ترس حوادث اتفاق نیفتاده در آینده رنج برده است، از خود آن اتفاق آن قدر رنج نبرده است!»

اما، «اسکاولین شین» راه درمان ترس را چنین بیان می‌کند: «ترس را می‌توان، از طریق دعا و تفکر روشن و صحیح خاموش کرد، با مهربانی

و صبوری و حضور سبز خداوند!

«امانوئل» می‌گوید: «به احساسات و خصوصیات منفی خود همچون مادری که به فرزند وحشت‌زده و سرگردانش می‌نگرد، نگاه کنید!»

درست در این زمان است که وقتی بیشتر به جستجوی هویت خود می‌پردازیم، در حالی که، رنج، خشم، حسد، نیاز و اشتباهات خود را درک کرده و پذیرفته‌ایم، آنگاه خدا را در قلب خود خواهیم یافت و او ما را بر سر سفره «عشق» به ضیافت می‌نشانند.

در فصل آتی دفتر عشق را ورق می‌خواهیم زد.

چکیده مطالب:

— جستان را با ترازو می‌کشید تا ببینید چاق شده‌اید یا لاغر.
روحتان را با تفکر در خویشتن ارزیابی کنید تا بدانید کی هستید؟

— یادت باشه! ما تصادفی به دنیا نیامده‌ایم!

— فراموش نکن! انتخاب مرگ در اختیار ما نیست، ولی نوع زندگی را خودمان انتخاب می‌کنیم!

— هراس ناپسند مثل: خشم، حسادت، تنبلی و امثال آن، همه بیانگر نوعی ترس در وجود آدمی است!

— ترس، پله موفقیت است. اگر تردید نکنی!

— تردید و ترس دو لبه تیغ هستند که هستی آدمی را به دو نیم می‌کنند!

— جوان در لذت حال و پیر در حسرت گذشته زندگی می‌کند.
اکنون شما جوانید یا پیر؟

— شجاعت یعنی، ترس، بلرز، ولی یک قدم بردار!

— برای رهایی از تردید و ترس به دامان نیلوفرین و نرم و نازک خداوند پناه ببرید.

— خوب فکر کنید! تاکنون از تصور اتفاقاتی که هرگز نیفتاده، چه قدر رنج برده‌اید، خنده دار، نه؟!

✽ جان کلام:

ارزیابی یعنی، کی بودی؟ چه کار کردی؟ کی هستی؟ با خودت و زندگی چه کار می‌کنی؟ چه کسی می‌خواهی باشی؟ چه کاری می‌خواهی انجام دهی؟

یکی بود یکی نبود، در روزگاری دور مردی بود که همه‌ی زندگی‌اش را با عشق و محبت پشت سرگذاشته بود، وقتی مُرد، همه می‌گفتند به بهشت رفته است، آدم مهربانی مثل او حتماً به بهشت می‌رود هر چند بهشت برای این مرد چندان مهم نبود اما، به هر حال به بهشت می‌رود.

روح مرد بر دوراهی بهشت و جهنم ایستاده بود، دربان نگاهی به اسامی کرد و چون اسم مرد را در میان بهشتیان نیافت او را به جهنم فرستاد، زیرا جهنم هیچ نیازی به دعوت نامه یا کارت شناسایی نداشت و بدین ترتیب مرد در جهنم مقیم گشت.

چند روز گذشت و ابلیس با ناراحتی و خشم به دروازه بهشت رقت و گریبان مسئول مربوطه را گرفت و گفت: این کار شما تروریسم خالص است!

مسئول مربوطه با حیرت از شیطان دلیل خشم او را پرسید و شیطان با خشم گفت: آن مرد را به دوزخ فرستاده‌اید و از وقتی او آمده کار و زندگی ما را به هم زده. از وقتی که رسیده، به حرف‌های دیگران گوش می‌دهد، در چشم‌هایشان نگاه می‌کند و به درد و دل‌شان می‌رسد و با عشق آنان را می‌بوسد. حالا همه دارند که در دوزخ با هم گفت و گو می‌کنند، همدیگر را در آغوش می‌کشند و می‌بوسند، آخه! دوزخ که جای این کارها نیست! لطفاً این مرد را پس بگیرید!

به خاطر بسیار: با چنان عشقی زندگی کن که حتی اگر بتا بر تصادف در دوزخ افتادی، خود شیطان تو را به بهشت بازگرداند!

«فریدون مشیری» در تأیید سخن مادر ترزا می‌گوید:

این نور و گرمایی که می‌روید ز خورشید

اما، برآستی عشق چیست؟

به هر کجا که پای می‌گذاری عشق را بگستران
اول از همه در خانه خویش
عشق را به فرزندان

به همسر

و به همسایه‌ات نثار کن!

اجازه نده کسی پیش تو بیاید و بهتر و شادتر تَرَکت نکند.

مظهر مهر خداوندی باش

مهر در چهره خود

مهر در چشمان خود

مهر در تبسم خود

مهر در برخورد گرم خود.

«مادر ترزا»

اگر با جافوی معنا، واژگان عشق را پاره پاره کنیم، می‌شود:

«ع» .. لاقه، «ش» .. دید، «ق» .. لبی.

«پائولو کوللیو» با عشق زیستن را در غالب حکایتی چنین

می‌نگارد:

در پهنه منظومه ما

جان آفرین است.

هستی ده و هستی فزای هرچه در روی زمین است

ما هیچ یک مانند خورشید

نوری و گرمایی که جان بخشد به این عالم نداریم

اما به سهم خویش و در محدوده خویش

مانیز از خورشید چیزی کم نداریم.

یا نور و گرمای «محبت»

نیروی هستی بخش «خدمت»

در بین مردم می توان آسان درخشید

بر دیگران نباید و جان تازه ای بخشید،

مانند خورشید!

«آشو» با مشیری همراه شده و می سراید:

درخت ها با زمین

و زمین با درخت ها،

پرندگان با درخت ها،

و درخت ها با پرندگان،

زمین با آسان،

و آسان با زمین عشق می ورزند.

تمام حیات در دریای بی انتهای عشق موج می زند.

بگذار عشق پرستش تو باشد.

عشق یک ضرورت است!

تنها غذای روح!

جسم با غذا دوام می یابد،

و روح تنها با عشق زنده می ماند

عشق غذای روح و سرآغاز هر آن چیزی است،

که عظیم است.

عشق دروازه ملکوت است!

«لئو بوسکالیا» سفارش می کند:

«عشق را در دلت نگاه دار، زندگی بدون عشق همچون باغ بدون آفتاب

است که گل ها در آن مرده اند!»

و «مولانا» عشق را دگر خندیدن می داند و می سراید:

گرچه من خود ز عدم دلخوش و خندان زادم

عشق آموخت مرا شکل دگر خندیدن

و ابوسعید عشق به خلق را یگانه راه تقرب می انگارد.

از ابوسعید پرسیدند: از خلق به حق چند راه است؟ گفت: «از

هزاران راه بیشتر است! اما هیچ راهی به حق نزدیکتر و بهتر و سبکتر از

آن نیست که، راحتی به دل انسانی رسانی.»

اما، «لائوتسو» عشق را در بخشش می فهمد و می سراید:

مهربانی در گفتار، اعتماد می آفریند.

مهربانی در اندیشه، بصیرت می آفریند.

مهربانی در بخشش، عشق می آفریند.

«مولانا» در نگاهی عاشقانه به خلقت، عشق را بنیان گردش هستی

می شناسد و می سراید:

اگر این آسان عاشق نبود

و گر خورشید هم عاشق نبود

نبودی سینه ای او را صفایی

نبودی در جمال او ضیایی

زمین و کوه اگر نه عاشقتدی نرستی از دل هر دو گیاهی
اگر دریا ز عشق آگه نبودى قرارى داشتى آخر بجایى
«سوزان پولیس شوتو»، مانند: مولانا، عشق را سرچشمه‌ی حیات
مى‌داند و مى‌سراید:

شاد بودن در شادی دیگران
و محزون در غم دیگران
با هم در روزهای خوش
و با هم در دوران دلتنگی
عشق سرچشمه‌ی توانایی است.
عشق،

صادق بودن با خود در همه حال
و صادق بودن با دیگری در همه حال
گفتن و شنیدن حقیقت و پاسداری از حرمت آن
و خودنمایی هرگز
عشق سرچشمه‌ی واقعیت است.
عشق

رسیدن به درکی چنان کامل است که خود را پاره‌ای از دیگری بدانی
او را بپذیری آن گونه که هست و نه به گونه‌ای که تو می‌خواهی
عشق سرچشمه‌ی پیوند است.
عشق،

آزادی در پیگیری آرزوها
و تقسیم تجربه‌ها با دیگران
بالیدن من و تو با هم و در کنار هم

عشق سرچشمه‌ی کامیابی است.

عشق،
هیجان تدارک کارها در کنار هم
هیجان پیش بردن کارها دست در دست یکدیگر
عشق سرچشمه‌ی آینده است.

عشق،
خشم توفان
آرامش رنگین کمان
عشق، سرچشمه‌ی شور است.

عشق،
ایثار است و دریافت
بردباری است در نیازها و خواستهای یکدیگر
عشق، سرچشمه‌ی سهم کردن است.

عشق،
اطمینان از آن است که دیگری همیشه و در همه حال با توست
گرچه در فراق دوست، او را خواهانی،
اما در دل همیشه با توست.

عشق، سرچشمه‌ی امنیت است.
آری، عشق خود سرچشمه‌ی حیات است!

حکایت آلبر کامو و عشق:

خبرنگاری مدام در تعقیب آلبر کامو - نویسنده الجزایری مقیم
فرانسه - بود تا از آخرین آثار کامو باخبر گردد تا بالاخره آلبر کامو را در

تربایی در پاریس ملاقات کرد و در اولین سؤالش از او پرسید: اگر به شما بگویم که لازم است کتابی درباره جامعه بنویسید آن را می‌پذیرید؟ و یا با آن مخالفت می‌کنید!

«آلبر کامو» پاسخ داد: البته که قبول می‌کنم، این کتاب صد صفحه خواهد داشت که نود و نه صفحه آن سفید است و هیچ چیز در آن صفحات نوشته نمی‌شود.

اما در پایان صدمین صفحه می‌نویسم
تنها وظیفه انسان عشق ورزیدن است!
عشق ورزیدن!

عروفا درباره‌ی پیدایش عشق گویند:
عشق را از عشقه گرفته‌اند!

و عشقه آن گیاهی است که در باغ پدید آید در بُن درخت.
اول بیخ در زمین سخت کند.

سپس سر برآرد و خود را در درخت پیچد

و همچنان می‌رود تا جمله‌ی درخت را فرا گیرد.

و چنانش در شکنجه کشد که نم در میانِ رگ درخت نماند.

و هر غذا که به واسطه آب و هوا به درخت می‌رسد، به تاراج می‌برد،
تا آنگاه که درخت خشک شود.

همچنان است در عالم انسانیت، که خلاصه‌ی موجودات است!

«امانوئل» عشق را در قالب‌های متفاوت می‌بیند و می‌سراید:

در اثر یک هنرمند

ایثار یک شهید

عزم یک رهبر

محبت والدین

گرفتن دست کودکی و عبور دادنش از خیابان

هر عملکرد مهربانانه و آمیخته به عشق

نور و قدرت بیشتری به حقیقت خدا در جهان می‌بخشد.

عمل کردن به عشق در واقعیت فیزیکی و با آن زیستن

پاسخ به ندای خدای درون است!

«خواجه شیراز» اساس جاودانگی را عشق می‌داند و می‌سراید:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

ثبیت است بر جریده عالم دوام ما

و پنداری صدای صدای سخن عشق را می‌بیند! که چنین می‌سراید:

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر

یادگاری که در این گنبد دوار بماند

«اراما کریشنا» عشق را در غالب دوست داشتن دیگران می‌داند و می‌گوید:

روزی جوان ثروتمندی نزد استاد آمد و گفت: عشق را چگونه

بیابم تا زندگانی نیکویی داشته باشم.

استاد مرد جوان را به کنار پنجره برد و گفت: پشت پنجره چه

می‌بینی؟

مرد گفت: آدم‌هایی که می‌آیند و می‌روند و گدای کوری که در

خیابان صدقه می‌گیرد.

سپس استاد آینه بزرگی به او نشان داد و گفت: اکنون چه

می‌بینی؟

مرد گفت: فقط خودم را می‌بینم.

استادم گفت: اکنون دیگران را نمی‌توانی ببینی! آینه و شیشه هر دو از یک ماده‌ی اولیه ساخته شده‌اند، اما آینه لایه‌ی نازکی از نقره در پشت خود دارد و در نتیجه چیزی جز شخص خود را نمی‌بینی خوب فکر کن! وقتی شیشه فقیر باشد، دیگران را می‌بیند و به آن‌ها احساس محبت می‌کند، اما وقتی از نقره یا جیوه (یعنی، ثروت) پوشیده می‌شود، تنها خودش را می‌بیند.

اکنون به خاطر بسیار: تنها وقتی ارزش داری که شجاع باشی و آن پوشش نقره‌ای را از جلوی چشم‌هایت برداری، تا بار دیگر بتوانی دیگران را ببینی و دوست‌شان بداری. آن گاه، خواهی دانست که، «عشق یعنی، دوست داشتن دیگران!»

«جبران خلیل جبران» بر این باور است که:

ایمان بدون عشق شما را متعصب،

وظیفه بدون عشق شما را بداخلاقی،

قدرت بدون عشق شما را خشن،

عدالت بدون عشق شما را سخت

و زندگی بدون عشق شما را بیمار می‌کند.

«رابرت برانینگ» فقدان عشق را چنین می‌سراید:

عشق را از زمین بگیرد!

چه می‌ماند؟ به جز یک گور بزرگ

برای دفن کردن همه ما!

اما «رینهولد نیبور» بخشش را فرایند عشق می‌داند و می‌سراید:

«بخشودن هدف غایی عشق است!»

«بارب آبهام» عشق را یاری رساندن به دیگران می‌داند و می‌گوید:

عشق آن است که،

با همه‌ی توان خویش دیگران را یاری کنی

تا به رویای خود واقعیت بخشند.

عشق سفری بی‌انتهاست، در امتداد نیاز دیگران

و شایسته آنکه بکوشد، بنیوشد و دل را بگسترده

و عشق پیمانی است

که نان شادمانی و رویش و سرشاری را

میان تو و دیگران تقسیم کند!

اما از یاد نبریم! برای عاشقی باید اول طلب نماییم و همچون

عطارد، کفش‌های مکاشفه را به پا کنیم و هفت شهر عشق را بگردیم تا

بفهمیم که این هفت مرحله: طلب، عشق، معرفت، توحید، استغناء،

حیرت و فنا چیست؟

و عشق را باید همانگونه که مولانا فرمود، ابتدا از طبیعت و هستی

بیاموزیم، از خورشید که این گونه مشتاق و بی‌شکیب، گرمی خویش

را برهستی می‌بخشد و گلی سرخ که همه هستی‌اش را در اوج جوانی

نثار پروانه می‌کند، از دریا که این گونه بی‌تاب و مستمر، بوسه بر

ساحل می‌زند و ماه که نجیب و آرام، نور خویش را چراغ راه شب

گمشدگان می‌کند.

عاشقی نازک‌اندیش در فراقِ عشق می‌سراید:

اگر ای عشق پایان تو دور است دلم غرق تمنای عبور است

برای قد کشیدن در هوایت دلم مثل صنوبرها صبور است

گویند: کودکی‌های عشق «مهرانی» است. وقتی ما، عشق ورزیدن

و در نهایت عاشق شدن را از طبیعت آموختیم و توحیدنگری در نگاه

ما شکل گرفت، آنگاه همه مخلوقات خدا را عاشقانه دوست می‌داریم و با نگاهی مشتاق به آنان می‌نگریم.

اما «سهراب» سبزاندهش:

«عشق را صدای فاصله‌ها نامیده و بهترین چیز را در عالم، رسیدن به نگاهی دانسته که از حادثه‌ی عشق تر شده باشد!»

«دام راس» عامل عشق الهی را، عشق انسانی می‌داند و می‌گوید:

هدف از عشق انسانی

بیدار کردن عشق الهی است.

اما، «گونه» عشق را عامل شکل‌گیری دانسته و می‌سراید:

ما،

با آن چه که عاشقش هستیم

شکل می‌گیریم.

عرفا گویند: «عشق مرکبِ مقصد، نه مقصدِ مرکب!»

و «نورنتون وایلد» عشق را پلی زندگی و مرگ می‌داند و می‌سراید:

سرزمینی برای زندگان و سرزمینی برای مردگان.

که پلی میان آنها

عشق است!

«ابوسعید» عشق و خانه‌ی آن را که «دل» باشد، اولین خلقت صبح

ازل می‌داند و می‌سراید:

از شب‌بم عشق خاک آدم گیل شد

شوری برخاست و فتنه‌ای حاصل شد

سَریشتر عشق بسر ز گِی روح زدند

یک قطره‌ی خون چکید و نامش دل شد

«امیلی دیکسون» - شاعر آمریکایی - مانند ابوسعید می‌اندیشد،

اما به نوعی دیگر عشق را سرآغاز آفرینش می‌پندارد و می‌سراید:

عشق پیشوند زندگی

و پسوند مرگ است.

سرآغاز آفرینش،

و تعریف هرنفس است.

«صائب تبریزی» در تشبیهی لطیف می‌سراید:

عشق را با هر دلی نسبت به قدر جوهر است

قطره بر گل، شبنم و در قعر دریا گوهر است

«آنتوان دوست هگزوپری» خالق شاهزاده کوچولو معتقد است:

عشق آن نیست که به هم خیره شویم

عشق آن است که هر دو به یک سو بنگریم!

«آشفته شیرازی» عمر بدون عشق را باطل می‌داند:

آشفته، پس از سلسله‌ی زلف او مکش

عمری که صرف عشق نگردد بطلالت است

اما، «توزا. ام. ریچیز» عشق را والاترین موهبت زندگی می‌داند و

می‌سراید:

عاشق بودن

تجربه تمامی احساسات بیرون از عشق،

و از نو بازگشت به عشق است.

عاشق بودن

تحمل رنج و درد

و توانایی غلبه و از یاد بردن این رنج و درد است.

عاشق بودن

همان است که بدانی دیگری کامل نیست.

بتوانی بخش‌های نازیبیا را ببینی ولی

بر بخش‌هایی که دوست می‌داری تأکید کنی

و شادمانه هر دو را بپذیری.

عاشق بودن

برپا ساختن ستونهای استوار برینای احساسات است

ولی جایی نیز برای تغییر بگذار

چون

داشتن احساس یکسان در تمام عمر

جایی برای رشد، تجربه و آموختن نمی‌گذارد.

عاشق بودن

توانمند بودن در پذیرفتن ایده‌ها و واقعیت‌های نو است

دانستن آن است که دیگری نیز آنچه که بوده باقی نمی‌ماند

و تغییر آرام آرام او را دگرگون می‌کند.

عاشق بودن

بخشیدن تا سر حد فقر است

والا ترین هدیه‌ها بین دوستان

اعتماد است و درک متقابل

این دو ارمغان عشق‌اند.

عشق ایثار چیزی بیش از تمامی خود است.

تنها در طلب لبخندی کوچک.

عاشق بودن

دیدن نه تنها با چشم که با دل است

پرورش بینشی در ژرفای احساس خود و دیگری است

داشتن درکی نیکو از پیوند میان دو انسان است.

عاشق بودن

فدا کردن خود به تمامی است

آماده تا بگویی:

«اینک من

و دوست دارم بسیار و بسیار!

ندای تمام وجودم»

نه اینکه هر دم به رنگی درآیی و هرروز

نوایی دگر ساز کنی تا پذیرفته شوی

بلکه چنان تغییر کنی تا نور خوبی‌ها

ظلمت کمبودهایت را بپوشاند!

«نادر ابراهیمی» عشق را یک حادثه می‌داند و می‌گوید:

عشق به همنوع حادثه است.

عشق به میهن ضرورت است.

عشق به خداوند هم ضرورت است و هم حادثه!

اثاء، «دکتر شریعتی» درباره‌ی (کهنسالی عشق!) که (دوست

داشتن) است، می‌گوید:

آنچه دو روح خویشاوند را

- در غربت این آسمان و زمین بی‌درد -

دردمند می‌دارد

و نیازمند و بی‌تاب یکدیگر می‌سازد.

دوست داشتن است.

خدایا!

هر که را بیشتر دوست می داری،

به او پیاموز که:

دوست داشتن برتر از عشق است!

«لی. هانت» شاعر انگلیسی از واژه «دوستت دارم» به تلخی یاد

می کند و می سراید:

سال ها پیش

وقتی جوان بودم

او روزی از روی صندلی بلند شد

و به من گفت:

«دوستت دارم!»

زمان!

ای دزدی که همه چیزهای شیرین را

از آن خود می کنی

این را هم به فهرست خود اضافه کن

هر چند حالا خسته و غمگینم

و سلامت و قدرت از وجود من

رفته است

اکنون نگو پیرم

زمان!

ای دزدی که همه چیزهای شیرین را

از آن خود می کنی

این را هم به فهرست خود اضافه کن

او روزی به من گفت:

«دوستت دارم!»

«هائولو کوئلیو» عشق را خداوند می پندارد و می سراید:

خداوند عشق است

عشقی که بعد از نفوذ به درون ما:

نرم می کند، ناب می کند، تازه می کند، بازسازی می کند،

و درون آدمی را دگرگون می کند.

نیروی اراده انسان را دگرگون نمی کند.

زمان انسان را دگرگون نمی کند.

عشق دگرگون می کند!

زیرا؛ عشق خداوند است

و خداوند، عشق!

حکایت دلی پاره‌ی موسی:

گویند: روزی موسی تورات می خواند. شخصی از شوق پیراهن

خود را پاره کرد. موسی پرسید: «چه می کند؟» گفتند: «از شوق پیرهن

برتن پاره می کند.» موسی گفت: «به او بگویند از سِرِ عشق، دل را پاره

کند نه پیراهن را!»

نماز و حکایت عاشقی:

شگفت آور است! اگر بدانیم پاره‌ای از نماز، سِرِ بیان لطیفی است

از عشق به همنوع. فرض کنید که در ساعاتی مشخص، مسلمانان روی به یک نقطه می‌آورند و کلماتی را می‌خوانند. اگر ما خانه کعبه را یک دایره فرضی بدانیم و از بالای کوه زمین به آن نگاه کنیم و در همان موقع آن دایره فرضی یا خانه کعبه را برداریم چه می‌شود؟ می‌بینیم میلیارد ها نفر انسان در یک ساعت معین روی روی هم می‌نشینند و می‌گویند:

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ
(سلام بر رسول الله و رحمت خدا و بر او باد!)

السَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ
(سلام بر ما و بر بندگان صالح خدا)

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ
(سلام بر تو و رحمت خداوند بر تو باد!)

دقت کنید! میلیون ها انسان در ساعات معینی روی روی هم دایره وار می‌نشینند و به یکدیگر سلام می‌کنند و رحمت خداوند را برای هم می‌طلبند.

«هَلَنْ کَلَر» در تأیید عشق ورزی به دیگران می‌سراید:
هرگاه قلبتان

برای دیگران می‌تپد،
فرشتگان برایتان دست تکان می‌دهند!

«ژان مورو» در تأیید آن شاعر ایرانی که سروده:

عشق باید پا در میانی کند تا آدم احساس جوانی کند

می‌گوید:

پیری شما را از عشق دور نمی‌کند

ولی عشق، پیری را از شما دور می‌کند!

و نیز «فیتز جرالد» سرزمین عشق را نامحدود خوانده و می‌گوید:

«تاکنون هیچ کس حتی شاعران نیز نتوانسته‌اند نهایت عشقی را که دل آدمی پذیرنده‌ی آن است، اندازه بگیرد!»

اما «فریدون مشیری» به نوعی زیبا و نغز از (دوست دارم) صحبت می‌کند:

دوست دارم را من دلاویزترین شعر جهان یافته‌ام

دامنی پُرکن از این گل

که دهی هدیه به خلق

که بری خانه دشمن

که نشانی پَر دوست

راز خوشبختی هر کس

به پراکندن اوست!

و «ریچارد براتیگان» با واژگانی شیرین - ولی شکموا - دریاره‌ی

عشق خطاب به معشوق می‌سراید:

تو نسخه‌ی تمام شیرینی‌هایی هستی

که من در تمام طول عمرم خورده‌ام!

فرزانه‌ای سخن غریبی دریاره عشق دارد:

«عشق، آهوی کوری است که در ته دریا،

پی چشمان گل نامعلومی می‌گردد!»

کشفی شگرف!

اما، آخرین کشف دانشمندان این است که روح و مغز آدمی را

حباب‌های زوج زوجی فرض کرده‌اند که در آن حباب‌ها هریک از صفات آدمی در کنار هم قرار دارند، مانند: «کینه، گذشت»، «خشم، آرامش»، «عشق، نفرت»، «مهربانی، دشمنی»، «غم، شادی» و مشابه آن...

در این جایگاه هریک از صفات آدمی رشد بیشتری داشته باشد، باعث می‌گردد که حباب مقابل آن کمتر رشد نماید، مثلاً: اگر انسانی در وجودش «کینه» رشد نماید، طبعاً حباب مجاور آن «گذشت» کوچکتر می‌گردد و اگر در وجود انسانی «شادی و شغف» رو به رشد گذارد، قهراً حباب «غم» هر روز کوچک و کوچکتر می‌گردد.

این مثال را برای مابقی صفات خود در نظر بگیرید و خوب روی آن فکر کنید. در وجود شما کدام حباب‌ها رشد بیشتری داشته است؟

پس اگر صفت مهربانی و عشق در وجود ما بیدار شود، بقیه صفات ناپسند ما به نسبت ضعیف خواهد شد، تا جایی که به مرور از بین می‌رود و این است که عرفا عشق را عامل تقرب به پیشگاه حق دانسته و گفته‌اند:

مُلُ الدِّينِ إِلَّا الْخُبُّ «آیا دین جز محبت، چیز دیگری هست؟»

و شاعری در تأیید آن سروده:

چو گیرد خوی تو مردم سرشتی هم اینجا و هم آنجا در بهشتی
«جبران خلیل جبران» گوید: «تفر جنازه‌ای است. کدامیک از شما مایل است قبری باشد!»

و از آنجا که هیچ کشوری دو پادشاه نخواهد داشت، اگر کسی در دلش کینه، بُخل و حسد باشد، عشق هرگز بر دلش تحمیل نمی‌گزيند و در تأیید این مهم نازک‌اندیشی سروده:

ای که مایوس از هر سویی بسوی عشق رو کن
قلبه‌ی دل‌هاست اینجا هرچه خواهی آرزو کن
تا دلی آتش نگیرد حرف جانسوزی نگوید
حال ما خواهی اگر، از گفته‌ی ما جستجو کن

چرخ کجرو نیست، تو کج بینی ای دور از حقیقت
گر همه کس را نکو خواهی، برو خود را نکو کن
«احمد شاملو» اشک را لبخند عشق می‌داند و می‌سراید:

اشک راز است،

لبخند راز است

عشق راز است

- و اشکِ آن شب -

لبخند عشقم بود!

نگاه کنید «حلاج» چگونگی عشق را به تصویر کشید:

منصور حلاج را بردند تا بر دار کشتند، یکی از یاران، گریان و نالان پرسید: «عشق چیست؟» منصور لبخندی زد و گفت: «امروز بین و فردا بین و باز پسین فردا بین.» پس، در آن روز حلاج را بکشتند و دیگر روزش بسوختند و روز سوم خاکسترش بر باد دادند!

سلطان سخن - سعدی - نبود عشق را باطل بودن عمر می‌شمارد و می‌سراید:

سعدی از عشق نتازد، چه کند ملک وجود

حیف باشد که همه عمر به باطل برود

اثنا «افلاطون»، عشق را یک مرض فرض کرده و می‌گوید:

«عشق تنها مرضی است که بیمار از آن لذت می برد!»

مسیح علیه السلام عشق و رزی را یازدهمین دستور خداوند می داند و می سراید:

من یازدهمین دستور خداوند را برایتان می گویم:
عشق بورزید،

به دیگران عشق بورزید،

همان گونه که من به شما عشق ورزیدم!

حکم جدیدی هم به شما می دهم؛

دیگران را بپذیرید،

همان گونه که من شما را می پذیرم!

و «خواجه شیراز» عشق را رهایی از دو عالم می داند و می گوید:
فاش می گویم و از گفته خود دلشادم

بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم

و «شکسپیر» با نگاهی لطیف، عشق را عذاب می نامد و می سراید:

«عشق غالباً یک نوع عذاب است، اما محروم بودن از آن مرگ است!»

«ولتر»، عشق را هجوم یک سپاه می داند و می گوید:

«عشق قوی ترین سپاه است، زیرا در یک لحظه بر قلب و مغز و جسم حمله می کند!»

دکتر «آلکسیس کارل» هجران در عشق را دست مایه تعالی روح

می داند و می گوید:

«عشق وقتی که به مطلوب خود نرسد، روح را تحریک می کند و

برمی انگیزد، اگر «بناتریس» زوجه «دانته» شده بود، شاید دیگر اثر

بزرگ شاعر «کمدی الهی» به وجود نمی آمد!

خالق اثر عظیم جنگ و صلح - تولستوی - عشق را گوهر می داند و

می گوید:

«عشق گوهری است گرانبها، اگر با پاکی توأم باشد!»

اما «حافظ»، قصه ی عشق را نامکرم می داند و می سراید:

یک قصه بیش نیست غم عشق و این عجب

کز هر زبان که می شنوم نامکرم است

«دکتر شریعتی» می گوید:

«آنجا که عشق فرمان می دهد، محال، سر تسلیم فرود می آورد!»

فرزانه ای براین باور است که:

«عشق چیزی نیست جز بارانی از غم، پشت یک لبخند!»

«امیلی دیکنسون» - شاعر آمریکایی - می سراید:

کسی که بهشت را بر زمین نیافته است

آن را در آسمان نیز نخواهد یافت

خانه ی خدا نزدیک ماست

و تنها اثاث آن، عشق است.

«أشور» عشق را نشانه ی حضور خداوند می داند و می سراید:

آن گاه که «عشق» ورزی

«خدا» در هر سو حاضر است.

آن گاه که نفرت وجودت را تسلیم خود سازد،

«ابلیس» در هر سو حاضر است.

جایگاه توست که خود را بر واقعیت تحمیل می کند!

«امام علی» (علیه السلام) در حدیثی لطیف می فرماید: «اگر دو نفر

در این جهان در کنار هم نشینند و با هم از عشقی پاک و آسمانی - بدون

آلودگی و غرض‌های نفسانی - سخن گویند، من نفر سوم خواهم بود!»
«مولانا» آخرین کلام را در معنای عشق در پس قرن‌ها می‌خواند:

هر چه گویم عشق را شرح و بیان

چون به عشق آیم خجل آیم از آن
گرچه تعبیر زبان روشن‌تر است

لیک عشق بی‌زبان روشن‌تر است
چون قلم اندر نوشتن می‌شکافت

چون به عشق آمد قلم برخود شکافت
عقل در شرحش چو خر در گِل بخت

شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت
حال دانستیم که عشق عامل حرکت ما و بهانه و بهای زندگانی
ماست و عشق به طبیعت و عشق به همنوع منجر به عشق به حضرت
دوست می‌گردد.

موز میان عشق حقیقی و مجازی کجاست؟

این سوال یک جواب ساده دارد! اگر کسی را که دوست دارید
دست بر شانه‌اش بگذارید، اگر روح شما، عطر و بوی نیمه‌گمشده‌تان
را گرفت، آن عشق حقیقی و اگر جسم شما احساس حضور کرد، آن
عشق مجازی و دروغی است.

به تعبیر زیبای دکتر شریعتی:

«عشق حقیقی، عشقی است فزاینده از انسان و فروتر از خدا!»

«جبران خلیل جبران» در تأیید سخن دکتر شریعتی می‌گوید:

«عشق حقیقی در باغچه‌ی روح شکوفا می‌گردد و عشق مجازی در بستر

جسم!».

«مولانا» نیز فاصله عشق حقیقی و مجازی را به نوعی کاملاً شفاف
بیان می‌نماید:

عشق‌ها گر کز پی رنگی بُود عشق نَبُود، عاقبت ننگی بُود

در یک کلام: عاشق، خداوند را در زیر مردمک نرم و نازک معشوق
خویش می‌فهمد و در زیر زبان دلش او را می‌چشد. او به طبیعت و به
هستی عاشقانه می‌نگرد و محراب دلش خالی از حسد، کینه، نفرت و
لبریز از شعف و شادمانی و ایثار و اغماض است و پیوسته به زندگی با
لبخندی سبز می‌نگرد و نشانه‌اش این است که از ناله‌ی بلبل پریشان
می‌شود:

گر نخل وفا بر ندهد، چشم تری هست

تا ریشه در آب است، امید ثمری هست
آن دل که پریشان شود از ناله‌ی بلبل

در دامنش آویز که با وی خبری است

اینک اگر سخنانی که تا اینجا گفته شد، دل شما را گرم می‌دارد، آن
را به دندان دل بگیرید که آن حقیقی است سخت نایاب! به قول
شمس تبریزی: «هر اعتقاد که تو را گرم می‌دارد، آن را به دل نگه دار و به
عمل نشان ده که این کار خردمندان خدا جوی هست!»

و بیایید تا بیاموزیم:

نجابت را از گل سرخ / لطافت را از بهار

عطش را از تابستان / تنهایی را از پاییز

پاکیزگی را از زمستان / عشق را از اغماض

ایثار را از عشق / و دوست داشتن را از مادر!

چکیده مطالب

— طبق آخرین پژوهش روانپزشکان، انسانهایی که نور محبت و عشق از وجود آنان می‌تراود، خیلی کمتر از بقیه افراد بیمار می‌شوند!

— فراموش نکن! دوست داشتن انسانها، نقطه پایانی است بر تمامی رنجها!

— از همین امروز به شیشه عینکت رنگ محبت بزن! نظاره کن آثار شگرف آن را!

— مطمئن باش! کسی که محبت ندارد، هیچ گاه وجود خداوند را احساس نخواهد کرد!

— ایمان، عبادت کردن نیست! ایمان محبت است و عشق!

— عاشق باش تا عطر و بوی خداوند را بگیری و شبیه او شوی!

— باید بدانیم، عشق «فرزند» یک مهربانی ساده است و بس!

— عشق یعنی، همسایه مان را دوست بداریم، برگ‌های درخت را و کبوترها را حتی کلاغ‌ها را ستایش کنیم، بخاطر سیاهی رنگ پرهاشان و کاکتوس‌ها را دوست بداریم!! بخاطر آنکه لطافت گل سرخ را به ما می‌فهمانند!

— عشق دلمشغولی لطیفی است که معجونی است از، صداقت،

حرکت، شتاب، پاکیزگی، اشک، شرف و دلشوره!

— یقین بدانید! یگانه پل این جهان و آن جهان عشق است!

— عشق، استارت موفقیت و انگیزه اجرای تمامی کارهای سخت و دشوار است!

— یادت باشه! اگر عاشق باشی و عشق در وجودت لانه کند، دیگر

جایی برای خشم و کینه و عداوت باقی نخواهد ماند!

— عشق یعنی، یافتن بهشت در روی زمین!

— بفهمیم و درک کنیم که میان عشق حقیقی و عشق مجازی، فاصله‌ای است به اندازه‌ی یک قرن نوری!

— عشق حقیقی یعنی، حرکت عمودی از خاک به ملکوت که آن را «سفر دل» نامند، عشق مجازی یعنی، حرکت افقی در روی زمین که آن را «سفر گل» نامند.

— عاشق باشید! عاشق باشید! و عشق بورزید، انا هیچ گاه احساس را یا غریزه اشتباه نگیرد!

— فرق بین عاشق و غریزه طلب، به نازکی یک پوست پیاز است! مواظب باشید سر نخورید!

— رشد عشق حقیقی در بستر روح است و عشق مجازی در بستر جسم!

— مواظب باشید! یافتن مرز میان عشق و غریزه، بسیار دشوار است!

— میوه عشق حقیقی راح روح است و میوه عشق مجازی تجزیه روح!

❁ جان کلام:

عشق حقیقی یعنی، پرداختن به روح و عشق مجازی یعنی، پرداختن به جسم!

دلهره داشتیم از عظمت این امانت که بردوش نرم و نازک ما نهاده شده و حلاوتی داریم بیاد ماندنی از اینکه شایستگی آن را داشتیم که حامل پیام و جانشین آن لطیف عزیز شویم در روی زمین! آنگاه خداوند برپیشانی ما نام «اشرف مخلوقات» را نهاد و پاره‌ای از دل خویش را در سمت چپ سینه‌مان نهاد و قفسی از استخوان بر آن کشید تا هیچکس را یارای ورود به آن خانه را نباشد، جز او! و چکه‌ای از نور تفکر خویش را در چکاو بدن ما چکاند که تا آخر عمر گواه جدال عقل و دل باشیم و شاهد خنده خداوند! تا با رفاقت میان عقل و دل، انسانی معتدل شویم که صد البته این دوستی همیشه دارای تاریخ مصرف! بوده و دیری نمی‌پاید که به همان جدال همیشگی و از هم‌گسیختگی می‌رسد.

آنگاه - به قدرت تفکر او - آموختیم که تنهایی را رها و از درون غارها به مزارع سرسبز سرازیر و با هم، عاشقانه زیستن را تجربه کنیم و برای زیستی لطیف، «اجتماع» را بنیان نهیم. آن انسان ساده‌اندیش عربان وحشی دپروز، اینک موجودی شده که معنای واژگان را با تیغ تعقل از یکدیگر تمیز می‌دهد و سال‌هاست در هوا کردن موشک‌ها، مات و مبهوت است و خدا را از یاد برده است و خداوند انگشت حیرت به دندان پشیمانی گزیده، از این همه نعمت که بی‌دریغ به این فرزندان آدم عنایت فرمود و هیچکس قدر او را ندانست و نشناخت، جز گروهای اندک!

اکنون ما همان گروه اندک انگشت شمار هستیم!

تعجب نکنید! اگر من و شما در شمار آن گروه اندک نبودیم، قهراً در شرایط دیگری بسر می‌بردیم و انگشت نگاهمان هرگز اندام این

آخرین کلام!

اینک آموختیم: ما برای آموختن و آموزش سپس آزمایش و نه آسایش! بلکه آرامش به این جهان گام نهاده‌ایم تا عشق و خلاقیت خداوند را در زمین ادامه دهیم. آمده‌ایم تا به ارتقاء و تعالی روح و عقل دست یابیم.

رسالت و مسئولیت ما، همانا یافتن نیمه گمشده‌مان می‌باشد، پاره‌هایی از وجود ما که در این جهان حضور دارند و ما با پیوستن به آنان کامل می‌شویم و به تعبیری، به بهشت دست می‌یابیم. زیرا، بهشت یعنی، کامل شدن!

به یاد می‌آوریم آن‌گاه که به‌خاطر شجاعت پدرمان - آدم - عربان و گریان از قلب آسمان به زمین پرتاب شدیم و گروهی ما را (دوزخیان روی زمین) نام نهادند، غافل از آن‌که وقتی خداوند آن عصیان عزیز را در وجود «آدم» دید، بار مسئولیتی شگرف را بردوش فرزندان او نهاد. اینک به خود می‌نگریم که چه ارگانیزم پیچیده و پیشرفته و شگفت‌انگیزی در وجود کوچک ما نهاده شده و حیرت‌زده هستیم و در عین حال سرریز از دلهره‌ای شیرین، و در دل نجوا می‌کنیم:

کوه‌ها بار امانت نتوانست کشید قرعه فال بنام من دیوانه زدند

واژگان را لمس نمی‌کرد.

آری! ما آمدیم تا فرایندی را طی کنیم به نام «زندگی»، طی طریقی جهت‌دار و هدفمند! زیرا به خوبی می‌دانیم که هیچ غباری بی‌هدف در هستی خلق نشده و درک این مهم که حتی خود زندگی نیز هدف نیست! بلکه آن نیز وسیله‌ای است برای تعالی روح و تعیین جایگاه ما در هستی!

سپس ابزار خدادادی را به کار گرفتیم و چند جرعه از جام دل و چند فرمول از عقل را ره توشه سفر سنگین خود کردیم، آن‌گاه دانستیم که باید رفیقی شفیق و درست پیمان داشته باشیم تا شریک گرمایه و گلستان ما گردد. کسی که همواره در لحظه لحظه زندگی در کنارمان جاری باشد، یک دوست! و دانستیم که در این سنگلاخ سخت و دشوار فقط با ارتقاء و تعالی تفکر و عقلانیت است که می‌توان به چکاد رفیع خودآگاهی رسید و بعد از تسخیر قله آن و نصب پرچمی با نوشته‌ی: من به آگاهی رسیده‌ام! دیگر از طعم تلخ تیر غم، سینه چاک نمی‌کنیم و شادیمان شیون سر نمی‌دهد و اشک در غم ما پرده در نمی‌شود و از شوق و شغف، پیرهن پرهیز از تن نمی‌دریم، زیرا به خوبی آگاهیم که غم و شادی معلمانی هستند که برای تربیت و پرورش روح ما آمده‌اند، با این تفاوت که یک معلم با دستانی سرریز از شکر و لبانی لبریز از لبخند می‌آید و معلم دیگر با چروکی بر جبین و تازیانه‌ای در دست! و در این لحظه، ما هستیم که با تیغ عربیان خودآگاهی آنان را از هم تمیز دهیم و با اعمال (مدیریت احساس) اعتدال و آرامش را بر خویشتن خویش حاکم گردانیم.

اینک از ستم و ناروایی‌هایی که دیگران به ما روا می‌دارند، فغان

نمی‌کنیم، زیرا به خوبی آگاهیم که همه انسان‌های به ظاهر خوب یا بدا همیشه به عنوان یک آموزگار در کنار ما جاریند، درست مانند گل‌ها! بعضی گل‌ها آمده‌اند تا با بوی بد خویش بگویند:

گل سرخ چه قدر خوش عطر است!

اکنون با نگاه یک روانشناس عالم به این باور رسیده‌ایم که لبخند، مولود شوق و شغف است و پیام‌آور آرامش و آغازگر زیستی شوقناک، همان‌گونه که به دلیل فتح چکاد خودآگاهی، دلی سرریز از غم داریم، به همان‌گونه بایستی لبانی لبریز از شکر لبخند بر لبانمان جاری باشد و با دلی خونین لبانمان سبز باشد از خنکای خنده!

اینک چشم‌ها را باید شست، جور دیگری باید دید؛ گذشته‌ها را رها و آینده را در آغوش کشید و روی به گذشته کرده و به خاطر لغزش‌هایمان کلاه از سر برداریم یعنی، «پوزش» و به خاطر آینده آستین بالا بزنیم یعنی، «تلاش» و به اشک‌ها و لبخندها، شکست‌ها و موفقیت‌ها و مشکلات به عنوان یک آموزگار فهیم و فرزانه بنگریم که آمده‌اند تا در کلاس زندگی به ما بیاموزند:

«وقتی سر خط می‌نویسیم؛ زندگی، نیم نگاهی هم به آخر خط داشته باشیم که کج نرویم! زیرا زندگی یک بوم نقاشی است که در آن از پاکن خبری نیست! و یاد بگیریم که: در دفتر مشق زندگی، خطاهای دیگران را با پاکن اغماض پاک کنیم تا پیوسته دفتر افکارمان سپید بماند و پاکیزه!

دیگر غر نزنیم و گله نکنیم که چرا رنج‌های ما بیشتر از بقیه مردم است، زیرا اکنون می‌دانیم:

آنان که عزیزترند، جام بلا بیشتر دهندشان!!

اکنون به خوبی می‌دانیم: پژواک عمل ما در این جهان - چون کوه -
همواره به سوی ما جاری است.
این جهان کوه است و فعل ما نداشت

سوی ما آید نداها را صدا
حال، اگر هراسانی را یک صندوق هست به مقصد خداوند بدانیم
و اعمال خود را یک نامه، آیا باز هم به خود اجازه خواهیم داد که
عمل زشتی را درباره یک انسان انجام دهیم؟
اکنون اگر خنکای فرح‌بخش و لطیف زیستی طربناک را
می‌خواهیم، باید لقمه‌ی عشق را در فهرست غذای روح خویش قرار
دهیم زیرا به خوبی آگاهیم که غذای روح اندیشه است.
و از هم اکنون به همه چیز و به همه کس عشق بورزیم.
نور بنوشیم.
دوست داشته باشیم و باز هم عشق بورزیم.

عشق به یک دانه شن

به آفتاب، به بیابان

به شکست، به شمع، به اشک

به تنهایی، به لبخند، به سجاده

به خدا، به بهار، به سکوت

به ناکامی، به رنج، به بی‌کسی

و به غباری که از بال پروانه برپیشانی گل سرخ می‌نشیند!

تمامیت هستی را به تماشا بنشینیم و به هریک از آنها هوار هوار!
عشق بورزیم، زیرا اکنون می‌فهمیم که تنها دوست داشتن و مهرورزی
پگانه راه کامیابی و آسوده زیستن در هستی است، زیرا ذات خداوند

«عشق» است! به یاد آوریم آن زمان را که خدا با خستگی و صفت‌ناپذیر
خویش هستی را به تصویر کشید، لختی نشست تا نفسی تازه کند، نیم
نگاهی به آخرین و زیباترین مخلوق خویش کرد و نجواکنان فرمود:
«تو را برای تجسم بخشیدن به عشق خلق کردم که با همه توان و
هستات عشق بورزی و ایثار کنی تا فرشتگان بدانند، چرا باید تو را
تکریم کنند؟»

سپس با غباری از مهر خویش، طبیعت را از آن هفتمین سقف آبی
آسمان گردافشانی کرد و بدین‌سان، همه هستی، عطر و طعم «عشق»
را گرفتند.

اکنون خورشید را به تماشا بنشینید که چه مشتاق و شیفته و
سخاوتمند و وسیع و بی‌نیاز، نور خویش را بر همه، به یکسان بدون
هیچ گونه چشمداشتی می‌افشاند و هدیه می‌کند، زیرا از خالق خود
آموخت که:

«عشق یعنی، ایثار!»

نگاه کن! پروانه را که جان عزیز خویش را فدای شعله شمع می‌کند
و هستی‌اش را با ایثار و عشق در کویر آتش می‌سوزاند.
بنگر در پگاه باکره فروردین گل را، که در اوج جوانی همه هستی
خود را با سخاوتی شگرف برای زنبور عسل، چون سفره‌ای لبریز از
صمیمیت و مهربانی می‌گستراند تا زنبور عسل بیاید و همه هستی او
را در یک جرعه سرکشد!

به تماشا بنشین، ماهی قرمز برکه‌ی تنهایی را که در میان آب‌های
آبی آرام به گرسنگی جوجه‌های مرغ ماهی‌خوار می‌اندیشد و ذهن
نگران و آشفته‌اش خواب را از چشمان خسته و مهربانش می‌رباید و

به این بهانه! آن قدر خرامان خرامان در سطح آب خودنمایی می‌کند تا لحظاتی چند، اندام کوچک او ضیافت رنگینی شود برای سفره خالی مرغ ماهیخوار و جوجه‌هایش! با این عمل، ماهی قرمز برکه، رسالت خویش را به انجام می‌رساند، زیرا او آمده بود تا با مرگ ظاهری خود پیام‌آور عشق خداوند باشد در روی زمین!

نگاه می‌کنیم که سرگله آهوان در دشت چگونه اندام تُرد و نازک خویش را ایثار می‌کند و با چشمانی معصوم به دندان تیز پلنگ می‌نگرد که تا چند لحظه دیگر او را می‌درد و او از ترس بر زانو نازکش می‌لرزد، اما می‌ایستد تا پلنگ او را پاره‌پاره کند و بعد از ریختن خون او، از خون بقیه آهوان بگذرد!

آن آهو با ایثاری شگرف جان خویش را فدای یارانی می‌کند که حتی غالب آنها را نمی‌شناسد، ولی آهو به خوبی می‌داند که خود را به خاطر عشق ذبح می‌کند و در دل نجوا می‌کند:

پرواز را به خاطر بسپار، پرنده مُردنی است!

عشق تجسم عینی می‌باید در وجود نرم و لطیف آن براهی که خود را در مقابل چشمان عقاب به نمایش می‌گذارد و به فرار تظاهر می‌کند! زیرا در ذهن سپید خویش می‌اندیشد که جوجه‌های عقاب چند روزی است که هیچ نخورده‌اند و لحظاتی بعد، اندام نرم او جاشنگاه سفره جوجه‌های عقاب می‌گردد و در آخرین دم حیات خویش، لحظه‌ای که خواب مرگ، آرام‌آرام پلک‌هایش را فرو می‌بندد، شاهد رویش لبخند شمع و شادمانی است بر گونه‌های کوچک جوجه عقاب‌ها و در دل به خویش می‌بالد که توانسته است آن عشق خداوندی را تجسم عینی بخشد و رسالت خود را به اتمام برده!

نگاه کن! زنبور عسل زمانی که گرده گل‌ها را طی ساعت‌ها و ماه‌ها با وسواس و دقتی شگرف در لانه خود به عسل تبدیل می‌کند و بعد از تحمل آن همه رنج وقتی مشاهده می‌کند که دسترنج او، کام اشرف مخلوقات را حلاوت می‌بخشد، از شادی در پوست خود نمی‌گنجد که مسئولیت و وظیفه خویش را به نحوی مطلوب به انجام رسانده است و بدین ترتیب حیاتش معنا یافته!

آری! این گونه ترنم طربناک عشق با تفکر ژرف خداوند در ذره ذره‌ی غبار هستی جاری است!

اکنون با رویت هجوم ایثار و عشق در طبیعت به خوبی آگاهیم که باید، «همه هستی خویش را یک لقمه نور کنیم و در دهان گرسنه‌ای بگذاریم تا سیر گردد، اما، از ایمانش نهرسیم!»

تنها در این لحظه شکوهمند و شیرین است که ما شبیه خداوند می‌شویم و پژواک لبخندش را در آسمان می‌شنویم که شمعناک و شوقمند می‌سراید: آفرین بر نیکوترین خلقت من!!

آری! در این لحظه عطرآگین است که ما شمیم حضرت دوست را به همراه خود به ارمغان می‌آوریم و محبوب مطلوب آن معبود می‌شویم.

اینک ما بریستر آگاهی و خیزد، تولدی دوباره یافته‌ایم و دل آشفتنگی‌هایمان دیگر، ندانستن‌ها نیست؟ بلکه تعلق خاطری شوقناک است به بیشتر دانستن، زیرا بخوبی می‌دانیم که:

دانستن، حاصل خواندن است

فهمیدن، حاصل فکر کردن

درک، حاصل رنج بسیار!

تولد دوباره مان اکنون آغاز می شود و از پوسته سخت تفکرات
کهنه و قدیمی خویش بیرون آمده و شوقمند و شغفتاک چون «بود»
صبور و صادق برقله‌ی سپید اعتکاف محمل گزیده و به لحظه
لحظه‌های زندگی لبخند می‌زنیم، آن‌گاه که همه هستی مان پاره‌ای از
این جهان مادی می‌گردد ولی از ما می‌ریزند و ما تکیده و تلخ و خسته
و خاکستری می‌شویم. یا آنگاه که تکه‌ای از وجودمان را با نگاهی
خیس می‌نگریم که در دل خاک به امانت می‌سپاریم و در دل
می‌گوییم:

غم این خفته چند،

خواب در چشم تَرَم

می‌شکند!

و آن لحظه دردناک که از دست ستمی شیون می‌کنیم و اشک
می‌ریزم یا آنگاه که دل ساده‌مان را عزیزی می‌زاید و ما از شوق در
محراب دل تنهایمان دف می‌زنیم و سماع می‌کنیم و با ساده‌اندیشی!
می‌انگاریم که نازبالتش نرمی برای احساس تُرد و نازک خویش
یافته‌ایم، غافل از فرداها، که بک بغل درد و دوری و دریغ برایمان به
ارمغان می‌آورد!

اکنون به تمامی این لحظه‌ها همچون «بود» متبسم و آرام به مانند:
آبی آرام آسمان‌ها و برلحظه‌های خویش با چشمانی سرریز از
اشک و شمع می‌نگریم و انگار کسی در دلمان می‌خواند:
اگر تنهاترین تنه‌ها شوم،

باز تو هستی!

آری تو که از پدر و مادر برمن مهربان‌تری!

ای عزیز ماندنی!

ای نابِ سخت یاب!

تو یگانه شاهد شریفی برلحظه‌لحظه‌های رنج من!

ای خوب خواستی!

اکنون دستان دردمند و نیازمند خویش را بر آستان نیلوفریت می‌گشایم.

و از تو،

برای همسایه‌مان که نان ما را ریود،

نان!

برای یارانی که دل ما را شکستند،

مهربانی!

برای عزیزانی که روح ما را آزدند

بخشش!

و برای خویشتن خویش،

آگاهی،

عشق و عشق و عشق

می‌طلبیم!

آمین!

فصل دوم

عبارات تأکیدی!

«سخنی دربارهٔ عبارات تأکیدی»

مهربانم!

روانشناسان امروز جملگی بر این باورند که عبارات تأکیدی همان جملات دعاگونه‌ای است که به شکلی تکامل یافته تا هم جنس با احساسات گوناگون ما بتوانند به نوعی خلاء روحی ما را پر کنند. به بیانی دیگر: عبارات تأکیدی مانند تجویز دارو برای جنبه‌های معینی از خویشتن خویش است که می‌خواهید آن را دگرگون سازید!

اها، یک نکته گفتنی است!

عبارات تأکیدی که - در این فصل - ملاحظه خواهید کرد از میان بیش از صد ها کتاب روانشناسی - توسط متخصصان این علم با دقت و وسواسی خاص - انتخاب شده، به نحوی که گاهی با مطالعه یک کتاب، فقط یک عبارت! برداشت شده و با ساعت‌ها خیره ماندن به صفحه مانیتور و با امداد اینترنت و جستجو در سطر سطر اشعار مشهور شاعران و اندیشمندان و روان‌شناسان آمریکایی و اروپایی مانند: آنتونی رابینز، ژوزف مورفی، کاترین پاندر، لوئیز هی و ... (که نام آنان به طور کامل در فهرست منابع آمده است) در راستای تجسم بخشیدن به یک تفکر بدیع و پویا که به نوعی احساس حرکت و رویش را در

روح انسان پدید آورده، تقدیم شما عزیزان می‌گردد!

لحظه‌ی شوقناکی است!

اگر فقط یک عبارت دل شما را تکان دهد و بر صحرای روح و نوع نگاهتان به زندگی، اثری مثبت گذارد، بی‌شک بهانه‌ی شکرینی است برای شکر و رافع تمامی خستگی‌هایمان!

خوب می‌دانید!

چه قدر خواندن مهم نیست، بلکه چگونه خواندن، مهم است. پس نیازی به خواندن مستمر تمام عبارات در یک زمان واحد نیست، چه بسا که یک جمله ساعت‌ها دل و ذهن شما را به معراج ببرد و دلمشغولی عزیز و لطیفی برای تعالی روح شما گردد!

پیشنهاد داریم:

اگر عبارتی به دلتان نشست، آن را در یک قطعه کاغذ نوشته و در عبور نگاهتان قرار دهید، آن‌گاه به نظاره بنشینید آثار شگرف آن را!

امید است این‌گونه باشد!

عبارات تأکیدی!

— عبارات تأکیدی مانند: تجویز دارو برای جنبه‌های معینی از خویشتن است که می‌خواهید آن را دگرگون سازید!

— عبارت تأکیدی جمله‌ای نیرومند و مثبت است که اظهار می‌دارد امری پیشاپیش چنین است!

— فراموش نکن: خواندن عبارات مثبت و تأکیدی در زمان‌های پر تشویش پادزهر معنوی بسیار شفا بخشی در مقابل دردهای روحی است!

— یادت باشد: آنچه در دنیا شاهد آن هستید حاصل اعتقادی است که نسبت به آن دارید!

— به خاطر بسپار: همه شرایط موقتی هستند و هیچ چیز به همان صورت قبل باقی نمی‌ماند!

— شما تجلی افکاری هستید که نسبت به خودتان دارید!

— فراموش مکن: این که شرایط چگونه تغییر کند، فقط بستگی به شما دارد!

— در مقابل هر چه مقاومت نشان دهید اصرار می‌ورزد!

— به خاطر بسپار: عشق خداوند نسبت به تو، غیرشرطی است!

— زندگی شما در قسمت و شانس، خلاصه نشده است!

— به خاطر بسیار: عشق یعنی، تمرین نیایش!

— اگر دوستدار زیبایی باشی، زیبایی را می بینی و اگر از دیدن

زیبایی بترسی، زشتی را می بینی!

— اگر در زندگی به آن چه آرزو داری نمی رسی، به این دلیل نیست

که خداوند نخواسته به دعاهاى تو پاسخ دهد، بلکه به این علت

است که آن چه تو فکر می کنی برخلاف چیزی است که آرزو داری به

آن برسی!

— یادت باشد: کسی که از انجام کارهای نیک لذت می برد از انجام

کارهای نیک واقعی، ناتوان است!

— ما به دنیا آمده ایم تا عشق و خلاقیت خداوند را در زمین ادامه

دهیم!

— یادت باشد: خداوند ما را اتفاقی به دنیا نفرستاد!

به خاطر بسیار: اعمال و رفتار منفی، ناشی از ترس است!

فراموش نکن: فردی که شقاوت می کند، می ترسد!

— برای رهایی از ترس، باید مشعل عشق را در درونمان روشن

کنیم!

— ما نباید حضور دایم خداوند را در زندگی خود فراموش کنیم.

— ما بیشتر از زندگی می ترسیم تا مرگ!

— قضاوت های تو چیزی جز اندیشه های نیستند!

— یک گل لاله سعی نمی کند خود را از گل سرخ متمایز سازد، زیرا

تمایز هست. لازم نیست با زور و جدل بخواهید خود را از دیگران

تمایز سازید!

— بیماری نشانه ای از حکم خداوند بر ما نیست، بلکه حکم

خودمان در مورد خویش است!

— این فرمول را با صدای بلند بخوانید: موفقیت = تلاش!

— کامیابی یعنی: توانایی + شکست ناپذیری + شهامت!

— این ضعیفانند که بی رحمتند، نرم خوئی را می توان تنها از آنان که

قوی ترند انتظار داشت!

— این قرص واژه را روزی سه بار بخورید:

«من فردی هستم، آرام، معتدل، خردمند و خوددار».

— فراموش نکن: ما هر کدام دارای فرشتگان محافظ یا نگهبان

هستیم که در مواقع لازم و هنگام درخواست ما به یاری ما می شتابند!

— هر روز به گونه ای رفتار کنید تا پرتو کارهای نیک شما بر دیگران

بتابد، و هرگز در فکر آن نباشید که آیا آنان نیز عمل متقابل انجام

می دهند یا نه!

— روزی پنج بار با صدای بلند بخوانید:

«خدا با من است و مرا تنها نمی گذارد. خیلی عالی است!»

به خاطر بسیار: اگر از انجام کاری واهمه دارید، همان کار را انجام

دهید!

— در اوج مشکلات و سختی ها نام «او» را بر زبان آورید و بگذارید

تا یاد «او» تمام وجودتان را اشباع کند!

— همواره در فکر پیشرفت و ارتقاء خود باشید!

— مواظب سخنان خود باشید، آنها خلاق هستند!

— دعای شما زمانی مستجاب می شود که به این موضوع پی برده

باشید که چرا دست به دعا برداشته اید؟!

— اگر بهترین مائده‌های زمین را بر سر سفره‌تان بگذارید و شما در خشم و نفرت باشید، زهری است که به کام خود روانه ساخته‌اید!
— چنانچه مهربان باشیم، شاد، خرمند و سرور نیز خواهیم شد!
— قدرت و نیروی ما فقط در میزان ترحم و شفقت و احسان و صدقه دادن ما به دیگران تقویت می‌شود و شکوفا می‌گردد!
— یادت باشد: گناه یعنی، هرچیزی که باعث شود روح تو تعالی پیدا نکند!

— فراموش نکن: هر نوع عملی که بر اساس ایمان باشد، مورد لطف خداوند است!

— وقتی ما می‌میریم، در این دنیا می‌گویند: یک نفر مُرد و در آن دنیا می‌گویند: یک نفر به دنیا آمد!

— پیش از آن که شادی و سرور را تجربه کنیم، لازم است معنا و مفهوم اندوه و ماتم را دریابیم!

— یادت باشد: کره زمین صرفاً مکانی موقت برای آموزش و تعلیم ما است!

— فراموش نکن: شادی‌ها، غم‌ها، لذت‌ها و دردها هر کدام به نوبه خویش به ما کمک می‌کنند که تکامل روحی خود را به سهولت انجام داده و به رشد بیشتری نایل آییم!

— یادت باشد: یک قانون در طبیعت حاکم است! با ارتکاب به گناه، تمام تلاش‌ها و کوشش‌های قبلی مان از بین خواهند رفت!

— باید عاشق افکاری شد که برایمان شادمانی و تندرستی و امید و خبر و برکت به همراه می‌آورد!

— عشق، آینده را مانند وقتی کسی را دوست می‌داری تو آینده‌ی

اویی و او آینده‌ی توست و با انعکاس عشق، تو و او بی‌نهایت را به تماشا می‌نشیند!

— در دفتر خاطرات خود بنویسید: من بزودی منتظر موفقیت هستم!

— ساده‌ترین کار در جهان این است که خود باشی و سخت‌ترین کار در جهان این است که کسی باشی که دیگرانت می‌خواهند!

— بی‌وقفه تلاش کنی تا آهنگی موزون و آرام به کار خود دهی!

— به یاد داشته باش: تعیین هدف، کلید دروازه موفقیت است!

— فراموش مکن: شما دقیقاً همان قدر ارزش دارید که فکر می‌کنید.

به یاد بساز: **چاپلوسی یونجه لطیفی است برای درازگوشان دمه‌دار!**

— ارزش شما بیش از آن است که تصور می‌کنید، تنها مشکل این است که این حقیقت را تاکنون کسی به شما نگفته است!

— هدف‌هایتان را طی فهرستی یادداشت کنید!

— یادت باشد: یادداشت کردن هدف‌هایت نخستین گام برای به واقعیت درآوردن آنها می‌باشد!

— باید دغدغه رسیدن به هدف خود را داشته باشید که دغدغه‌ای شکوهمند است!

— الان! همین الان! قسم بخورید که موفق شوید!

— بیاموزید که معمار زندگی خود باشید!

— با صدای بلند بخوانید: «اندیشه بدون عمل هیچ ارزشی ندارد!»

— تلاش شما مانند: سپرده بانکی است! منتظر سود باشید!!

— بیاموزید که اگر راحت بنشینید، هرگز راه به جایی نخواهید برد.

— به خود، سرنوشت خود و خدای خود ایمان داشته باشید!

— تنها ایمان به خداوند است که هر ابده منفی و ترس و اضطرابی را از دل‌ها می‌زداید و این تحول روحی، همه چیز را تغییر می‌دهد!

— بپذیرید که ناکاری را شروع نکنید، تغییری در زندگی شما پدید نخواهد آمد!

— بگذارید شعله‌های آتش شور و اشتیاق جزو وجودتان را در برگیرد و زیانه‌های آن به انرژی عضلاتی تبدیل شود!

— یک نسخه برای شما! هر روز جلوی آینه بایستید و با صدای بلند بخوانید: من به این جهان آمده‌ام تا موفق و پیروز باشم و بیاری خداوند موانع را از سر راه بردارم. من انسانی هستم؛ شاد، آزاد، خوشبخت و کامروا!

— به‌خاطر بسیار ناممکن وجود ندارد!

— فراموش نکن: ایمان ماده اصلی و خمیرمایه‌ی دستیابی به آرزوهاست!

— به‌خاطر بسیار: ایمان ابزار نیرومندی است که هرگز دیده نمی‌شود!

— هر صبح با لبخندی خود را در آینه ببینید و بلند بخوانید: هر روز وضع من از هر جهت بهتر و بهتر می‌شود!

— هر شامگاه با خود بخوانید: هر روز، همه چیز از هر جهت بهتر می‌شود و من در تمام زمینه‌های زندگی غنی‌تر می‌شوم!

— از یاد نبریم: تصورات ذهنی، تعیین‌کننده‌ی هدف‌هاست!

— توانگران پیش از آنکه به اهداف برسند، در آینه دل، خود را توانگر دیده‌اند!

— به‌خاطر بسیارید: بزرگ بیندیشید تا بزرگ شوید!

— بیاموزیم که در زندگی، هر کس، مسئول مشکلات و پدیدآورنده شادمانی خویش است!

— اندیشه حقیر، انسان را حقیر نگه می‌دارد!

— ذهن خود را از اندیشه‌ی ثروت سرشار کنید!

— به یاد بسیارید: امواج فکری منفی، رویدادهای منفی و امواج فکری مثبت وقایع مثبت را بوجود می‌آورند!

— از تمرین یاد بگیر، تا رسیدن به مقصد به ناله می‌چسبد!

— رویاها، بازنات ذہنیات ما هستند و پرتوهایی که از عمق وجودمان برمی‌خیزند و پیرامون ما را روشن می‌کند!

— آنچه را که از صمیم دل بخواهید، زندگی به شما خواهد داد!

— به‌خاطر بسیار: جرأت کنید که خودتان باشید!

— ایمان عمیق به هر چیزی، نیروهای عظیم باطنی را بیدار می‌کند تا بر محدودیت‌ها چیره شوند!

— پشتکار! تنها مرز بین شکست و کامیابی است!

— دست شکست‌ها را در داخل آستین پنهان و صدای خنده‌ات را بگوش همه برسان!

— در بین جماعتی که ایستاده‌اند، نشین!

— در بین جماعتی که نشسته‌اند، نایست!

— در بین جماعتی که می‌خندند، گریه نکن!

— در بین جماعتی که می‌گیرند، نخند!

— از خاطر مبر: کامیابی تو ویژگی‌هایی دارد که حتی دوستان نزدیک‌ت را ناراحت می‌کند!

— بزرگترین اشتباه ما در این است که پیوسته از اشتباه کردن واهمه داشته باشیم!

— می دانی راز شکست چیست؟ راضی کردن همگان!

— بعضی اوقات رویاء باش که دام‌ها را تشخیص دهی و گاهی شیر باش که گرگ‌ها را بترسانی!

— هرگز با کُران پیچ نزن و به کوران چشمک نزن!

— نه زیاد شیرین باش که قوررت دهند و نه زیاد تلخ باش که قیات کنند!

— می دانی، دو گروه قادر به تغییر افکارشان نیستند:

احمق‌ها و مردگان!

— هرگز نگذارید عمل شما به عادت تبدیل شود زیرا طراوت اعمال را از شما گرفته و به شما آسیب می‌رساند، هرگز نگذارید عادات بر شما حاکم شوند!

— یادت باشد: همه چیز به بهترین چیز تبدیل می‌شود، اگر چیزی خوب پیش نمی‌رود، به خاطر آن است که هنوز به پایان آن نرسیده‌اید!

— فراموش مکن: تمام راه‌ها به یک جا می‌رسند، اما تو راه خودت را بگزین و تا پایانش برو، سعی نکن تمام راه‌ها را طی کنی!

— یادت باشد: اعتراف به ایمان یک انسان، در اعمال اوست نه در گفته‌هایش!

— به خاطر بسیار: در ملکوت جایی برای پیش داوران و ناسازگاران نیست!

— در آن روز موعود! خداوند از کارهایی که نکرده‌ایم سؤال

می‌کنند، نه از کارهایی که کرده‌ایم!

— کسی که می‌بخشد، قلب خودش را می‌شوید و معطر می‌کند!

— آن زمانی که دست از تلاش برای دست‌یابی به آرزویی بردارید، زمانی است که خللی در اعتماد به نفس شما ایجاد شده است اینجا است که به خود اطمینان ندارید!

— هر کمبود اعتمادی که حس می‌کنید در واقع یک توهم است، شما فرزند معجزه‌آسا و بی‌نقص کائنات هستید و فراتر از هر معیاری قدرتمندید!

— کسی که می‌پرسد، تا پنج دقیقه احمق است، کسی که نمی‌پرسد

برای همیشه احمق می‌ماند!

— فراموش مکن: کسی که خدا را بشناسد او را توصیف نمی‌کند، کسی که خدا را توصیف می‌کند، او را نمی‌شناسد!

— تمام بدبختی‌ها از زمانی آغاز شد که به این فکر افتادیم که شاید چیزی بهتر نیز وجود داشته باشد!

— لازم است که در دنیا باشید و در آن زندگی کنید، ولی نباید هیچ وابستگی به آن داشته باشید، بلکه باید فقط و فقط به خدایی که در دل‌تان خانه دارد توجه کنید!

— فراموش مکن: تنها ذهن‌های پاک به خرد الهی دست می‌یابند!

— به خاطر بسیار: وقتی در جستجوی خودت باشی، خداوند را در کنارت احساس می‌کنی!

— هر روز طوری از خواب بیدار شوید که گویی دوباره زنده شده‌اید!

— به خاطر بسیار: خدمت به دیگران شاخص‌ترین نوع تمرین

معنوی است!

— با این احساس به دیگران خدمت کنید که آن‌ها در حقیقت خود شما هستند و شما با این عمل در حال پرستش خداوند هستید!

— به خاطر بسیار: گریه برای گذشتگان، آنان را زنده نمی‌کند و از مرگ ما هم جلوگیری نمی‌کند!

— فراموش مکن: بدون تزکیه و پاک کردن دل خود، تکرار نام خداوند تنها به هدر دادن وقت است!

— خداوند در ذهن ساکن نیست، بلکه در دل حضور دارد، برای شناخت او از دل کمک بگیر!

— اگر میخی در مسیر حرکت لاستیک ماشین باشد، باعث پنجر شدن چرخ‌های آن می‌گردد. دو واژه «من» و «مال من» میخ‌هایی هستند که باعث پنجر شدن چرخ پیشرفت معنوی انسان می‌گردد!

— هدف ما در این دنیا باید همین باشد؛ آموختن و عشق ورزیدن! — عدم وابستگی، به معنای ترک کردن خانه و خانواده و پناه بردن به جنگل نیست، چرا که هیچ گونه تضمینی وجود ندارد که در سکوت و تنهایی جنگل نیز خیال خانه و خانواده هنوز در ذهن شما وجود نداشته باشد!

— فراموش مکن: زیر بنای عشق آزادی ست، اجبار، عشق را پژمرده می‌کند!

— به خاطر بسیار: شادی، دلیلی نمی‌طلبد، این ناشادی است که دلیل می‌خواهد!

— بگذار کارهایت یک راز بماند، فقط نتایج را به مردم نشان بده!

— شادی آنگاه از راه می‌رسد که با زندگی جفت می‌شود، چنان هماهنگی که هر کار با لذت همراه می‌شود و ناگهان درخواهی یافت، مکاشفه تو را دنبال می‌کند!

— فراموش مکن: گل سرخ زیبا می‌شکفتد و تلاش نمی‌کند که نیلوفر باشد، همه به راه خود می‌روند، نکته همین جاست! خودشو و از باد میر!

— به خاطر بسیار: برده نباش! تا جایی پیرو جامعه باش که احساس می‌کنی لازم است، اما همواره حاکم بر سرنوشت خود باش!

— به یاد داشته باش: اگر تو تجربه‌ای از عشق نداشته باشی، آن وقت هیچ تجربه‌ای از عبادت نخواهی داشت!

— فراموش مکن: مکاشفه به گونه‌ای طبیعی به انسان شاد، رو می‌کند؛ مکاشفه خود به خود یا شادی همراه است!

— به خاطر بسیار: خندیدن و شادمان بودن، نوعی نیایش است!

— هر لحظه با گذشته وداع کن. در دنیای شناخته بمیر تا به دنیای ناشناخته راه یابی، با مُردن و لحظه به لحظه تولد یافتن خواهی توانست زندگی را زندگی کنی و مرگ را نیز هم!

— بخند! بخند! و بخند! زیرا در بطن همین خنده به اشراق خواهی رسید!

— تمام کیهان یک لطیفه است، یک شوخی یا یک بازی و آن روزی که این را درک کنی، خواهی خندید و آن خنده هرگز بند نخواهد آمد.

— گنج تو در وجود توست، جای دیگر در جستجوی آن مباش، قصرها و پل‌ها منتهی به آن افسانه است، باید که در وجود خود پل خود را برپا داری، قصر آنجاست، گنج نیز همان جاست!

- به خاطر بسیار: وجود را ببین، به حیات گوش فراده و ذره‌ای از آن باش!

- فراموش مکن: هر چه را دوست بداری، همان خواهی شد، عشق کیمیای است، هرگز دوستدار چیزهای نادرست مباش، چون وجود تو را تغییر می‌دهند!

- به یاد داشته باش: تنها آن چه را که تجربه کرده‌ای از آن توست!

- چرا از آنچه تجربه نکرده‌ایم، بگریزم، بیاییم به تجربه آنچه نکرده‌ایم، بپردازیم!

- هر لحظه را به گونه‌ای زندگی کن که گویی واپسین لحظه است و کسی چه می‌داند، شاید آخرین لحظه باشد!

- قلب من از رنج می‌ترسد، به او بگو: که ترس از رنج، بدتر از خود رنج است!

- هیچ دلی نیست که در پی آرزوهایش باشد ولی رنج نبرد!

- به خاطر بسیار: عشق آموختنی است!

- زمانی که واقعاً خواستار چیزی هستی، باید بدانی که این خواسته «در ضمیر جهان» متولد شده است و تو فقط مأمور به انجام رساندن آن در روی زمین هستی!

- فراموش مکن: زمانی که با همه وجود خود، حقیقتاً، آرزویی داشتی، کل کائنات به نحوی عمل می‌کنند که تو بتوانی به آرزوی خود برسی!

- فراموش مکن: تنها امنیت واقعی در زندگی، استقبال از عدم امنیت است!

- بشتاب و مترس، دلیری کن و بیا، که چون عزم درست کردی

همه دشواری‌ها بر تو آسان شود!

- با خود بخوان: سرانجام دریافتم که در قلب زمستان، تابستانی شکست ناپذیر در درونم وجود دارد!

- فراموش مکن: کسانی که ترس را لمس نکرده باشند، شجاعت را نخواهند آموخت!

- به خاطر بسیار: دشواری‌ها، شجاعت و خرد ما را به مبارزه می‌طلبند!

- به خاطر بسیار: علت جرأت نداشتن ما، دشواری امور نیست، چون جرأت نداریم، امور دشوار می‌نمایند!

- چه بسا رویدادی که از آن می‌گریزی به نفع تو باشد و چه بسا چیزی که بسیار دوستش می‌داری به زیان تو عمل کند!

- فراموش مکن: زندگی همین چیزهای کوچک است و اگر به چیزهای بزرگ دل‌ببندی زندگی را از دست داده‌ای!

- یگانگی خود را بپذیر، نادانی خود را بپذیر، مسئولیت خود را بپذیر و سپس معجزه را ببین!

- به خاطر بسیار: انسان بدون از دست دادن منظره‌ی ساحل برای مدتی طولانی، سرزمین‌های تازه را کشف نمی‌کند!

- فراموش مکن: هر چیزی را که در این جهان از دست بدهی، معادل یا بهترش را به تو خواهند داد!

- یادت باشد: عالم شدن به معنای دگرگون شدن نیست!

- به خاطر بسیار: مراقبه تسلیم است، تقاضا نیست، مراقبه رها کردن خود در شیوه‌ای است که هستی تو را آنگونه می‌خواند مراقبه توکل است!

— به زندگی پس از مرگ کاری نداشته باش، دغدغه‌ات باید حیات پیش از مرگ تو باشد!

— تمام آرزوها غرولندی بیش نیستند، همواره نق می‌زنند و آسایش را از تو می‌گیرند، بیاموز که هنر زندگی در پی آرزویی نهفته است!

— به خاطر بسیار شنیدن آموختن است، چون آن دم که در سکوت می‌شنوی، تمام هستی با تو سخن می‌گوید!

— فراموش مکن: اگر می‌خواهی با عشق زندگی کنی، بایستی آن را با دیگران تقسیم کنی!

— به یاد داشته باش! زندگی ناآگاهانه هرگز نمی‌تواند زیبا باشد!
— زندگی تنها یک فرصت برای بالیدن است. برای شدن، برای شکفتن، زندگی در ذات خود تهی است، تا خلاق نباشی نمی‌توانی زندگی را سرشار از خرسندی کنی!

— با خود بخوان: از فقر بیزارم! فقر را محترم نمی‌شمارم، تحسین نمی‌کنم و آن را فخر نمی‌دانم!

— فراموش مکن: انسان پلی است میان شناخته و ناشناخته، درجا زدن در قلمرو شناخته «ابلهی» است!

— به خاطر بسیار به جستجوی ناشناخته بار سفریستن، آغاز خردمندی است، یکی شدن با ناشناخته بیداریست، بودا شدن است!

— به یاد داشته باش: کمال‌گرایی نوعی سفر طولانی است از آن چه هستی، به سوی آن چه که باید باشی!

— هشتاد و هشتاد! فرق است میان بچگی و کودک بودن، بچگی ناپختگی

است و کودک بودن معصومیت است، سعی کن کودک بهمانی!
— فراموش مکن: عشق می‌بخشد، همان گونه که گل از عطر افشانی لذت می‌برد!

— به خاطر بسیار: «خود» انسانی است و «از خود رهایی» آسمانی، «خود» دوزخ است و «از خود رهایی» بهشت!

— فراموش مکن: بشریت تمام رشد خود را مدیون گروهی انگشت‌شمار است و نه گروه‌های بی‌شمار مردم!

— زندگی هدیه‌ای حاضر و آماده نیست، تو وارث همان حیوانی هستی که خود آفریده‌ای!

— به خاطر بسیار: زندگی سخت ساده است، خطر کن، وارد بازی شو، چه چیزی از دست می‌دهی؟ بادست‌های تهی آمده‌ایم و با دست‌های تهی خواهیم رفت. نه! چیزی نیست که از دست بدهیم. فرصتی بسیار کوتاه به ما داده‌اند تا سرزنده باشیم تا ترانه‌ای زیبا بخوانیم و فرصت به پایان خواهد رسید. آری! این گونه است که هر لحظه «غنیمت» است!

— به خاطر بسیار: مکاشفه نه سفری در فضا است و نه سفری در زمان، مکاشفه، بیداری آگاهی است!

— ذهن را رها کن و به دل در آویز، این نخستین تغییر است، کمتر فکر کن و بیشتر احساس کن!

— بیاموز که پیوسته شادمان باشی زیرا در شادمانی است که به خداوند نزدیکتر می‌شوی!

— برای زیستی سبز، ده فرمان را به کار ببر: ۱- آزادی. ۲- یگانگی فردیت. ۳- عشق. ۴- مکاشفه. ۵- جدی نبودن. ۶- سرزندگی.

۷- خلّاقیت. ۸- حسّاسیت. ۹- خرسندی. ۱۰- احساس رازگونه‌گی!
 - فراموش مکن: تمام آن چه را که می‌توان تجربه کرد، شاید گفتنی نباشد، و تمام آن چه که گفتنی است، شاید آزمودنی نباشد!
 - به خاطر بسیار: شهوت رو به مادون دارد و عشق به ماوراء می‌نگرد! شهوت همانند ریشه‌های یک درخت است و عشق همچون بال‌های یک پرنده!
 - فراموش نکن: یکی از این روزها، هیچ یک از این روزها نیست، امروز، روزی است که باید کاری بزرگ را آغاز کنی!
 - وجود را ببین، به حیات گوش فراده و ذره‌ای از آن باش!
 - تلاش نکن که زندگی را بفهمی، زندگی را زندگی کن! تلاش نکن که عشق را بفهمی، عاشق شو!
 - خندیدن یک نیایش است، اگر بتوانی بخندی آموخته‌ای که چگونه نیایش کنی!
 - فراموش مکن: نام خوب با تلاش زیاد به دست می‌آید، اما با یک عمل نادرست از دست می‌رود!
 - به خاطر بسیار: سریع‌ترین شیوه موفق شدن، آن است که به گونه‌ای زندگی کنی که گویی مشغول بازی هستی!
 - چه نیکوست آرمانی را در زندگی برگزینی، آن گاه تمام زندگی‌تان را وقف آن کنید!
 - به خاطر بسیار: بهتر است روی کف پاهایمان بمیریم تا آنکه بر زانویمان زندگی کنیم!
 - به یاد داشته باش: موفقیت بزرگ تنها از آن کسانی است که از آغازهای کوچک خرسندند!

- به جای لمن و نفرین به تاریکی، چراغی روشن کن!
 - یادت باشد: کسی می‌تواند بلندتر ببرد که از فاصله دورتری خیز برداشته!
 - مفهوم این جمله را دریاب، اگر من برای شکستن درختان هشت ساعت وقت در اختیار داشتم، شش ساعت آن را صرف تیز کردن تبرم می‌کردم!
 - به یاد داشته باش: از گذشته بیاموز تا آینده را بهبود بخشی!
 - فراموش مکن: آنچه را که ما با لذت و خوشی می‌آموزیم، هیچ گاه فراموش نمی‌کنیم!
 - این حقیقت را فراموش نکن: کسی نمی‌تواند به دیگری آموزش دهد، هر یک از ما باید آموزگار باشیم!
 - یادت باشد: با اعمال موعظه کن، نه با زیانت!
 - هرگز آنچه را که خود انجام نمی‌دهی، آموزش نده!
 - یادت باشد: همیشه زیانت را با احتیاط به کار ببر، اما چشمانت را با سرعت!
 - برای موفقیت همیشه به آهستگی شتاب کن!
 - هرگز فراموش نکن: اراده‌ای پاک و قوی، قدرتی کامل و کمال یافته است!
 - به خاطر بسیار: اگر تو اشتباهی مرتکب نشده‌ای، مفهومش این است که تلاشی کامل و صد درصد هم نداشته‌ای!
 - فراموش نکن: گاهی اشتباهی جزئی، رشدی عظیم به همراه دارد!
 - هرگاه از شما می‌پرسند: «می‌توانید کاری را انجام دهید؟»

بگوئید: می‌توانم! آن‌گاه چگونگی انجام آن را پیدا می‌کنید!

— به خاطر بسیار: اعتماد کردن به هر کس و اعتماد نکردن به هیچ کس، هر دو شکستی برابر است!
— فراموش مکن: قابل اعتماد بودن، ارجمندتر از مورد علاقه بودن است!

— همیشه همچون توپ پلاستیکی باشید که هر چه محکم توبه زمین می‌خورد بالاتر می‌رود!

— به خاطر بسیار: اگر لازم است، گاه بیفتید، اما هنگامی که افتادید بر زمین دراز نکشید!

— یاد باشد: «کار = شانس» یعنی، هرچه بیشتر کار کنی، اقبال بلندتری داری!

— به خاطر بسیار: راه رفتن در نور، یعنی؛ خارج شدن از تاریکی!
— فراموش نکن: امانت و درستی پاداشی است که ما به خود می‌دهیم!

— اذهان بزرگ فرصت‌ها را به وجود می‌آورند اما دیگران منتظر فرصت می‌نشینند!

— هرگز فراموش نکن: برای رسیدن به هر هدف بزرگ و ارزشمند، امروز تنها روزی است که وجود دارد!

— برای رسیدن به شادکامی، همیشه امید بهترین را داشته باش و برای بدترین آماده باش!

— به یاد بسیار: امید؛ لباس خوش رنگ و رویی است که بر خستگی دیروزمان می‌پوشیم!

— در مسیر سخت هدف‌تان همیشه یک همراه خوب داشته باشید

به نام، امید!

— با خود تکرار کن: همیشه فردایی وجود دارد!

— یاد باشد: خشمگین شدن از انتقاد، تاکیدی بر درستی آن است!

— فراموش مکن: انتقام گرفتن غذایی است که باید سرد میل شود!

— هدف داشتن به تنهایی کافی نیست، به هدف زدن مهم است!

— اتم از انرژی عظیمی برخوردار است، به انسان توجه کن!

— انسان موفق کسی است که می‌تواند با آجرهایی که دیگران

برایش پرتاب می‌کنند، بنیادی محکم بنا گذارد!

— به یاد داشته باش: تنها راه رسیدن به تکامل، انکار نفس است!

— مطمئن باش: اگر به خودت ایمان داشته باشی هیچ چیز مانع

راحت نیست!

— این فرمول را به خاطر بسیار: نه بار زمین بخور، ده بار برخیز!

— دقت کنید: اگر شما در وقت مناسب دانه‌ای نکاشته‌اید، هرگز

نمی‌توانید در وقت درو کردن محصولی به دست آورید!

— برنامه ریزی کردن، یعنی تصمیم‌گیری برای آن که امروز، چه

چیزی را تغییر دهید تا فردای‌تان با دیروز متفاوت شود!

— افکار بزرگ هدف دارند، افکار کوچک، آرزو!

— فراموش نکن: کسی که نمی‌تواند رنج‌های کوچک را تحمل کند،

هیچ‌گاه نمی‌تواند کارهای بزرگ انجام دهد!

— یاد باشد: عفو و بخشش نیکوست، اما فراموش کردن،

نیکوترین است!

— اگر بخواهید همه چیز باشید، نمی‌توانید چیزی شوید!

- با خود تکرار کن: من خم می شوم، اما نمی شکتم!
 - فقط کسانی که جرأت شکست عظیم را دارند، می توانند به پیشرفتی عظیم نایل شوند!
 - یادداشت کن: در جهان هیچ چیز مقدس تر از آن نیست که با خوبان همراه باشی!
 - به خاطر بسیار: زیبایی عامل عشق و پاکیزگی عامل حفظ آن است!

- باور کن: شکست نخوردن هرگز به معنای پیشرفت نیست!
 - فراموش نکن: غیرممکن ها اغلب چیزهایی هستند که برایشان تلاشی نشده است!

- با خود تکرار کن: اگر شخصی یک بار مرا فریب دهد، شوم بر او باد، اگر دو بار مرا فریب دهد، شوم بر من باد!

- افسوس: که خوشی ها و اندوه های مان را خیلی پیش از آنکه آنها را تجربه کنیم، برمی گزینیم!

- از یاد میر: ریشه ی تحصیل تلخ است، اما میوه ی آن شیرین!
 - بزرگترین ترازدی آن است که ما از زندگی درس نمی گیریم!
 - هرگز از سایه ها نهراسید، سایه ها نشانه ی آن است که در همان نزدیکی روشنایی وجود دارد!

- هیچ چیز تسلی بخش تر از آن نیست که دریابید مشکلات همسایه نیز دست کم به اندازه ی مشکلات خودتان بزرگ است!
 - یادداشت باشد: مردم از افرادی که احساس حقارت را در آنها زنده می کنند، بیزارند!

- به خاطر بسیار: استوار باشید، اما سرسخت نباشید!

- به این عبارت فکر کن: به درخت نگاه کن، چون باد می وزد، خم می شود، اما نمی افتد!

- یادداشت باشد: تکامل حادثه نیست، بلکه پیشرفتی منطقی است که به عهده شما می باشد!

- فراموش نکن: خطا کردن خصوصیت انسان است، اصرار در خطا خصوصیت شیطانی!

- پذیرفتن آنکه خطا کرده اید، بهترین شیوه ای است که نشان می دهد کمی عاقل تر شده اید!

- قانون مهم آن است: هرگز چیزی را تلف نکنید، چه وقت باشد، چه تکه ای کاغذ!

- هنر تعریف کردن و خوش گویی را بیاموزید؛ دارایی بزرگی است!

- به خاطر بسیار: تنفر زیرکانه ترین شکل خشم است!
 - تنفر از افراد، مانند آن است که برای خلاص شدن از دست موش

خانه تان را به آتش بکشید!

- تنها در فرهنگ نامه ها است که توفیق بیش از کار ظاهر می شود!
 - رمز موفقیت آن است که کارهای معمولی را به شکلی ارزشمند انجام دهید!

- به خاطر بسیار: برای موفق شدن تنها یک راه وجود دارد، اما برای شکست خوردن راه های زیاد!

- هرگز تصمیم تان را پیشاپیش اظهار نکنید!
 - به یاد داشته باش: افراد متمول همیشه دولت مند نیستند!

- بهترین شیوه موفقیت: با آن رو به رو شوید! با آن رو به رو شوید!

— به خاطر بسیار: جهالت، شب ذهن است، اما بدون ماه و ستاره!
 — از جسمت مراقبت کن: جسم معبد روح است و وسیله‌ای به سوی هدف و سرانجام!
 — اگر می‌توانستیم دست‌های مان را با همان انرژی زبانمان به حرکت درآوریم، چه کارهای حیرت‌انگیزی که می‌توانستیم انجام دهیم!

— بهتر است برای یک روز هم که شده «شیر باشید» تا آن که در همه‌ی سال‌های زندگی‌تان «گوسفند» باشید!

— به خاطر بسیار: قانون زندگی آن است که شغل را به لذت تبدیل کنیم و لذت را شغل خود بدانیم!
 — فراموش مکن: بدون انکار نفس، کسی نمی‌تواند خداوند را درک کند!

— بهترین روش برای خوشحال کردن خود، آن است که دیگری را خوشحال کنید!

— این جمله را به خاطر بسیار: چون مار عاقل باش و چون فاخته بی‌آزار!

— خرد در مقدار دانش و آگاهی نیست، بلکه در میزان بهره‌وری از آن است!

— ناراحتی هایتان را بر شن و ماسه بنویسید و دستاوردهایتان را بر سر مزار!

— به خاطر بسیار: خشم بادی است که چراغ ذهن را خاموش می‌کند!

— به یاد داشته باش: قدرتمندترین افراد، خردمندترین آنهاست!

— یادت باشد: در ازای هر ده دقیقه خشمگین شدن، ششصد ثانیه شادی را از دست می‌دهی!

— شناگران اغلب با غرق شدن می‌میرند و خشمگینان با خشم!
 — به خاطر بسیار: خطا کردن خصوصیت انسان است و عفو کردن خصوصیت الهی!

— خشنودی از آن چه که دارید، بسیار خوب است، اما هرگز از آن چه که هستید خشنود نباشید!

— آرامش‌تان را حفظ کنید، از جا در رفتن، شما را بدتر از کسی جلوه می‌دهد که مسبب آن بوده است!

— آنقدر خردمند نشوید که لذت خندیدن را از دست بدهید!
 — فراموش نکن: انسان تنها موجودی است که قدرت خندیدن به او عطا شده است!

— یادت باشد: خوش‌رویی و پشاشی، از مشکلات می‌کاهد!
 — کتاب‌ها از نظر تعداد بی‌نهایت‌اند و زمان کوتاه، بنابراین رمز

دانش و آگاهی آن است که آنچه را اساسی است بیاموزیم!
 — به خاطر بسیار: بهترین بخش شجاعت، ملاحظه‌کاری و احتیاط است!

— فراموش نکن: درک‌های زمین هیچ چیز بزرگ و ارجمندی نیست، مگر انسان، در انسان هیچ چیز بزرگ نیست، مگر ذهن!

— زندگی کوتاه است، اما همیشه برای رفتاری مؤدبانه وقت وجود دارد!

— از یاد مبر: برای نورافشانی دو راه وجود دارد: شمع باشید یا آینه‌ای که نور را باز می‌تاباند!

— هیچ کسی از درستی، صداقت و نیکویی شما چیزی نمی داند
مگر آنکه با عمل خود آن را به نمایش بگذارید!

— به خاطر بسیار: هر آن چه که زیاست همیشه خوب نیست، اما
هر آن چه که خوب است همیشه زیاست!

— باور کنید: هیچ زیبایی مانند زیبایی ذهن نیست!

— یادت باشد: زندگی جریان پیوسته‌ی تجربیات است!

— خوب فکر کن: نیمی از زندگی ما صرف «اگرها» می شود!

— یادداشت کن: جاودانگی در مرگ نهفته است، همانگونه که گُل

در دل خاک نهان است!

— برای مشکلات زندگی هیچ پاسخ آماده‌ای وجود ندارد، شما

باید آن‌ها را بجوید!

— جای تأسف! ما همیشه برای زیستن آماده می شویم، اما برای

زندگی نه!

— عقاید بزرگ، مادر، اعمال بزرگند!

— همیشه به آهستگی فکر کنید و به سرعت عمل!

— خیلی بامزه است! ما خود تقدیرمان را می سازیم و آن را

سرنوشت می نامیم!

— به یاد داشته باش: سکوت، هنر بزرگ گفت و گو است!

— ناراحتی و شکست را بپذیرید، تا از شادی لذت ببرید!

— نادان شادمانی را در دست هایش می جوید، اما خردمند آن را در

زیر پا هایش می باید!

— به خاطر بسیار: تو مخلوق شرایط نیستی، بلکه شرایط مخلوق

تو هستی!

— فراموش نکن: راز عظیم موفقیت آن است که بدانید چگونه

منتظر بمانید!

— به یاد داشته باش: افکار صبحگاهی، اعمال روزنان را تعیین

می کنند!

— لباس انسان را نمی سازد، اما از جانب او سخن می گوید!

— زندگی را به تمامی زندگی کن، در دنیا زندگی کن بی آنکه

جزیی از آن باشی، همچون نیلوفری باش در آب، زندگی در آب و

بدون تماس با آب!

— به خاطر بسیار: کار امروز تقدیر فردای مان را رقم می زند!

— یادداشت کن: بیشتر مردم از آن رو فرصت را از دست می دهند

که آن را کاری سخت می پندارند!

— بزرگ ترین تجلی قدرت، آرام بودن است!

— به خاطر بسیار: شخصیت ما در مبارزات زندگی شکل می گیرد!

— یادت باشد: با هر کتابی که می خرید، به رشد فکری تان یک

میلی متر می افزایید!

— هرگز با کسی که چیزی برای از دست دادن ندارد، کشمکش

نکنید!

— به یاد داشته باش: دستانی که کمک رسانند، مقدس تر از لب‌هایی

هستند که عبادت می کنند!

— از گناه متنفر باش، نه از گناهکار!

— هیچ موعظه‌ای بهتر از موعظه‌ی مورچه نیست، او هیچ

نمی گوید!

— به خاطر بسیار: شما می توانید با زندگی تان بهتر از لب‌های تان

پند دهید!

— یادداشت کن: به گونه‌ای رفتار کنید، گویی دائماً شما را نظاره می‌کنند!

— وقتی بی هدف باشید، بهترین بخش درونتان هیچ‌گاه اظهار نمی‌شود!

— یادت باشد: بهتر آن است که تنها باشید تا آن که در جمعی ناسالم به سر برید!

— چگونه منتظر بودن را بیاموزید!

— پیوسته در زندگی همانگونه باش که از صیافت بازمی‌گرددی؛ نه تشنه باش، نه مست!

— بزرگترین خطر در زندگی ما وقتی است که در حالتی بین نادانی و دانایی قرار داریم!

— به خاطر بسیار: اگر هر روز کمی تکران باشید، در طول عمرتان سال‌های زیادی را از دست خواهید داد!

— با خود تکرار کن: آنچه که ما داریم، هدیه‌ای است از جانب پروردگار، آنچه را که ما با داشته‌های خود انجام می‌دهیم، هدیه‌ی ماست به پروردگار!

— به خاطر بسیار: دست یافتن به روح انسانی دیگر مانند ره پیمودن در مسیری مقدس است!

— توجه کن: بیست سال بعد، برای کارهایی که انجام نداده‌ای بیش از کارهایی که انجام داده‌ای افسوس می‌خوری!

— بیاموز که حقیقت زندگی، قبل از هر چیز در شیرینی و سادگی آن است!

— فراموش نکن: هیچ بالشی به نرمی وجدان بیدار نیست!

— با انجام دادن امور ضروری آغاز کنید، سپس ممکن‌ها را بپازمایید و ناگهان خود را در حال انجام دادن ناممکن‌ها می‌بینید!

— به یاد داشته باش: هیچ پدیده‌ای پایدار نیست، حتی مشکلات تو!

— خوب گوش کن: زمانی می‌رسد که تصور می‌کنی همه چیز به پایان رسیده است، در حالی که آن زمان نقطه آغاز است!

— به خاطر بسیار: طوفان‌ها سبب عمیق‌تر شدن ریشه درختان می‌شود!

— با خود تکرار کن: چنانچه کوشش کنم مثل او باشم، پس چه کسی مثل من خواهد بود؟!

— با خود بخوان: آنچه جرأت انجامش را داشته‌ام تصمیم به اجرایش گرفته‌ام و آنچه را که تصمیم به اجرایش گرفته‌ام، قطعاً عملی خواهد شد!

— می‌دانی چه موقع از روی دوچرخه می‌افتی؟ وقتی که رکاب زدن را فراموش کنی. زندگی نیز اینگونه است!

— با خود تکرار کن: از زندگی خرسند هستم، چرا که به من فرصت دوست داشتن کار کردن، بازی کردن و خیره شدن به ستارگان را می‌دهد!

— فراموش نکن: اصلاً مهم نیست که ما چگونه می‌میریم بلکه مهم آن است که چگونه زندگی کرده‌ایم!

— توجه کن: خوشبختی همیشه در ذهن آماده می‌نشیند!

— به خاطر بسیار: انسان بزرگ کسی است که در سینه خود قلبی

کودکانه داشته باشد!

— جالبه: از دید فتون هوانوردی زنبور عسل نباید قدرت پرواز داشته باشد ولی خود زنبور عسل این را نمی داند و به پروازش ادامه می دهد!

— فراموش نکن: با عشق زمان فراموش می شود و گاهی با زمان عشق!

— هر صبح با خود تکرار کن: میراثی به تو نخواهد رسید، تو پیش از این ارث خود را برده ای، حیات تو میراث توست، به آن عشق بورز و تکریمش کن!

— مطمئن باش! قبل از آنکه به بلندای درخت برسی و بتوانی شکوفایی گلها را ببینی مجبوری به ژرفای ریشه ها تقب بزنی و در آنجا خواهی یافت! هرچه ریشه ها عمیق تر، شاخسارها بلندتر!
— به خاطر بسیار: اول بذری، اما می توانی گل باشی و بشکفی، درخت باشی و بیالی!

— هر صبح با خود تکرار کن: خوب است که گاه فرو افتم، زخم بینم، باز بیاخیزم. زندگی، خود، آزمون است و خطا، فرو افتادن اما دوباره برخاستن!

— حقیقت این عبارت را دریاب: وقتی چیزی بسیار به چشمانمان نزدیک باشد نمی توانیم آن را ببینیم، برای دیدن به فاصله ای نیازمندیم!

— با خود تکرار کن: هرگز! هرگز! در نمایشنامه ای که دیگران نوشته اند بازی نخواهم کرد من اصول نمایشنامه را خود می نویسم!
— هرگز قانع نباش: ولی شاکر باش!

— می دانی بدترین گناه چیست؟ ناآگاهی!

— عجب نیست: ما با یک دست خود مشکل می آفرینیم و با دست دیگر از میان برمی داریم!

— لحظاتی خود را رها کن، آنگاه در تنهایی خود را بیاب!

— به خاطر بسیار: داشتن لحظات ناب یعنی توجه کردن به هر لحظه ی زندگی، در هر لحظه ای که کاملاً حضور دارید و عمیقاً آن را احساس می کنید، واقعاً زنده هستید!

— فراموش مکن: برای رسیدن به هدف باید از مرز خستگی گذشت، باید قوی تر از توان خود بود!

— به خاطر بسیار: حقیقتی دل انگیز را در واژه های کوچک بیان کن ولی حقیقت زشت را هرگز و در هیچ واژه ای!

— فراموش مکن: تنها آن هنگام که از رود خاموش بنوشید به راستی نغمه سرا خواهید شد!

— به یاد داشته باش: شرم کلید همه نیکی هاست!

— فراموش مکن: دروغ هرگز به حقیقت بدل نمی شود حتی اگر جامه حریر بپوشد!

— به یاد داشته باش: هراس از جهنم، خود جهنم است و امید به بهشت، خود بهشت!

— ازدواج یا مرگ است یا زندگی، مرزی میان آن نیست!

— فراموش مکن: اگر علت نادانی ات را دانستی، آنگاه دانایی!

— به یاد داشته باش: آن لحظه که بشنوی دوستی می گوید: «می شناسمت» تنها نیستی!

— به خاطر بسیار: کسی که خود را در اشک می شوید، پیوسته پاک

و منزّه می ماند!

— فراموش مکن: کامیابی، انسان های بی شماری را به وادی ناکامی کشانیده است!

— هرکس در کنار متضاد خود رشد می کند!

— جسارت آغاز، مادر همه افتخارات بشر است!

— هر آنچه را که بهایی برایش نپرداخته ای، با ارزش مدان!

— وجدان همچون سنگ نگهبان است که می توان از کشارش

گذشت، اما نمی توان آن را از پارس کردن باز داشت!

— فراموش نکن: عقل کم، در سر، مایه زحمت بسیار برای پاهای می باشد!

— از تکاب اشتباه به خودی خود خطا نیست، اصرار بر آن خطاست!

— یادت باشد: حتی در میانه روی هم زیاده روی نکنی!

— در تاریکی شب است که ستارگان را می توان دید!

— یادت باشد: کسانی که به آنان عشق می ورزی از بیشترین قدرت برای آوردن ما برخوردار هستند!

— او که برای ثروتمند شدن تعجیل می کند، پاکدامن نخواهد ماند!

— فراموش نکن: بی گناه واقعی کسی است که علاوه بر آنکه خود بی گناه است، دیگران را نیز بی گناه می داند!

— در پشت سر هر انسان موفق، سالیان بسیاری از ناکامی نهفته است!

— به خاطر بسیار: اگر با آنچه دارید و با همین شرایط - همین حالا -

نتوانید خوشحال باشید، وقتی آنچه را می خواهید به دست آورید نیز

خوشحال نخواهید بود!

— اگر مهارت خود را در لذت بردن از آنچه دارید تقویت نکنید،

وقتی بیشتر هم داشته باشید شادمان تر نخواهید بود!

— به خاطر بسیار: ما غمگین به دنیا نمی آیم ولی بعدها یاد

می گیریم که غمگین باشیم!

— به خاطر بسیار: در مسیر بازگشت به خویشن خویش، اولین

ایستگاه صداقت است!

— یادداشت کن: دپروز بخشی از «تاریخ» است!

فردا «رمز و رازی» بیش نیست!

امروز «هدیه» است!

به همین دلیل است که آن را «هدیه می نامیم، قدر این «هدیه» را بدان!

— به جای آنکه شادمانی را در درون، خلق و ابراز نماییم همیشه

منتظریم شادمانی از بیرون در دلیمان راه یابد!

— به خاطر بسیار: شادمانی حالت خاصی از زندگی نیست که به آن

دست یابی، بلکه مجموعه ای از لحظات ناب است!

— وقتی معنویت را حس نمی کنیم برای درک معنی و مقصود

حیات مشکل داریم!

— بعضی اوقات غریبه ها حامل پیام های الهی هستند، پس به همه

حرف ها خوب گوش کن!

— یادت باشد: آنچه ما انسان ها را قادر می سازد از نظر روانی

زندگی را با همه ی رنج ها و مصائب و سختی ها تحمل کنیم، فقط

احساس معنی دار بودن و هدفمند بودن زندگی است!

— یادت باشد: قدرت در تغییر است!

— فراموش مکن: در زندگی ما هیچ کس به اندازه‌ی خودمان به ما خیانت نمی‌کند!

— مسأله‌ی مهم این است که هر لحظه بتوانیم آنچه را هستیم فدای آنچه را که می‌توانیم باشیم، کنیم!

— به خاطر بسیار: برای شاد زیستن باید بتوانی بعضی مواقع بگویی: «نه!»

— وظیفه‌ی شما این است که دریابید چه کار باید بکنید، و بعد با تمام وجود آن را انجام دهید!

— گاهی وقتی متزلزل می‌شویم رو به سوی خدا می‌کنیم، تنها به این دلیل است که دریابیم؛ خداوند چنین مقرر فرموده است!

— به خاطر بسیار: تنها یک راه به سوی بهشت وجود دارد که در زمین آن را «عشق» می‌نامیم!

— یادت باشد: همان قدر که می‌توانید به کودکان آموزش دهید، چیزهایی هست که از آنان بیاموزید!

— فراموش مکن: مردم هر روز خدا را می‌بینند، فقط او را تشخیص نمی‌دهند!

— وقتی با شکرگزاری دائمی زندگی می‌کنید، زندگی‌تان عبادت دائمی است!

— به یاد داشته باش: چیزی گرانبه‌تر از آگاهی نیست، آگاهی بذر خدایی شدن در توست، آن گاه که این بذر به رشد کامل برسد،

سرنوشت خود را رقم زده‌ای!

— از تو می‌خواهم که قضاوت نکنی و بی‌داوری، زندگی را در کل

آن بپذیری، حیرت خواهی کرد که زندگی در کل نه خوب است و نه بد!

— زندگی به موسیقی نزدیک‌تر است تا به ریاضیات، ریاضیات وابسته به ذهن‌اند و زندگی در ضریان قلبت ابراز وجود می‌کند!

— بگذار حیات از وجود تو بی‌الد، آن گاه زندگی، دیگر یک دردسر نخواهد بود، رایحه‌ای خواهد بود دل‌انگیز!

— زندگی سفری زیبا خواهد بود اگر، آموختن مداوم و مکاشفه باشد!

— به خاطر بسیار: در زندگی می‌توانی از ویرگول و نقطه استفاده کنی، اما نقطه پایان هرگز!

— فراموش مکن: پیر شدن همان چیزی است که هر چارپایی به آن قادر است، بالیدن است که امتیاز ویژه‌ی انسان است!

— زندگی باید جشنی پایان‌ناپذیر باشد، چراغانی در سرتاسر سال، تنها در این جشن است که رشد می‌یابی و شکوفا می‌گرددی، آری،

چیزهای کوچک را به جشن‌های بزرگ تبدیل کن!

— به خاطر بسیار: فقط در شادمانی است که به خداوند نزدیکتر خواهی شد!

— به خاطر بسیار: در زندگی تمامی توانی «زن» باش و تمامی توانی «مرد» باش آن گاه شاهد رویش معجزه، خوشبختی باش!

— آن گاه که عشق ورزی، خدا در هر سو حاضر است!

— آن گاه که نفرت ورزی، ابلیس در هر سو حاکم است!

— مفسر واقعیت نباش، ناظر آن باش، به واقعیت فکر نکن، آن را ببین!

- از زندگی نه‌راس، شهادت زندگی کردن را داشته باش!
 - فراموش مکن: زندگی همواره برای کسانی زیباست که؛ عشق ورزیده‌اند، دست افشاندند و زندگی را جشن گرفته‌اند!
 - زندگی یک زن است، اگر بکوشی آن را بفهمی، گنج و سردرگم خواهی شد، اگر زندگی را تنها زندگی کنی، آن را خواهی فهمید!
 - بیشتر عشق بورز تا بیشتر شوی، بی‌گمان توان عشق ورزیدن تو ترازوی عشق توست!
 - خندیدن یک نیایش است، اگر بتوانی بخندی، آموخته‌ای که چگونه نیایش کنی!
 - پادشاه باشد: عبوس هرگز نمی‌تواند باایمان باشد!
 - فراموش مکن: گنج و رنج هر دو در وجود تو هستند!
 - پادشاه باشد: عشق یک ضرورت است، تنها غذای روح، جسم با غذا دوام می‌یابد و روح تنها با عشق زنده می‌ماند!
 - سرشار شو از وجد، پرمرو، نغمه خوان، پایکوبان و دست افشان، بگذار خداوند در وجود تو شاد باشد، بگذار شادی تنها نیایش تو باشد، بگذار لذت بردن از زندگی تنها ستایش تو باشد!
 - **شهوَت دارای همان انرژی عشق است، تفاوت تنها در سمت و سوی آن‌هاست، شهوَت رویه‌مادون دارد و عشق به‌ماوراء می‌نگرد!**
 - خداوند معنایی است از جشن و ضیافت، اندوه را به کنار بگذار، او بسیار به تو نزدیک است. دست ببفشان، روی گشاده کن، ترشروی بی‌حرمی است، چون او بسیار به تو نزدیک است!
 - به زندگی پس از مرگ کاری نداشته باش، دغدغه تو باید حیات پیش از مرگ باشد. زیرا فردا از بدر امروز فرا می‌روید!

- فراموش مکن: ازدواج دانشکده‌ای است که؛ انضباط، قناعت، بردباری، خروشتن‌داری و بسیاری فضیلت‌های دیگر را به انسان می‌آموزد!
 - **یادداشت کن: به کمی سبک‌روی نیاز داری تا از زندگی لذت ببری و به کمی شعور تا از لغزش‌های پرهیزی. همین کافی‌ست!**
 - پادشاه باشد: مرگ به زندگی زیبایی می‌بخشد، چون هوشیارت می‌کند، قافله را از دست مده، چیزی را جا نگذار، خوش باش! از هر آنچه در دسترس نوست لذت ببر! چه فردا مرگ تو فرا می‌رسد!
 - بزرگ فکر کن، کوچک عمل کن، همین حالا شروع کن!
 - فراموش نکن: خردمند کسی است که از هر چیز ساده‌ای به شگفت درآید!
 - هرگز آرزو مکن که خدا را جز در همه جا، در جایی دیگر بیایی!
 - به خاطر بسیار: مشکلات مهمی را که امروز با آن مواجه هستیم، نمی‌توانیم در همان سطح فکری که آنها را بوجود آورده بودیم حل کنیم!
 - به یاد داشته باش! سختی‌ها فانی و سرسختان باقی‌اند!
 - لحظه لحظه‌های زندگی، دانه دانه‌های آجر قصر موفقیت و کامیابی زندگی شما هستند آنها را درست کنار هم بچینید و آنگاه خواهید دید که چه بنای عظیم و زیبایی برای خود ساخته‌اید!
 - با خود بخوان: من هرگز چیزی در باره کسی نخواهم گفت مگر اینکه بتوانم چیز خوبی بگویم!
 - فراموش مکن: مشکلات فرصت‌هایی هستند که به ما داده شده‌اند تا بتوانیم جوهر وجود خود را آشکار نماییم!

— وقت را تلف نکن، زیرا وقت چیزی است که زندگی از آن شکل می‌گیرد!

— فراموش نکن: زندگی شما وقتی زیبا و شیرین خواهد شد که پندارتان، کردارتان و گفتارتان نیک باشد!

— به خاطر بسپار: انسان از اعمالش عادل شمرده می‌شود نه از ایمانش!

— به یاد داشته باش: آنکه انتقام می‌گیرد یک روز خوشحال است و آنکه می‌بخشد یک عمر!

— انسان بزرگ به خود سخت می‌گیرد و انسان کوچک به دیگران! — فراموش مکن: انسان مانند رودخانه است، هر چه عمیق تر باشد آرام تر است!

— به یاد داشته باش: تو نمی‌توانی منتظر متوقف شدن طوفان بمانی، تو باید کار کردن در باران را بیاموزی!

— برای احراز موفقیت سه اصل را فراموش مکن: احترام به خود، احترام به دیگران، پذیرش مسئولیت اعمال خود!

— شاد باش! بخوان! پایکوبی کن و دست افشانی! آنگاه خداوند را می‌بینی که در کنارت به تو لبخند می‌زند!

— تلاش نکن که اعمال خود را تغییر دهی، اگر وجود خود را دریابی، اعمال درست خواهند شد. عمل کاری است که انجام می‌دهی و وجود آن است که هستی!

— یادداشت کن: از فقر بیزار باش، فقر را محترم نشمار، تحسین نکن، فقر، ناشی از ابله‌ی است!

— زندگی تنها یک فرصت برای بالیدن است، برای شدن، برای

شکستن، زندگی در ذات خود نهی است، تا خلاق نباشی، نمی‌توانی زندگی را سرشار از خرسندی کنی، تو ترانه‌ای در دل داری که باید خوانده شود، تورقصی در وجود داری که باید به حرکت درآید!

— در کانون گهر خود زندگی کن، با پذیرفتن تام و تمام هر آنکه که هستی، تلاش نکن به ساز دیگران برقصی و خواهی دید که شادی از راه می‌رسد، شادی از درون تو سرریز می‌شود!

— بنگر که چه زیباست حکایت زندگی! بازگو تویی، سازگردان تویی، تماشاچی تویی، قصه نویس تویی، ترانه خوان تویی، آری تو! فقط تو! این همه ای!

— به خاطر بسپار: شنیدن آموختن است، چون آن دم که در سکوت می‌شنوی، تمام هستی با تو سخن می‌گوید! امتحان کن!

— خورشید برمی‌آید، او نمی‌خواهد مردم را بیدار کند، نمی‌خواهد گل‌ها را شکوفا کند، تو نیز چون خورشید باش بی‌بهره دوست داشته باش و بدون هیچ چشمداشتی!

— فراموش مکن: همه آدم‌ها هنگام نصیحت کردن آدم‌های نفرت انگیزی هستند!

— به خاطر بسپار: حرفی بزن که ارزش آن بیش از خاموشی باشد! — اقرار کن که دیروز خطا کردی، این نشان می‌دهد که امروز عاقل شده‌ای!

— یادداشت کن: زندگی لذت است، از آن بهره ببرید، زیبایی است، تحسین کنید، شادمانی است، با آن نغمه سر دهید، موهبت است، غنیمت شمرید، تعهد است، به آن وفا کنید. نبرد است، با آن مقابله کنید. مصیبت است، صبر کنید، نعمت است، شکر کنید. گرفتاری

است، تحملش کنید. معامست، حلش کنید. اندوه است، به آن تن در دهید. هدف است، به دستش آورید. راز است، کشفش کنید. سفر است، به پایش برید. بازی است، با آن بازی کنید!

— یادت باشد: اگر در مورد مردم قضاوت کنی، دیگر وقتی برای دوست داشتن آنها باقی نمی ماند!

— فراموش مکن: دنیا از آن کسانی است که برای تصاحب آن با خوش خلقی و ثبات قدم گام برمی دارند!

— یادداشت کن: برای اداره کار خود، سرت را به کارگیر، برای اداره دیگران، دلت را به کارگیر!

— به خاطر بسیار: هیچگاه از محبت هدر رفته سخن مگو، مطمئن باش محبت چیزی نیست که هدر رود!

— فراموش مکن: فرصت ها و شانس ها اغلب در بطن مشکلات و گرفتاری ها پنهان اند!

— هر چیزی که فکرش را کنی و باورش کنی، مطمئن باش قابل دسترسی و حصول است!

— روزی که تمام مسئولیت را خود به عهده بگیری از عذر و بهانه بگریزی و گناه شکست را به گردن دیگران و امگذاری، آن روز سرآغاز گام های موفقیت توست!

— سعی کن از اشتباهات دیگران بیاموزی، زیرا آن قدر زنده نخواهی ماند که آنها را خودتان مرتکب شوید!

— فراموش مکن: زمان تنها چیزی است که به عدالت مطلق بین انسان ها تقسیم شده است!

— بر آنچه داشتی تأسف مخور، از آنچه داری لذت ببر!

— یادت باشد: اگر تغییر نکنی، می پوسی!

— فراموش مکن: از دست دادن فرصت ها، اندوهی گلگیر است!

— یادداشت کن: هرگز پاداش عمل نیک تو ضایع نخواهد شد!

— هرگز گوش دادن را فراموش کن، فرصت ها گاهی به آهستگی در می زنند!

— یادت باشد: وقتی همه با تو هم عقیده شدند آنگاه مطمئن باش که اشتباه کرده ای!

— فراموش نکن: تو نابغه به دنیا نیامدی، تو باید نبوغ را آرام آرام کسب کنی!

— کسی که از شکست خوردن می هراسد، به شکست خود اطمینان دارد!

— فراموش مکن: هرگز نمی توانی عیب خود را با عیب جویی از دیگران رفع کنی!

— به خاطر بسیار: هر مشکل، طول عمر محدودی دارد!

— زندگی مثل: دوچرخه سواری است، ایستادن همان و زمین

خوردن همان!

— یادت باشد: فرصت ها هرگز به درختانه نمی آیند، این تویی که

باید به درختانه شان بروی!

— به خاطر بسیار: دو چیز در این دنیا از همه زیباتر است! آسمانی پرستاره و وجدانی آسوده!

— فراموش نکن: کار کردن، روز را کوتاه و زندگی را طولانی می کند!

— یادت باشد: خداوند به دست های پاک می نگرد، نه به

دست های پرا!

— به خاطر بسیار: زندگانی یا یک حادثه شجاعانه است، یا هیچ!
— خدمت کردن، بهای اجاره‌ی مکانی است که در روی کره زمین
اشغال کرده‌اید!

— فراموش نکن: آنچه هستی بهتر تو را معرفی می‌کند تا آنچه
می‌گویی!

— به خاطر بسیار: شما باید یا بهترین باشید یا از بین بروید!
— طوری زندگی کن که هر وقت عزیزانت، خوبی، مهربانی و
بزرگواری دیدند، به یاد تو بیفتند!

— از مشکلات پلی برای عبور بساز، نه گردابی برای فرو رفتن!
— فراموش مکن: شعله‌های بزرگ ناشی از جرقه‌های کوچک
است!

— یادت باشد: آنچه وحشتناک است، ارتفاع نیست، بلکه افتادن از
ارتفاع است!

— فراموش مکن: مردن برای حقیقت به مراتب با ارزش‌تر از زندگی
با دروغ است!

— از اشتباه خود نه‌راس، خامی لازمه حیات زندگی است، خامی
باید باشد تا زندگی بی‌بالد و شکوفا گردد!

— به خاطر بسیار: زندگی یک اسم نیست، زندگی واقعاً فعلی است
در حال شدن، عشق نیست، عاشق شدن است، ترانه نیست، ترانه
خواندن است، رقص نیست، رقصیدن است!

— زندگی هدیه‌ای حاضر و آماده نیست، تو وارث همان حیاتی
هستی که خود آفریده‌ای، تو از زندگی همان میوه‌ای را به دست
می‌آوری که پدر آن را کاشته‌ای، نخست مجبوری معنا به آن ببخشی

باید آن را به رنگ و موسیقی و شعر درآمیزی، باید خلاق باشی، اگر
چنین کردی، آری تو زنده‌ای!

— فراموش مکن: هنگامی که کسی در «نی» می‌دمد، در پس
درختی پنهان شو و گوش کن، خواهی دید که می‌توانی چیزی ببینی،
چیزی از فراسو، خلاقیت همیشه ریشه در ماوراء دارد!

— هر آنچه به هستی می‌دهی، هزار برابر باز پس می‌گیری، یک گل
هدیه می‌کنی و با هزار گل گلباران می‌شوی، اگر واقعاً در پی ثروتی،
اگر می‌خواهی دنیای درونی سرشاری را داشته باشی، هنر سخاوت را
بیاموز!

— تا می‌توانی به تمامی و در نهایت شور زندگی کن، در چنین
شوری است که خداوند را می‌بایی!

— به یاد داشته باش! عشق از بخشیدن لذت می‌برد، همان‌گونه که
گل از عطر افشانی لذت می‌برد!

— بگذار خنده‌ات خنده‌ای از ته دل باشد، چنین خنده‌ای
پدیده‌ای نادر است، هنگامی که هر سلول بدن تو بخندد، هنگامی که
هر بافت وجودت از شادی پلرزد، به آرامشی ژرف دست می‌بایی!
امتحان کن!

— به خاطر بسیار: کارهای اندکی را سراغ داریم که بی‌نهایت
باآرزشند. خنده یکی از این کارهاست. امتحان کن!

— به خاطر داشته باش: اجتناب‌ناپذیر همیشه رخ می‌دهد، پس
برای غلبه بر آن نظم و صبر لازم است!

— تنهایی می‌تواند باعث ارتباط انسان با جهان نامرئی شود، اما
باعث نابودی ارتباط ما با انسان‌های دیگر نیز خواهد شد!

— به یاد داشته باش: لازم نیست بدانی چگونه؟ لازم نیست بدانی کجا؟ اما لازم است در آغاز هر کار از خویش بهرسی: چرا باید این کار را بکنم؟ این راز موفقیت است!

— هر کس فکر می کند دقیقاً می داند چه طور زندگی کند، اما هرگز نمی داند چگونه باید، زندگی اش را بگذراند!

— به خاطر بسیار: مسائل ساده، غیر عادی ترین مسایل اند ولی تنها فرزندان می توانند آن ها را ببینند!

— عشق حقیقی مانند ریل های راه آهن است، اجازه می دهد هر کس راه خویش را در پی بگیرد!

— همیشه لازم است بدانی که یک مرحله از زندگی ات تمام شده، اگر بعد با سرسختی به آن جنگ بیندازی، لذت و معنای بقیه ی مراحل زندگی ات را از دست می دهی!

— به یاد داشته باش! هر چه بیشتر در باره ی خودت بدانی، این جهان را بیشتر حس می کنی!

— همواره می توانیم بگویم سنگی که دیگران سوی ما انداخته اند، به ما نخورده است، تنها شب هنگام می توانیم در سکوت به خاطر پیشانی مان بگرییم!

— فراموش نکن: هرگز لازم نیست که از کوهی بالا بروی تا بفهمی بلند است!

— یادت باشد: کشتی در ساحل بسیار امن تر است، اما به این خاطر ساخته نشده است!

— از یاد میر: اگر زبان بی کلام را بیاموزی، می توانی جهان را کشف و رمز کنی!

— اگر همه ی روزهایت یکان باشد، معنایش آن است که تو دیگر زنده نیستی!

— جایی که باید عاقل باشی، لازم نیست شجاع باشی!
— به یاد بسیار: غرور و پول، هر یک می توانند محرک خوبی باشند، اما هرگز نباید آن ها را هدف بدانی!

— اگر گذشته ی تلخی داشتی همین حالا به فراموشی بسپار، سرخوش تازه ای برای فردایت بساز و به آن ایمان داشته باش!

— به خاطر بسیار: شیطان در جزئیات سکونت دارد!
— دیوانه بهمانند، اما مانند عاقلان رفتار کنی، خطر متفاوت بودن را

پیشیر، اما بیاموز که بدون جلب توجه متفاوت باشی!
— یادت باشد: آگاهی از مرگ نمی گذارد آن چه را که باید امروز از آن لذت ببریم به فردا واگذاریم!

— به یاد بسیار: شیطان، یعنی غم و غصه؛ شادی، یعنی حضور خداوند!

— فراموش مکن: اشتباه، جهان را به حرکت درمی آورد، هرگز از اشتباه نترس!

— گاهی آن قدر نگران رسیدنیم که مهم ترین چیز را از یاد می بریم و آن حرکت است!

— اجازه داریم در زندگی اشتباه های زیادی انجام بدهیم، به جز اشتباهی که ما را نابود می کند!

— در جهان هیچ چیز کاملاً خطایی وجود ندارد، حتی یک ساعت از کار افتاده هم می تواند دو بار در روز وقت دقیق را نشان بدهد!

— هر برکتی که پذیرفته نشود، به نکت تبدیل می شود!

— عشق تنها با عشق ورزیدن یافت می شود، نه با واژگان!
 — فراموش نکن: زمان همیشه یکسان می گذرد، این ماییم که سرعت گذر زمان را تعیین می کنیم!
 — فقط رنج توبه‌ی خود را به خداوند تقدیم نکن، شادی هایت را نیز تقدیم او کن!
 — اگر دلیل زندگی‌ات را بیایی، هرگز خطایی را دوبار تکرار نمی کنی!

— برای افراد شجاع هیچ چیز محال نیست!
 — فقط با کسانی که صفات مشترک با شما دارند، معاشرت نکنید!
 — بد نیست کمی شوخ طبع و اهل مزاح باشید!
 — یادت باشد: ثروت واقعی تو، میزان تقوای توست!
 — فراموش نکن: ثروت حقیقی تو، میزان شجاعت توست!
 — در رسیدن به آرزوهای شتابناک باش و سینه چاک!
 — نادان آرزو می کند و شیگره سر می دهد، دانا کار می کند و منتظر می ماند!

— راز قدرت در قلبی خالص و ذهنی منظم است!
 — راز موفقیت در ایمانی لغزش ناپذیر و هدفی پیگیر است!
 — راز قدرت، رام کردنِ توسنِ سرکش امیال است!
 — به یاد بسپار: روح تو از ایشار تغذیه خواهد کرد و تو از این طریق به نیکی خواهی زیست!

— چیزی بده و در ازای آن چیزی طلب مکن!
 — از طبیعت بیاموزید: همه چیز می دهد و چیزی از او کم نمی شود. بشر همه چیز می اندوزد، ولی همه را از دست می دهد!

— فراموش مکن: خداوند به هر پرنده دانه‌ای می دهد، ولی آن را به داخل لانه‌اش نمی اندازد!
 — هر روز به خود تلقین کن که: از عشق، تندرستی، شادی، عقل، قدرت، نیکوکاری، موفقیت، مفید بودن و ثروت برخوردارم!
 — آنچنان مجدانه موفقیت را آرزو کن که آهن را، آهن را!
 — هر چه بکاری، همان را درو می کنی؛ امروز چه کاشتی؟
 — بیاموز! بیاموز! که انعطاف پذیر، صبور، متین، مطمئن، مهربان و دریادل باشی!

— مأموریت شما در زندگی (بی مشکل زیستن) نیست بلکه (با انگیزه زیستن) است!
 — بسیاری از انسان‌ها یک عمر به ماهیگیری می روند، اما هرگز نمی فهمند که دنبال ماهی نیستند!
 — همین حالا یک کار جدید، یک فکر نو، یک راه سخت را شروع کنید! با شهامت! چرا شما نه؟

— فراموش مکن: اگر با زندگی بجنگید همیشه بازنده هستید!
 — به یاد بسپار: اگر بدنبال آرامش ذهن هستید، به پیشامدهای زندگی برچسب خوب یا بد نزنید!
 — دیگران را همان گونه که هستند بپذیر، پذیرفتن کامل یعنی عشق بی قید و شرط!
 — مأموریت تو در جهان تغییر دادن جهان نیست، تو مأمور تغییر خوشتنی!

— یادداشت کن: تمامی راه حل ها، در درون توست!
 — یادت نره! تو تنها نیستی

- شناخت شکست و درک دلایل آن، از جمله رموز موفقیت بشمار می آید!

- انتظار نداشته باشید که خداوند از آسمان پایین بیاید و به شما مجوز موفقیت بدهد؛ کسی که باید مجوز را صادر کند خود شما هستید.

- تلخ ترین حقیقت آن است که در دوران پیری پی ببریم که در طول عمر خویش از استعدادهایمان به حد کافی استفاده نکرده ایم!

- مشورت با دیگران یعنی استفاده از سالها تجربیات آنها!

- فکرتان را روی موضوع اصلی متمرکز کنید!

- پیگیری در کارها را به عنوان یک عادت پسندیده در خود پرورش دهید!

- هرگز نگوئید: نمی توانم!

- قبول شکست همیشه با اندیشه شکست می آید!

- به یاد بسپار: به خودتان ایمان داشته باشید، هرگز فکر نکنید از دیگران کمتر هستید!

- فراموش مکن: تمرکز بر اهداف آینده را با خیالپروری اشتباه نکنید!

- یک درس مهم! در زندگی انعطاف پذیر باش!

- زندگی شما، بازتاب کامل اعتقادات شماست!

- به خاطر بسپار: برای خود ارزش بسیار قایل شوید، مهم نیست که چه اتفاقی رخ می دهد!

- مهم بودن را فراموش کنید تا آرامش نصیبتان شود!

- به یاد داشته باش: هرچه کمتر نیازمند تحسین دیگران باشید،

بیشتر تحسین می شوید!

- به یاد بسپار: هراعتقادی که ما را فقیر و بیچاره نگه می دارد، باید دور ریخته شود!

- یادت باشد: هنگامی که عمیق ترین باورهای خود را در باره زندگی تغییر می دهید، زندگی شما هم به همان ترتیب دستخوش تغییر می گردد!

- عجب داستان غریبی است! اگر از هرچیز فقط بهترتیش را بخواهید، غالباً همان را به دست می آورید!

- اگر خود شما غرور و عزت نداشته باشید، هیچ کس دیگری نمی تواند آن را به شما بدهد!

- یادداشت کن: از آنچه دارید، لذت ببرید!

- به خاطر بسپار: فقرا آرزو می کنند که پولی به دست آورند و ثروتمندان ایمان دارند که به دستش می آورند!

- مطمئن باشید! هرچه را ببخشید، بسوی شما باز می گردد!

- به هر چه ببندید و ستمش می دهید، پس به آنچه دلخواه شماست، ببندید!

- یادت باشد: محصول اندیشه، کسب نتیجه است!

- فراموش مکن: وقتی که نسبت به مسئله ای بی خیال می شوید و رهاش می کنید، آن مسئله هم شما را رها می کند!

- یک انسان ناسپاس خوشبخت نشاتم بده!!

- وضع موجود را بپذیر!

- به یاد بسپار: در مسایل معمولی ذتال چیزهای فوق العاده باش!

- امروز طوری زندگی کن که گویی آخرین روز عمر توست!

- یادت نره: ما بزرگترین درس ها را در زمانه ی سختی ها آموختیم!
 - شکست ها در عین دردناکی شان آموزنده اند!
 - فراموش نکن: اگر در زندگی چیزی وجود دارد که آن را نمی خواهی، دیگر راجع به آن حرف نزنید! زیرا انرژی که صرف این تگرانی ها می کنید، باعث بقای موضوع می گردد!
 - مفهوم رشد انجام کاری جدید و متفاوت است!
 - ما برای تنبیه شدن بدنیا نیامدیم، برای درس گرفتن و رشد و تعالی بدنیا آمدیم!
 - تحول شما باعث تحول شرایط می گردد!
 - قبل از آنکه آدرست را عوض کنی، تفکرت را عوض کن!
 - ما همیشه به طرف حوادثی کشیده می شویم که از آنها وحشت داریم!
 - همان غاری که از وارد شدن به آن واهمه دارید می تواند سرچشمه آن گنجی باشد که بدنیا ش می گشتید!
 - به خاطر بسیار: مبارزات واقعی هرگز آسان نیستند!
 - رشد شخصیت تو، سر کردن با همین آدم هاست، آدم های زندگی ما، معلم های ما هستند!
 - حتی اگر کسی شما را عصبی کند، باز هم درسی به شما آموخته است، زیرا محدودیت های شما را نشانان داده است!
 - همین حالا احساس راحتی کنید و از زندگیتان لذت ببرید!
 - این فرمول یادت نره: تلاش + شکیبایی = موفقیت!
 - به خاطر بسیار: برای پیدا کردن یک دوست خوب باید آدم های زیادی را امتحان کنی!

- جهان به تلاش پاداش می دهد، نه به بهانه!
 - هیچ تلاشی ا هیچ تلاشی حتی اندک، بی نتیجه نمی ماند!
 - یادت باشد که اثر انگشت خدا روی همه چیز هست!
 - به یاد بسیار: ما از راه دور به زندگی دیگران نگاه می کنیم و به نظرم می رسد که آنها بر جاده های هموار گام بر می دارند!
 - برای تفریح هم که شده! با انتقادی که از تو می شود، هم عقیده شو!
 - ذره ای از حقیقت را در نظرات دیگران جستجو کن!
 - آرزو نکن که به جای دیگری باشی!
 - وقتی سرحال هستی، شکرگزار باش و وقتی سرحال نیستی، مدارا کن!
 - به خاطر بسیار: نمایش پراز جنجال زندگی خود را به یک نمایش مطبوع تبدیل کن!
 - به آنچه داری شاکر باش، و به آنچه می خواهی داشته باشی، مشتاق!
 - فراموش مکن: دریاره دیگران، قضاوت جو و انتقاد پشه مباش!
 - تو همان چیزی می شوی که بیشترین تمرین را برایش می کنی!
 - یادت باشد: لطفی بکن ولی توقع جبران آن را نداشته باش!
 - مهربانی و سخاوت را از واجبات زندگی قرار بده!
 - گاهی تلویزیون و رادیو را خاموش کن و در سکوت و تنهایی، ساعانی را به آرزوهایت ببندیش!
 - بادداشت کن: دیگر نگو، تقصیر دیگران است!
 - وقتی می خواهی مفید باشی، روی چیزهای کوچک تمرین کن!

— سعی کن گاهی گیاهی پرورش بدهی!

— یادت باشه، این نیز بگذرد!

— به خاطر بسپار: مشکلات را، آموزگار بالقوه ببین!

— به خاطر بسپار: هرگز فکر نکن که بیشتر، بهتر است!

— هرروز چند دقیقه فکر کن که از چه کسی می توانی تشکر کنی!

— به همه لبخند بزن؛ در چشمتان نگاه کن و سلام کن!

— هرروز زمانی را برای سکوت بگذار!

— گاهی فرض کن آدم های زندگیت یا بچه اند یا صد ساله!

— به یاد بسپار: شنونده بهتری باش!

— فراموش مکن: اول سعی کن دیگران را درک کنی!

— روحیات خودت را بشناس، گول کج خلقی هایت را نخور!

— به خاطر بسپار: دیگران را بی گناه ببین!

— به جای محق بودن، مهربان بودن را انتخاب کن!

— همین امروز! همین امروز! به سه نفر بگو که چقدر دوستشان

داری!

— یادداشت کن: فروتنی را تمرین کن!

— به خاطر بسپار: هرروز را به دوست داشتن کسی فکر کن!

— **هرروز حداقل به یک نفر بگو چرا دوستش داری!**

— نقاط ضعف خود را بشناس و بر آنها جیره شو!

— یادداشت کن: غصه چیزهای کوچک را مخور!

— فکرت را به چند جاننده!

— حس همدردی ات را بیشتر کن!

— یادت باشد: آدم نادم مرگ باز خیلی کارهای ناتمام دارد!

— به خاطر بسپار: خوبی کن ولی به کسی نگو!

— یاد بگیر که در زمان حال زندگی کنی!

— به خاطر بسپار: فرض کن که همه آدم ها فهمیده هستند به جز تو!

— بگذار اکثر اوقات دیگران فکر کنند؛ حق با آنهاست!

— زمانی را برای تمرین صبوری اختصاص بده!

— فراموش مکن: از خودت بپرس: آیا یک سال بعد هم این موضوع

همین اهمیت را خواهد داشت!

— به یاد داشته باش: بگذار گاهی هم کسل بشوی!

— **گاهی مجسم کن که در تشیع جنازه خود شرکت می کنی!**

— با خودت تکرار کن: زندگی یک وضعیت اضطراری نیست!

— تفکر صحیح همیشه سودی سرشاریدنال دارد!

— فراموش مکن: آنچه می دهیم در واقع همان چیزی است که

می گیریم!

— به خودت بگو: من به دیگران نشان خواهم داد که با زندگیم چه

خواهم کرد!

— پول مانند مرد است، اگر زنی آن را با حسادت نگهداری نکند! او

با آمادگی بیشتری برخواهد گشت!

— آنچه در مردم تو را پخته می اندازد، نخست در خود ببین و

بخند!

— تنها آنها که فکر می کنند و ایمان دارند که پرنده هستند، می توانند

پرنده باشند و هستند!

— عشق به هرچیز انسان را در مورد آن صبور و با حوصله می کند.

— با جان و دل کار کن!

— خود را میزبان میهمانانِ شعل و شادمانی کن!
 — شاد زیستن! قصه نیست! حقیقت است، اگر آن را دریابی!
 — فکر کن زندگی یک شب تیره! همیشه چراغ به دست باش!
 — موفقیت رایگان به دست نمی‌آید، قیمت آن، کوشش و تلاشی
 شعفتاک اما آرام و مستمر است!

— منتظر فرصت مباش، بلکه فرصت را بیافرین!
 — هرگز خود را به دامانِ نرمِ تنبلی مینکن و شیفته‌ی نوازش‌های آن
 مشو!

— دعای هر روزتان: با دلی سرشار از اشتیاق الهی، برای آنچه که
 دارم برکت می‌طلبم و با شگفتی به فزونی آنها می‌نگرم!
 — شاد و بانشاط و خوش قلب و سبک روح باشید!
 — با مردم بجوشید و با آنان روابط صمیمانه داشته باشید!
 — بجای آنکه بخواهید خودتان را مطرح کنید، سعی نمایید
 خودتان باشید!
 — ضعف‌های دیگران را خوار و ضعیف شمارید، با آنان
 غمخواری کنید!

— حتی در خلوت خود، خویش را بلند مرتبه و بزرگ ببینید!
 — اگر به خود احترام گذارید، قطعاً مورد احترام هم واقع می‌شوید!
 — سعی نکنید همیشه خشک و رسمی و جدی باشید، کمی شوخ
 مزاجی بد نیست!

— اندکی خوبی را حتی در وجود آدم‌های بد مشاهده کنید!
 — در صورت دیدن رتجشی از دیگران، با نکوهش آنان خود را از
 نظر احساسی تخلیه کنید و بعد آنها را ببخشید!

— خود را مسئول شکست‌های خود بدانید!
 — در لحظات ترس بگویید: خداوند نور نجات من است؛ از که
 بترسم؟!
 — به‌خاطر بسیار: در زندگی هیچ رویداد دعوت نشده‌ای به
 سراغتان نمی‌آید!

— برای موفقیت در علم، هنر، تجارت و یا هر حرفه‌ای باید مدام آن
 را چون هدفی در برابر چشم خود ثابت نگاه دارید!
 — یادت باشد: فقط یک دارو دارید: کلام خودتان!

— فراموش مکن: همیشه و همیشه و همیشه، مراقب اندیشه‌هایت
 باش! مراقب کلامت باش!
 — به‌خاطر بسیار: دعا، تلقین شماست به خدا و اجابت، تلقین
 خداست به شما!

— احساس دولتمندی کنید تا هرچه ثروت را به‌سوی خود
 بکشاید. احساس توفیق کنید تا موفق شوید!
 — ایمان یعنی؛ بتوانید خود را در حال ستاندن آنچه می‌خواهید،
 ببینید!

— به‌خاطر بسیار: آنچه در عبادت طلب می‌کنید یقین بدانید که آن
 را یافته‌اید و به شما عطا خواهد شد!
 — این را نیز بدانید! چون به قدرت خداوند پیوستید، دیگر هیچ
 چیز نمی‌تواند شما را شکست دهد!

— اگر بتوان ایمان آورد، مومن را همه چیز ممکن است!
 — نه از گروه عظیم بهراسید و نه به ضعف و ناتوانی خود اندیشه
 کنید، تنها کار این است که به خدا توجه کنید. — بایستید و نجات

خداوند را که با شما خواهد بود، ببینید!

— سرترس داشتن و پکسره در «حال» زیستن، یعنی بهشت!

— محال است بتوانید دست به کاری بزنید، اگر خودتان را در حال انجام آن نبینید!

— اگر بخواهید جالب توجه به نظر بیایید، به چیزی علاقه‌مند باشید؛ انسان علاقه‌مند یعنی انسانی پرشور و شوق!

— به خاطر بسیار: اندیشه‌هایتان را عوض کنید تا در یک چشم برهم‌زدن، همه اوضاع و شرایطتان عوض شود زیرا جهان شما، تبلور آرمان‌ها و کلام خودتان است!

— توجه! توجه! کلمه‌ای درباره کمبود، محدودیت، تنگدستی برزبان نیاورید. ایمان داشته باشید کلماتی که از دهان شما بیرون می‌آید، در مدتی کوتاه به صورت حوادث و جریان‌های زندگی برایتان تجسم می‌یابد!

— به خاطر داشته باش: هرگز موانع را عظیم ندانید؛ با خود بگویید خداوند عظیم تو است یا این مشکل؟

— یادداشت کن: هر صبح در آینه بگویند: تا خداوند شبان من است، محتاج به هیچ چیز نخواهم بود!

— همه موفقیت‌های عظیم برپایه یک شکست بنا شده‌اند!

— آدمی تنها زمانی دچار کمبود می‌شود که تماس خود را با آن محبوب از دست بدهد!

— راه‌های طلب کردن خداوند عبارتند از: امید و انتظار و تدارک دیدن و آماده شدن برای خبر و خوشی خود!

— یادداشت کن: هرگاه به خود بگویید: به آنچه پیش روی من

است یا اعجاب می‌نگرم!

— همیشه باید از امید و اشتیاق الهی لبریز باشیم!

— از یاد مبرا! خداوند مرادهای درست دل تو را به تو خواهد داد!

— به خاطر بسیار: طریق خود را به خداوند بسیار و به او توکل کن؛

یقین بدان که آن را انجام خواهد داد!

— به خاطر بسیار: نفرت بر یکایک اندام‌های تن اثر می‌گذارد،

چون وقتی نفرت می‌ورزید یکایک اعضاء بدن خود را به فعالیت

منفی وامی‌دارید و تاوان آن را به صورت روماتیسم، آرتروز، التهاب

عصبی و هزاران مرض دیگر پس می‌دهید، زیرا اندیشه‌های اسیدی

در خون اسید تولید می‌کنند!

— فراموش مکن: تنها نقش آدمی این است که پذیرنده خوبی

باشد، پس برای برکت خود آماده شوید. به وجد درآید و شکر

بگذارد که خواسته دل شما را به شما خواهد داد!

— در هنگام مصیبت، خداوند به ما می‌گوید: من حربه‌هایی دارم

که تو نمی‌شناسی؛ راه‌ها و چاره‌هایی که تو را جبران خواهد کرد!

— یادداشت کن: هر روز مشتاق و شتابناک بخوانید: یقین دارم که

خیر و خوشی غیر مترقبه‌ای به سراغم خواهد آمد!

— با نگاهی منتظر و شیفته با خود زمزمه کنید: در انتظار یک تغییر

مثبت هستم!

— هرگز فراموش نکنید: اگر راه‌ها و چاره‌ها را به خدا بسپارید،

هر خیر و خوشی به ظاهر محالی را می‌توان دید!

— با خود بخوانید: بازوی بلند خدا، انسان‌ها، اوضاع و شرایط را

در برمی‌گیرد تا وضعیت مرا در کف اختیار خود گیرد و از منافع و

مصلح من حمایت کند!

— غنیمت یا موفقیت عظیم، معمولاً لحظه‌ای از راه می‌رسد که
ابتدا انتظارش را ندارید!

— انسان مدام ثمره کلام خود را می‌بیند!

— قبل از خروج از خانه بخوانید: امروز است روز خوش اقبالی
حیرت‌انگیز من!

— در هر عمل ناشی از ترس، نطفه شکست نهفته است!

— به خاطر بسیار: جایی را که راهی نیست، خدا راه می‌گشاید!

— هرگاه به اهمیت هراندیشه و هرکلمه پی‌بیرید عادت می‌کنید که
در هراندیشه و هرکلمه خود دقت به خرج دهید!

— تردید و خشم و اضطراب و ترس، ایمان روح را متلاشی،
یافته‌های تن را پاره و سلسله اعصاب را نابود و عامل همه‌ی
بیماری‌ها هستند!

— به یاد داشته باش: پیوسته با نگاه سپاس به اطراف خود بنگرید!

— به خاطر آفتاب سپاسگزار باشید!

— هر صبح با خود بخوانید: همه راه‌ها گشوده‌اند و همه درها باز
شده‌اند تا آن خیر و برکت بی‌درنگ و بی‌پایانی که خدا برایم
می‌خواهد نرسم بیاید!

— می‌دانی حاصل ایمان چیست؟ احساس ایمنی و شادمانی و
رضایت!

— هر لحظه با خود زمزمه کن: خدا با من است. چون هیچ چیز
نمی‌تواند او را شکست دهد، پس هیچ چیز نمی‌تواند مرا نیز شکست
دهد!

— از یاد مبر این قانون الهی را: «آنچه برای دیگران می‌کنید در
حقیقت برای خود می‌کنید».

— به همه بگوید: خداوند مونس جان من است، همان گونه که من
به او توکل دارم، او نیز به من اعتماد کامل دارد!

— یادداشت کن: در هرگاه با خود بخوانید: من در احاطه نور خدا
هستم که هیچ چیز منفی نمی‌تواند در آن رسوخ کند!

— اگر لب فرو بندیم و کلمه‌ای از غم و غصه نگوئیم، مطمئن
باشید! اندوه از زندگیمان رخت برمی‌بندد!

— مطمئن باش: آدمی همواره در برون همان را درو می‌کند که در
عالم اندیشه خود کاشته است!

— صبحانه‌ی هر صبح دلت این کلمات باشد: باشد اراده مبارک تو،
امروز در من انجام پذیرد!

— به خاطر بسیار: تنها آن چیزی را به خود جذب می‌کنید که
بی‌نهایت به آن می‌اندیشید!

— هرگز از کمبود و تنگدستی سخن نگوئید، زیرا از سخن‌های تو
بر تو حکم خواهد شد!

— در هرگاه بخوانید: روزی من از جانب خداست و هم اکنون در
پرتو فیض او فرو می‌بارد و انبوه می‌گردد!

— یادداشت: تا خود را توانگر احساس نکنی، توانگریت به ظهور
نخواهد رسید!

— برای دشمن خود برکت بطلب تا او را خلع صلاح کنی!
— به یاد بسیار: مادامی که از وضعیتی بگریزی، همواره آن وضع تو
را دنبال خواهد کرد!

— همیشه به خاطر بسیار گذشته و آینده، سارقان زمان هستند!
— زندگی یک آینه است و ما در دیگران، بازتاب چهره خودمان را می‌بینیم

— به خاطر بسیار: پندار و کردار و گفتار انسان — دیر یا زود — با دفتی حیرت‌انگیز به خود او باز می‌گردد!

— انسان نخست شکست یا موفقیت و غم و شادی خود را در صحنه خیال می‌بیند، آنگاه شکست یا موفقیت و غم و شادی او عینیت می‌یابد!

— یک بار امتحان کنید! فقط یکبار! در اوج رنج‌ها و سختی‌ها با تمام حضورت روی به او کرده و بگویید: ای خدای مهربان خدای عزیزم، من این دیار را به تویی سپارم تا به مقصد رسانی!

— در اوج رنج‌ها، بایستید و نجات خداوند را ببینید، خداوند برای شما جنگ خواهد کرد و شما خاموش باشید!

— از یاد میر: اغلب پیش از موفقیت عظیم، شکست ظاهری رخ می‌دهد!

— به یاد بسیار: ترس توست که شیر را درنده می‌کند؛ بر شیر بتاز تا ناپدید شود، فرار کن تا دنبال کند!

— فراموش مکن: نه هیچ انسانی دشمن توست و نه هیچ انسانی دوست تو، بلکه هراسان معلم توست!!

— زمانی که آدمی خواسته خود را از ذات کل می‌طلبید باید برای هرگونه شگفتی آماده باشد!

— احساس حضور خدا را به عادت تبدیل کنید!

— یقین داشته باش از نتیجه آن حیرت می‌کنی!

— فراموش مکن: کسی که بالاتر می‌برد، دوزخیز بیشتری دارد!
— ارزش مطالعه برای ذهن، مثل اهمیت ورزش است برای بدن!
— از یاد میر: استراحت زمانی است که اساساً وقتش را نداری!
— بزرگترین گناه این است که از کاستی‌های خود آگاه نباشیم!
— یادداشت کن: نردبان کامیابی شش پله دارد: آرامش، تدبیر، تواضع، ادب، خیزد، بخشش!

— می‌دانی بیشترین اشتباهات ما چیست؟ آنچه را که انجام می‌دهیم درست می‌پنداریم!

— می‌دانید فروشنده‌گی یعنی چه؟ انتقال یک باور از فروشنده به خریدار!

— یادت نره: خطای زبان، خطوناکتو از لغزش پا است!

— به یاد بسیار: بهترین درمان خشم، تأخیر است!

— فراموش مکن: موفقیت یک شبه، احتیاج به تلاش بیست ساله دارد!

— هرآنچه آدمی در خیال خود تصویر کند، دیر یا زود در زندگی‌اش نمایان می‌شود!

— به خاطر بسیار: هرآرزویی — خواه به زبان آمده و خواه نهفته در دل — یک استدعا است؛ و چه بسیار همه ما از برآورده شدن ناگهانی آرزویی حیرت‌کرده‌ایم!

— ترس یعنی، ایمان به شرا به جای ایمان به خیر!

— یادت باشد: تو در پناه خدایی! تو در پناه خدایی! و خدا هرگز در نمی‌کند!

— به یاد داشته باش: انسان تنها آن چیزی را می‌تواند به دست آورد

که خود را در حال ستاندن آن ببیند!

— فراموش مکن: خدا به زمان احتیاج ندارد و هرگز دیر نمی‌کند!
— می‌دانی قانون خرافات چیست؟ نعل اسب قدرتی ندارد! این تفکر و اعتقاد ماست که به آن قدرت می‌دهد!
— به‌خاطر بسیار: آب از این رو نیرومندترین است که کاملاً غیر مقاوم است!

— این درخت سر به فلک کشیده که از بالای آن می‌توانید به آسمان بروید، ابتدا دانه‌ای کوچک بود، به همین ترتیب برای پیمودن یک سفر هزار کیلومتری، ابتدا باید قدم اول را برداشت!
— به‌یاد بسیار: یک اندیشه‌ی صریح، راسخ، شفاف، مداوم و مستمر یقیناً فرایند مطلوبی دربر خواهد داشت!
— تجزیه و تحلیل یک مشکل یعنی، حل نیمی از مشکل!
— برای دانا و خردمند، هر روز آغاز زندگی تازه‌ای است!
— عادت داریم به جای بوییدن گل‌های زیبای باغچه خانه‌مان و لذت بردن از تماشای آن، چشم به گلستان سحرآمیزی بدوزیم که در افق ناشناخته عالم رویاها پنهانست!

— **قانون این است که به فردا می‌چسبیم، به دیروز می‌چسبیم، اما هرگز به امروز نمی‌چسبیم!**

— چرا این پرسش را از خود نمی‌کنید: بدترین وضعی که ممکن است پیش آید، چه هست؟

— به‌خاطر بسیار: (آنچه که می‌خورید) باعث زخم معده شما نمی‌شود، بلکه (آنچه شما را می‌خورد) موجب زخم معده می‌شود!
— بیماری از خرابی اعصاب نیست، بلکه از محرومیت‌ها،

اضطراب‌ها، دله‌ره‌ها و با عدم موفقیت‌ها ناشی می‌شود!

— فراموش مکن: شاخص یک زندگی خوب، ایمان به خدا، خوب خوابیدن، دل بستن به موسیقی، خنده رو و بذله‌گو بودن است!
— به‌یاد بسیار: در انجام کارهای ناپسند، ممکن است خداوند از گناهان ما بگذرد اما سلسله‌ی اعصاب‌مان دست از سرمان بر نخواهد داشت!

— درباره چیزی همان قدر نگران شوید که ارزشش را دارد!
— گذشته را فراموش کنید و هرگز سعی نکنید که خاک اره را دوباره ارجه کنید!

— اجازه ندهید همه چیزهای پیش پا افتاده و کم اهمیت زندگی شما را متلاشی کند!
— به‌خاطر داشته باش: یک انسان عصبانی همیشه لبریز از زهر است!

— **برای زیستن در شادمانی، نعمت‌های خود را بشمارید نه محرومیت‌ها را!**

— یادداشت کن: هر روز یک کار خوب انجام دهید!
— فراموش مکن: هر روز یک مطلب خوب یاد بگیرید!
— به‌خاطر داشته باش: اگر ایمان، امید، دعا، عبادت و اعتقاد به خدا نبود، مردم کره زمین سال‌ها پیش دیوانه شده بودند!
— اگر از شما انتقاد می‌شود، فراموش نکنید! هیچکس به سنگ مرده لگد نمی‌زند!

— با روشی قاطع و مصمم هراندیشه ناپاک و دله‌ره‌آمیز و اضطراب‌آلود را بدور ریزید!

— به یاد بسیار: هیچ امری بی احساس ممکن نمی‌گردد، اگر احساس فقر را به دل راه دهید، بی‌گمان همان نصیبتان خواهد شد، اگر احساس سعادت و خوشی کنید، جز نشاط و خوشبختی بهره‌ای نخواهید برد و اگر همت والا داشته باشید، به پستی نخواهید گرایید! — بایستی تمام دقت خود را حول هدفی که در سر دارید، متمرکز کنید تا ریشه آن در ذهنتان پا بگیرد و رشد کند و مستحکم شود. یقین داشته باشید که بزودی شاهد برآورده شدن آرزوهایتان خواهید بود! — از یاد نبریم: انسان تجلی باورهای خویش است! — هیچ قدرتی را برای هیچ چیز و هیچ کس قابل نشویم! — برای اجابت دعاها ایمان ابتدا باید روح خود را از هر ترس و نشویش و اضطرابی پاک سازیم و خواستی را که بر صفحه ضمیر می‌نشانیم با خلوص نیت و ایمان و اعتماد کامل انجام دهیم! — یادت باشد: تو با خدای خودت اکثریتی را تشکیل می‌دهی که هیچ قشونی یارای برابری با آن را نخواهد داشت! — به خاطر بسیار: هنگام دعا و تمنا، ایمان آورید که قدرت روحی شما، تنها علت و سبب و تنها عامل نجات‌دهنده شماست و از صمیم قلب اطمینان حاصل کنید که با وجود آن، هر غیر ممکنی، ممکن شود و هر عملی میسر می‌گردد! — به خاطر بسیار: تولد ایده‌های نو، مرگ افکار کهنه را به همراه دارد. — اگر زندگی و رخدادهای آن را به روشنی بنگریم، در آن صورت برکت و خیر و رفاه را شاهد خواهیم گشت و از خنده کودک و لبخند یک دوست احساس طراوت و زندگی دوباره خواهیم کرد! — اگر ندانی به کجا می‌روی، مطمئن باش به جایی نخواهی رسید!

— به خاطر داشته باش: مادامی که هدف‌ت را می‌جویی، هرگز از این حقیقت چشم بردار که اگر شادمانی و شغف را از دست بدهی، همه چیز را از دست خواهی داد! — فراموش نکن: زندگی دقیقاً همان گونه است که تصویرش می‌کنی، هر چیزی که برایت پیش آید، محصول اندیشه توست! — به یاد داشته باش: همان طوری که آب شکل لوله‌ای را می‌گیرد که در آن جریان دارد، زندگی شما هم شکل افکاری را می‌گیرد که در مغز شماست! — جهان چیزی نیست جز بازتاب ضمیر درونت. اوضاع و شرایط زندگی تانته‌ای است که تصویر زندگی درونت را باز می‌یابد! — به خاطر بسیار: زندگی به ما دقیقاً همان چیزی را می‌دهد که می‌خواهیم! — زندگی می‌خواهد بداند که دقیقاً از آن چه می‌خواهید. اگر چیزی نخواهید، چیزی بدست نخواهید آورد! — خواستن بهترین مایه بقای اندیشه‌هاست، هر چه خواستن شدیدتر باشد، خواسته‌ات با شتابی افزون در زندگی متجلی می‌گردد! — یادت نره: هدف‌هایت را بنویس و برای هر کدام تاریخی تعیین کن! — هر صبح با خود تکرار کن: هر روز، زندگی‌م از هر جهت بهتر و بهتر می‌شود! — به خاطر بسیار: پیش از خواب رفتن شعور خود را متوجه یک خواست ویژه نمایند. (نتیجه عجیب آن را خواهید دید!) — مکرر در مکرر به یاد آورید نیروی کامیابی در ذهن شماست!

— اگر ایمان داشته باشی، هیچ چیز برای تو محال نخواهد بود!
— طالب هر چه هستی آن را به وضوح در صفحه ذهن خود مجسم کنی و به گفته ساده تر، تصویری زنده بدان بخیشد و هنوع ایهامی را از آن بزدا بید به گونه ای که خواست و آرزویتان به صورت ایده های یکدست و منسجم و هماهنگ در آید!

— فراموش مکن: آن معجزه های را که از خود انتظار دارید، در پی وقوع آن باشید، بی درنگ فرامی رسد!

— هر کس در عمق وجود خویشتن تصویر ذهنی از خود دارد، تغییر و تبدیل شخصیت افراد با دگرگون ساختن این تصویر خویشتن امکان پذیر است!

— به خاطر بسیار: آیا می پنداری که جسم کوچکی هستی، در حالی که در درون تو جهان بزرگی نهفته است!

— به یاد بسیار: از ویژگی های شخصیت سالم، داشتن انرژی سرشار و شور زندگی است!

— فراموش مکن: روح و جسم و با تن و روان ارتباطی تنگاتنگ و عجیب و غریبی با هم دارد!

— به خاطر بسیار: شما بدون غالب شدن به خود نمی توانید فاتح دیگران باشید!

— نیروهای روحی شما هنگامی به کار می افتد که شما به کار و عمل می پردازید!

— لحظاتی با خود خلوت کنی، در چشمه صاف و زلال اندیشه ها غرق شوی و نیروهای عظیم و حیات بخش خود را در نظر آوری!
— به خاطر داشته باش: درد تو از توسل ولی تو نمی دانی و درمان

تو نیز در درون توسل، لیکن تو بدان آگاهی نداری!

— آینده خود را با اهدافی واضح، روشن و منطقی پایه ریزی کنی!
— هدف، آرمان و مقصود، مهمترین عاملی است که به انسان جهت، معنا و مفهوم می بخشد و بسیاری کسان از این نعمت محرومند!

— به یاد بسیار: کسی که چرایی برای زندگی کردن داشته باشد، با هر چگونه ای خواهد ساخت!

— فراموش مکن: نخستین گام پیروزی و موفقیت عبارت است از تعیین یک هدف واضح و روشن که تا اعماق وجود انسان راه یابد!

— ترس، جهل، خرافات راهزنانی هستند که برآرامش باطنی ما می نازند و تندرستی و شادمانی و اعتدال را از ما می ستانند!

— فروتن و صادق باشید و روح را از هر کبر و غرور آزاد سازید و افکار سیاه و منفی را از سر پراکنده و نابود کنید!

— به خاطر بسیار: ایمان، تضمین آن چیزهایی است که بدان امید بسته ایم و دلیل بوجود حقایقی است که قادر به رویت آنها نیستیم!

— فراموش مکن: فهمیدن مردم همانا بخشودن و کنار آمدن و سازگار شدن با ایشان است!

— یادداشت کن: اگر به حقیقت موضوعی ایمان بیاوری، یقیناً شاهد تحقق آن خواهی گشت!

— همین الان به خود بقبولانید که زندگی، شیرین و دوست داشتنی است و مردم اطراف شما آدم هایی خوب و مهربان هستند؛ ناگهان با شگفتی در خواهید یافت که زندگی برای شما مفهومی تازه یافته است و این امر صرفاً به خاطر دگرگونی بینش و دیدگاه تازه شما

می باشد. امتحان کنید!!

- یادت باشد: هرگز درصدد پیشداوری برنیایید و مردم را با اظهار نظرهای نسنجیده از پیش محکوم نکنیم!

- باور کنید! آنچه که از صمیم قلب خواسته‌اید، تحقق آن را به عیان خواهید دید!

- اشتباهات خود را در دفتری ثبت کنید و از خودتان انتقاد کنید!

- بکوشیم مشعلی در تاریک‌خانه ذهن خویش روشن سازیم تا اشباح بیماری، شکست، ضعف و ترس را از آن فراری بدهیم و نفس را تحت تسلط خود درآوریم!

- تمام عقل و درایت و هوش و ذکاوت و قدرت و شجاعتی که به خدا نسبت می‌دهیم، آن را نیز می‌توانیم در خود بیابیم!

- هرمايي که در ظرفی می‌ریزیم، شکل و قالب همان ظرف را پیدا می‌کند، در نتیجه باهر احساس روزانه قالب روح خود را می‌سازیم، همان شکل را پیدا می‌کند؛ پس بکوشیم تا مخزن روح خویش را با افکار مثبت و روشن و پاک و ناب لبریز و سرشار سازیم!

- فراموش مکن: انتقاداتی را که از شما می‌شود، در حقیقت گونه‌ای تعریف است در این شکل و دلیل براین است که شما حس حسادت دیگران را برانگیخته‌اید!

- هرکار را به بهترین شیوه انجام دهید و بعد چتر کهنه اغماض را بالای سرتان بگیرید تا باران انتقاد روی سر و گردن شما نریزد!

- به خاطر بسپار: ما از کار خسته نمی‌شویم، بلکه بر اثر اضطراب و حالت عصبی خسته می‌شویم!

- آنچه را که از سر ایمان در حین دعا بخواهید، همان را دریافت خواهید کرد!

- هیچ چیز، بی شور و اشتیاق خلق نشده است!

- نیروی آسمانی پاسخ ایمان و باور انسان است!

- به یاد داشته باش: اخلاقت را عوض کن تا زندگیت عوض شود!

- ایمان، همانا باور داشتن به طلوع سینه دمان و بارور شدن

مزارع و کشت دانه و برداشت محصول و غیره است و چیزی جز آن

نیست. به برآورده شدن آرزوهای خود اینگونه ایمان داشته باشید!

- گرایش به نیروی آسمانی، درمان و سعادت شخص را به همراه

خواهد آورد!

- یقین بدانید که نیروی آسمانی را اگر درست به کار بگیریم، باورو

مددکار ما در زندگی خواهد بود!

- کسی که عمیقاً معتقد است: «پروزی و موفقیت و غنا و رفاه از

آن من است» سوانجام آن را از آن خود خواهد ساخت!

- با خود تکرار کنید: خداوند نگهبان و پشتیبان من است و هم

اوست که در هر لحظه به یاری من می‌آید و مرا از نعمت‌های خود

بی‌نیاز می‌سازد!

- از یاد نبرید: نیرویی که در ما وجود دارد به موقع به یاریمان

می‌شتابد!

- هنگامی که قبول مسئولیت سنگینی به شما پیشنهاد می‌شود،

اگر دچار ترس و تردید شوید، یقین بدانید که عسرت و مشقت و

نامرادی و ناکامی را به جان خریده‌اید!

- فراموش نکنید: هر فکر و هرایده و هر میل و آرزوی آمیخته به

عشق، شکست ناپذیر خواهد شد!

— به خاطر بسیار: هر شب قبل از خواب آرزوهای خود را در خواب مجسم کنید!

— فراموش مکن: نگرانی‌ها و اضطرابات مانا نشی از غفلت و بی‌توجهی مان نسبت به آن قدرت یکران است!

— همه کارها بروفق مراد کسانی است که ایمان و اعتقاد به خود دارند و ترس و تردید به دل راه نمی‌دهند!

— فراموش مکن: کسی که لبریز از ایمان و اعتقاد است، هرگز نگران آینده خویش نیست!

— فراموش مکن: تجربه نشان داده؛ اگر چشمان کسی بدیدن خوبی‌ها عادت کرد، دیگر بدی‌ها را نخواهد دید و به آنها توجهی نمی‌کند!

— هرگاه با خود بخوانید: من و خدا اکثریت عظیمی را تشکیل می‌دهیم که از پس هر ترسی برمی‌آیم و می‌توانیم آن را به عقب برانیم!

— حتی یک لحظه! یک لحظه آرزوی خود را از جلوی چشمان خود دور نازید!

— تا زمانی که کینه دیگران را از دل بیرون نکنیم، نباید انتظار سلامتی از بدن خود داشته باشیم!

— به یاد بسیار: درهای زندان روح خود را باز کنید و هرچه کینه و نفرت و خصومت و بد دلی و حسد در آن انباشته شده، بیرون بریزید و روح را پاک و پاکیزه سازید!

— ایمان حالتی از روح است که تأثیری سرنوشت ساز دارد!

— قدرت شگفت انگیز ایمان قادر است اعجازهایی در زندگی شخصی بیاورند، این موضوع به ظاهر ساده را دست کم نگیریم!

— به خاطر بسیار: زندگی ما تجلی افکار و عقاید ماست!

— می‌دانید هرکسی نان قلبش را می‌خورد، یعنی چه؟ یعنی هر فکری سر راه می‌دهد همان می‌شود، زیرا، آدمی تجسم عینی اندیشه‌های خویش است!

— ترس از شکست، دروازه‌های شکست را به روی ما باز می‌کند، به موفقیت ایمان داشته باشید، آنگاه شاهد موفقیت را در آغوش خواهید کشید!

— می‌دانید غذای روح چیست؟ اندیشه!

— در اوج رنج‌ها چنین بگویید: پروردگارا، می‌دانم که گره از کارم باز می‌کنی، تو را شکر می‌گویم!

— اعتقادات انسان هرچه می‌خواهد باشد، درست یا غلط عاقبت نتایج خود را به بار خواهد آورد!

— به یاد داشته باش: هدفان هرچه می‌خواهد باشد؛ خود را در حالتی تصور کنید که دارند به شما تبریک می‌گویند. این ایده عاقبت شما را به آرزویتان خواهد رساند!

— همواره خود و خانواده‌تان را سرحال و سالم و تندرست و شاد و خوشبخت تصور کنید و هرگز این تصویر را از ذهن خود پاک نازید! — این موضوع را درک کنید و عمیقاً به آن ایمان بیاورید: انسان جلوه‌گاه اندیشه‌های خویش است!

— یادت باشد: رویاها و آرزوهای خود را به هدف تبدیل کنید! — آنچه که انسان را از پا در می‌آورد، رنج‌ها و سرنوشت

نامطلوبشان نیست، بلکه بی معنا شدن زندگی است که مصیبت بار است!

— هر روز با خود بگویند: من از سلامتی و تندرستی روحی و جسمی کامل برخوردار خواهم شدم!

— تلقین، نوعی برنامه نویسی برای مغز است!

— از جویبار حقیری که به مرداب می ریزد، امید صید مروارید نیست!

— اگر معنای خوشبختی، آسایش جسم و بی خیالی است، پس خوشبخت ترین موجود روی زمین یک گاو هلندی است!

— اکثر ما قدرت زندگی کردن با سرور و شادی و توان انتشار آن را داریم، ولی سال هاست آن را فراموش کرده ایم!

— در دوران کودکی یقین داشتیم که هر روز تازه، خوشحالی بیشتری به همراه دارد؛ همه چیز برایمان سرور انگیز بود، گل ها، حیوانات، بچه ها، بزرگسالان دوست داشتنی، آموختنی، از همه چیز استقبال می کردیم و بر شادی خود می افزودیم؛ متحیرم که چه چیزی سبب گردید که بعدها آن شادی جای خود را به بدبینی داد!

— به خاطر بسیار اشتباه ما این است: زندگی را بر پایه رضایت دیگران بنا می کنیم یا مطابق آنچه آنان فکر می کنند زندگی می کنیم!

— فراموش مکن: اگر ما خود را دوست نداشته باشیم، هیچ کس دیگری نیز، ما را دوست نخواهد داشت!

— توجه کنید! ما بسیار زود پیر می شویم و بسیار دیر هشیارا

— فراموش نکنید: آنچه که رشد نمی کند، می میرد!

— در میان همه مخلوقات عالم فقط انسان ها هستند که مشکلات

خویش را جمع می کنند و چون یوغی به گردنشان می بندند!

— فراموش مکن: با کسانی معاشرت و دوستی کنید که روحیه ای شوخ و شاد دارند و با نشاط و سرزنده هستند!

— به یاد بسیار دوستی، پاداش خود را به همراه می آورد!

— از این سخنان به شدت پرهیز کنید: وضع خیلی خرابه، روزگار سختی شده، زندگی خیلی مزخرفه، همیشه مریضم، همه مردم شایدند!

— نه! گفتن را یاد بگیرید و تمرین کنید که بعضی اوقات به کار برید!

— از مردمی که برای خود احترامی قائل نیستند، پرهیزید!

— به یاد بسیار از مردمی که همیشه ناله می کنند، پرهیزید!

— صداقت و درستکاری پاداش خود را به همراه می آورد!

— فراموش مکن: سعی کنید احساسات لطیف خود را به مردم ابراز کنید!

— اگر از دیگران توقع داریم که جواب محبت هایمان را بدهند، خود را در معرض خطر یأس و دلسردی از آنان قرار خواهیم داد!

— رأی و نظر مردم درباره شما، به خودشان مربوط می شود!

— یادت نره: همه حرف ها را نباید به زبان آورد!

— به یاد داشته باش: مردم آینه رفتار و گفتار ما هستند، با هر لحنی با ایشان صحبت کنیم، با همان لحن پاسخمان را می دهند!

— فراموش مکن: بزرگترین کاری که می توانید بکنید این است که با خودتان رو راست باشید!

— تردیدی نیست که شما هم دوستانی دارید که از هر حیث کامل

نیستند؛ اشکال ندارد! انعطاف پذیر باشید و با آنها کنار بیایید!

— یادت باشد: در طول روز با اشخاص مختلف و سلیقه های متفاوت برخورد می کنیم که احساسات ضد و نقیضی در ما برمی انگیزد، همداراکه لگام عقل را به کف احساسی ناخوشایند نسپاریم!

— اگر می خواهید در شاهراه سعادت و شادکامی گام بردارید، هرگز به دیگران حسادت نورزید. سد و مانع در راه پیشرفت آنان ایجاد نکنید!

— با خود تکرار کن: من با سکوت کردن، نقایص دیگران را درمی یابم و عیب های خودم را برطرف می کنم!

— بدانید که اگر کسی را محکوم کنید، خود را نیز محکوم ساخته اید. — اگر اوضاع آشفته مالی دارید، هرروز این جمله را آرام تکرار کنید: هوش بیکران بر من حکومت می کند و من همه کارها را سر و صورت می دهم و اوضاع رو به راه خواهد شد!

— شما قربانی و طعمه هیچ توطئه و حادثه ای نخواهید شد، مگر آن که خود آن را خواسته باشید!

— به یاد بسپار: اگر نتوانیم اشکی بریزیم، کجا مزه شادی و خوشی را خواهیم چشید!

— کسی که از قدرت روحی خود بی خبر بماند، محکوم به فقر مادی و معنوی است!

— یادت باشد: اگر به ترس و شکست ایمان داشته باشید، یقیناً آن را در کنار خود خواهید یافت!

— به خاطر بسپار: با امید ازدواج کنید و ترس را طلاق بدهید!

— هرروز با خود تکرار کنید: کارها روز به روز بهتر می شود، من پیش می روم و ترقی می کنم و کساد از میان می رود و اوضاع رو به راه می شود!

— چه چیزی را دوست دارید؟ یقیناً آن را به دست می آورید!

— اگر به کارتان، حرفه تان عشق نورزید یقیناً، یا آن را از دست خواهید داد و یا در آن موفق نخواهید شد!

— فراموش مکن: آنچه را که در ذهن می پرورید، همان را در زندگی باز خواهید یافت!

— ایمان و اعتقاد شما به هرچه می خواهید باشد، به استخوان های پوسیده یک قدیس و یا به نیروی شفا بخش برخی چشمه های متبرک، همان کارساز خواهد بود و نتایج شگرف خود را به بار خواهد آورد!

— ضمیر باطن را می توان با بانک مقایسه کرد، و این بانکی است همگانی که می توان دائماً در آن سرمایه گذاری کرد؛ حال اگر سرمایه شما، شادی و امید، ایمان و نیک خواهی باشد، سود مضاعف برداشت خواهید کرد و رفاه و خوشبختی، پاداشتان خواهد بود!

— با امید، وقار، اعتماد به خود و کمی دیوانگی، قدم های بلندی

برای نیل به هدفهایمان برداریم!

— با خود تکرار کنید: من پاییز را به آرامی می گذرانم و بهارم را شادمانه قسمت می کنم!

اگر گویی که بتوانم، قدم در نه که بتوانی

اگر گویی که نتوانم برو بنشین که نتوانی

— فراموش مکن: علت بیماری ها همانا پایه روحی دارد، پس علت شفایابی ها هم می تواند پایه روحی داشته باشد!

— رویدادها در زندگی شما انعکاس و عکس العمل تفکرات شماست!

— افکار بلند و شرافتمندانه‌ای که شما بنا بر عادت در خود می‌پرورانید، باعث پدید آمدن افعال و کارهای بزرگ می‌شود!

— به خاطر بسیار هرگاه ما چیزی را نفهمیم، آن را تصادفی یا اتفاقی می‌نامیم، در حالی که هیچ چیز تصادفی در دنیا وجود ندارد!

— هر تصویری را که در فکر خود مجسم و متمرکز بدارید و پشتوانه آن را ایمان قرار دهید، شعور باطن شما آن را به صورت عمل در می‌آورد!

— خواست ما باید همراه با حمد و شکرگزاری باشد که نتایج شگفت‌آور بسیاری به دنبال این روش ساده به دست می‌آید!

— من هیچگاه معجزه شکرگزاری به درگاه خداوند را فراموش نخواهم کرد. این امر برای من نتیجه اعجاز‌آوری حاصل کرده است! — افکار برپایه حسادت، ترس، دلواپسی، اضطراب، اعصاب غده‌های ترشح‌کننده شما را به تشن در آورده و آنها را خراب می‌کند، در نتیجه به انواع بیماری‌های سخت مبتلا می‌شوید!

— هر روز با خود تکرار کنید: ارتقاء و پیشرفت من در دست خودم است. من در تمام زمینه‌ها ترقی می‌کنم. هوش بیکرانم مرا هدایت می‌کند و راه‌های تازه‌ای به من نشان می‌دهد!

— هر صبح با خود بخوانید: من به خودم و زندگیم اعتماد دارم. من دارای اراده‌ای پولادین هستم و از مشکلات نمی‌ترسم!

— هرگاه نجوا کنید: من انسانی هستم با نشاط، خوش بین و امیدوار و سرشار از عشق و محبت به مردم!

— هنگام برخورد با مشکلات بخوانید: در هر موقعیتی می‌توانم از اراده‌ام کمک بگیرم و راه حلی برای مشکلاتم پیدا کنم!

— فراموش مکن: به کلام ایمان بیاورید و تکرار کنید: مردم مرا دوست دارند و برایم احترام قائل هستند!

— به یاد بساز: هر صبح هنگام ورود به خیابان بخوانید: مردم مرا دوست دارند، من از زندگیم لذت می‌برم!

— برای دستیابی به آرامش بخوانید: زندگی را همین‌طور که هست می‌بینم نه آن‌گونه که باید باشد!

— فراموش نکنید: فقط بخوانید، زیرا دانش نهفته در درون کتاب‌ها جان‌های بسیاری را نجات داده است!

— به خاطر بسیار ما، تار و پود بدبختی را خود می‌بافیم و نام آن را می‌گذاریم: سرنوشت!!

— از سر عشق در دفتر خود بنویسید: اگر فردا پایان کار دنیا و آخرین روز آن بود، باز هم من یک درخت سیب می‌کاشتم!

— فراموش مکن: با این همه رنگ‌های تماشایی در جهان شرم‌آور است که همه چیز را سیاه و سفید ببینیم!

— گاه در عشق درمی‌یابیم که رعایت حال دیگری بهتر از پافشاری در اثبات عقیده است!

— در آینده به خود بگویید: من مهمتر از گرفتاری‌هایم هستم!!

— اگر مایلید پیام عشق را بشنوید، بایستی خود نیز این پیام را ارسال کنید: برای روشن نگاه داشتن چراغ ناچاریم در آن نفت بریزیم!

— شما خوشبختید! زمانی که خود را وقف هدف خود می‌کنید! — پادشاه باشد: خوشبین؛ نوری را که وجود ندارد می‌بیند!

— به یاد بسپارید: عشق با تباه کردن «من»، «ما» می آفریند!
 — مردم خواهان ثروت هستند، اما نیازمند رسیدن به کمال اند!
 — فراموش مکن: هرگز از گفتن «دوست دارم» خسته نشوید!
 — در مشکلات از یاد نبرید: مهم نیست که شما زمین بخورید، مهم آن است که دوباره به پا خیزید!
 — به یاد بسپار: برخلاف روش های معمول فکر کنید و نقشه بکشید و بدانید که همیشه پاسخی به خواست های شما و راه حل هایی برای مشکلات شما وجود دارد!
 — احساس سلامتی، سلامتی می آورد و احساس ثروتمندی، ثروتمندی ایجاد می کند!
 — تصور شما، قویترین استعداد شماست؛ پس تصور خود را بر چیزهای دوست داشتنی و رابطه خوب معطوف کنید!
 — مشکل بسیاری از مردم این است که آنان پشتیبانی عالم غیب را در خود نیافته اند!
 — این قانون را به خاطر بسپارید: هرگاه شما در کارهای خداپسندانه باشید و یا قسمتی از کارهای خود را در این راه بگذارید، خدا بر حسب قانون فطرت و خلقت با شماست!
 — وقتی که دعا می کنید، شگفتی هایی برای شما روی می دهد!
 — به بهشت وارد نمی شوید، مگر آن که ایمان بیاورید و ایمان نخواهید آورد، مگر آنکه همدیگر را دوست بدارید!
 — یادت باشد: سن شما همان قدر است که شما فکر می کنید!
 — فراموش مکن: آدمی همان قدر قوی است که فکر می کند!
 — سعی کنید در هر لحظه از زندگی خود چیزی یاد بگیرید، آن

وقت است که شما خواهید دید شعور شما همیشه جوان و بزرگ است!
 — به خاطر بسپار: پیری به یاد رفتن سال های گذشته نیست، بلکه سپیده دم خردمندی در شعور باطن است!
 — یادداشت کن: شکیبایی، مهربانی، محبت، خیرخواهی، نشاط، سعادت مندی، خردمندی و فهمیدگی هیچ وقت کهنگی ندارد، آنها را کشت دهید و به نمو برسانید، آنگاه در فکر و بدن جوان بمانید!
 — شما همان قدر مفید هستید که فکر می کنید؛ به همین طریق شما همان قدر جوان هستید که فکر می کنید!
 — هر روز با خود بخوان: همیشه آنچه را که در استطاعت دارم، به کار می برم؛ مخصوصاً از ساعت ۱۰ صبح تا ۳ بعد از ظهر!
 — به خاطر بسپار: هرچاکه ژرف ترین درد است، عظیم ترین آموزش را به همراه دارد!
 — موثرترین راه ایجاد دگرگونی در جهان، ایجاد دگرگونی در آگاهی خودمان است!
 — رشد آگاهی یعنی هوشیاری نسبت به چیزهایی که در گذشته از آنها بی خبر بودیم؛ به همین سادگی!
 — بیماری زخم معده و زخم النی عشر همگی از کینه های عمیق و خصومت ها و خشم های فروخورده و حرص و آز و غبطه خوردن های بی جا و نفرت ها سرچشمه می گیرد!
 — فراموش مکن: خطاهای خود را ببخشید و آنها را بزرگ نکنید، فقط از تکرار آنها اجتناب کنید!
 — هنگامی که برای تحقق آرزویی دست به دعا برمی دارید، به جای آن که به هدف دلخواه خود بیندیشید، از هم اکنون این هدف را

در نظر آورید که بدان رسیده و آرزوی خود را انجام شده ببینید!
- حرکت زندگی از نامریی به مریی است، ما بدنیا آمده‌ایم تا شادی و شمع زندگی را تجربه کنیم!

- یکی از دلایل فقر، حقیر شمردن و کثیف دانستن پول است!
- برای ثروتمند شدن، از ذهن خود پاک کنیم که فقر، فقر است!
- به‌خاطر بسیار: شما برای این آفریده شده‌اید تا در زندگی موفق و پیروز باشید و تمام اشکالات و موانع را از پیش پای بردارید و استعدادهای خود را شکوفا سازید!

- به یاد بسپار: اگر در سوگ عزیزی هستید بدانید که، عزیزان و محبوبان ما در کنار ما هستند و تنها با فرکانس ارتعاشی متفاوت از ما جدا شده‌اند!

- یادت باشد: هرگز! هرگز! این اندیشه را به خود راه ندهید که پول، شیئی کثیف و یا زیان بار و خطرناک است!
- می‌پرسید پول و ثروت از کجا می‌آید؟ می‌پرسم خودتان از کجا آمده‌اید؟ مغز و روح شما از کجا آمده‌اند؟

- به‌خاطر بسیار: فکری را که به دیگری نسبت می‌دهید، خود نیز بی‌اختیار تحت تأثیر آن قرار می‌گیرید. از این روست که می‌گویند: آن را که بر خود نمی‌پسندی، بر دیگران نیز می‌پسند!

- به‌خاطر داشته باش: پولمان را می‌دزدند و فریبمان می‌دهند! این هم خود فرصتی است بزرگ در زندگی تا بدانیم که هستیم و از چه مقدار نیروی پایداری و استحکام رأی و قدرت اراده و شهامت روبرو شدن با حوادث و بلاها برخوردار می‌باشیم!

- هر صبح بخوانید: امروز واقعه‌ای خوش در انتظار من است!

- باور داشتن قبول کردن و پذیرفتن یک واقعیت است و فکری که به این ترتیب پذیرفته می‌شود، خود نیز به طو، خودکار و اتوماتیک وارد عمل می‌شود!

- فراموش نکنید: انسان کسی است که در تمام اوقات از تفکر باز نمی‌ایستد!

- به یاد بسپار: گوش دادن به ندای باطن، یعنی، متمرکز ساختن دقت بر روی ایده موفقیت است!

- به‌خاطر بسیار: مصیبت‌ها و بدبختی‌های آدمی مولود یک سوءتفاهم است، هنگامی که شب فرار می‌رسد و اشباح و سایه‌ها زمین را می‌پوشانند، ما تنه درخت و شاخه‌هایش را به جای دزدی طبایع بر دست می‌بینیم و از آن به وحشت می‌افتیم. مصیبت‌های ما هم در این دنیا از این گونه‌اند، اگر خوب فکر کنیم!!

- خود را به همان گونه که می‌خواهید باشید، در آینه دل بنگرید؛ شاد، موفق، مثبت، خوشبخت، سالم، این صفات را شایسته و برازنده خویش بدانید، در آن صورت است که با آهن‌ربای ذهنی خود، خوشبختی و آسایش و آرامش و تندرستی و نشاط را به‌سوی خود جذب خواهید کرد!

- از جا بلند شو! به خودت تکیانی بده! امیدوار باش و از زیبایی‌های زندگی لذت ببر!

- یادت باشد: در ارتباطات و برخوردهای خود با مردم، مهر و عشق آنان را در دل بنشانید و خبر ایشان را بخواهید تا آنها نیز چنین نظری نسبت به شما داشته باشند!

- شب‌ها پیش از خوابیدن، هر آرزویی که در دل دارید، پیش دیده

تصور کنید و با همان اندیشه به خواب بروید و با همان فکر از خواب بیدار شوید و شادی و امید را هرگز از خود دور نسازید تا بتوانید شاهد موفقیت را در آغوش بکشید!

— عشق به زندگی، هرچه را بخواهید در دسترستان قرار خواهد داد، فردای هرکس با اندیشه امروز او ساخته خواهد شد!
— یک درس را بیاموزیم! اشتیاق برای رویارویی با ناآگاهی خویش!
— جسم بشری و شخصیت ما، تله‌هایی هستند که باید از آنها بگریزم تا در عرصه‌های بالاتر، رهایی راستین را دریابیم!
— ایمان داشته باشید: در همه مشکلات معنا و منظوری هست و سرانجام همه چیز به خیر خواهد انجامید!

— هنگامی زندگی عوض می‌شود که ما خود نیز عوض می‌شویم!
— به خاطر داشته باشید: سلامت جسم بستگی مستقیم به سلامتی روح و فکر دارد!

— یادت باشد: فکر و مغز انسان معمار پیکر اوست و بدن شخص انعکاسی از افکار اوست!

— مردم، تعارفات را چند دقیقه! و توهین‌ها را چند سال! در حافظه خود نگاه می‌دارند! لطفاً شما از آنها نباشید!

— در زندگی همه را بدون توقع دوست بدارید، مردم را همان‌طور که هستند قبول کنید، بی‌آنکه آنها را مورد قضاوت قرار دهید، اما اجازه ندهید دیگران قدر و ارزش شما را دست کم بگیرند!

— به خاطر بسپار: بهترین کاری که می‌توانید در مورد فقرا انجام دهید این است: سعی کنید جزء آنها نباشید!

— مطمئن باشید! اگر فقیرانه فکر کنید، حقیر و فقیر خواهید ماند!

— یادداشت کن: دم را غنیمت شمارید، زمان حال بزرگترین دستاورد زندگی ماست!!

— کاری نکنید که فردا روی سنگ قبرمان بنویسند: کسی در زیر این خاک خفته که همواره تصمیم داشت، فردا شاد و خوش باشد!

— به یاد داشته باش: همان‌گونه که امواج بدون ارتباط با اقیانوس نمی‌توانند به خودی خود وجود داشته باشند، ما نیز بدون استفاده از تجارب دیگران نمی‌توانیم به زندگی ادامه دهیم!

— دانشمندی در وصیت‌نامه‌اش گفت: اگر از نو زندگی را آغاز می‌کردم، پای برهنه به پیشواز بهاران در سپیده‌دمان می‌رفتم، در خزان تا دیرباز به راه‌پیمایی می‌پرداختم و بیشتر به نظاره طلوع خورشید می‌نشستم و با کودکان بیشتر به بازی مشغول می‌شدم؛ اما افسوس که دیگر کار از کار گذشته است!

— انسان همان چیزی را به دست می‌آورد که آن را در ذهن از قبل پرورده و آماده کرده باشد؛ در حقیقت ذهن یک مغناطیس است!
— از یاد نبریم: ذهن مغناطیس است. دیگر نگوئید: چرا از هرچه می‌ترسیدم سرم آمد!

— یادت باشد: ما از طریق اشتباهاتی که مرتکب می‌شویم با خداوند ارتباط برقرار می‌کنیم!

— قانون زندگی می‌گوید: ما بالاخره پاداش کاری را که انجام داده‌ایم، خواهیم گرفت!

— فراموش نکن: هرکس فقط یک بار به این دنیا می‌آید، اگر با طومار بلند از بدبختی‌های خود به آن دنیا بروید، این بدان معنا خواهد بود که: «خودتان چنین خواسته‌اید».

— به یاد بسپار: یکی از رنج‌های بزرگ ما، تعلق خاطری است که پیوسته به گذشته داریم!

— به خاطر بسپار: ذهن شما مانند چترنج است و فقط وقتی که باز می‌شود، عمل می‌کند!

— به خاطر بسپار: اقدام به انجام دادن غیر ممکن، گونه‌ای تفریح است!

— فراموش مکن: دوست داشتن نیز نظیر عبادت کردن همچنانکه یک عمل است، یک نیرو نیز بشمار می‌رود و شفا دهنده و خلاق است!

— دقت کن: وقتی با یک انگشت به سوی کسی اشاره می‌کنید و او را مورد انتقاد قرار می‌دهید، خوب نگاه کنید سه انگشت دیگر به سوی خودتان است!

— یادداشت کنید: دوست داشتن یعنی، خوشبختی خودمان را در خوشبختی دیگران بدانیم!

— لطفاً از آنهایی نباشید که همیشه یک چوب در دست دارند و آماده بحث و جدال هستند!

— یادداشت کنید: مرگ به طور طبیعی به سراغ همه می‌آید، ولی شهامت زندگی کردن نه!

— یادداشت کنید: از زندگی خشنود باشید، زیرا به شما فرصت دوست داشتن، کار کردن، بازی کردن و نگاه کردن به ستارگان را می‌دهد!

— فراموش مکن: تماس‌های عاشقانه، ما را از موجودات دیگر متفاوت می‌سازد، بدون در آغوش گرفتن همسایه یا محبتی در

بیمارستان، ما درست مثل حیوانات هستیم!

— می‌دانید چرا ما دو گوش و یک زبان داریم؟ برای آنکه بیشتر از حرف زدن، گوش بدهیم!

— به خاطر بسپار: زیستنی که با اشتباه کردن! همراه است، نه تنها افتخارآمیز بلکه مفیدتر از زیستنی است که بدون انجام دادن هیچ کار مفیدی سپری گردد!

— به خاطر بسپار: مردم در یک چیز مشترکند؛ همه با هم فرق می‌کنند!

— از یاد میر: آن زندگی که به امید فردا بگذرد، همیشه یک روز عقب مانده است!

— به خاطر بسپار: تنها زمانی که انسان بتواند ستایش کند و دوست بدارد، جوان می‌ماند!

— شخصیت دیگران را تحسین کنید، مطمئن باشید از شما چیزی کسر نمی‌شود!

— کاری کنید تا دیگران هم احساس کنند که وجود آنها نیاز هست! — همه را با اندیشه‌های نیک خویش به سوی خود جلب کنید!

— تلاش کنید! تلاش کنید! یادتان باشد که باد موافق برای کشتی‌ای می‌وزد که بادبانی افرشته داشته باشد!

— فراموش مکن: شکست‌های ما مولود بی‌اعتقادی‌مان به نیروهای نهفته در اعماق ضمیرمان می‌باشد، اگر تکامل خلقت را در خود بیابیم و به اسرار آن پی ببریم، جهانی سرشار از قدرت را در خود باز خواهیم یافت که با آن خواهیم توانست، کوه‌ها را نیز جابه‌جا کنیم!

— دیگران را ببخشید و از سر تقصیر آنها در گذرید تا بتوانید باطن خویش را از کینه‌ها پاک کنید، بخصوص برای کسانی که در پی آزار شما بوده‌اند، عشق و محبت و شادی و خوشبختی آرزو کنید!

— اراده خود را دست کم نگیرید و جمله «این کار محال است!» را از دفتر زندگی خود خط بزنید تا بتوانید با چشم باز به آینده بنگرید و موانع و مشکلات را با قدرت عزم و تصمیم خود از میان بردارید!

— فراموش مکن: اگر شما عمیقاً موضوعی را باور داشته باشید، بدانید که آن باور روزگاری صورت تحقق پیدا خواهد کرد، خواه عمداً بدان بپایندیشید و یا ناآگاهانه در آن پاره فکر کنید!

— به خاطر داشته باشید: شما نوع مرگ و زمان مردن خویش را نمی‌دانید؛ تنها می‌توانید در مورد چگونه زندگی کردن خود تصمیم بگیرید!

— فراموش مکن: انسان برخلاف حیوانات هرگز یاد نگرفته است که تنها هدف زندگی کردن لذت بردن از آن است!

— به یاد داشته باشید: شوخی برای کسانی است که می‌خواهند شاد باشند، از زندگی لذت ببرند و زنده بودن را احساس کنند!

— یادداشت کنید: بدون عفو، زندگی در اختیار دایره بی‌انتهایی از رنج و انتقام درمی‌آید!

— به‌خاطر بسیار رویاها از خودمان بزرگترند، زیرا سنگ محک صفات مشخصه ما هستند!

— بزرگترین خوشبختی که می‌توانید داشته باشید، دانستن این مطلب است که شما لزوماً نیازی به خوشبختی ندارید!

— فراموش نکنید: شما بدنیا آمده‌اید تا موفق باشید!

— برای دستیابی به هدف ابتدا باید مانند آتش‌فشان شوید!

— یک آتش‌فشان انسانی شوید، گرم و صمیمی باشید، گرم همچون گرمای آتش‌فشان!

— باید منحصر به فرد باشید، فعال شوید و بجوش بیایید، یک موجود فعال و پرتحرک باشید، حرکت کنید و به حرکت درآورید، فوران کنید، قوای درونی ضمیر ناخودآگاه خود را به حرکت درآورید تا به تحرک در عمل دست یابید، ابراز وجود کنید!

— خوشبختی درونی است، نه بیرونی؛ از این رو خوشبختی ما به آنچه هستیم بستگی دارد، نه آنچه داریم!

— هیچ کس جز خود شما نمی‌تواند، مانع موفقیت شما شود!

— در خود یک قدرت جاذبه درونی بوجود بیاورید، نقاط قوت خود را پیدا و آنها را تقویت کنید؛ از جمله: لباس پوشیدن، راه رفتن، سخن گفتن، آداب معاشرت!

— دانش از راه جهل به دست می‌آید، پس ما بایستی از آنچه نمی‌دانیم، استقبال کنیم!

— هر صبح با خود تجدوا کنید:

من زندگی را با شور و هیجان می‌گذرانم!

دگرگونی‌های آن را، رنگ‌ها و حرکاتش را دوست دارم!

از اینکه می‌توانم سخن بگویم، ببینم، بشنوم، راه بروم و موسیقی گوش بدهم، همه اینها گونه‌ای معجزه است!

— بکوشیم تا متعصب نباشیم، زیرا تعصب همچون مردمک چشم است؛ هرچه نور بیشتری بر آن نیاید، جمع‌تر می‌شود!

— من ایمان دارم که نخستین آزمایش یک مرد بزرگ، تواضع است!

— فراموش مکن: مطمئن باشید فضیلت زمانی آغاز می شود که تمام وجود خود را وقف پیاسگزاری نمایم!

— وقتی شما گناه شکست های خویش را برگردن دیگری می اندازید، خوب است افتخار موفقیت ها را هم به آنان نسبت دهید! — یادت باشد: بی ثمرترین روز ما روزی است که نخندیده باشیم! — به یاد داشته باشید: تصمیم نگرستن، به نوعی تصمیم گرفتن است!

— کمی صبور باشید و نیک بدانید که کلید همه کارها صبر است. شما جوجه را با صبر کردن از تخم به دست می آورید، نه با شکستن آن!

— بین انسانی که عاشق است و زمانی که او عشق را نمی شناخت، همان تفاوتی وجود دارد که بین دو چراغ است! یکی روشن و یکی خاموش!

— در ذهن خود یادداشت کنید: نگرانی هرگز از غصه ی فردا چیزی نمی کاهد، بلکه فقط شادی امروز را از بین می برد!

— نخستین گام به سوی دانش این است که بدانیم، نادانیم! — به خاطر بسپارید: عشق چیزی نیست که احساس می کنید، بلکه چیزی است که عمل می کنید!

— به خاطر بسپار: بخشش هنگامی آسان می شود که ما بتوانیم دیگران را بشناسیم و به ضعف های خودمان و اینکه ما نیز امکان اشتباه کردن داریم، معترف باشیم!

— عشق ما نباید صرفاً واژه ای زیبا و کلامی لطیف باشد، بلکه باید با عمل و خلوص نیت باشد!

— وقتی با مشکلی مواجه می شوید، سرتان را بالا نگه دارید و بگویید من از تو برترم، پس نمی توانی مغلوبم کنی!

— پرنده بهشتی فقط روی دستی فرود می آید که چنگ نزند! — به خاطر بسپار: عشق همیشه قابل اعتماد است، اما مردم نیستند!

— هر هفته با خود بخوانید: خوشبختی فرایند بدست آوردن چیزی که نداریم نیست، بلکه بیشتر شناخت و قدردانی از چیزهایی است که داریم!

— توجه! توجه! او جرأت می کند یک احمق باشد و این نخستین گام به سوی خیزد است!

— فراموش مکن: توس از زندگی، بیماری قرن بیستم است! — به یاد داشته باش: موانع چیزهای وحشتناکی هستند که هرگاه شما چشم هایتان را از هدف دور نگاه می دارید، آنها را می بینید!

— فراموش نکنید: گفتن «نه» به «بله» به ما معنا می بخشد! — به یاد بسپار: هیچ روزی از امروز با ارزش تر نیست!

— مهربانی و هوش همیشه ما را از گودال ها و دام ها نجات نمی دهد، راهی برای دور کردن خطر از روابط انسانی وجود ندارد! — زنده ماندن در قلب کسانی که پس از ما زندگی می کنند، ما را زنده نگاه می دارد!

— فراموش مکن: فرصت را غنیمت شمارید! تمام زندگی یک فرصت است، انسانی که پیشرفت می کند، معمولاً کسی است که مشتاق انجام دادن و خطر کردن است!

— هرچند ما برای یافتن زیبایی به سراسر جهان سفر می کنیم، اما

بایستی آن را با خود داشته باشیم وگرنه زیبایی را نخواهیم یافت!

— به یاد بسپار: عفو هرکسی به اندازه عشق اوست!

— قبول کن که بعضی اوقات باید کمی ناشی و ساده دل باشی!

— فراموش مکن: راه دوست داشتن هرچیز، درک این واقعیت

است که امکان دارد، از دست برود!

— روزی را که شاهد غروب هستی، آن روز را تلف شده قلمداد

کنی!

— بعضی از افراد به دلیل بدبختی تلف می شوند و بعضی دیگر به

همین دلیل کاملاً موفق و کامیاب می شوند!

— به یاد بسپار: خداوند به مدالها و مدارج تو نگاه نمی کند، بلکه

جراحات و زخم های تو، توجه خداوند را جلب می کند!

— آنچه ما را به خودمان می شناساند، مصیبت و بدبختی است!

— هرگاه خشمگین می شوی، قبل از انجام کاری یا سخنی تا ۱۰

بشمار!

— فراموش مکن: از تمام پوشیدنی ها، اخلاقان مهمتر است!

— برای نیل به اهداف والا باید طوری زندگی کنیم که گویی خیال

مُردن نداریم!

— کامیابی و موفقیت، فرزند شجاعت و جسارت است!

— فراموش مکن: پیروزی، پاداش کسی است که از شکست و

شروع مجدد استقبال می کند!

— برای دل مشتاق، هیچ چیز غیر ممکن وجود ندارد!

— مفهوم تمرکز این است که ذهن، پیوسته متوجه یک موضوع

باشد!

— یادداشت کن: کامیابی سه راز دارد: ایمان به خدا - اعتماد به

نفس - تلاشی پیگیر!

— به یاد بسپار: آنهایی قادرند، که خود را توانا می پندارند!

— به خاطر داشته باش: شهادت بین شتاب و بزدلی واقع است!

— فراموش مکن: تو احق نیستی! مگر در یک صورت، حس

کنجکاوی ات خاموش گردد!

— طوری رفتار کن که گویی پیوسته تحت نظارت هستی!

— یادداشت کن: یک کلمه جادویی شش حرفی که شما را به

همه آرزوهایتان می رساند (خ - و - ا - ه - ت - ن)!

— فقط افراد ترسو و خجالتی از شکست خوردن، مأیوس می شوند

و آبروشان می رود!

— یادداشت کن: همان خواهیم شد که ایمان داریم، می شویم!

— اگر به موفقیت ایمان داشته باشید، موفق خواهید شد!

— باید بدانید که دقیقاً در زندگی، رسیدن به چه هدفی را در نظر

دارید!

— به یاد بسپار: باید چنان به هدف خود اعتقاد داشته باشید که هر

بهای را برای رسیدن به آن بپردازید!

— برای داشتن اعتماد به نفس، بروید جلوی آینه و با خود بلندبلند

صحبت کنید و بخندید. انسان های موفق این چنین کرده اند!

— فراموش مکن: با اطمینان فکر کنید، این به تفکر شما، قدرت،

قاطعیت، توان و اعتماد می دهد!

— یادداشت کن: با اعتماد به نفس و محکم صحبت کنید تا دیگران

شما را باور کنند!

— با اعتماد به نفس عمل کنید و به این ترتیب تمام اعمالتان با قدرت و قاطعیت خواهد بود!

— یادداشت کن: افکار مسموم را به دور بریزد از تشویش و اضطراب — تنفر و کینه — بخل و حسدا!

— به یاد بسپارید: چشمه‌ای باشید که از آن تحسین و احترام فوران کند و اطرافیان را از این احساس نیکو سیراب کنید!

— فراموش نکنید: تحسین و احترامی که به زبان نیاورده‌اید، مانند هدیه‌ای است که اهداء نشده باشد!

— کمک کنید تا دیگران نیز خود را برای جامعه مفید بدانند!

— کسانی که احساس عشق و امنیت می‌کنند، بسیار کمتر از دیگران دچار بیماری و سانحه می‌شوند!

— به خاطر بسیار: بخشی از بیماری‌های ما به خاطر آن است که انتظارش را می‌کشیم!

— یادت باشد: افکار شاد و سلامت داشته باشید، خود را سلامت تصور کنید تا این گونه بهمانید!

— فراموش مکن: سعادت و عدم سعادت ما، نتیجه تفکر ماست!

— به یاد بسپار: فراموش نکنید: برای هیچ یک از ما تضمینی وجود ندارد که فردا هم در این دنیا باشیم!

— یادداشت کنید: قلم و رنگ در اختیار شماست؛ بهشت را نقاشی کنید و بعد وارد آن شوید!

— لازمه شاد زیستن، جستجوی زیبایی‌ها و خوبی‌هاست؛ یکی زیبایی منظره‌ای را می‌بیند، دیگری کیفی پنجره را!

— از هر چیز که می‌گریزی، به طرف آن کشیده می‌شوی!

— فراموش مکن: زندگی آنقدرها هم جدی نیست، بپایید شوخی را جدی‌تر بگیریم!

— اشکال ما این است که همیشه انسان‌های موفق را به خاطر پیروزی‌هایشان به یاد می‌آوریم، نه به خاطر شکست‌هایشان؛ ما ادیسون را به خاطر آن یک لامپ برقی که درست عمل کرد، به یاد می‌آوریم، نه به خاطر آن هزاران لامپ دیگری که سوخت و نتیجه نداد!

— اگر هرگز رویایی نداشته‌اید، پس هیچ وقت هم رویایی که به حقیقت پیوسته باشد، نخواهید داشت!

— ذهن شما مانند آهن ریاست. فکر کردن به خواسته‌های خود را ادامه دهید تا به آنها دست پیدا کنید!

— به یاد بسپار: بر آنچه دارید تمرکز کنید، از داشتن آن لذت ببرید و نگران از دست دادنش نباشید!

— به خاطر بسیار: وقتی دهانت را باز می‌کنی که حرفی مثبت و سازنده برای گفتن داشته باشی!

— بدبختی نیوغ را نمایان می‌سازد و خوشبختی آن را می‌پوشاند!

— یادت باشد: راز شاد زیستن، انجام دادن آنچه را که دوست می‌داریم نیست، دوست داشتن آن چیزی است که انجام می‌دهیم!

— فراموش مکن: اندیشه‌ها و تصاویر ذهنی کنونی‌تان است که تجربیات فردا، هفته، ماه و سال آینده شما را شکل می‌بخشد!

— یادت باشد: هر موقع که قضاوت و یا انتقادی می‌کنید، انرژی‌ای به بیرون از وجودتان می‌تراود که بعداً به سوی خودتان باز خواهد گشت!

— هر صبح با خود بخوانید: من لایق تمام خوبی‌ها هستم. من شایستگی توانگری را دارم. من لیاقت شاد بودن را دارم. من مستحق عشق الهی‌ام!

— به یاد بسپار: هم اکنون با افراد من چگونه رفتار می‌کنید؟ توجه کنید! آنچه از خود نسبت به ایشان بروز می‌دهید، به هتکام پیری بسوی خودتان برگشت داده می‌شود!

— فراموش نکنید: شما فردی مهم و با ارزش هستید و همواره تصورتان اینگونه باشد!

— با خود نجوا کنید: من موجود گرامی و نفیسی هستم و کائنات مرا دوست دارند!

— آنچه در زندگی اتفاق می‌افتد، همان تجلی و بازتاب افکار درون ماست!

— یادداشت کنید: برای شاد زیستن از تنفر فاصله بگیرید!

— هر صبح بخوانید: اکنون زندگی دلخواهم را می‌آفرینم و امروز شادمان و کامیاب و توانگرم!

— هر بگاه بخوانید: امروز منتظر بهترینم!

— مطمئن باشید که در زندگیتان، لیاقت بهترین را دارید!

— آنچه را می‌خواهید از زندگیتان حذف شود، فهرست کنید!

— آنچه را که بابت آنها شاکر هستید، فهرست کنید!

— فراموش نکنید: هر آنچه به گفتار درآید، به رفتار درمی‌آید!

— هر آنچه بر زبان آورید، متجلی می‌شود!

— وقتی از مردم و اوضاع و شرایط انتقاد نکنید، جاذبه خود را از دست نمی‌دهیم!

— محبت دارای طبعی قدرتمند و امواجی نیرومند است که بی‌درنگ احساس می‌شود، آنگاه موقعیت‌ها به محبت درونی شما پاسخ مثبت می‌گویند!

— به یاد بسپار: ابتدا باید فهمید (فقر) فضیلت نیست، گناه است!

— به خاطر بسپارید: همیشه به آنچه می‌خواهید فکر کنید، نه به آنچه از آن گریزان هستید!

— یادت باشد: وقتی ما تغییر کنیم، زندگی تغییر می‌کند!

— شخصی به یک ویلن زن معروف گفت: حاضر بودم تمام زندگیم را بدهم تا بتوانم مثل شما ویلن بزنم، ویلن زن لبخندی زد و گفت: من هم همین کار را کردم!

— همیشه راجع به خود و وضعیت خود به طور مثبت فکر کنید!

— همیشه از خود به خوبی یاد کنید و مرتباً زندگی را بدان گونه‌ای که دلخواه شماست، تصور کنید تا از این طریق الگوهای رفتاری مثبت را به زندگی خود جذب کنید!

— فراموش مکن: کتاب‌هایی را که در زمینه موفقیت نوشته شده با اشتیاق بخوانید، از بیان مثبت استفاده کنید و وقت خود را با کسانی بگذرانید که می‌توان از آنها چیزی تازه آموخت!

— فراموش نکنید: جهان بازتابی از خود ماست!

— هدف تمام روان‌درمانی‌ها تغییر تصویری است که خود از خوشتن دارد!

— به خاطر بسپار: گناهکار را دوست بدار، اما از گناه بیزار باش!

— همیشه یادتان باشد که این تنها جسمی است که به ما داده شده

است، ورزش کنید و جسم خود را پاکیزه و ورزیده نگاه دارید!

— یادت باشد: هر فکری که از ذهن شما می‌گذرد، در یک چشم برهم زدن بر توکیات شیمیایی بدن تأثیر می‌گذارد. تصور کنید در یک سرازیری جاده، کامیونی ناگهانی جلوی شما می‌پیچد! چه احساسی دارید؟ پس افکار خوب را به خود راه دهید!

— همیشه از افراد پرتوقع، نازنین و منفی‌باف فاصله بگیرید!
— یادتان باشد: مهمترین چیز، نیتی است که در پس داد و ستدتان نهفته است!

— هرچه بیشتر ببخشید، بیشتر دریافت می‌کنید، زیرا هرآنچه که در زندگی ارزش داشته باشد، فقط زمانی فزونی می‌یابد که بخشیده شود!

— بهترین راه برای رسیدن به هدف خود، کمک کردن به دیگران است برای رسیدن به هدفشان!

— هرگاه به انتخابی دست می‌زنید، این دو سوال را از خود بکنید:

- ۱- عواقب این انتخاب چه خواهد بود؟
 - ۲- آیا برای من و اطرافیانم توفیق و شادمانی به بار خواهد آورد؟
- به یاد بسیار توجه، نیرو می‌بخشد و قصد، متحول می‌سازد؛ به هرچه توجه خود را معطوف کنید، در زندگیتان نیرومندتر می‌شود!
- خواست خداوند از ما این است که مدام از خود بپرسیم: چگونه می‌توانیم به بشریت خدمت کنیم؟

— کسی که تصور کند تواناست، سرانجام جایگاهش را می‌یابد!

— یادت باشد: بزرگترین توانمندی، قابل اعتماد بودن است!

— فراموش نکنید! از طریق پلکان ماریج است که فرد به قسمت

فوقانی ساختمان می‌رسد!

— به خاطر بسیار: همان طوری که الماس بدون تراش صیقل نمی‌یابد، انسان نیز بدون مواجهه با سختی‌ها آبدیده و با تجربه نمی‌شود!

— خالص‌ترین سنگ از سوزان‌ترین کوره حاصل می‌گردد و روشن‌ترین آسمان از سهمگین‌ترین توفان‌ها، و بهترین انسان از...؟
(خودتان بگویید!)

— حتی المقدور شخص را پند داده و راهنمایی کنید، اگر کارگر نبیند، این مسئولیت و وظیفه را به نامالیما و تنگناها واگذارکن!
— یا خود بگو: آنچه مرا نگشدد، بدون تردید سبب آسیب دیدگی من می‌شود!

— فراموش مکن: پیش از آنکه از تو خواسته شود، اندرزهای خود را عرضه مدار!

— گوش کن، (راه) می‌گوید: ما برای شخصی که با گام‌های استوار به پیش می‌تازد، خود را می‌گشایم!

— یادت باشد: جاه‌طلبی، یعنی شاه فتر تمامی پیشرفت‌ها!

— خونسردیت را حفظ کن تا برهمگان مسلط شوی!

— هر واقعه ابتدا به صورت رویاست، آنگاه اتفاق می‌افتد!

— جای تاسف! بسیاری از ما بی دلیل غمگینیم، ولی برای شاد بودن، حتماً دلیل می‌طلبیم!

— می‌خواهیم با شادمانی به هدف برسیم، نه اینکه ابتدا به هدف برسیم و آنگاه شادمانی کنیم!

— فراموشی مکن: خیلی‌ها این فکر غلط را دارند که پول باعث

اسراف، ابتذال، انحراف و آلودگی است. لطفاً تو از آنها نباش!

— یادت باشد: یک روز به یاد رفتار امروزت می‌افتی و خنده‌ات می‌گیرد!

— فراموش مکن: این ذهن ماست که شر را به خیر مبدل می‌کند و غم و شادی و فقر و ثروت می‌آفریند!

— هرگز مشکلات را به شخص نسبت ندهید، مشکلات را وسیله‌ای برای کسب تجربه در نظر بگیرید و با استفاده از این تجارب، راه خود را بسوی هدف، باز کنید و به خاطر وجود مشکلات شکرگزار باشید!

— به یاد بسپار: عادت، یا بهترین خدمتکار ماست یا بدترین اربابمان!

— بسیاری از ما «بد حال» بودن را طبیعی می‌دانیم، اما برای «خوش حال» بودن باید دلیلی داشته باشیم!

— به خاطر بسپار: یقین بدانید که در پس همه گرفتاری‌ها حکمتی است، هراتفاقی که در زندگی می‌آید دارای دلیل و مقصودی است! — فراموش مکن: با احساس شکرگزاری زندگی کنید!

— یادت باشد: رمز شادمانی، بخشندگی است!

— دانستن کافی نیست، باید به دانسته‌ای خود عمل کرد!

— اگر کارهایی که قادر به انجامشان هستیم، انجام می‌دادیم، خودمان جداً شگفت‌زده می‌شدیم!

— فراموش مکن: راه حل‌های بزرگ را افرادی آغاز می‌کنند که قدم‌های کوچک اما پیگیر برمی‌دارند!

— غلبه بر مشکلات است که شخصیت آدمی را شکل می‌دهد!

— به خاطر بسپار: سعی نکنید موجودی کامل باشید، فقط نمونه‌ای

از انسان عالی باشید!

— تردید نکنید! در هر لحظه از زندگی، معرفت ما از حقیقت در بوته

آزمایش قرار می‌گیرد!

— به خاطر بسپار: علت کمرویی، فکر غلط است. تحقیر را از خود

دور کنید!

— به خود ایمان داشته باشید تا ببینید که قدرت پروردگار چگونه

آرزوهایتان را برآورده می‌سازد!

— با خود بخوانید: از این لحظه به بعد موفقیت از آن من خواهد

بود!

— فراموش نکنید: در کشاکش زندگی، خداوند را به صورت بار

مشتق و راهنمای خاموش خود در نظر داشته باشید!

— هر شب بخوانید: من انسانی هستم امیدوار و خوش‌بین که هیچ

کینه و بخلی نسبت به هیچ کس ندارم؛ ترس و تشویش و تردید را از

خود دور می‌سازم و جای آن را امید و اعتماد به نفس می‌نشانم!

— یادت باشد: هدایت اراده در مسیر درست، اولین شرط موفقیت

به‌شمار می‌رود!

— هر روز با خود بخوانید: من برای کسب توانگری، به انسان‌ها و

اوضاع و شرایط متکی نیستم. منشاء توانگری من خداست و هم

اکنون از راه‌های ویژه خودش توانگری و برکات را به من می‌رساند!

— با خود بخوان: خدا تنها منشاء رزق و روزی من است!

— باید خودتان را از شر آنچه که نمی‌خواهید، خلاص کنید تا برای

آنچه می‌خواهید، جا بگشایید!

— اگر به اندازه کافی بر روی یک هدف تمرکز کنید، حتماً آن را

به دست می آورید. همواره در ذهنتان هدفی معین داشته باشید و آن را بر روی کاغذ بیاورید، هرگز بی هدف این سو آن سو نزنید!

— اگر می دانستید که اعتقاد به شر، چه به روز شما می آورد، بی درنگ ذهنتان را از هر باور منفی پاک می کردید!

— اگر ندانید که چه می خواهید و هدفی معین نداشته باشید، ذهنتان اوضاع و شرایطی آشفته به بار می آورد. به همین دلیل، زندگی افراد بی هدف سرشار از آشفتگی است!

— هر روز سر ساعت معین بنشینید و آنچه را که موهبتی بزرگ می دانید، بنویسید؛ با انجام این کار برای خود ثمراتی نیکو می آفرینید؛ امتحان کنید!!

— از خواسته های خود فهرستی تهیه کنید و برای آن تاریخ بگذارید، اما نگذارید کسی از آن باخبر شود!

— یادتان باشد: انسان سخاوتمند، سعادتمند می شود؛ هر که سیراب کند، سیراب خواهد شد!

— جوهر مایعی که جسمتان را تشکیل می دهد از شعور و اقتداری سرشار است که به اندیشه هایتان خوراک می رساند. وقتی اندیشه های متعالی را در سر می پرورانید، گاه از سرعت شغای جسمانی یا سلامت تابناک خود به حیرت می افتید!

— هرگونه بیماری در جسم، نشانه نوعی ناپاکی در ذهن است. هرگز به علت پاکی و خوبی هایتان بیمار نمی شوید، بیماری نمایانگر بی قراری و ناآرامی ذهن است!

— فراموش مکن: درست اندیشیدن، بزرگترین شکل رستگاری است و به تندرستی منجر می شود!

— آن چنان که آدمی در دل فکر می کند، جسمش همان گونه است! — به خاطر بسپار: اگر آدمی با اندیشه ای پلید سخن بگوید یا عمل کند، درد به دنبالش خواهد آمد!

— یاد باشد: برای دستیابی به آرامش، هرگونه طعنه و ریشه خند و گله و شکایت را از گفتار تان حذف کنید!

— آدمیان به اعمال نادرست دست می زنند، زیرا نادرست می اندیشند!

— به خاطر بسپار: وقتی از کسی یا وضعیتی متنفرید، با حلقه ای عاطفی که از فولاد محکمتر است، به آن شخص یا آن وضعیت متصل شوید!

— به یاد داشته باش: راز شادمانی آن است که هرگز شبی را با این اندیشه که در گوشه ای از جهان با کسی دشمنی دارید، سربرابالین نگذارید!

— مراقب باشید! هرکلامی که بر زبان جاری شود، سرشار از نیرویی شدید به پیش می رود، کلام نیکو از نیروی حیات و سلامت و سعادت آکنده است!

— هراندیشه ای که از سرتان می گذرد، دارای قدرتی ویژه است؛ هرکلامی که بر زیانتان جاری می شود در سراسر جسم شما، در یکایک یاخته های ذهن و هستی و وجودتان امواجی تولید می کنند!

— توجه کنید! انتقاد سبب روماتیسم می شود. کلمات ناهماهنگ و انتقادآمیز، خون را مسموم می کند و این سموم در مفاصل رسوب می دهند. عدم عفو و بخشایش، عمده ترین علت بیماری است، زیرا تصلب شرایین می آورد و کبد را سفت می کند و به بینایی صدمه

می زند!

— هر صبح جلوی آینه بایستید و با صدای بلند بخوانید: من آدمی هستم نیرومند، خوش قلب، شاد، امیدوار، خوشبخت، متعادل و خیرخواه. من ترس را به دل راه نخواهم داد و از سرماوج خروشان و متلاطم زندگی گذر خواهم کرد و سهمگین ترین توفان ها در مقابل من سرفرو می آورند!

— فراموش نکنید: انسان مانند دو چرخه است که اگر مشکلات براو سوار نشوند، تعادلش برهم می خورد!

— به خاطر بسیار همیشه به نتیجه بخش بودن گفتار و اعمال خود ایمان داشته باشید!

— به خاطر بسیاری: عادت های درست هم مانند عادت های بد پس از تمرین پدید می آیند!

— هیچ گاه! هیچ گاه! هیچ کس را بالاتر از خود قرار ندهید!
— با تمام توان بکوشید افرادی را که در گذشته به شما بدی کرده اند، ببخشید!!

— یادتان باشد: هم رنگ جماعت نشوید! بپذیرید که تنها هستید!!

— توجه! توجه! سفره دل خود را برای همه باز نکنید!

— می دانید چرا کودکان راحت تر با یکدیگر ارتباط برقرار می کنند؟ دقیقاً به خاطر آنکه کمتر از یکدیگر انتظار دارند و درباره رفتار و سخن خود با طرف مقابل به تفکر و تحلیل نمی پردازند؛ به همین دلیل روابطشان ساده تر، صمیمانه تر و شادمانه تر است. بیایید از کودکان بیاموزیم!!

— به یاد بسیار: رمز آرامش درونی و استقلال واقعی شما در آن

است که خود را از قید و بندهای توقع! خلاص کنید!

— برای آسوده زیستن! دیگران را همان طور که هستند، بپذیر!

— فراموش نکنید: هر چه کم توقع تر باشید، آسوده تر زندگی خواهید کرد!

— به خاطر بسیار: دنیا چون پلی است، از آن بگذرید، اما بر روی آن خانه نازید!

— پادشاه باشد: وقتی خود را با تمام حضور خویش به خدا تسلیم کنید، از هر گونه تقدیری رها می شوید!

— به خاطر بسیار: تصمیم مثل ماهی است: گرفتنش آسان و نگهدارش سخت می باشد!

— سکوت را بیاموز، زیرا در سکوت کلامی را می شنوید که به تنهایی می تواند همه تردیدها و پرسش های ما را به پایان رساند!

— بیاموز خاموشی را تا خدایی که زبان را به تو ارزانی داشت، با تو سخن گوید!

— امروز و همین الان از خود سوال کن؛ چرا نگران فردا باشم؟ آن کس که همه عمر از من مراقبت کرده است، آیا فردا مراقب من نخواهد بود؟

— هیچ گاه خودت را با دیگران مقایسه نکن، زیرا که دچار غرور یا ضعف خواهی شد!

— بگذار زندگی ات، سادگی، دلسوزی، تواضع، عشق، خدمت، بی خویشی و ایثار باشد!

— از یاد میر: اگر به دامان نیلوفرین خداوند متوسل شوی، آنجا زیبایی، سرور و آرامش حقیقی را در می یابی!

- یادت باشد: سر خط وقتی می‌خواهی بنویسی زندگی، نیم نگاهی هم به انتهای خط داشته باش که کج نروی!

- فراموش نکن: کسی که در روی زمین ستاره‌ای را نبیند، هرگز در آسمان آن را نخواهد یافت!

- فراموش نکن: عشق یعنی، رها کردن ترس!

- ما چیزی جز باورهای خودمان نیستیم!

- یاد گرفتم، هرآنچه به دیگران می‌دهم، در واقع به خودم داده می‌شود!

- باور کنید، هرآنچه را که امروز روی می‌دهد، از قبل آن را درخواست کرده‌اید!

- به هوش باشید! تا همواره در کوچه باغ‌های عطرآگین و آفتابی روح خویش گام بردارید و فقط یارانی را به سراچه دل خویش راه بدهید که جز خیرتان را نمی‌خواهند!

- تردید نکنید! اگر افکارتان پاک و عاقلانه باشد، رفتار و اعمالتان نیز چنان خواهد بود!

- یادت باشد: هراسانی مخلوق افکار روزانه خویش است!

- هر صبح بخوانید: اوست که نجات دهنده و باعث رستگاری است و حضور اوست که راه حل هر معما را سبب می‌شود!

- دنیا به شما همان ارزشی را خواهد بخشید که شما در ذهنیات خویش برای خودتان قابل شده‌اید!

- به خاطر بسپار: دل آدمی از میوه دهانش پرمی‌شود و از محصول لب‌هایش سیر می‌گردد؛ موت و حیات در قدرت زبان است!

- اگر اندیشه‌ها و گفتار آدمی سرشار از شکرگزاری و حمد و ثنا و

عاری از سرزنش و ملامت باشد، قطعاً سلامت و شادابی افزونتر را تجربه خواهد کرد!

- به خاطر داشته باش: اولین قسمت ایمانی که مردم از دست می‌دهند، ایمان به خودشان است!

- یادت باشد: شکرگزاری از پریشانی و فشار می‌کاهد و بیماری را درمان می‌کند!

- فراموش مکن: همه نظام‌های شفاء، شادمانی را از موثرترین عوامل بازگشت سلامت دانسته‌اند!

- به یاد داشته باش: اگر گرفتار مشکلات مالی هستی، احتمالاً ناسپاس و تلخ‌بین بوده‌ای. هیچ چیز سریعتر از تلخ‌بینی و ناسپاسی جیب یا حساب بانکی انسان را خالی نمی‌کند!

- هیچ‌گاه اقتدار ستایش را دست کم نگیرید، نه تنها شاه کلید زندگی، بلکه داروی تمامی ناخوشی‌های دنیاست، آرام و خاموش از صبح تا شام از لحظه‌ای که چشم می‌گشاید، تا لحظه‌ای که چشم‌ها را فرو می‌بندید، شاکر و حق‌شناس باشید تا آثار شکر آن را ببینید!

- هرگاه اندیشه‌ای آکنده از نفرت و انزجار از سر آدمی می‌گذرد، سمی مهلک در تن او ایجاد می‌شود!

- یکی از شرایط تندرستی، هماهنگی با دیگران است!

- یادداشت کنید: به جای توجه به ناملایمات، برکت‌ها و موهبت‌های زندگیتان را برشمارید!

- از ظاهر امور نترسید، فقط به خود بگویید: آرام باش! یقین بدان که عظیم‌ترین موهبت در راه است!

- به یاد بسپار: وقتی نمی‌بخشید، جهان نیز به شما نمی‌بخشد!

— وقتی نمی بخشید، چیزی از شما رسیده و یا به زور گرفته می شود!

— توجه کنید! هرکجا پولتان می رود، ایماننان نیز همان جا خواهد رفت!

— فراموش مکن: یک بار که باوری را در خود پرورش دادید، باور دیگری به دنبال آن خواهد آمد!

— راه برو و به خدا فرصت بده که برای تو و با تو کار کند!

— اگر تصمیم بگیری که می خواهید مابقی عمرتان را زیبا، جوان و مناسب بمانید، خواهید ماند؛ به همین سادگی!

— فراموش مکن: جوهر تو در اوج بحران ها و تأملایمات پدیدار می گردد!

— فراموش نکنید: وقتی به قضاوت دیگران می نشینید به گونه ای درباره خود قضاوت می کنید!

— وقتی از دیگران نفرت دارید، در حقیقت از خود متنفر هستید!

— فراموش مکن: هرچقدر فهم و درک انسان فزونی یابد، به همان نسبت نیز از جنگ و جدل های بیپایان احتراز می جوید!

— ماهمانی هستیم که پیوسته و آگاهانه و مداوم به آن می اندیشیم!

— به یاد بسپار: کسی که به متوسط الحالی دلخوش دارد، وضعش فلاکت بار خواهد بود!

— هدف، مورتوری است که زندگی ات را می راند!

— سعی کن به جای اینکه یک پیاو باشی، نوازنده اش باشی!

— یادت باشد: کسی که طالب گُلِ رُز است، باید به خوار احترام بگذارد!

— کُنت را از نت درآورده و در دنیا گرد و خاک راه بینداز!

— به خاطر گذشته کلاحت را بردار یعنی، «پوش» و برای آینده

کُنت را از تن درآور یعنی، «تلاش»!

— مراقب باش! زیرا ارتباط یعنی، برجای گذاشتن بخشی از وجود خویش در فرد دیگری!

— به خاطر بسپار: یک ارتباط خوب مثل قهوه بدون شیر، خواب را از چشمان می رباید!

— پادت باشد: که مانند یک اندیشمند بیندیش، لیکن با زبان مردم با آنها ارتباط برقرار ساز!

— در صفحه ذهنت یادداشت کن: اگر همزمان دو خرگوش را تعقیب کنی، هرچفتشان را از دست خواهی داد!

— بر خلاف باد حرکت کردن غالباً موجب کامیابی ما می شود!

— فراموش مکن: اگرچه ممکن است روزها چیزی سرشان نشود،

لیکن سال ها بسیار آموزنده می باشند!

— به یاد بسپار: شکست خوردگان دو گروهند: آنهایی که

اندیشیدند، لیکن عمل نکردند. آنهایی که عمل کردند، لیکن پیشاپیش اندیشه نکردند!

— فراموش مکن: ذات و ماهیت انسان این گونه است که چنانچه به

پیش نرود، عقب گرد خواهد کرد!

— یادداشت کن: کسی که افزون نشود، کاسته خواهد شد!

— فراموش مکن: کامیابی فرزند شهامت و بی باکی است!

— به خاطر بسپار: هرچه بیشتر درمورد آنچه که نمی خواهیم تمرکز

کنیم، بیشتر به طرف آن کشیده می شویم!

— به یاد بسیار: کینه، رشک، حسد؛ سنگ‌هایی هستند که چون به آسمان پیندازد بر سر خودتان خواهند خورد. از خوشحالی و رفاه مردم خوشحال بشوید و بر آنها غبطه نخورید!

— اگر افکار عاقلانه‌ای به سراغ دهید، اعمال و تصمیمات‌تان نیز معقول و موجه خواهند بود!

— افکار نفرت‌آلود، به سان سم مهلک در بدن است؛ پس به فکر بدی کردن به دیگران نیفتید که خودتان نیز مسموم خواهید شد!

— فراموش مکن: ترس چیزی نیست جز بازتاب افکار منفی شما، پس لطفاً آن را با افکار سازنده و مثبت عوض کنید!

— عشق، خوبی، مهربانی، شادی، خیرخواهی، هرگز پیر نمی‌شوند؛ آنها را در خود بارور کنید تا همواره روحاً و جسماً جوان بمانید!

— به یاد بسیار: برای آنان که می‌دانند چگونه بنگرند، هیچ چیز در این پایین، نایک نیست؛ به عکس، همه چیز مقدس است!

— هرکس به اندازه فکر و عقیده‌اش، جوان؛ به اندازه باورش، نیرومند و به قدر اندیشه‌اش، مفید می‌باشد، پس جوان ماندن بستگی به فکر شخص دارد!

— دوران پیری هنگامی فرا می‌رسد که عشق به زندگی در شخصی بمیرد، آدم‌های عبوس و بدخلق و ستیزه‌جو زودتر پیر می‌شوند!

— فراموش مکن: راز جوانی در عشق، شادی و آرامش باطنی قرار دارد!

— اگر کاری انجام نشده، این ما هستیم که بودن در آن حال را برگزیده‌ایم. اگر تمامی آنچه که باید باشیم، نمی‌شویم، این ما هستیم

که تن به دگرگونی نمی‌دهیم!

— به خاطر بسیار: همان گونه که تسلیم آب، سنگ سرسخت را می‌شکافد؛ تسلیم به زندگی نیز، حل ناشدنی را حل می‌کند!

— بادداشت کن: آن کس که در حال تولد نباشد، در حال مرگ است!

— فراموش نکنید: زندگی هدف نیست، فرآیند است!

— فراموش من: تاریخ بشریت مملو از نمونه‌های بارز پافشاری است!

— به یاد بسیار: تراژدی زندگی، مرگ نیست، بلکه آنچه درون تو به هنگام زنده بودن می‌میرد تراژدی است!

— پافشاری جزء مشترک تمامی موفقیت‌های چشمگیر است!

— برای به دست آوردن هر چیزی باید ابتدا بتوانیم خود را متقاعد سازیم که ارزش و استحقاق آن را داریم، وقتی در ضمیر هشیار و ناهشیار ما این احساس ارزش به وجود آمد، آنگاه اغلب خواسته‌ها و نیازهای ما، جامه واقعیت بخود می‌پوشند و یکی از بهترین راههای به وجود آمدن این حس، درخواست کردن است!

— ما فقط یک بار زندگی می‌کنیم؛ حال اگر طولماری از «دلایلی که من نتوانستم» یا خود به گور ببریم، تنها معنی‌اش این است که «نتوانستیم»!

— یاد توه! در حالی که با زمستان سر می‌کنی، در انتظار بهار باش!

— به یاد بسیار: فراغت را ضرورت بدانید، نه یک هدف!

— همواره باید در انتظار بهبود اوضاع بود، اما مشکل این است که خیلی‌ها زود مأیوس می‌شوند و میدان را خالی می‌کنند، غافل از آنکه:

«پایان شب سیه سپید است!»

— فراموش مکن: یک درخت تنومند و عظیم با یک دانه آغاز می‌شود و طولانی‌ترین سفرها با اولین گام!

— به‌خاطر بسیار: هرچا هستید، همان‌جا نقطه آغاز است. تلاش بیشتر امروز، سازنده فردای متفاوت شماست!

— به‌یاد بسیار: برای موفقیت، کافی است تلاشی همه‌جانبه، هوشمندانه و پیگیر به‌کار ببندیم!

— به‌خاطر بسیار: آنچه سرنوشت زندگی ما را تعیین می‌کند، تصمیم ماست نه شرایط!

— به‌یاد داشته باش: هرگز جمله‌های (پول ندارم) و یا (امکان ندارد) را به‌کار نبرید، مراقب باشید، کلام انرژی‌زاست!

— یادت باشد: هیچ مشکلی دائمی نیست!

— از این جملات: (من نمی‌توانم این کار را انجام دهم) و یا (پیر شده‌ام و از من گذشته است) یا (گلیم بخت کسی را که یافته‌اند سیاه) یا (بارتی و پشتیبانی ندارم) به‌شدت بهره‌پذیرد. درون خویش را لبریز کنید از جملات: (من قادر هستم، زیرا روح خداوند در من حضور دارد) یا (من متکی به قدرت مطلق هستم که جهان در دست اوست) یا (پیری مخصوص حیوانات و نباتات است، من هرگز پیر نخواهم شد) فراموش نکنید: زندگی هرکس بازتاب اندیشه‌های اوست!

— سلامتی و شادی را انتخاب کنید، دوستی را بر خصوصیت ترجیح دهید، با مردم صمیمی، عاشق و گشاده رو باشید و ثمرات آن را ببینید!

— به‌خاطر بسیار: هر ایده‌ای در سر داشته باشید، در صورت

داشتن ایمان شاهد تحقق آن نیز خواهید بود!

— به‌یاد داشته باش: منشاء هر بیماری از روح و فکر آدمی است،

هر عارضه جسمی ابتدا در روح ما و می‌کند و بعد سراغ جسم می‌آید!

— به مفهوم ایمان پی ببرید، بدانید که ایمان جز اندیشه شما نیست

و بنابراین، هرچه می‌اندیشید، همان را خلق می‌کنید!

— فراموش مکن: هرگز به بیماری، بدبختی، درد و رنج نیندیشید که

به سراغتان خواهد آمد!

— همیشه به خود تلقین کنید: «روز به روز وضعم بهتر می‌شود.»

— شما اگر کاملاً آرامش داشته باشید و بگذارید افکارهای ذهنی به

شما برسند، اطلاعات باور نکردنی به‌دست می‌آورید!

— به‌خاطر بسیار: هیچ راهی برای آشنایی با خود بهتر از این

نیست که ارتباطی با قدرتی بزرگتر از خودتان برقرار کنید!

— گوش کنید به سخن خداوند که می‌گوید: کاری که شما به نام من

بخواهید، انجامش خواهم داد!

— هر کاری را که حقیقتاً بخواهید انجام دهید، می‌توانید! حدی

وجود ندارد؛ هیچ چیز برای خدا غیر ممکن نیست!

— هیچ فرد ناقص العضوی نیست که سرانجام از نقص خود بهره

نگرفته باشد!

— تردیدهای ما خیانت کارند؛ ما را از امتحان فرصت‌هایی که

به‌دست می‌آوریم، باز می‌دارند و از نعمت‌هایی که می‌توانیم استفاده

کنیم، محرومان می‌سازند!

— دنیا با انسان معامله متقابل می‌کند، اگر بپذیرد، به روی شما

می‌خندد؛ اگر چنین بر ابرو بکشد، او هم مقابل شما ابرو درهم

می‌کشد؛ اگر آواز بخوانید، به مجالس شادمانی دعوت می‌شوید؛ اگر متفکر باشید، در کنار اندیشمندان قرار می‌گیرید؛ اگر مهربان باشید، در اطراف خود مردمی را می‌بینید که همه، شما را دوست دارند و در گنجینه‌ی دل‌ها را به رویان باز می‌کنند!

— به یاد داشته باش: کسی که راه غلطی را می‌رود، بیشتر شانس آن را دارد که به راه درست آید؛ تا کسی که راه درست را غلط می‌رود!

— به یاد بسپار: خوش بینی و خوش رویی، نماد ظاهری ایمان است! — چه می‌خواهی؟ همه چیز مال توست؛ راه‌ها در برابرت باز است. نور حقیقت برای تو می‌درخشد، پس نایست و نپرس، به راحتی پیش برو و شخصیت خود را نشان بده!

— هرکار درست و هر فکر شایسته به چهره انسان زیبایی می‌بخشد! — فراموش مکن: پیری چیزی نیست، جز کمال جوانی! صورتی پربهره‌تر و بهتری از جوانی است!

— هرگز پیر نشوید، آثار سال‌های پیش، غم‌ها، محنت‌ها و اشک همراه گذشته پاک شده و از میان رفته است. مغز بزرگی که دوست دارد و متأثر می‌شود، از نیکی‌ها خود نشاط می‌یابد؛ هر قدر سال‌ها بر او بگذرد، زیباتر می‌شود و عاقلاً؛ هرگز پیر نشوید!

— یادداشت کنید: می‌دانید پیری چیست؟ در یک کلام! کودکی دوم!

— اگر مقصد خود را بدانی، یقیناً به آنجا خواهی رسید!

— سعی کنید مثل توپ باشید، زیرا توپ هرچه محکم‌تر به زمین می‌خورد، بیشتر اوج می‌گیرد!

— به خاطر بسپار: با حس عشق و مهربانی، زنجیر تنفر را پاک کنید!

— فراموش نکنید: برای تحقق آرزوهایمان تا ابد وقت نداریم!

— از خود بپرس: اگر دیگران بتوانند مرا به خشم درآورند، می‌توانند بر من تسلط یابند. چرا باید به دیگران چنین قدرتی بدهم که زندگی مرا تحت تأثیر قرار دهند؟!

— فراموش مکن: انسان، شجاع متولد نمی‌شود، شجاعت اکتسابی است!

— یکی از راه‌های ترقی، کمک به ترقی دیگران است!

— به یاد داشته باش: اگر می‌خواهید موفق شوید، یک چیز را کنار بگذارید و آن، هم رنگی با جماعت است!

— فراموش مکن: مهم نیست چند بار زمین می‌خوردی، مهم آن است که چند بار بلند می‌شوی!

— یادت باشد: به نظر من، زندگی بهتر از مرگ است! حداقل به خاطر لبخند مادر، دل یک دوست که به خاطر ما می‌تپد و یک بشقاب چایی!

— یادداشت کن: هرشب را شب عید بدانید!

— انتقاد دیگران را فرصتی بدانید برای تحلیل خویش!

— فراموش مکن: در زندگی لحظاتی است که اگر اشکی بریزیم، انسان‌های بهتری می‌شویم!

— به نظر من محتوای ظرف اهمیت دارد، نه برجسب روی آن!

— بادت باشد: تا خم نشوید کسی نمی‌تواند سوارتان بشود!

— به خاطر بسپار: هرگاه دیدید کسی به موفقیتی رسیده که شما نرسیده‌اید، بدانید او کارهایی کرده که شما نکرده‌اید!

— کامیابی، حاصل کمال‌طلبی، سخت کوشی، پند گرفتن از

شکست و ثبات داشتن برای رسیدن به هدف و پشتکار است!

— اولین فکری که پس از بیداری صبحگاهی به نظرمان می‌رسد، مانند: سنگی است که در استخر آرامی بیندازید؛ سنگ امواجی پدید می‌آورد که بر همه چیزهای درون و بیرون استخراثر می‌گذارد!

— به یاد بسپار: از آنجا که تفکر فرایند پرسش و پاسخ است، لذا اولین سوالی که صبح‌ها از خودمان می‌کنیم، تأثیر مستقیمی بر روحیه ما تا پایان روز و چه بسا تا پایان عمر دارد!

— همیشه با خدای خود بخوانید: **اللهی! ما را آن ده که ما را آن به!**

— به خاطر بسپار: تنها عامل رنج انسان، نفس اوست!

— با ایمان، شهادت و اطمینان راههای زندگی را درنورد و آگاه باش که پیوسته «یگانه» ای با توست!

— یقین بدان هر جا که هستی، «او» از تو محافظت می‌کند، راهنمایی و هدایت می‌کند، به راستی وقتی خداوند در این نزدیکی است چرا دچار بیم می‌شوی؟

— آیا به راستی می‌خواهی که خواست خداوند را انجام دهی؟ نخست خودت را به خدا بسپار تا «او» از طریق تو کار خود را انجام دهد!

— به خاطر بسپار: با نگران شدن نمی‌توانید اوضاع را تغییر دهید. معجزه زمانی روی می‌دهد که مشکلاتتان را به خدا بسپارید و آنها را فراموش کنید!

— می‌دانید خشم یا ما چه می‌کند؟ ما را به هیئت دیوان در می‌آورد، چهره‌مان را زشت می‌کند و زیبایی و عشق را به انهدام می‌کشد!

— هر روز بخوانید: **خداوند! مرا بیاموز که به «تو» عشق بورزم، مرا متبرک کن تا شب و روز بر دامن نیلوفرین «تو» تعمق کنم!**

— یادت باشد: سکوت را در پیش گیرید، به اعماق وجود خود فرو روید. در اعماق درون ما فروغ خرد و معرفت الهی حضور دارد!

— از عیب‌جویی بپرهیزید، اگر به عیب‌جویی در دیگران بپردازید، هیچگاه سرور حقیقی را تجربه نخواهید کرد. — بگذار مضمون زندگی‌ات: سادگی، دلسوزی، تواضع، عشق، خدمت، و ایثار باشد!

— یادت باشد: هیچکس را قضاوت نکن، هیچکس را سرزنش نکن، فقط اشتباهات و ضعف خود را سرزنش کن، بی آنکه صبر و استقامت از دست رود یا افسرده شوی!

— هر آنچه اتفاق افتاده است باید روی می‌داده است، پس دیگر نه نگران گذشته باش و نه از آینده بیمناک!

— به خاطر بسپار: به دامن نیلوفرین خداوند متوسل شو، آنجا زیبایی، سرور و آرامش حقیقی را دریاب!

— فراموش نکن! آن کس که تو را تحقیر می‌کند، دوست حقیقی توست، زیرا دروازه‌های لطف بی‌انتهای خداوند را بر تو می‌گشاید!

— همه ما حاصل عشق هستیم! حاصل عشق و مهربانی و وفاداری پدر و مادرمان! اکنون برای عشق چه کرده‌ایم؟

— نادانی دلیل شکست نیست، زیرا خود ما هستیم که هر محدودیتی را بر خود تحمیل می‌کنیم. بزودی خواهی دانست که تو

نمونه کوچکی از خالق کائنات هستی و لذا هیچ عاملی تو را محدود نمی‌کند، مگر آنچه که خودت آن را در ذهن خویش پذیرفته باشی!

— آیا آنقدر جسارت دارید که خود را از میان جمع بیرون بکشید؟

اگر چنین باشد چیز چندانی نیست که به کمک نیروی ایمان نتوانید به آن برسید!

— یادداشت کنید: آن هنگام که شکست خوردم، به اندازه اکنون زیرک نبودم، ولی کیست که باگذشت زمان زیرکتر نشود؟

— به‌خاطر داشته باش: اگر از هرچیزی به‌ترتیبش را نداری، از هرچیز که داری، بهترین استفاده را بکن!

— فرصت‌ها را شناسید که بیرون بروید و با جامی طلایی برگردید!

— تنها کسانی تحقیر می‌شوند که بگذارند تحقیرشان کنند!

— در زندگی زمانی می‌رسد که از احساس بد، اعمال بد، و ظواهر بد خسته می‌شوی. وقتی چنین زمانی آمد، بی‌درنگ از جا بجنب!!

— به‌خاطر بسیار: پیروز نشدن پذیرفتنی است، ولی کوشش نکردن، نه!

— با خود بخوان: من آدم خوشبختی هستم، زیرا خودم و دیگران را دوست دارم، روزی سه بار از ته دل می‌خندم، مطالعه می‌کنم، نسبت به خود و دیگران سخت‌گیر نیستم!

— یادت باشد: وقتی مشقت خود را گره می‌کنید، نه کسی می‌تواند چیزی را در کف دستتان بگذارد و نه شما می‌توانید چیزی را از جا بلند کنید!

— به‌خاطر بسیار: ما سرتاسر روز مشغول هستیم، اما فقط مشغول بودن کافی نیست؛ باید دریابیم مشغول چه هستیم، زنبور عسل مشغول است، پشه هم مشغول. زنبور تحسین می‌شود، اما پشه موجودی آزاددهنده است!

— به‌خاطر بسیار: آیا می‌خواهید به کمال برسید؟ در این صورت

هرروز طوری سپری کنید که گویی آخرین روز عمرتان است!

— اگر در قلبتان عشق باشد، می‌توانید هرروز معجزه کنید!

— به‌خاطر بسیار: با نزول دادن دیگران نمی‌توانید ارتقاء یابید، به همان اندازه که دست دیگران را بگیرید، به خودتان باری رسانده‌اید.

قانون الهی چنین است!

— فراموش مکن: وسوسه به تنهایی، گناه محسوب نمی‌شود؛ اما

وقتی آن را بپذیریم به گناه تبدیل می‌شود!

— تا زمانی که خود را کاملاً به خدا تسلیم نکرده‌ایم، ایمن نیستیم!

— یادت باشد: وقتی به آن سوی حیات رخت بپوشیدیم، از ما

نخواهند پرسید چه برنامه‌ای در سر داشتی؟ بلکه می‌پرسند: چه کرده‌ای؟

— به‌خاطر بسیار: برای کسانی که در عشق خدا و در عشق به

بندگان زندگی می‌کنند، بهار جاودانه است!

— متبرک کسانی هستند که در خاموشی رنج می‌برند، رنج می‌برند

و لیکن می‌زنند. آنها ترنم طربناک فرشتگان را در هر ذره خواهند شنید!

— فراموش مکن: هرافتادنی همان برخاستن است، آن کس که به

این حقیقت ایمان دارد، به‌راستی خردمند است!

— به درخت‌ها نگاه کن! در زمین ریشه دارند، اما سر به آسمان

گرفته‌اند و هیچگاه نمی‌پرسند چرا؟!!

— به‌خاطر بسیار: خودت را به خدا تسلیم کن، دیگر لازم نیست

نگران چیزی باشی، فرشتگان خدا پیشاپیش تو گام خواهند برداشت

و راه را باز خواهند کرد!

— حقیقت هیچگاه اشتباه نمی‌شود، اما در نحوه گفتن حقیقت است که ممکن است فرد دچار اشتباه شود؛ حقیقت را می‌توان طوری بیان کرد که دیگران را یاری یا آسیب برساند. بنابراین، حقیقت را با عشق بیان کنید. کلام باید آمیزه‌ای از عشق و بیان باشد!

— هنگامی که یک گام به‌سوی خدا برمی‌داریم، خداوند ده قدم به‌سوی ما می‌آید، اما گام نخست را ما باید برداریم!

— اکثر افراد از ارزش خنده بی‌خبرند، خنده پاک‌کننده روح، تقویت‌کننده جسم و ذهن است، اما نباید به دیگران خندید، باید همراه با دیگران بخندیم؛ پس بیاید ابتدا با خود بخندیم!

— یقین بدان! مرگ وجود ندارد، زیرا زندگی لایزال است. وقتی در این سو مردم می‌گویند: کسی مرده است، آن سو گفته می‌شود: کسی تولد یافته است. خورشیدی که در اینجا غروب می‌کند، در آن‌سو طلوع می‌کند!

— به‌یاد بسیار: انتقاد از تلاش دیگران بسیار ساده است، اما تلاش کردن همراه با آنها بسیار دشوار است؛ انتقاد نکنید، بلکه عمل کنید!

— قدر این لحظه کوتاه را بدانید و عصاره‌ی هر لحظه را بگیرید. این لحظه بزودی خواهد مُرد و خوب یا بد با همان شکل برنخواهد گشت!

— مطمئن باشید! هرکاری که انجام دهیم، چه مثبت چه منفی، حتماً نتیجه آن را می‌بینیم!

— ما مشغول نیستیم که به دیگران ثابت کنیم، چه کسی هستیم. کارهای ما نشان‌دهنده شخصیت ماست، واقعیت ما همان است که ظاهر می‌شود. مردم حق دارند که هرطور دلشان خواست فکر کنند،

اما لازم نیست هرطور فکر کنند، همان‌طور باشد!

— به‌یاد بسیار: ناملایمات، موثرترین آموزگار زندگی است. هنگام بروز مشکلات باید شاد و شکرگزار باشیم، نه از این جهت که رنج بردن خوب است، بلکه به خاطر پیامدهای خوبی که دارد!

— ساده‌ترین راه برای پالایش ذهنی آن است که افکار فعلی خود را غریبال کنیم و هرچه را که باعث تردید نیست به خویشتن است، دور بریزیم!

— به‌خاطر داشته باش: اگر اعتماد به نفس نداشته باشید، در مسابقه زندگی دوبار می‌بازید!

— به‌خاطر بسیار: مصیبت پیری این نیست که شخص پیر شده باشد، مصیبت پیری این است که شخص، جوان مانده باشد!

— بزرگی را به کسی نمی‌بخشند، خود باید آن را به‌دست آورد!

— از پرسیدن چیزی که نمی‌دانم وحشی ندارم، چرا باید بترسم؟ من مقصدی دارم، کمک کنید، راه را به من نشان دهید، این چه عیبی دارد؟

— تعداد کسانی که در کارها شکست می‌خورند، با تعداد کسانی که کار را نیمه‌کاره رها می‌کنند، رابطه مستقیم دارند!

— به‌خاطر بسیار: کسی که شهادت قبول خطر را نداشته باشد، در زندگی به مقصود نخواهد رسید!

— به‌جای این که مدام به گذشته بنگریم، خود را در بیست سال بعد تصور کنیم تا ببینیم امروز چه باید بکنیم که آن موقع به آنجا برسیم!

— یادت باشد: حتی وقایع اتفاقی هیچ‌گاه اتفاقی نیستند!

— یادداشت کن: به خاطر چشمانت سپاسگزار باش!

— به یاد بسپار: در محدوده امروز زندگی کن. از دایره ۲۴ ساعت آینده و ۲۴ ساعت گذشته خارج شو، هرچه می‌توانی در امروز زندگی کن، اگر امروز را خوب زندگی کنی، فردا هایتان بهتر می‌شود!

— به خاطر بسپار: سعی کنی که در آن واحد تنها به یک چیز بیندیشی!

— یادت باشد: هولناکترین ناباوری، ناباوری نسبت به خودتان است!

— به خاطر داشته باش: اغلب ما، بهتر، عاقلتر، قوی‌تر و شایسته‌تر از آن هستیم که می‌پنداریم!

— از قبل نگران صحبت نباش، ذهانتان را باز کنید و حرف بزنید؛ ضمن صحبت می‌توانید اشکالات را برطرف کنید!

— از برنامه‌ریزی‌های و سواسی خیلی خیلی درست دست بکشید. این قدر به فکر فردا نباشید. این قدر به فکر نتیجه کار نباشید!

— احساس موفقیت را در خود پرورش دهید و یقین بدانید که احساس موفقیت، موفقیت و احساس شکست، بالاخره شکست می‌آورد!

— گوش کنید! (پاولف) در بستر مرگ، رمز موفقیت را می‌گوید: «اشتیاق و استمرار»

— یادت باشد: دست کم روزی سه بار تمرین لبخند زدن کن!

— از کنار حقایق منفی و بدبینی‌هایی که امکان تغییر آنها را ندارید، بی‌تفاوت بگذرید!

— به خاطر بسپار: پیروز شدن با شروع کردن آغاز می‌شود!

— یادت باشد: هر اتفاقی قبل از اینکه در دنیای واقعی رخ دهد، باید در مغز شما به وقوع پیوسته باشد!

— به یاد بسپار: همیشه آن چیزی گیرتان می‌آید که بیشتر به آن فکر کرده‌اید!

— سوال از (مایکل جردن) — بازیکن بسکتبال سیاهپوست آمریکا — علت موفقیت شما چیست؟ جواب: من حاضر نیستم در هیچ کاری به مقام دوم قناعت کنم!

— یادداشت کنید: فقط ده روز با خود بجنگید و اجازه ندهید هیچ فکر منفی در ذهن شما بپاید. سپس ده روز به حل مشکل فکر کنید نه به خود مشکل، آنگاه شاهد رویش معجزه باشید!

— خداوند انسان را برای موفق شدن و موفقیت آفریده است!

— یادت باشد: آمدن انسان به این دنیا برای رنج کشیدن نیست،

برای خوب زیستن و موفق شدن است!

— انسان به این دنیا آمده که خویش را بشناسد و از نیروهای الهی

خود برای موفقیت مدد بگیرد!

— روزی ۳۰ دقیقه، خود را آن طور که دوست دارید، در پرده

سینمای ذهن خود به تصویر بکشید!

— به خاطر بسپار: باورهای غلط و منفی را درباره خود از ذهن

بشوید و به جای آن باورهای خوب و موفق را جایگزین کنید!

— یادت باشد: تو همانی که می‌اندیشی!

— باور آگاه ما هرچه باشد، بر ذهن ناآگاه ما اثر عینی و مستقیم دارد!

— شکست‌های گذشته را در ذهن تکرار و خود را مقصر کردن،

ناآگاه انسان را حقیر و ناشایست می‌کند و در نتیجه می‌فهمیم که ما

باید همیشه شکست بخوریم، چون لایق شکست هستیم
 — به یاد بسیار: همه ما مشکل داریم، ناامید و دلتنگ می‌شویم، ولی
 نحوه برخورد با شکست‌هایمان است که بیش از هر چیز دیگر، زندگی
 ما را شکل می‌بخشد!

— به خاطر بسیار: همیشه هدف خود را به‌طور زنده در ذهن خود
 مجسم کنید و با هر لحظه لحظه آن زندگی کنید؛ با این کار به هدف
 نزدیکتر و احساس اشتیاق و گرمی و خوشبختی می‌کنید!
 — به خاطر داشته باش: اولین کار این است که از این اعتقاد منفی
 «که هیچ کاری از دستان بر نمی‌آید» رها شوید!
 — به خاطر بسیاری: که گذشته شما، هیچ گاه با آینده‌تان برابری
 نمی‌کند!

— یادت باشد: هیچ مشکلی، دائمی نیست. هیچ مشکلی
 نمی‌تواند بر تمام عمر من تأثیر بگذارد!

— به خاطر بسیار: والد دیسنی برای ساخت دیسنی لند (شادترین
 نقطه زمین) ۳۰۲ بار جواب منفی توأم با تمسخر از بانک‌ها را شنید،
 ولی با پشتکار بالاخره موفق شد!

— به یاد بسیار: تنها راه متحول کردن زندگیتان این است که یک
 تصمیم واقعی بگیرید، تصمیم واقعی یعنی اینکه به‌جز رسیدن به
 موفقیت تمام راههای دیگر را از ذهنتان پاک کنید!

— وقتی به چیزی باور داشته باشید، به مغزتان فرمانی بی‌چون و
 چرا می‌دهید که عکس‌العملی مشخص از خود نشان دهد!

— یادت باشد: اگر در مشکلی گیر کرده باشید، همیشه راهی برای
 دگرگون کردن اوضاع هست!

— با خود بخوان: در زندگی‌ام شکست وجود ندارد، تا زمانی که
 از چیزی درس گرفته باشم، موفقم!
 — فراموش مکن: اگر خداوند چیزی را به تأخیر اندازد، بدین معنا
 نیست که آن را از ما دریغ نموده است!

— ایمان یعنی، اعتقاد به آنچه اکنون قادر به دیدنش نیستید، پاداش
 آن نیز دیدن چیزی است که به آن اعتقاد دارید

— هر روز چند دقیقه این کار آسان ولی اساسی را انجام دهید:
 راحت و آرام روی صندلی بنشینید، پشت خود را صاف نگه دارید،
 چشمانتان را ببندید و سعی کنید ذهن هشیار خود را ساکت و آرام
 کنید. تمام افکار خود را بر آرامش و سکون متمرکز کنید. برای انجام
 این کار تمرکز بر تنفس مؤثر است. به محض اینکه تمام بدن‌تان آرام
 شد به سادگی گوش فرا دهید. از بدن خود آگاه شوید و سعی کنید
 احساس او را بفهمید. یاد بگیرید چگونه باید پیام‌های بدن خود را
 دریافت دارید!

— حواس خود را متوجه احساسات خود کنید. از خود بپرسید:
 احساسات در آن لحظه چیست؟ در مورد آنچه در وجودتان می‌گذرد
 با خود رو راست باشید. با احساسات خود گفتگو کنید. احساسات
 شما راه‌همواری است برای رسیدن به عمق وجودتان!

— همچنان که روزتان سپری می‌شود متوجه بدن و احساسات
 خود باشید. به محض رویارویی با افراد و موقعیت‌های مختلف یاد
 بگیرید که چطور ناظر وجود خود باشید. به سرنخ‌های باطنی خود
 گوش فرا دهید و بگذارید راهنمای شما باشد. آنگاه بی‌خواهید برد که
 اقتدار شخصی شما در حال شکوفایی است!

— در هر مورد بخصوص باید خود تصمیم گیرنده باشید و ببینید مخالفت شما باعث لطمه دیدن تان شده است یا نه!
— از اوقاتی که بَلَه می‌گویید ولی در واقع منظور تان نه است، آگاه باشید!

— سپس با دقت احساسات خود را زیر نظر بگیرید و به رابطه‌ی مستقیم بین حرف زدن از روی فکر و احساسی که در اثر اقتدار شخصی به وجود آمده است، توجه کنید. آگاهانه انتخاب کنید تا جزو عادات روزمره تان شود!

— یاد ت باشد: در زمینه تغییر افکار و ذهنیت خود به‌طور اصولی و معقول تمرین کنید، می‌توانید از وقایع جزئی مانند تهیه‌ی شام شروع کنید تا به مسایل جدی‌تر برسید، با اینکه این کار در مواردی حرکت آبکی تعبیر می‌شود، یکی از صفات مشخصه‌ی بشر در زمینه‌ی تغییر ذهنیت و یکی از اجزای ضروری عزت نفس است!

— از مسایل زندگی خود فهرستی تهیه کنید و موقعیت‌هایی را که در آن خود واقعی تان نبوده‌اید، کشف کنید!

— دلیل آن را از خود بپرسید و فکر کنید اگر به صلاح خود عمل می‌کردید، به چه کسی لطمه می‌خورد!

— در زمینه‌هایی که دیگران نیز در آن دخیل هستند، فهرستی تهیه کنید و راههای ویژه‌ای را تعیین کنید که در آن مسیر زندگی شما و آنان با انتخاب آنچه به نفع شماست پربارتر می‌شود!

— یاد ت باشد: هر روز یا هر هفته حالات فکری و احساسی و جسمی و روحی خود را بررسی کنید!

— معین کنید از حساب هریک از حالات تان چه کسی بیشتر برداشت

می‌کند و آیا این مسئله بجاست یا نه. در صورت لزوم حد و مرز خود را در هر زمینه‌ای یادداشت کنید و دنبال‌روی آن باشید!

— به‌خاطر بسیار: هر صبح و هر شب چند دقیقه وقت خود را صرف تعریف از خود و توجه به نکات خوب و مثبت وجود تان کنید!

— برای تمرین، وظیفه‌ای را که می‌خواهید در قبال دوست یا جامعه تان برعهده بگیرید، انتخاب کنید، دقیقاً حد و مرز را مشخص کنید و تصمیم بگیرید از آن پا فراتر نگذارید. توجه کنید که از لحاظ روحی چه احساسی به شما دست می‌دهد و واکنش دیگران در قبال شما چیست!

— به یاد بسیار: هر روز تان را با آگاهی از درونی خود بگذرانید، یاد بگیرید که تشخیص دهید چه موقع منتقد شما در حال صحبت است و چه موقع حامی تان حرف می‌زند. اگر مایلید می‌توانید از این مکالمات یادداشت بردارید!

— به‌خاطر بسیار: حاصل جمع گذشته منهای آینده، مساوی است با اکنون!!

— هم اکنون یک کاغذ برداشته، با سه عنوان بنویسید:

— آنچه نمی‌خواهم

— آنچه می‌خواهم

— آنچه بابت آن شکرگزار هستم

سپس در زیر هر عنوان احساس و خواسته خود را بنویسید و آن کاغذ را همیشه در منظر نگاهتان داشته باشید تا در ذهن شما ملکه شود!

— با خود تکرار کنید: من تصمیم گرفته‌ام خود را دوست بدارم و

به‌راستی هم همین‌طور است!

- با خود بخوانید: تمام سعی و تلاشم براین خواهد بود تا با اعتماد به نفس و عزت نفس کامل به‌سوی زندگی گام بردارم!
- همواره به یاد داشته باشید: شما سزاوار اطرافیانی مثبت‌گرا و دوستانی مهربان هستید تا امروز زندگی‌تان را پُر بار کنند!
- یک حساب‌بانکی برای احساس خود باز کنید، به هر که می‌خواهید ببخشید. یک دفتر باز کنید، ببینید احساس خود را خرج چه کسی می‌کنید، چرا؟ چقدر؟ آیا ارزشی دارد؟ یا نه!

- از یاد نبریم: زندگی ما، رونوشت باورهای درونی ماست!
- اگر ما در مورد قدر و منزلت خود تردید نداشتیم، به سادگی به منفی بافی‌های دیگران گوش نمی‌دادیم!
- سعی کنید یاد بگیرید افرادی را که به‌طور مداوم باعث می‌شوند احساس بدی پیدا کنید، شناسایی کنید!

- یکی از بخش‌های اساسی سلامت ما در این است که یاد بگیریم صدای خود را به گوش همه برسانیم. این بدان معنا است که با ترس خود به مقابله برخاسته‌ایم، ترس از شکست، ترس از پذیرفته نشدن، (یک نه بگو و خودت را خلاص کن).

- آزادانه «بله» بگویید، آزادانه «نه» بگویید و به این ترتیب «عزت نفس» دلباخته شما می‌گردد!

- هرگز آنقدر نبخشید - چه مادی چه معنوی - که خود تهی گردید، همیشه محدوده‌ای برای آن مشخص کنید!

- نباید به افرادی که نسبت به خود احساس بدی دارند، ببیندی!
- از تلاش برای سر درآوردن از رفتارهای غیرمنطقی دیگران دست برداریم!

- یا کسانی که به حال خودشان هم سودمند نیستند، محسور نشویم!

- در تمام دوران زندگی به جسم خود اعتماد کن، ذهن تو گاهی جسم را به بازی می‌گیرد!

- یادداشت کن: تو مجازی تمام مدت «نه» بگویی، افکار تو را تغییر دهنده و احساسات واقعی‌ات را ابراز کن!

- به یاد بسپار: آنچه مناسب تو نیست، مناسب همنوع تو هم نیست!

- فراموش مکن: بیش از ظرفیت نبخش!

- یادت باشد: به نظر دیگران در مورد خودت اصلاً اهمیت نده!

- به‌خاطر بسپار: هرکجا که تو هستی، سفره شادی هم همانجا پهن است!

- به یاد داشته باش: با افرادی که در کنارشان احساس یززدگی می‌کنید، دوستی کنید!

- فهرستی از افراد شاخص و مهم در زندگی‌تان تهیه کنید و در کنار نام هر یک، توضیح دهید، چه احساسی در شما برمی‌انگیزد!

- به‌خاطر بسپار: اگر از لحاظ جسمی نمی‌توانید طرف مقابل را ترک کنید، از لحاظ روحی با او فاصله بگیرید!

- ما حاصل جمع تمام گذشته و تصمیمات خود هستیم!

- یادت باشد: از دیگران بخواهید علت رفتارشان را برای شما توضیح دهند، این حق شماست!

- به‌خاطر داشته باشید: شخصیتی که دیگران از خود بروز می‌دهند شاید شخصیت حقیقی‌شان نباشد، لازم است با حقیقت

وجودی آنان و نقابی که برچهره کشیده‌اند، آشنا شوید!

— ارزش‌ها و نیازهای خود را در ارتباط با دیگران به‌طور واضح مشخص کنید و نقاط ضعف و قوت خود را ابراز دارید، در اینجا هیچ قضاوتی وجود ندارد، این صرفاً کشف است!

— یادت باشد: فرقی میان دادن و گرفتن نیست!

— به‌خاطر بسیار: می‌توانیم با بخشش کردن یاد بگیریم خودمان و دیگران را دوست داشته باشیم!

— با خود بخوان: وقتی انتخاب می‌کنم که ببندم، قلب‌ها پیوسته با یکدیگر ارتباط دارند و برای ارتباط نیازی به جسم نیست، خواه‌م دانست که هیچ‌گاه جدا یا تنها نخواهم شد!

— یادداشت کن: می‌توانیم به جای عیب، عشق را پیدا کنیم!

— به‌خاطر بسیار: اگر در بیرون مشکلی است، ناراحت نشوید، درون قلبت امنیت دارد!

— یادت باشد: ما معلم و شاگرد همدیگر هستیم!

— فقط به چیزهای بد نگاه نکن، به چیزهای خوب هم نگاه کن!

— به‌یاد بسیار: چون عشق همیشه هست، نباید از مرگ بتوسی!

— می‌توانیم مردم را همیشه در هر دو حالت ببینیم: به عنوان بخشنده مهر و یا کمک‌خواه!

— به جای این که مرگ را سرانجام حیات بدانیم، می‌توانیم به گونه دیگری به آن بنگریم!

— وقتی ایمان دارم عشق جاودانه و پیونددهنده است، به جدایی یا مرگ اعتقاد نخواهم داشت!

— با سرزنش نکردن خویش، امروز به آرامش دست می‌یابم!

— هیچ‌گاه امید را ترک نخواهم کرد، زیرا پیوسته به عشق اعتماد می‌کنم!

— امروز به خود یادآوری می‌کنم که سلامت، آرامش درون است، و بهبود، با رها کردن ترس حاصل می‌شود!

— با خود بخوان: وضعیت جسمانیم هرچه هست، می‌توانم همیشه داشتن آرامش درون را برگزینم!

— امروز می‌خواهم شادمانی را احساس کنم، و این کار را با رها کردن اندوه‌های خویش به انجام می‌رسانم!

— با خود بخوان: میزان گفتار و کارهایم در روابطم مهم نیست، بلکه عشقی که در گفتار و کردارم نهفته است در روابطم اهمیت فراوان دارد!

— امروز مشتاقم همه افکار عاری از بخشش را رها کنم و بدین ترتیب رنج را پشت سر گذارم!

— با خود بخوان: با سرزنش نکردن خود، روابطم را با خیریشتن بهبود می‌بخشم!

— با رها کردن قضاوت درباره دیگران، پیوستن به دیگران را به جای جدایی از آنان و خویش برمی‌گزینم!

— کلماتی که در روابطم برمی‌گزینم، تعیین می‌کند که خواهان جدایی هستم یا پیوستن!

— به یاری روابطم می‌توانم عشق بی‌قید و شرط را احساس کنم!

— امروز انتخاب می‌کنم در روابطم خرد را قربانی نبینم و مسئولیت زندگی‌ام را بپذیرم!

— می‌توانم در همه روابطم عشق را به جای ترس انتخاب کنم!

— هرگاه گرفتار گذشته یا آینده می شوم، انتخاب می کنم به یاد آورم فقط در زمان حال می توان عشق را احساس کرد!

— با خود بخوان: **مشتاقم اشتباهاتم را با فرزندانم در میان گذارم و همه اشتباهات خود و آنان را ببخشم!**

— امروز انتخاب می کنم به یاد آورم شایسته شادی هستم!
— بگذار پیوسته به یاد آورم که کودکان، معلمان عشق و شکیبایی هستند!

— به یادم آورم که درستکاری را در همه کارهایم پیشه کنم، تا آن را به فرزندم تعلیم دهم!

— به فرزندانم بی قید و شرط عشق خواهم ورزید و مبنای عشق خود را بر رفتار آنان قرار نخواهم داد!

— از آنجا که می دانم گناه و عشق نمی توانند با یکدیگر وجود داشته باشند، در برابر همه وسوسه هایی که می خواهد به وسیله گناه بر فرزندانم «مسلط» باشد، می ایسم!

— با خود بخوان: از فرزندانم اندوهگین نخواهم بود!
— تلاش خواهم کرد رشد و مناعت و استقلال فرزندانم را تقویت کنم!

— در ذهن خواهم داشت که فرزندانم «دارایی» من نیستند!
— می خواهم در خاطر داشته باشم، آنچه را که قصد دارم بیاموزم، تعلیم می دهم!

— با خود بخوان: می توانم انتخاب کنم عشق را تعلیم دهم یا ترس را!

— هیچ گونه افکاری که دیگران یا خود را سرزنش می کند، نخواهم

داشت و به این ترتیب به جسم خویش آسیب نخواهم رساند!

— به یاد خواهم داشت که جوهر هستی من روح است و زندگی ام به واقعیت جسم من محدود نیست!

— امروز به جای تمرکز بر ادراکات خویش درباره جسم، به دوست داشتن دیگران خواهم پرداخت!

— امروز خواهم کوشید جسمم را، چنان که هست، دوست بدارم!
— وقتی از دیگران نفرت دارم، در واقع از خود متنفر هستم!

برای زیستن در آرامش دو چیز را فراموش کن:

۱- **خوبی هایی که به دیگران کرده ای!**

۲- **بدی هایی که دیگران به تو کرده اند!**

— وقتی در دیگران پست هستم، از آن روست که در گذشته دیگران برایم بی ارزش بوده اند!

— اگر احساس کنم حق به جانب من نیست، از آن روست که می کوشم فرد دیگری را خطاکار جلوه دهم!

— به خاطر بسیار: از آنچه انجام می دهید، لذت ببرید!

— به خاطر بسیار: به «نیروی برتر» خود ایمان داشته باشید، آنگاه زندگیتان پر برکت خواهد شد!

— فراموش نکن: به احساسات درونی خود اعتماد کنید و پیوسته کاری را انجام دهید که موجب خرسندی وجدانتان است!

— با خود بخوان: آنچه در زندگی اهمیت دارد کمال قلب من است نه مقدار چین های صورتم!

— هنگامی که احساس می کنم برای دیگران مفید و مؤثر هستم، نگران پیری نمی شوم!

- با خود بخوان: هیچ گاه چندان پیر نیستم که نتوانم تصمیمات تازه بگیرم!

- با خود بخوان: هیچ گاه چندان پیر نیستم که چیزهای تازه را نیاموزم و عقاید نو را نیازمابم و برای دیگران مفید و مؤثر نباشم!
- خداوند به کسانی کمک می‌کند که به خودشان کمک کنند!
- یادت باشد: رویاهای تو، سنگ محک شخصیت توست!
- به خاطر بسیار: زندگی یعنی، زمانی برای کار و زمانی برای عشق؛ پس دیگر وقتی باقی نمی‌ماند!

- یادداشت کن: سعی می‌کنم در دام اول شخص مفرد گرفتار نشوم!

- به یاد بسیار: این قصور که شاید زمان بهتر و خشنودکننده‌تری برای دوست داشتن وجود داشته باشد، برای بسیاری از مردم به بیای عمری تأسف خوردن تمام شده است!

- فراموش نکن: همچون استخوانی باش تا هیچ گلویی تو را به آسانی فرو نهد و همچون تسمی باش که بر همه بورزی!
- با تمرکز بر استعداد، توانایی و امکانات خود، نیروهای درونی‌تان را تقویت کنید!

- سعی کنید با تکرار کلمات امیدبخش و دلگرم‌کننده، روحیه اندوهناک خود را از خود دور کنید!

- امید و ایمان را باور داشته باشید و آن را شعار خویش سازید!
- یادت باشد: اگر اراده کنی و استقامت داشته باشی، بی‌شک موفق می‌شوی!

- به یاد بسیار: با استعداد متوسط اما پشتکاری بیش از حد، به هر

چه بخواهید، می‌رسید. پشتکار همیشه جایگزین استعداد شده است!

- فراموش نکنید: کارتان را آغاز کنید، توانایی انجامش به دنبال می‌آید!

- همچون ذره‌بین همه نیروی‌تان را در یک نقطه متمرکز کنید!
- به خاطر بسیار: با صبر و بردباری، برگ توت تبدیل به پیراهنی ابریشمی می‌شود!

- یادداشت کن: از شکست سکوی پرتاب بسازید!
- کاری کنید تا از آنهایی نباشید که در باره‌شان بگویند: بیچاره در ۶۰ سالگی چشم از جهان فرو بست و در ۶۰ سالگی وفات یافت!

- یادت باشد: دوستان را از بین ممتازین جامعه انتخاب کنی!
- به خاطر بسیار: از آهسته رفتن ترس، از ایستادن بترس!
- یادت باشد: همیشه وسیع باش و تنها، سر بیزر و سر سخت!
- برای شنا کردن در جهت مخالفت رودخانه، قدرت، توان، جرأت و سختکوشی لازم است وگرنه، هر ماهی مرده می‌تواند در سمت موافق آب حرکت کند!

- آنچه را که آدمی در دیگران نكوهش می‌کند، در واقع به‌سوی خود جذب می‌کند!

- آنچه آدمی می‌جوید، همان، در جستجوی آدمی است!

تشنگان گر آب جویند از جهان

آب جوید هم به عالم تشنگان

- به یاد بسیار: احساس حضور خدا را به عادت تبدیل کنید، تا لحظه‌ای از یاد خدا غافل نباشید!

- گناه مفهومی بس وسیعتر دارد، هرچه از ایمان نیست گناه است!
 - فراموش نکن: انسان با هر دست بدهد، با همان دست می گیرد و همیشه میان داد و ستد موازنه‌ای کامل برقرار است!
 - به خاطر بسپار: هرگاه آدمی با ایمان بطلبید باید بستاند، زیرا خدا چاره ساز است و تدابیر خود را می آفریند!
 - جهان یک پرده سینماست!
 تهیه کننده، عمر شماست!
 ستاریست و کارگردان، خود شماست!
 هنرپیشه اول، شماست!
 فیلم بردار، روزگارا
 طوری بازی کنید که کسانی که به دیدن فیلم زندگی شما می نشینند از دیدن بعضی صحنه‌ها خجالت نکشید و مجبور به سانسور نشوید!
 راستی پیام فیلم زندگی شما چیست؟
 - بدان که بزرگی! و بزرگی تو از خداست!
 - اغلب به خود بگویند: به قدرت خدای درونم، زندگی ام می تواند به همان شگفتی و زیبایی که می خواهم باشد!
 - به خاطر بسپار: محبت عظیم ترین قدرت روی زمین است!
 - یادت باشد: تو در پناه خدایی و خدا هرگز دیر نمی کند!
 - همان آرزوی ژرفی هستی که شما را به پیش می راند،
 آرزوی تان هرگونه که باشد، اراده تان همان گونه است!
 اراده تان هرگونه که باشد، کردار تان همان گونه است!
 کردار تان هرگونه که باشد، تقدیر تان همان گونه است!
 - به خاطر بسپار: آنچه در عبادت می طلبید، یقین بدانید که آن را

یافته اید و به شما عطا خواهد شد، باید چنان رفتار کنید که گویی پیشاپیش آن را ستانده اید!
 - یادت باشد: انسان تنها آن چیزی را می تواند به دست آورد که خود را در حال ستاندن آن ببیند!
 - فراموش نکن: خدا به زمان احتیاج ندارد و هرگز دیر نمی کند!
 - دو قدرت وجود ندارد، تنها یک قدرت هست: قدرت خدا! پس دلسردی نیز وجود ندارد!
 - لمن و نفرین به خود دشنام دهنده باز می گردند!
 - هر روز با خود بخوان: من، چو نان کودکی که در درونم زندگی می کند، پیوسته بی گناه و جوان و بازیکوش هستم!
 - شگفتا! که اگر آدمی برای کسی برکت بطلبد، توان آزار رساندن را از او خواهد گرفت!
 - فراموش مکن: آب از آن رو نیرومندترین عنصر است که کاملاً غیر مقاوم است!
 - انسان باید رها در لحظه زندگی کند، پس نیک به این روز بنگرا! چنین است سرود سحرگاهان!
 - به خاطر بسپار: به آنچه پیش روی توست با اعجاب بنگرا!
 - فراموش مکن: پندار و کردار و گفتار انسان - دیر یا زود - با دقتی حیرت انگیز به خود او باز می گردد!
 - انسان نخست، شکست یا موفقیت و غم یا شادی خود را در صحنه خیال می بیند، آنگاه شکست یا موفقیت و غم و شادی او عینیت می یابد!
 - به یاد بسپار: اگر انسان به منشاء رزق و روزی خود توکل کامل

داشته باشد، صاحب برکاتی بیکران و پایان ناپذیر خواهد بود!

— بایستید و نجات خداوند را ببینید، خداوند برای شما جنگی خواهد کرد و شما خاموش باشید!

— به خاطر بسیار: انسانهای شجاع، فرصت می آفرینند؛ ترسوها و ضعیفان منتظر فرصت می نشینند!

— با خود بخوان: اکنون زندگی ام را دقیقاً به همان صورتی که می خواهم، مجسم می کنم!

— با خود ببیندیش: اندیشه های برنامه، کار اعیان انگیزی برای زندگی ام می آفرینند!

— با خود تکرار کن: به شیوه ای ملایم، آسوده بر هدف هایم متمرکز می شوم!

— آرزوها و هدف هایم به زندگی ام مسیری مثبت می بخشند!

— موانع را برطرف می سازم و عالی ترین خیر و صلاح را می یابم!

— با خود بخوان: اکنون صاحب همه ویژگی هایی هستم که در دیگران تحسین می کنم!

— هر صبح با خود بخوان: آغوشم را به روی فراوانی راستین زندگی می گشایم!

— به خاطر بسیار: همچون اسفنج که آب را جذب می کند، شما نیز افکار خوب را جذب کرده و آن را در خدمت هدف خویش قرار دهید!

— یادت باشد: کسی که در امور مهم با خردمندان مشورت کند، شریک عقل آنها می شود!

— اما، بزرگترین اشتباه ما این است که از اشتباه کردن بترسیم!

— کار را باید دوست داشت؛ با کار خود ازدواج کنیدا!

— عادت بد، اول مسافر است؛ دوم، مهمان و دست آخر، صاحبخانه!

— مشکلات و مسایل زندگی، بی شباهت به کلاغان بیمناک نیستند، به شرط آنکه همچون عقاب بر آنها حمله ور شویم!

— یادت باشد: کسانی که به شما حسادت می کنند، امتیازات قابل توجهی در شما دیده اند که خود فاقد آن هستند!

— اقدام به انجام دادن غیر ممکن، گونه ای تفریح است!

— یادت باشد: یک مثال بصیرت بهتر از خروارها دانش است!

— هرگز به طور طبیعی به سراغ هایم آید، ولی شهامت زندگی کردن، نه!

— فراموش نکن: از زندگی خشنود باشید، زیرا به شما فرصت دوست داشتن، کار کردن، بازی کردن و نگاه کردن به ستارگان را می دهد!

— به خاطر بسیار: تنها جراحت پایدار، جراحت رنجی است که از متحول نشدن خود می بریم!

— فراموش نکن: حس تملک برای هر چیزی همیشه سبب نابودی آنچه در تلاش نگهداری اش هستیم، می گردد!

— تا زمانی که بتوانی ستایش کنی و دوست بداری، جوان می مانی!

— زندگی بزرگترین دارایی و عشق بزرگترین اثبات وجود ماست!

— یادت باشد: نگرانی هرگز از غصه فردا چیزی نمی کاهد، بلکه فقط شادی امروز را از بین می برد!

— یادت باشد: بخشش هنگامی آسان می شود که ما بتوانیم دیگران را بشناسیم و به ضعف های خودمان پی برده و به اینکه ما نیز امکان اشتباه کردن داریم، معترف باشیم!

— یادت نره: عشق همیشگی است؛ این ما هستیم که ناپا نداریم. عشق همیشه متعهد است، مردم عهد شکن. عشق همیشه قابل اعتماد است، اما مردم نیستند!

— یادت باشد: حتی عشق! حتی عشق! با ابراز نکردن می میرد! — اگر با شوخی و بازی به سراغ دیوانگی نهفته در درونتان بروید، بی شک به گونه ای جدی دیوانه خواهید شد!

— از مخالفت نهراسید؛ با یادک هنگامی بالا می رود که با یاد مخالف مواجه شود!

— کسی که به امید شانس می نشیند، سال ها قبل مرده است! — یادت باشد: کسی که حرف می زند، می کارد و آنکه گوش می دهد، درو می کند!

— طرف مقابل خود را خوب درک کن!

— در حین مذاکره، عصبانی نشو!

— هیچ گاه، هیچ کس را سرزنش نکن!

— همیشه سراپا گوش باش!

— با اشخاص لجوج مدارا کن!

— کسی که نمی تواند فرصت کافی برای تفریح بیابد، دیر یا زود ناگزیر است وقت خود را صرف معالجه کند!

— به یاد بسیار: زندگی کوتاه تر از آن است که شما بخواهید وقت خود را صرف تشویش و نگرانی کنید!

— یادت باشد: بی ثمرترین روز ما روزی است که نخندیده باشیم!

— شکست یعنی، دست کشیدن از تلاش!

— با خودت تکرار کن: من به آینده علاقه دارم، زیرا بقیه عمرم را باید در آن بگذرانم!

— هرگز! هرگز! از گفتن دوست دارم، خسته نشوید!

— تنها گنجی که ارزش جستجو کردن دارد، هدف است!

— به یاد بسیار: اگر بدین ها قافله عشق را به بستر اغراض راهنمایی کنند، عشق انتحار خواهد کرد!

— به یاد بسیار: ای کاش می دانستید که در جدال و فریاد، مناظره و مخاصمه، چه نفعی نهفته است!

— به خاطر بسیار: ما از دیدن این همه مرگ و زندگی نکردن به اندازه

دلخواه، این همه غم فراوان بدون شادی، این همه حرص بدون

بخشش و این همه تنهایی بدون عشق در رنجیم!

— یادت باشد: عشق برای به سهولت شکست خوردن و یا خیلی

زود سرخورده شدن نیست!

— او همیشه یک چوب روی شانه دارد که نشان می دهد آماده

بحث و جدال است!

— یادت باشد: گوش دادن، عشقی به عمل درآمده است!

— یادداشت کن: حالا زندگی کن، بعد موشکافی!

— امروز خود را دوست دارم و دقیقاً به همان شکلی که هستم،

خودم را می پذیرم!

— با خود همان گونه رفتار کنید که می خواهید با شما رفتار شود!

— یادت باشد: محبت عظیم ترین قدرت روی زمین است!

— به یاد بسپار: امتحان نهایی دین، دینداری نیست، محبت است!
— تخمین زده‌اند که تنها ۱۰٪ از کامیابی مالی انسان به توانایی فنی او مربوط است؛ مابقی ۹۰٪ با قدرت کنار آمدن او با مردم ارتباط دارد!

— به خاطر بسپار: صحبت درباره پلیدی، باعث بروز پلیدی می‌شود!

— به خاطر داشته باش: اگر می‌خواهید به هرچه دست می‌زنید طلا شود و در همه امور زندگی کامیاب شوید، لبریز از عشق و محبت باشید!

— فراموش نکن: هرچه بیشتر به شر توجه کنید، به شر می‌افزایید!
— یادت باشد: هر عیبی را که در دیگران ببینید، همان عیب یا نقیصه مشابه را به زندگی خود فرا می‌خوانید!
— ایراد گرفتن از دیگران سبب می‌شود که خودتان با نفی و انکار روبرو شوید!

— دلیل این که گاه مردم ما را می‌آزوند این است که روح آنها توجه الهی و دعای خیر ما را می‌جوید. اگر برای آنها برکت و آموزش بطلبیم، دیگر آزارمان نمی‌دهند؛ از زندگی مان بیرون می‌روند و خبر و صلاحشان را جایی دیگر می‌یابند!

— خود را در راهی بزرگ و شکوهمند ببینید تا چیزهای کوچک زندگی، اهمیت خود را از دست بدهند!

— یادت باشد: لیست‌ها موثرند! چه برای خرید، چه برای زندگی!
— زندگی آنقدرها هم جدی نیست، بیایید شوخی را جدی بگیریم!

— هرگاه شما در کارهای خداپسندانه‌ای شریک باشید یا قسمتی از کارهای خود را در این راه بگذارید، خدا برحسب قانون فطرت و خلقت با شماست!

— به خاطر بسپار: خدا به ما می‌گوید: هر کجا تو باشی، من با توام!
— فراموش نکن: اگر محبت بود، بشر نیاز به عدالت نداشت!
— به هرچه که شما معتقد باشید، همان به شما می‌رسد!

— مردمان سخت‌کوش، هرگز به کار بیپوده و آن چه سرگرمی است نمی‌پردازند. با این همه بدانید، زمانی که به کاری سرگرم‌کننده روی می‌آورید، زمانی است که تباه نمی‌شود!

— شما رهبر ارکستر سمفونیک افکار و احساسات خویشید. اگر مسئولیت کامل این ارکستر را می‌پذیرید، نباید قدم‌های خود را با صدای طبل و شیپور دیگران میزان کنید، بلکه باید گوش به ساز و نوای ارکستر باطنی خود بسپارید، به صدای وجدانتان، به آوای کودک درون و به تمام نواهایی که از باطن شما برمی‌خیزند و شما افتخار رهبری و هدایت آن را دارید!

— زیباترین ظرف میوه‌خوری را پر از میوه کنید، خوردن میوه استرس را کاهش می‌دهد. با خوردن میوه بیشتر، احساس آرامش می‌کنید!

— شما می‌توانید به عبادتگاهی باشکوه بروید و ساعت‌ها به نیایش و دعا پردازید و بهترین پاکی‌ها و قداست‌ها را برای خود آرزو کنید، اما اگر پیش از آن در قلب خود عبادتگاهی نساخته باشید، با هیچ نیایشی حضور قلب خود را در آن عبادتگاه احساس نخواهید کرد!

— به خاطر بسیار آسانسوری که بتواند شما را به بالاترین طبقه موفقیت برساند، از کار افتاده است و شما ناکزیرید که طبقات موفقیت را پله پله بالا بروید!

— برترین مهارت در آرام یافتن این است که بی توجه بر مشکلات خود راه را بر خواب نیندیم. مهارت دیگر در این راه مشکلات بزرگ را خرد پنداشتن است!

— رمز و راز دستیابی به ثروت و نعمت آن است که ذهن را بر آنچه نداری متمرکز نکنی و از هرجالی برای شکرگزاری و قدردانی از نعمت‌هایی که داری بهره‌گیری!

— یادداشت کن: هرکاری را ده دقیقه زودتر آغاز کنی. این کار به ویژه در سفر شما را از استرس شتابیدن دور می‌کند!

— برای دستیابی به کسب و کار مورد علاقه و داشتن درآمد کلان، محدودیتی وجود ندارد، آنچه کمیاب است، عزم راسخ برای رسیدن به آنهاست!

— بدترین تشویش‌ها با آینده پیوند دارد. تشویش به مشکلی که هنوز فرا نرسیده است. به اینک و حال بیندیشید و از استرس دوری جوید!

— بسیاری از مردم برای کام‌جویی از زندگی کنونی خویش، گذشته را رها کرده و می‌گویند: امروز انگار نخستین روز از عمر من است. اما من ترجیح می‌دهم که بگویم: امروز آخرین روز زندگی من است و می‌خواهم هر لحظه‌ای آن را به بهترین، زیباترین و رضایت‌بخش‌ترین لحظه‌ای قابل تصور زندگی بدل کنم، چنانکه پنداری فردایی در کار نیست!

— وقتی که دعا کنید، شگفتی‌هایی برای شما روی می‌دهد!

— به یاد داشته باش: در برخورد با مردمان و رویدادها تمرین کنی تا بهترین را ببینی. با این کار از بدبینی دور و مثبت‌گرا می‌شوی. مثبت‌گرایی و خوشبینی به آرامش می‌انجامد!

— به شانه زدن موی عزیزی بپردازید. موی خود را شانه کنید یا بگذارید موی شما را شانه کنند؛ با آرامش و دقیق. شانه زدن پوست سر شما را ماساژ می‌دهد و شما را آرام می‌کند، نتیجه‌ی تکرار این کار شگفت‌انگیز است!

— شما از بدو تولد پیروزمند و قهرمانید؛ چرا که صد میلیارد اسپرم موجود در قطره‌ای کوچک، در یک مسابقه‌ی شنا با تمام قوا به تقیّب تخمک پرداخته‌اند و شما حاصل لقاح تنها اسپرم برنده با آن تخمک هستید. بنابراین شما برنده مسابقه‌ی هستی که شانس پیروز شدن در آن یک به چند میلیارد بوده است!

— در اتاق آینه‌ای بزرگ و زیبا بیاویزید. به هنگام ملال رویروی آینه بایستید، به خود نگاه کنید و لبخند بزنید. حاصل این کار آرامش است!

— پریشانی و اندوه خود را به همسران نسبت ندهید؛ بی‌همتی خود را به گردن والدین خود نیندازید؛ وضع نامساعد مالی را ناشی از اوضاع نامطلوب اجتماعی نشمرید؛ ناآوایی را مسئول اضافه وزن خود نیندازید؛ ترس‌های واهی و بی‌اساس را به دوران کودکی خود نسبت ندهید و از همه‌ی آنچه علت ناکامی‌هایتان می‌دانید و ملامتشان می‌کنید، دست بشوید. چرا که اوضاع و شرایط کنونی شما حاصل مجموعه‌ی انتخاب‌های شما در طول زندگی است!

— اگر همواره بنا به توقعات و انتظارات دیگران زندگی کنید و در همه‌ی زمینه‌ها پیرو اصول و قواعدی باشید که آنان به شما تلقین می‌کنند و از شادمانی و آسودگی محروم خواهید بود!

— برتر بودن را به دیگران وا نهید و از پیامد آن شگفت زده شوید؛ از آنچه هستید خشنود باشید. گاه این کار آرامش شما را بیشتر می‌کند! — به‌خاطر بسیار: تنها مرهم برای فرو نشاندن خشم، رها کردن الگوهای است که چنان وضع ناگواری را به‌وجود می‌آورند. الگوها و اندیشه‌هایی مثل: اگر اوضاع بروقف مراد بود...، اگر تو بیشتر با من سازگار بودی... و اگر بخت با من یار بود!

— با تمام توجه، به چیزی روی بیاورید، این کار شما را خشنود می‌کند. خوشه‌ی انگور، لیوانی پر از آب، سبزه‌زار یا آسمان ابرآلود، همه‌ی اینها می‌تواند شما را به آرامش برساند!

— اگر به‌خاطر حرف دیگران از دنبال کردن اهداف خود عقب‌نشینی می‌کنید، گویی به‌طور ضمنی به آنها می‌گویید: برای من نظر شما درباره‌ی زندگی از نظر خودم مهم‌تر است. من برای جلب رضایت شما می‌کوشم تا آنچه از دستم برآید انجام دهم!

— با نمودی از طبیعت: درختی بالا بلند، چشمه‌ای، برکه‌ای یا آبشاری... یگانه شوید. یگانه شدن با طبیعت آرامش بخش است!

— هرچیز در زندگی شما، معجزه‌ای سزاوار ستایش و قدردانی است؛ خواه دانه‌ای شن، زنبوری بر روی گل، قایقی بادبانی، یا فنجان‌ی قهوه، و حتی کهنه‌ی خیس نوزاد و... اگر دریابید که زندگی و همه چیز آن معجزه‌های پرشکوهی هستند، دیری نخواهد پایید که به تأثیر منفی ناامیدی و آه و زاری پی خواهید برد، چرا که در خواهید یافت

ناله و زاری، شما را — که خود یکی از معجزه‌های آفرینش به شمار می‌آید — زیون و ضعیف جلوه خواهد داد!

— به یاد بسیار: انگیزش و آرامش به هنگام، هردو مفیدند. این اندیشه را که الکل، آرامش آفرین است، احمقانه بدانید!

— آرامش را از کودکان بیاموزید. ببینید کودکان چگونه از هر لحظه‌ی خویش لذت می‌برند. چون کودکان باشید و به آرامش دست یابید!

— یادت باشد: کودکی و جوانی به مفهوم کامل بودن نیست، واقعیت این است که انسان‌ها در همه‌ی لحظه‌های زندگی خود، کامل و تمام عیارند!

— به یاد بسیار: به اندیشه‌های آرامش‌بخش روی آورید، صحنه‌ای آرامش‌بخش را تصور کنید، نوای آرام‌بخش را به‌خاطر بیاورید و ببیند چگونه دگرگون می‌شوید!

— زندگی ما حاصل نگرش و طرز تلقی ما از هستی است. ما آزادانه و بدون محدودیت، فکر و باور خود را برمی‌گزینیم!

— به‌خاطر داشته باش: در عرصه‌ی گیتی بد وجود ندارد، مگر اینکه شما چیزی را بد بدانید!

— جسم‌گاراژی است که شما روح خود را در آن پارک کرده‌اید!

— پرنده‌ای زیبا یا حیوانی خرد را در خانه نگه دارید، بدو مهر

بورزید و از این راه، دست یاری برای راهیابی به آرامش بیابید!

— هرچه شما را از رشد یا بالندگی باز دارد، ارزش حمایت ندارد!

— بایستید و بیش از حد عالی خود قد بکشید. تصور کنید نخ‌ی به

جمع‌همی شما پسته‌اند. شما را چند مایلمتری از زمین بالاتر می‌برند.

در این سبک پروازی و قد کشیدن احساس آرامش می‌کنید!
**— به‌خاطر بسیار: بزرگترین جلوه‌ی جهل و نادانی انسان
 نپذیرفتن دانسته‌های دیگران درباره‌ی چیزی است که خود
 سرشته‌ای از آن ندارند!**

— به‌یاد بسیار: اعتبار و خوشنمایی از درجه‌ی چشم دیگران معنا
 می‌شود، کنترل آن در دست شما نیست. تنها چیزی که عنان اختیارش
 را در دست دارید، شخصیت شماست!

— گیاهان به هر جا اکسیژن می‌آورند، زیست گاه خود را با گل و
 گیاهی زیست دهید. از اکسیژن بیشتر لذت ببرید. اکسیژن بیشتر،
 آرامش بیشتر!

— برای بازگشت به دوران شادمانه کودکی هرگز دیر نیست!
 — خاموشی ذات آرامش است. با ثقل، تو را برای آرام یافتن
 نیست. آنچه نیاز داری، اندکی تمرکز است!
 — یادداشت کن: هرگز توجه کرده‌ای که وقتی ساعت از دست باز
 می‌کنی، چه قدر راحت می‌شوی؟

— خود را از جنگال زمان رها کن و از تنش‌های زمان رهایی یاب!
 — نقطه‌نظرهای شما چه اهمیتی دارد؟ عمل شماست که می‌تواند
 تغییرات شگرفی را در جهان به‌وجود بیاورد!

— اگر با این بهانه که عمری به کاری مشغول بوده و به این کار عادت
 کرده‌اید، موقعیت اجتماعی خود را تغییر ندهید، از نگون‌بختی خود
 حراست کرده‌اید!

— اگر از من بخواهند که به جای عبارت: «تلاش بیشتری کن»
 جمله‌ی دیگری را برگزینم، خواهم گفت: «همت کن»!

— هر لحظه از عمر را که به خاطر رفتار ناگوار دیگران در خشم و
 اندوه و آزرده‌گی و ناامیدی بگذرانیم، لحظه‌ای است که عنان زندگی
 خود را از دست داده‌ایم!

— به‌خاطر بسیار: وانمود کن که آرام هستی، ویژگی‌های فردی آرام
 را به خود بگیر. بگذار دیگران شما را آرام ببینند. با این کار اندک‌اندک
 شخصیتی آرام می‌پایید!

— به‌یاد بسیار: انجام برخی تمرین‌ها گاه مشکل، اما پیاده‌روی
 آسان و شادی‌بخش است. پیاده‌روی را هر روز تکرار کنید!

— برای تعالی خویش، نسبت به دیگران مؤدب باشید. پاسخ
 متقابل که غالباً وجود دارد، چندان مهم نیست، آنچه مهم است
 احساس خوبی است که به شما دست می‌دهد!

— به‌خاطر بسیار: آنان که به قضاوت زندگی این و آن می‌نشینند، از
 این حقیقت غافلند که با صرف نیروی خود در این زمینه، خوشتن را
 از آرامش و صفای باطن محروم می‌کنند!

— یادت باشد: ترس به‌خودی‌خود وجود ندارد. هراس، زائیده‌ی
 مفاهیم و باورهای کاذب ذهن ماست!

— فراموش مکن: شکست، قضاوتی نقادانه است که از سوی مردم
 به ما تحمیل می‌شود!

— به‌یاد بسیار: آنچه زنده را از مرده متمایز می‌کند، خواه در بین
 گیاهان و یا در میان انسان‌ها، رشد و بالندگی است!

— یادت باشد: در سردی آرامش نیست، ساییدن دست‌ها، گرمی
 را پدید می‌آورد و در پی گرمی، آرامش فرا می‌رسد!

— فراموش مکن: احساس گناه مفرد از رویدادی که در گذشته اتفاق

افتاده و کاری برایش نمی توان کرد، نتیجه ای جز تباہ کردن لحظات کنونی زندگی ندارد!

— یادداشت کن: مقاومت در برابر هر چیز شما را به ضعف و زوال حمایت از آن به توانمندی می کشاند!

— به اندیشه های مثبت روی آورید. دقت کنید واژه هایی که به کار می برید، مثبت باشد. بگذارید برآیند احساسات مثبت همی زندگی شما را در میان گیرد!

— هیچ چیز چون تغییر، استرس های کار روزانه را کاهش نمی دهد. به کاری بپردازید که غالباً انجام نمی دهید، مثلاً از راهی طولانی تر به خانه بازگردید. زمانی را به تغییر از این دست اختصاص دهید!

— عوامل خارجی را مسبب اوضاع و شرایط نامساعد خود نشمارید، چنین شرایطی حاصل چگونگی برخورد شما با مردم و رویدادهای زندگی است!

— به جای اینکه برمسند قضاوت بنشینید و بگویید که مردم باید با شما چنین و چنان رفتار می کردند اعمال شان را بازتاب اعمال خود تلقی کنید و از خود بپرسید که در ورای این کنش ها و واکنش ها چه درسی نهفته است؟

— به خاطر بسیار: برای دستیابی به آرامش خیال و صفای باطن، روح را بر جسم خویش مسلط کنید، نه جسم را بر روح!
— نیروی عصبی را که در دستان و سر انگشتان شما متمرکز شده، با گرداندن دانه های تسبیح کاهش دهید!

— هرچه عشق و سازگاری و پذیرش را به زندگی خود راه دهید، به همان مقیاس شاهد خواهید بود که رویدادهای کوچک و بزرگ زندگی

به گونه ای شگفت با هم سازگار و هماهنگ می شوند!

— در دنیای پر از هیاهو و غوغای کنونی، لحظه ای به زندگی خود و دیگران بیندیش. آنگاه از این دو راه یکی را برگزین: اول تلخ کردن زندگی با خشم و نفرت دائم و دوم آمیختن زندگی با طنز و مزاح و خوشرویی و بهره مند کردن خود و دیگران از خنده که یکی از بزرگترین موهبت هایی است که به بشر ارزانی داشته اند!

— یادت باشد: از مهم ترین کارهایی که به عنوان یک فرد بالغ می توان انجام داد، بازگشت گاه به گاه به دوران شادمانه کودکی است! — فراموش مکن: آرامشی که بعد از مهرورزی فرا می رسد، بر بسیاری از ناآرامی ها اثر می گذارد!

— به تماشا نشستن منظری دور، به ویژه دیدگاهی طبیعی، آرام بخش ترین است، زیرا زمانی که چشم آرام یابد، تن نیز آرام می یابد! — به خاطر بسیار: لبخند عضلات چهره را آرامش می بخشد. لبخند، بر زنجیره ی بازتاب های عاطفی اثر می نهد و شما را آرام می کند!

— فراموش مکن: هرگاه خود را مسئول تصمیماتتان بدانید، از هر حیث عثان اختیار دنیای خود را به دست گرفته اید!

— یادت باشد: حسادت از نبود اعتماد به نفس نشأت می گیرد!
— اگر به کار خود علاقه ندارید و به فکر تغییر آن هم نیستید، معقول آن است که هر روز و هر لحظه بکوشید، عشق و علاقه به همان کار را در دل پیوروانید!

— به دیگران سخاوتمند باشید. مهربان باشید و دیگری را خشنود کنید، دیگران از شما خشنود می شوند و شما از خود!

— لحظه‌های زیبا را بنویسید. این لحظات را در جان خویش ثبت کنید، بعد گهگاهی این لحظه‌ها را بخاطر بیاورید، بدان‌ها ببانیدشید و از این یادمان‌ها لذت ببرید!

— به‌خاطر بسیار: تفاوت گل زیبا و علف هرز در داوری و قضاوت شما نهفته است!

— اگر رفتارتن نشان از خشم و نفرت داشته باشد، جز خشم و نفرت حاصلی نخواهید یافت و اگر عشق بورزید، عشق را با زندگی خود درخواهید آمیخت!

— یادت باشد: درمان موضعی نوازش پست دست‌ها، راهی است به آرامش. ماساژ پست دست با سر انگشت‌ها شما را در دستیابی به آرامش کمک می‌کند!

— شما می‌توانید با انتظار و تصور بیماری، مزاج خود را مستعد بیماری کنید و یا با توسل به اصل تندرستی و قدرت شگرف آن‌که در ذات و هستی ما جریان دارد، تندرستی را برگزینید!

— هنگامی که بحث و تعارض، کار را مشکل می‌کند، به سادگی از بحث دوری گزینید و آن را به زمانی دیگر موکول کنید و از آرامشی که می‌توانید بدان دست یابید، شگفت‌زده شوید!

— در چیزی آبی یا صورتی یا چیزی سبز خیره شو. هریک از این رنگ‌ها، در دستیابی جان آشفته به آرامش، اثری شگرف دارد!

— یادت باشد: جزئیات جذاب هر لحظه را دریاب، از هرصدا و رنگ نشاط‌آور شادمان شو؛ از چنین راهی است که آرامش فرا می‌رسد!

— هرچه رابطه‌ی حسنه و سرشار از صمیمیت و محبت بیشتری را

با خود برقرار کنید، به‌طور غیرارادی محبت بیشتری برای ایشار به‌دست خواهید آورد!

— کسانی که ظاهراً بیشترین رنج و درد را در شما پدید می‌آورند، پیوسته به یادتان می‌آورند که اعتقادات شما از کمبودها و محدودیت‌ها سرچشمه می‌گیرد!

— به یاد بسیار: به هرجا هستی و به هرجا می‌روی، اندکی برزیایی آن مکان پیفز، یا در زیبایی آنجا سهیم باش!

— تعارف و خوش آمدگویی احساس نیکو را پدید می‌آورد، حالتی که از احساس مخاطب هم بهتر است!

— به‌خاطر بسیار: شادی و رضایت و همچنین درد و رنج شما مشیت الهی است و مجالی شگرف برای آموختن!

— هرچه بیشتر گذشت داشته باشید، در انجام تمرین‌های آرام‌بخش، تواناتر خواهید بود. با گذشت بیشتر، تشویش زندگی را کمتر کنید!

— یادت باشد: بحث و ستیز برسر کمبودها و محدودیت‌ها، حاصلی جز کمبود و محدودیت ندارد!

— فراموش مکن: خوشخو باشید و با خوی خوش سخن بگویید. خوشخویی بیشتر، آرامش بیشتر!

— شما همیشه با خویشتن خویش تنهااید. اما تنها زمانی خود را بی‌کس و غریب احساس خواهید کرد که خود را دوست نداشته باشید!

— گرچه غروب گاهی غم‌انگیز است، اما همیشه آرام‌بخش است و غروب آتشین را آرامش بیشتری است!

— به هنگام تنش، به کاری دیگر پرداز: جایی بایست که غالباً نمی‌ایستی. جایی بشین که به عادت نمی‌نشینی. به گونه‌ای بیاندیش که چنان نمی‌اندیشی!

— فراموش مکن: همین که اطرافیان شما دریابند که دیگر نمی‌توانند با اعمال و رفتار ناخوشایند خویش شما را بیازارند و آلت دست کنند، به چنین کارهایی دست نخواهند زد!

— به باورهای آیینی خویش پرداز، بی‌تردید یکی از آرامش‌بخش‌ترین رفتارها، روی آوردن به نیایش و نماز است!

— به‌خاطر داشته باش: وقتی شاد و مثبت و باحاصله‌ای، واکنش‌های شیمیایی بدن شما با زمانی که منفی و مضطرب و هراسانید، به کلی متفاوت است. نحوه‌ی تفکر شما نیز به‌طور چشمگیری بر شیمی بدن و در نتیجه جسم شما تأثیر می‌گذارد!

— رازداری بسیار اغلب تنش‌آفرین است. احساس و مشکل خود را با دوستی رازدار در میان بگذارید و احساس آرامش کنید!

— بیشترین تنش از سر آغاز می‌شود، نه از تن. در اندیشه‌های خویش سخت‌گیر مباش. ما همراه با تمام مردم دنیا اعضای تنی واحد را تشکیل می‌دهیم، بنابراین نمی‌توانیم در مقام داوری و قیاس، دیگری را نیک‌تر و والاتر از خود، یا بدتر و فروافتاده‌تر از خویش بدانیم!

— به‌خاطر بسیار: موسیقی زبان آسمان است. به ضریاهنگ‌های شاد بیندیش و شادمان باش!

— یاد است: هر مشکلی، فرصتی است که جامه مجهول و مبذل به تن کرده است!

— پای‌کوبی، شادی‌بخش‌ترین کار است. کاری از این دست ملول‌ترین افراد را دگرگون می‌کند؛ امتحان کنید!

— در جستجوی نکته‌ای باشید که شما را به خنده وادارد؛ اگر نیافتید، ظاهر کنید که یافته‌اید، و بخندید!

— مشکل و تشویش‌های خویش را بنویسید، بنویسید و ببینید که چگونه موقع خواندن آن، مشکل شما حل یا ناپدید می‌شود!

— اگر بتوانید مسایل کوچک زندگی را سهل بگیرید، در حل مسایل پیچیده موفق می‌شوید. در این کار آرامش نهفته است!

— به یاد آور: هرگز فردی آرام را دیده‌اید که با صدای بلند و ناموزون صحبت کند!

— به‌خاطر بسیار: به جای مراجعه مکرر به گذشته و یادآوری رویدادهای ناگوار و رنج آور آن، بکوشید از آنها چیزی بیاموزید!

— حواس را تربیت کنید. از گوش برای شنیدن بهترین اثر موسیقی، از چشم برای دیدار برترین زیبایی، از پوست برای لمس لطیف‌ترین و... بهره بگیرید!

— موفقیت و شادمانی شما در زندگی صرفاً تابع فرصت‌ها و امکاناتی نیست که در دسترس شماست، بلکه متکی به باورهای است که در ژرفای وجودتان، مقاعدتان کرده است و به شدت منتظر آن هستید!

— بین دوست داشتن کسی و انزجار از رفتار او، تفاوت بزرگی هست!

— شما هرگز نخواهید توانست دل همه را به‌دست آورید. در حقیقت، اگر نیمی از مردم از شما راضی باشند، کاری در خور تحسین

انجام داده‌اید!

— راهی به سوی خوشبختی وجود ندارد؛ خوشبختی خود راه است، راهی که از درون شما آغاز می‌شود و به یاری توانایی هایتان در جهان برون تجلی می‌یابد!

— فراموش مکن: اگر مردم شما را آلت دست قرار دهند، تنها به این دلیل است که شما با نشان دادن علایم و نشانه‌هایی، آمادگی خود را برای آلت دست قرار گرفتن به ایشان نشان داده‌اید!

— به‌خاطر بسیار: شما تنها زمانی عادت‌های کهنه و ناپسند را ترک می‌کنید که در ذهن خود بگویید: من مصمم و جدی می‌خواهم از اسارت این عادت رها شوم!

— هرگاه یقین حاصل کنید که زندگی شما مأموریتی باشکوه و قهرمانانه است، خود را با طرح الهی زندگی سازگار و هماهنگ کرده‌اید!

— این شما نیستید که برای یافتن رسالت زندگی قیام می‌کنید، بلکه رسالت زندگی است که به جست‌وجوی شما می‌پردازد و تنها زمانی شما را می‌یابد که آمادگی آن را کاملاً به دست آورده باشید!

— اگر کسانی که از نظر شما رفتار ناپسند دارند، با شما ناسازگاری پیشه کردند، آن را امری غیرطبیعی تلقی نکنید، نفرت از چنین افرادی مانند نفرت از رویدن خزه بر روی درخت است!

— این شما نیستید که افکار خود را انتخاب می‌کنید. پس باز هم شما نیستید که می‌توانید با جایگزین کردن آراء و عقاید مثبت، به جای افکار و مفاهیم منفی، برای همیشه از گزند اندیشه‌های منفی رهایی یابید!

— بسیارند افرادی که همیشه عبارت‌های محدودکننده‌ی زیر را به زبان می‌آورند:

من همیشه چنین بوده‌ام. نمی‌توانم عوض شوم. طبیعتم چنین است!

اگر شما بپذیرید که سرشت و طبیعت شما چنین است، راه هرگونه رشد و تحول را بر خود بسته‌اید!

— فراموش مکن: رابطه‌ای که از دو نفر، یک نفر بسازد، هریک از آنها نیم انسانی خواهد بود. به عبارتی وقتی به دیگری متکی باشی، نخواهی توانست انسان کامل و تمام عیار به حساب آیی!

— بعضی از مردم بر این باورند که در فضایی آکنده از محدودیت‌ها و تنگناها زندگی می‌کنند. ایشان هرگونه شکست و ناکامی را به بداقبالی خویش نسبت می‌دهند، حال آنکه کمبود، محدودیت و تنگنا نه در فضای زندگی بلکه در گرایش‌ها و اعتقادات آنان است که راه برکت و فراوانی و ثروت را به رویشان بسته است!

— به یاد بسپار: مهمترین عامل تعیین‌کننده موفقیت و شادمانی در زندگی، اعتقادی است که به خوشتن خویش داریم!

— یادت باشد: در عزت نفس، سخن از نفس در میان است، نه از مال و مکنث و تائید و تحسین!

— اگر آرزوهای خود را به گونه‌ای جدی بر پرده ذهن تصور کنید و با تمام وجود در صدد تحقیقشان برآیید، جزء جزء زندگی شما رو به کمال و شکوفایی خواهد رفت!

— به‌خاطر بسپارید: شما مختارید که با دل‌آزردگی از رویدادهای ناگوار، گوشه عزلت برگزینید و خود را در مرداب سکون و عدم تحرک

غرق کنید و یا آن را به فال نیک بگیرید و با جسارت به پیش بروید. هر چیزی در زندگی، یا مجالی برای رشد و بالندگی است، و یا آغازی برای درجا زدن و رکود و کسالت، اختیار با شماست!

— با خود پیمان ببندید که با زیباترین، باارزش‌ترین، و هیجان‌انگیزترین فرد دنیا، «خودتان»، رابطه‌ای سرشار از عشق و محبت برقرار کنید!

— یادتان باشد: در ذهن خود یک مهر بزرگ باطل شده را مجسم کنید و آن مهر را بر تمام تگرش‌ها و باورهایی که شما را به شکست و ناکامی می‌کشاند بنزید. تا اندیشه‌های توانمند به ذهنتان راه یابند و جریان زندگی شما را دگرگون کنند!

— یادت باشد: جهان یک صحنه نمایش است، و من و شما تپیه کننده، کارگردان و بازیگر ستاری می‌شویم و مجهول زندگی خویش! — به‌خاطر بسیار: کسی نمی‌تواند شما را افسرده و پیرشان کند، کسی قادر نیست شما را مضطرب و نگران کند، احدی نمی‌تواند احساسات شما را جریحه‌دار کند؛ کسی نمی‌تواند بدون رضایت شما، احساسی را بر شما تحمیل کند!

— افراد خجول و کمرو، بارها تصویر کمرویی خود را در ذهن مجسم کرده‌اند، آنان تا هراس از حسرت و نشر با مردم را از خود نتوانند، برطبق تصاویری که از خود آفریده‌اند، عمل خواهند کرد!

— مراقبه، مکاشفه و اشراق به شما فرصت می‌دهد تا حقیقت وجود خویش را کشف کنید و بشناسید و بر تصورات باطلی که بین شما و خود راستین و شکوهمندان فاصله انداخته، خط بطلان بکشید!

— اگر فردی با رفتار ناصواب خود شما را به خشم آورد، یا به گونه‌ای دیگر شما را بازچه قرار دهد، از خود بپرسید: با چه رفتاری به او آموخته‌ام که می‌تواند مرا آلت دست خود قرار دهد!

— به‌خاطر بسیار: شما ناگزیر نیستید که برای به دست آوردن چیزی به زور و فشار متوسل شوید. تنها کافی است که میل و انگیزه‌ی آن را در خود بیافرینید!

— کودکانی که شادمانه زیستن و شور و نشاطشان را تحسین می‌کنید، موجودات تخیلی نیستند. شما خود نیز شور و نشاطی را در خویش دارید که گویی کودکی در درون شما زندگی می‌کند. امتحان کنید!

— یادت باشد: هرچه در زندگی روی دهد، طبق حکم و مشیت الهی به وقوع می‌پیوندد!

— کسی شما را برای خشمناک شدن تان مجازات نمی‌کند، همین خشم است که شما را به کيفرو می‌رساند!

— فراموش مکن: وقتی با کسی به مجادله می‌پردازید، در حقیقت به او می‌گویید: اگر خلق و خوی تو به خلق و خوی من نزدیک‌تر بود، به تو علاقه‌مندتر می‌شدم!

— به‌یاد بسیار ما پیوسته به چیزی تبدیل می‌شویم که به آن می‌اندیشیم. از خود بپرسید که به چه می‌اندیشید و چه اندیشه‌هایی را برگزیده‌اید؟! —

— هرگاه در خود آمادگی پذیرفتن همه‌ی شادی‌ها و موهبت‌های زندگی را پدید آوردید، به اصالت و اعتبار مقام راستین خویش دست یافته‌اید!

— آنچه را باور کنید، حقیقت خواهد یافت. آنچه را بخواهید، در وجودتان متجلی خواهد شد!

— فراموش مکن: شخصیت شما با رفتارتان شناخته می‌شود نه با کلماتی که بر زبان می‌آورید!

— یادت باشد: اگر به دقت کودکی را مشاهده کنید، اعجاز خلقت را در وجودش خواهید یافت!

— احساسات، چون عواطف نیستند که به طور غیر ارادی بر شما چیره شوند. احساسات واکنش‌های ارادی است که شما به اختیار خود بر می‌گزینید و به صورت واکنش‌های فیزیکی افکار از طریق جسم متجلی می‌شوند!

— اگر از اعتماد به نفس بهره ندارید، به کاری بپردازید که در نتیجه‌ی انجام آن نسبت به خود احساس رضایت کنید!

— با تمرین و ممارست خویشتنداری را پیشه کنید و پیوسته به خاطر داشته باشید که اگرچه مردم در انتخاب عمل خود آزادند، اما نمی‌توانند بدون رضایت شما با احساساتان بازی کنند. به این ترتیب هرگز ناخواسته هدف رفتار نامطلوب دیگران قرار نخواهید گرفت!

— به خاطر بسیار قالب و کالبد شما روزی از میان می‌رود، در حالی که اندیشه و جوهر وجودتان ازلی و ابدی است!

— یادت باشد: هرچه با افراد و اشیاء وابستگی کمتری داشته باشید، در سفر زندگی با موانع کمتری رو به رو خواهید شد!

— وقتی شما به درد و رنج گرفتار هستید، مختارید که به فکر التیام آن باشید، یا خود را برای درد و رنج بیشتری آماده کنید!

— لغزش در کوره راههای زندگی از قدر و منزلت انسان نمی‌کاهد،

بلکه صرفاً به این معناست که مجالی برای آموختن پیش آمده است!

— به یاد بسپار: بکوشید که در برخورد با هرکس او را به دیده یک

معلم بنگرید و چیزی از او بیاموزید!

— به جای این که در مقام قضاوت، رفتار کسی را نسبت به خود محکوم کنید، به این نکته توجه داشته باشید که رفتار دیگران بازتاب رفتار خود شماست. بکوشید تا از هریک از این رفتارها، نکته‌ای بیاموزید!

— فراموش مکن: شاید بتوان گفت که برجسته‌ترین ویژگی افرادی که شخصیت سالم دارند، حس شوخ‌طبعی ایشان است که عاری از هرگونه خصومت و استهزا است!

— یادداشت کنید: به جای گفتن: «چرا همه بدبختی‌های دنیا بر سر من بیچاره فرود می‌آید»، بگویید:

«از این واقع چه نکته‌ای می‌توانم بیاموزم»

— یادت باشد: تنها محدودیت‌های شما، محدودیت‌هایی است که به آن اعتقاد دارید!

— نفرت دیگران را با عشق پاسخ گوید. عشقی که بروز می‌دهید، به شما باز می‌گردد و ارمغان آن آزادی و رهایی است!

— اگر می‌خواهید بر امواج توفنده مشکلات غلبه کنید، زیستن در زمان حال را برگزینید و نه زندگی در ده سال آینده را. شما در ذهن خود با همه مشکلاتتان رو به رو می‌شوید، پس راه‌حل آنها را نیز در همان جا بجوید!

— کسی نمی‌تواند از پشت مردمک چشم شما دنیا را مانند شما ببیند!

— فراموش مکن: هر چیزی که به شدت تمایل به تصاحب آن دارید، همان مالک و صاحب شماست!

— اگر کسی با شما رفتاری زننده و گستاخانه دارد، از خود بپرسید: «من خود را چگونه فردی می‌پندارم؟» چرا تاکنون به او اجازه چنین رفتاری را داده‌ام؟ «آیا باید همچنان به او اجازه دهم که به رفتار ناصوابش ادامه دهد؟» شما اختیار تام دارید که تنها کسانی را به زندگی خود راه دهید که با عشق، همدلی و سازگاری به دبدارتان می‌آیند!

— یادت نره: اگر شما هم اکنون زندگی خود را با رنج و محنت می‌گذرانید، با اطمینان می‌گویم که شما نیز قربانی این باور نادرست هستید که همه چیز همواره باید بر وفق مراد باشد!

— اگر می‌بینید که مورد سوء استفاده قرار می‌گیرید و قربانی اهداف نامطلوب دیگران می‌شوید، به این دلیل نیست که دنیا پر از رند و شیاد است، بلکه به این خاطر است که با اعمال و گفتارناتان به دیگران پیام داده‌اید که: «از من سوء استفاده کنید. من آمادگی آن را از هر حیث دارم.»

— شرط ضروری برای پیشرفت در هر کار و حرفه آن است که شیفته‌ی آن کار شوید، پس این شیفتگی را عرضه کنید!

— تنها زمانی نعمت و فراوانی و ثروت بیکران در زندگی شما پدید می‌آیند که باور کنید برای شادمانی و کامروایی کمبودی ندارید، آنگاه با احساس شغف از توانایی خود به استنبال زندگی بروید و از لحظه به لحظه‌ی آن کام بجوید!

— بار دیگر که عقاید غیر مسئولانه دیگران شما را برانگیخت، در

کمال هشیاری برچشمان آنان بنگرید و بگویید: «چه اهمیتی دارد که در باره من چگونه می‌اندیشید.»

— یادت باشد: بسیاری از مردم به حق به جانب بودن نیاز شدید دارند. اگر شما بتوانید چنین ذهنیتی را از سر به در کنید، خود را از درد و رنج فراوانی رها کنید!

— عشق خود را تارکسانی کنید که با شما در تعارض و تخصصند. عشق ورزیدن به کسانی که شیرین و نازنین و دوست داشتنی‌اند، کار آسانی است. برای اینکه عمق عشق را در قلب خود بیازمایید، ببینید که چقدر آنان را که تحملشان برایتان دشوار است، دوست دارید!

— فراموش مکن: تا سرنخ‌های زندگی خود را به دست دیگران سپرده‌اید، از آرامش و صلح و صفای درونی محرومید!

— به یاد بسپار: اگر به هدف خود ایمان داشته باشید، فرصت‌ها در برابران رژه خواهند رفت و اگر براین باورید که کارها درست از آب در نمی‌آیند، موانع یکی یکی در برابران قد علم خواهند کرد!

— احساس گناه بدان معناست که همه نیروی خود را صرف اندیشیدن به رفتارهای نادرست گذشته کنید، و با بی تحرکی و زمینگیر کردن خویش، زندگی کنونی خود را تباه کنید!

— یادداشت کنید: یک بار شخصی از من پرسید: «چه موانعی بر سر شادمانی و نشاط من وجود دارد؟» پاسخ دادم: «تنها مانع موجود، اعتقاد شما به وجود موانع است!»

— فراموش مکن: به ندای درون خود گوش سپارید تا آنچه را باید بدانید بر شما آشکار کند!

— اگر دو عبارت: «خسته‌ام» و «حالم خوش نیست» را از زندگی

خود پاک کنید، نمی از بیحالی و بیماری خود را مداوا کرده‌اید!
 - همین که مردم دریابند که با خشم خود می‌توانند شما را
 بترسانند یا پریشان کنند، در وقت مناسب از این حربه برای قربانی
 کردن شما استفاده خواهند کرد!

- این شماست که به مردم می‌آموزید چگونه با شما رفتار کنند!
 - برای اینکه خودتان مسئول اندیشه و عمل خویش و در نتیجه
 مسئول شیوه زندگی خود باشید، اندکی سرکشی لازم دارید تا در برابر
 فشارهای اجتماعی مقاومت کنید!
 - خوشی، شادمانی، رنج و محنت شما مثبت الهی و مجالی
 شگفت برای آموختن است!

- برای تمام روزهای عمر که در این قالب مادی سپری می‌شود،
 احترامی قایل شوید و لحظه به لحظه آن را به نیکویی یاد کنید. خود را
 از اسارت روزهای گذشته برهانید و با تمام وجود در زمان حال یعنی،
 وقتی که در اختیار شماست، زندگی کنید!

- به یاد بسپار: شما همواره فردی گرانقدر، ارزنده و مفید هستید. نه
 به این دلیل که دیگران چنین می‌گویند. نه به این خاطر که فردی
 کامیابید. نه به این جهت که ثروت فراوانی دارید. خیر، تنها به این
 دلیل که شما چنین اندیشه و باوری را برگزیده‌اید!

- مقام جادویی زمان حال را دریابید که زمانی یگانه و منحصر به
 فرد است و شما با غرقه شدن در آن، مجالی برای افکار مسموم و رنج
 آور نمی‌یابید!

- اگر شما همواره با شتاب و تقلا در فکر پیشی گرفتن از دیگران
 هستید، و تنها با عملکرد فرد دیگر برانگیخته می‌شوید، بدانید که

عنان فکر و اندیشه خود را به دست دیگران سپرده‌اید!
 - اگر با قلبی آکنده از عشق و محبت به دیدار کسی بروید و بدون
 چشمداشت به او محبت بورزید، روابطی اعجازانگیز خواهید آفرید!
 - یادداشت: کسی که از آینه به شما می‌نگرد، کسی است که شما
 هر روز باید پاسخی برایش داشته باشید!

- شما هر روز وارد عرصه‌ی کار و زندگی می‌شوید، در انتخاب
 عمل خود اختیارتان دارید، و می‌دانید که رفتار و گفتار شما برای
 بعضی خوشایند و برای برخی دیگر ناخوشایند است!
 - نگرانی یعنی، تپا کردن لحظه‌های کنونی زندگی برای چیزی در
 آینده که هیچ امیدی به آن نیست!

- اگر دیگران شما را می‌آزارند، در برابرشان مقاومت نورزید، چرا
 که ظرفیت شما در برته‌ی آزمایش قرار دارد، چنانکه از این آزمون
 سر بلند بیرون آید، پاداش ارزنده‌ای که آرامش و صلح و صفای
 باطنی است نصیبتان خواهد شد!

- کسانی که از شخصیت سالم بی‌بهره‌اند می‌گویند: اگر مثل من
 می‌شدی، دیگر از تو دلگیر نمی‌شدم. اگر اخلاق و رفتارت را عوض
 می‌کردی، از تو راضی بودم. اگر فقط بهای نفت افزایش نیافته بود...
 اگر وضعیت بیکاری این چنین نبود، اگر فقط... اگر فقط!

- به یاد بسپار: شما از هر حیث در دنیا منحصر به فرد و بی‌نظیرید!
 - فراموش نکن: همه‌ی ما در یک مسیر گام برمی‌داریم. تفاوت ما
 در نقطه حرکت ماست!

- شما ناگزیر نیستید که خود را در معرض آزار دیگران قرار دهید!
 افرادی که با شما رفتاری ناخوشایند دارند، ابداً نمی‌دانند که با

شما چه کرده‌اند؟ رفتار این کسان از دیدگاه و چارچوب ذهنی خاص خودشان نشأت می‌گیرد!

— با خود بخوان: نگران هرچه بودم، با همه‌ی لحظه‌های اضطرابی که بر خود تحمیل کردم، همان شده که باید می‌شد!

— اگر شما از وقار و آرامش درون سرشار باشید، تقریباً غیرممکن است که دیگران بتوانند شما را آلت دست خود کنند!

— به‌خاطر بسیار: ما به این اندیشه خو کرده‌ایم که زندگی تمرین پشت صحنه است. پشت صحنه‌ای وجود ندارد همه‌ی زندگی همین است!

— یک شخصیت سالم بر خود می‌نگرد و می‌گوید: من موجودی مقتدر، خلاق و دوست‌داشتنی‌ام؛ من در نظام هستی، موجودی عالی و متعالی‌ام و از این‌رو لیاقت‌عالیترین عطایای کائنات را دارم؛ در عین حال بر آنم که با پیروی از طرح الهی زندگی، راه رشد و بالندگی را بپیمایم!

— احساسات و هیجانات منفی، مانند: خشم، کینه و اندوه که در قلب و ذهن شما آشیانه می‌سازد، حاصل انتخاب خود شماست و نه تحمیل دیگران!

— شما به همان چیزی تبدیل می‌شوید که در تمام روز به آن می‌اندیشید. این یکی از رازهای شگفت عالم هستی است. اکنون این پرسش پیش می‌آید که در تمام روز به چه می‌اندیشید!

— به‌خاطر داشته‌باش: تصمیمهای شما حاصل توقعاتی است که از عطایای هستی دارید و توقعات شما حاصل تصاویری است که بر پرده‌ی ذهن شما نقش می‌بندد!

— یادت باشد: شما هرگز نمی‌توانید به سوی موفقیت گام بردارید، مگر اینکه آمادگی شکست را نیز در خود سراغ داشته باشید!

— افکار بزرگ از ذهن مخترعان و ابداع‌کنندگان تراوش می‌کند؛ چرا که این کسان مستقل از عقاید دیگران می‌اندیشند و عمل می‌کنند و هرگز پسند دیگران برگشتار و اعمالشان اثری ندارد. اگر شما بخواهید همه از شما راضی باشند، چیز تازه‌ای برای عرضه نخواهید داشت!

— یادت باشد: میزان عشق شما به دیگران با میزان عشقی که به خود دارید، نسبت مستقیم دارد!

— هرگز به طور ناخواسته در نزاع دیگران میانجی‌گری نکنید. به آنها تفهیم کنید که برای خود ارزشی بیش از یک داور قایلید؛ مگر آنکه احساس کنید که میانجی‌گری شما تمرینش و راهگشاست!

— شما از قدرت فکر کردن بهره‌مندید، هرچیز را به میل و اختیار خود می‌توانید به ذهن خویش راه دهید. اگر چیزی به ذهن شما نفوذ کرد، شما اختیارکنار گذاشتن آن را دارید؛ از این‌رو شما همچنان بردنیای درون خود چیره‌اید!

— خطری هست که نمی‌توانید آن را به جان بخرید و خطری که نمی‌توانید آن را به جان نخرید!

— اگر به کارهای احمقانه‌ای دست می‌زنید، با شور و اشتیاق انجامشان دهید!

— فراموش نکنید: پول، تجلی رحمت است!

— پول وقتی به سراغتان خواهد آمد که به کار درست سرگرم باشید!

- یادت باشد: همواره در زندگیتان مجالی ایجاد کنید تا به کاری که خوشحال و خرسند و سرزنده‌تان می‌کند، پردازید!

- فراموش مکن: هرروز، اراده خداوند را بجوید!

- زیستن راستین زمانی است که تغییراتی کوچک رخ دهند!

- مشتاق باشید، بپذیرید که کائنات در انجام کاری که در دست دارید کمک‌تان می‌کند. مشتاق باشید و دست یاری خداوند را ببینید!

- یادت باشد: تعقل، دشمن نوآوری در هنر است!

- هرروز دست به خطری بزنید - خطری کوچک یا اقدامی جسورانه - تا پس از انجامش خود را به سوی ماه افکنید، حتی اگر به خطا روید، میان ستارگان خواهید نشست!

- با برخورداری از شهامت، جرأت خواهید کرد که دست به خطر بزنید. شهامت پایه و اساس انطباق گفتار و کردار است!

- فراموش نکنید: استعداد مسأله‌ای موروثی است، آنچه مهم است که باید دید با استعداد خود چه می‌کنید!

- به خاطر داشته باش: گامی تازه برداشتن، کلامی تازه گفتن، این است آن چه مردم از آن می‌هراسند!

- به آن صدای آهسته و ملایم اعتماد کنید که می‌گوید: «امتحان من می‌کنم، شاید هم خوب از آب درآید.»

- پیوسته خود را میان افرادی ببینید که با شما به شیوه‌ای نیکو رفتار می‌کنند و حرمتتان می‌نهند!

- فراموش نکن: تا زمانی که انسان از شناخته به ناشناخته نرود، نمی‌تواند چیزی بیاموزد!

- به خاطر بسپارید: که رسالتان به انجام رساندن کار است، نه قضاوت درباره آن!

- فراموش نکن: برای این که ببینی، چشمانت را ببند!

- هرگاه آدمی گامی به سوی خدا بردارد، خدا بیش از تعداد سنگریزه‌های جهان به سوی انسان گام برمی‌دارد!

- به یاد داشته باش: کائنات به کسانی که جرأت به خرج می‌دهند و دست به خطر می‌زنند، از جانب خود پاداش می‌دهد!

- به خاطر بسپار: آرزو کن! بطلب! ایمان داشته باش! دریافت کن!

- تصادف همواره قدرتمند است، بگذارید قلابان همواره در رودخانه باشد، لحظه‌ای که کمتر از هروقت دیگر انتظارش را دارید، ماهی به قلابان خواهد افتاد!

- به یاد بسپار: بهای هرچیز را به میزان عمری می‌سنجیم که باید بی‌درنگ یا دراز مدت درازای معاوضه با آن پرداخت!

- وقتی از تلاش برای هم‌رنگی با الگوهای دیگران دست بکشیم، ماهیت نبوغ ویژه‌مان را کشف خواهیم کرد!

- به یاد داشته باشید: چون شباهتی به موجودی دیگر ندارید و از روز ازل موجودی نظیر شما خلق نشده، قیاس ناپذیرید!

- با خود تکرار کن: «آن چه مرا نکشد، نیرومندترم می‌سازد.»

- کلامی که روح را منور می‌سازد، گرانبهاتر از جواهر است!

- چیزی زائد و غیر ضروری را از زندگیتان حذف کنید، عادت را بشکنید، دست به کاری بزنید که در شما احساس ناامنی ایجاد می‌کند!

- به خاطر بسپار: جملگی هنرهایی که به آنها می‌پردازیم، بیش از

دست گرمی نیست، هنر عظیم (زندگیتان) است!
 - علت جرأت نداشتن ما دشواری امور نیست؛ چون جرأت نداریم، امور دشوار می‌نماید!
 - در تاریکی است که چشم عادت به دیدن می‌کند!
 - بجوید تا بیاید. آنچه را نجوید، کشف نشده باقی خواهد ماند!

- هر صبح با خود بخوانید: مشتاقم بیاموزم که به خود اجازه دهم که بیافرینم!
 - مشتاقم که بگذارم خدا از طریق من بیافرند!
 - شفای خود را نخستین اولویت زندگیتان سازید!
 - هر بار که به شکلی می‌گوییم «آمین»، اتفاقی می‌افتد!
 - بی‌تردید همانی می‌شویم که مجسم می‌کنیم!
 - سلامت یعنی احساس وجدی سوزان، وجد قامت برافراشتن!
 - هیچ‌گاه انتظار نداشته باشید آن دوستانتان که خلایق‌شان با مانع روبروست، هلهله کنان برای موفقیت شما کف بزنند!
 - هر بار که هدایت درونتان را دنبال نمی‌کنید، کمبود انرژی و قدرت را احساس می‌کنید و فقدان سرزندگی معنوی را!
 - بیاموزید با سکوت درونتان تماس حاصل کنید!
 - از شتاب خویش بکاهید و از زندگی کام بجوید، با شتاب، نه تنها صحنه‌ها و منظره‌ها را بلکه حتی این حس را که به کجا می‌روید و چرا؟ از دست می‌دهید!
 - مشیت و رحمت خداوند برای انسان هر چه باشد یقیناً بدون همکاری خود شخص نمی‌تواند جامه عمل بپوشد!

- پیوسته خود را نور قدرتمند و درخشان و سپیدی بپندارید که همواره خدا و پیامبرانش با او سخن می‌گویند!
 - به حیاتی که پیش روی شماست با علاقه‌مندی توجه کنید؛ به مردم، به ادبیات و همچنین موسیقی. زندگی آن قدر غنی است که اندازه ندارد سرشار از گنج‌ها و جان‌های زیبا و مردمان جالب توجه، خودتان را فراموش کنید!

- یادداشت باشد: برای یک زندگی خلاق باید توس از اشتباه را کنار بگذاریم!

- هرگاه احساس می‌کنید مورد ناسپاسی قرار گرفته‌اید، یا احساس خشم و کمبود انرژی می‌کنید، به این معناست که آن اشخاص در برابر انرژی شما گشوده نیستند!

- فراموش نکن: به تعداد انسان‌ها، راه‌حل وجود دارد!
 - با خود بخوان: نمی‌توانم باور کنم که این عالم اسرارآمیز بر محور رنج بچرخد. یقیناً زیبایی عجیب جهان باید برشادمانی مطلق آرمیده باشد!

- رویارویی دو شخصیت مانند: تماس دو ماده شیمیایی است. اگر واکنشی در کار باشد، هردو متمول می‌شوند!

- هر روز با خود تکرار کنید: من رابطی هستم تا خلایق خالق از طریق من آشکار شود و ثمره کارم نیکوست!

- هر شامگاه با خود نجوا کنید: رویاهایم از جانب خداست و خدا این قدرت را دارد که آنها را به سرانجام برساند!

- با خود بخوانید: چون می‌آفرینم و گوش می‌سپارم، هدایت می‌شوم!

— خوب نگاه کنید! هر تیفه علف، فرشته خودش را دارد؛
فرشته‌ای که به روی آن خم می‌شود و زمزمه می‌کند:

رشدکن! رشدکن!

— ایمان داشته باشید و با خود بگویید: خواست خالق است که
خلاق باشم!

— معتمد که اساسی‌ترین تخیل، قدرت زندگانی است!
— از آدمی خواسته شده که از خویش، آتی را بسازد که تقدیرش را
تحقق می‌بخشد!

— شخصاً کاری نمی‌کنم؛ این خداوند است که از طریق من همه
امور را به انجام می‌رساند!

— خدا باید در آگاهی، به فعل و فعالیت تبدیل شود!
— هر صبح با خود بگویید: اندیشه‌ها مستقیماً از سوی خدا به
سوی من جریان می‌یابند!

— به یاد داشته باشیم: آن چه می‌نوازیم، زندگی است!
— رویاها و آرزوهای خلاقان از جانب منشاء می‌آیند. وقتی به
سوی رویاهایمان گام برمی‌داریم، به سوی الوهیت خویش حرکت
می‌کنیم!

— یادت باشد: توانایی خلاق انسان‌ها، تصویر خداست!
— گشودن خویش در برابر خلاقیتی هرچه عظیم‌تر ایمن است و
خطری در بر ندارد!

— به یاد داشته باشید: وقتی راه تماس خود را با خالق می‌گشاییم،
باید منتظر تغییری قدرتمند و ظریف باشیم!

— وقتی خود را به روی کشف خلاقیت خویش می‌گشاییم، خود را

به روی خدا - مسیر منظم نیکو - می‌گشاییم!

— اگر بخواهیم خلاق نباشیم، برخلاف طبیعت واقعی خود عمل
کرده‌ایم و اراده شخصی خود را به کار برده‌ایم!

— خلاقیت، هدیه خدا به ماست؛ با استفاده از خلاقیت خویش
این هدیه را به خدا تقدیم می‌کنیم!

— باور کنید! خودمان آفرینشیم، در نتیجه مقدر است که با
خلاق بودن به خلاقیت مداوم بخشیم!

— به خاطر بسپارید: وقتی خود را به روی خلاقیت خویش
می‌گشاییم، خود را به روی خلاقیت خالق می‌گشاییم که درون ما و
زندگی ماست!

— فراموش مکن: خلاقیت، نظم طبیعی زندگی است. زندگی یعنی،
انرژی، انرژی خالص خلاق!

— ایمان از زبان یک نقاش: نه با بینش، که با ایمان نقاشی می‌کنم،
این ایمان است که به انسان بینش می‌بخشد!

— فراموش نکنید: کلمات نوعی کد دارند و می‌توانند و قادرند
دگرگونی بوجود بیاورند!

— به خاطر بسپار: باید مدعی رویدادهای زندگیتان باشید تا
خودتان را از آن خویش سازید!

— به یاد داشته باشیم: رویدادهای زندگیمان به توالی زمان رخ
می‌دهند اما بنا به اهمیتی که برای ما دارند، نظم خود را می‌یابند،

رشته متوالی مکاشفه!
— مانند تقویت عضلات یا پرورش هر توانایی دیگر، شنیدن صدای

خیر درونتان نیز با تمرین تقویت می‌شود!

- باید با معرفت از شرایط راستین زندگی‌مان، توانایی زیستن و علل هستی خویش را بیابیم!

- به یاد داشته باش: قدرتمندترین الهام‌بخش، کودک درون ماست!

- فراموش مکن: در اوج خنده است که کائنات به گستره‌ای از امکانات تازه بدل می‌شود!

- به‌خاطر داشته باش: همواره به یک ضرورت باز می‌گردیم - اگرچه دشوار است - به اندازه کافی به ژرفا برو تا ریشه حقیقت را بیابی!

- یادت باشد: هرکودکی هنرمند است. مسأله این است که چگونه پس از این که بزرگ شد، هنرمند باقی بماند!

- هیچ کس به راستی گل را نمی‌بیند - آن قدر کوچک است که مجال می‌طلبد - و ما مجال نداریم. دیدن - مانند داشتن یک دوست مستلزم زمان است!

- این باور را به ما آموخته‌اند که منفی‌گرایی، واقع‌بینی است و مثبت‌گرایی، عدم واقع‌بینی!

- به‌خاطر بسیار: ارضای کنج‌کاوی خویشتن یکی از عظیم‌ترین منابع شادمانی در زندگی انسان است!

- با خویشتن خویش نجوا کن! فقط به این منظور در جهانم که آهنگی بسازم!

- به یاد داشته باش: آرزوهای‌تان، دعاهايتان است. هم اکنون توفیق آرزوهای‌تان را مجسم و تحقق آن را احساس کنید تا شادمانی دعایی مستجاب شده را تجربه کنید!

- هم اکنون در صفحه ذهنت یادداشت کن: اگر چیزی دلم را نلرزاند، هدم نیست!

- فراموش نکن: زندگی به تناسب شهامت آدمی گسترش یا فروکش می‌یابد!

- به راستی، تمام عیار باشید تا همه چیز نصیب شما گردد!

- به‌خاطر بسیار: همیشه مجال در دل دشواری نهفته است!

- آن کس که دیگران را می‌شناسد، خردمند است؛ آن کس که خود را می‌شناسد، دل آگاه است!

- هر صبح در آینه بگویند: در اینجا و در این تن، رودخانه‌های مقدس روانند، ماه و خورشید و همه زیارتگاه‌ها اینجا است. هیچ معبده‌ی را به اندازه تنم سرودآمیز نیافته‌ام!

- به‌خاطر بسیار: از اشتباه ترسید، چون وجود ندارد! - تا زمانی که این واقعیت را نپذیریم که خود زندگی براساس رمز و راز بنا شده است، چیزی نخواهیم آموخت!

- فراموش نکن: مراد از زندگی این است که قرار ملاقاتی با هنرمند درون باشد و برای همین آفریده شده‌ایم!

- هر پگاه نجوا کن: امروز من توفیق و شهامت، طلب می‌کنم تا قوی و قوت دهنده باشم!

- امروز من پرستار عاشقی برای روح دردمند خود هستم. امروز من مشکلاتم را با رافت و محبت به خود تسکین می‌دهم و از صمیم قلب به خودم لطف و مهریانی می‌کنم!

- با خود نجوا کنید: من بی‌اشتیافی را در عشق به همان اندازه گناه می‌دانم که در دین و مذهب!

— به یاد بسیار: هیچ وظیفه‌ای واجب‌تر از این نیست که بار دیگر دست به سپاس برداریم!

— هر صبح بخوان: امروز من می‌خواهم که یک آغازگر باشم. می‌خواهم دوباره از نو شروع کنم و فروتنی را جایگزین تکبر نمایم. می‌خواهم که بی‌ریایی و سادگی خویش را همراهی محبوب و دوست داشتنی بیابم!

— هیچ فکر کردی؟ ما به چه دلیلی روی زمین باقی می‌مانیم، جز اینکه رشد کنیم؟!

— یاد بگیرد که آرزو کنید همه چیز همان گونه که باید، پیش بیاید و بگذرد!

— هر صبح بخوان: من یک زائر هستم و پیشرفت خود را تحسین می‌کنم!

— کاناپه منزل خود را جابه‌جا کنید و زندگیتان را تغییر دهید!
— به خاطر بسیار: ما هرگز نمی‌دانیم قدمان چه قدر است، مگر وقتی که از ما بخواهند بلند شویم!

— هرکاری که فکر می‌کنید می‌توانید انجام بدهید یا معتقدید که می‌توانید انجام بدهید، آغازش کنید!

— در نفس عمل نیروی جادویی، رحمت و قدرت نهفته است!
— یادت باشد: ما به وسیله آنچه دوست داریم، شکل گرفته‌ایم و ساخته شده‌ایم!

— امروز من از راه‌هایی کوچک و بزرگ هدایت می‌شوم، شفاف و بصیرت را برای امور زندگی خویش طلب می‌کنم و آنها را به اندازه کافی دریافت می‌نمایم تا بتوانم زندگیم را در مسیر صحیح پیش ببرم!

— هر پگاه نجوا کن: امروز من به حکم دلم عمل می‌کنم و وقت بیشتری را می‌گذرانم تا با کسانی که سر راهم قرار می‌گیرند صمیمی و مهربان‌تر برخورد نمایم!

— یادت باشد: شما زندگی نمی‌کنید تا آن را به پایان برسانید، بلکه منظور این است که بدانید چرا زندگی می‌کنید؟!

— فراموش نکن: زنده بودن یعنی، مفید و مؤثر بودن. یعنی، معنی دادن به وجود خود. یعنی، انسان بودن!

— هر پگاه بخوانید: خدایا! به من موهبت و قدرت گذشت کردن عطا فرما و از کشیده شدن به راه فساد بازدار به من شهامت و آرامش عطا فرما!

— با خود بخوان: امروز من درنگ می‌کنم تا از موفقیت خود لذت ببرم. با خودم محتاطانه و سنجیده رفتار می‌کنم، زیرا می‌دانم به همان اندازه که پیروز هستم، آسیب‌پذیر نیز می‌باشم!

— با خود زمزمه کن: من یک سمفونی متشکل از حالات مختلف هستم و همه آنها را می‌پذیرم!

— یادت باشد: زندگی یک معلم دائمی و صبور است. درس‌ها برای تسلط بیشتر ما، به ما داده می‌شوند و به ما بر می‌گردند!

— فراموش نکن: وقتی ما از یافته‌های خویش سپاسگزاری و قدردانی می‌کنیم، صدمات و خسارت‌ها را به حداقل می‌رسانیم!
— یادت باشد: وقتی ما به نقاط قوت خود فکر می‌کنیم، نقاط ضعفمان از بین می‌رود!

— خوب گوش کنید تا حقیقت را برایتان بگویم: آن خدایی که من دوست دارم در درون من است!

— فراموش نکن: هرآنچه دریافت می‌کنید از هرکجا که آمده باشید، میل به بازگرداندن آن را به تمام و کمال گرامی بدارید!
— یاد باشد: انسان از ده روز رنج و سختی بیشتر چیز می‌آموزد تا از ده سال رضایت خاطر!

— هر بگاه نجوا کنید: امروز من انتخاب می‌کنم. هوشیارانه به درس‌هایی که زندگی به من می‌آموزد، توجه کنم. آگاهانه می‌کوشم تا امکانات خویش را بینم و عاقلانه انتخاب کنم، از مشکلات گذشته دوری می‌جویم و قاطعانه و در عین حال با بصیرت و احتیاط عمل می‌کنم. من شاگرد زرتشت زندگی هستم!

— و آموختن در واقع این است که شما ناگهان چیزی را می‌فهمید که در تمام طول زندگی فهمیده بودید، اما اینک به روشی تازه و نو! — فراموش نکن: دیروز انسان شاید هرگز مثل فردای او نباشد و هیچ چیز دوام ندارد مگر بی‌ثباتی!

— برای این که خودتان را همان گونه که می‌خواهید بسازید فقط کافی است که حوادث زندگی خود را طلب کنید!

— امروز من از داشته‌های خودم به گونه‌ای مثبت فهرست برمی‌دارم و فضایل خود را می‌شمارم و در نظر می‌گیرم به ارزش‌هایی که دارم توجه می‌کنم و خودم را براساس آن ارزش‌ها می‌سازم، من همان شخصی می‌شوم که برمی‌گزینم!

— فراموش نکن: خیلی وقت‌ها خداوند دری را توی صورت ما می‌کوبد و بعد به دنبال آن، دری را که ما باید از آن بگذریم برایمان باز می‌کند!

— وقتی انسان عوالم لازم برای خوشبختی را می‌شناسد، مزه‌های

ساده، درجه خالصی از شهادت، قاعده‌ی ترک نفس و بالاتر از همه، داشتن یک وجدان راحت، با تلاش‌های خود می‌تواند خوشبخت شود. خوشبختی یک رویای مبهم نیست!

— هر صبح نجوا کن: امروز من با انجام کارهای کوچک و واقعی، زیبایی را به خانه خود می‌آورم. من به دست‌های خالق بزرگ اجازه می‌دهم که از طریق من کار کنند و نظم و زیبایی را در محیط زندگی من برقرار نمایند!

— یادتان باشد: شما باید آن کاری که — فکر می‌کنید — قادر به انجامش نیستید را انجام دهید!

— یا خود بخوان: امروز من آرام و هماهنگ زندگی می‌کنم. امروز من دعا، سپاس و شغایم را با صدایم بیان می‌کنم!

— امروز دل من همه عزیزانم را علیرغم فاصله‌ای که میانمان است به من نزدیک نگه می‌دارد. امروز دل من سرشار از پیوندهاست و با دانش و آگاهی از این که تار ظریفی همه ما را در خود به آغوش کشیده، زنده و سرخوش است!

— هر بگاه نجوا کنید: امروز من یک جویبار صاف و زلال هستم که نرم و سبک از میان مرغزارهای سرسبز جاری می‌شوم و راه خود را با سرعت اما ملایم به سوی هدفم باز می‌کنم!

— امروز من انتخاب می‌کنم که خودم را مانند کودک محبویی گرامی بدارم و با خودم با ملایمت و شفقت رفتار کنم. با به کار بردن توجه دقیق، من خوشی را در میان گنجینه‌های کوچک روز می‌یابم. اجازه می‌دهم که لحظات پر معنی اهمیت زیادی به خود بگیرند و بزرگ و مهم جلوه نمایند. با شمارش این برکات و نعمت‌ها می‌توانم

دل ضعیف شده خودم را بار دیگر تقویت کنم!
 — به خاطر بسیار: همه چیز به همان اندازه خطرناک است که هیچ چیز، می‌تواند واقعاً ترسناک باشد!

— با خود بخوان: امروز من می‌کوشم تا به روابطی که پیدا می‌کنم، ایمان داشته باشم و مانند یک برگ پائیزی که به دست باد سپرده شده است به خودم اجازه می‌دهم تا سبک و آرام به پیش رانده شوم!
 — یادداشت کن: تغییر یعنی، حرکت، حرکت یعنی، اصطکاک!
 — با خود بخوان: امروز من با خودم یارأفت و شفقت رفتار می‌کنم، از ظاهر تغییر یافته‌ام استقبال می‌کنم و تغییرات فراوانی را که این تغییر با خود به همراه می‌آورد می‌پذیرم!
 — یادت باشد: برای اینکه چراغی را روشن نگه داریم باید به طور مرتب در آن نفت بریزیم!

— بیماری انسان را همانند یک صفحه عکاسی برای مشاهده حساس می‌کند!

— هنگام بیماری بخوانید: امروز من سلامتی را در بیماری خود می‌یابم. امروز من تندرستی و خوشی را در هسته بیماری خود پیدا می‌کنم. وضعیتی را که به شکل غیرمنتظره بر من تحمیل شده است، می‌پذیرم. با این حادثه مهم جدید، من باروری معنوی و رشد بیشتر خود را به دست می‌آورم!

— یادمان باشد: ندای مرگ ندای عشق است. مرگ می‌تواند شیرین باشد! اگر ما به آن پاسخ مثبت بدهیم و اگر ما آن را به عنوان یکی از اشکال بزرگ ابدی حیات و دگرگونی بپذیریم!

— هر صبح با خود نجوا کن: امروز من به خودم اجازه می‌دهم تا به

وسيله کسانی که قبلاً رفته‌اند کمک و راهنمایی شوم؛ درست همان طور که درختان بزرگ از دانه‌های کوچک رشد می‌کنند، شکوفایی کامل من ریشه در چیزی دارد که قبلاً از بین رفته است. من تدوام زندگی را تجلیل می‌کنم؛ من بخشی از یک کل بزرگتر هستم و آن نیز بخشی از من است!

— یادت باشد: دوستی حقیقی، گیاهی است که آهسته رشد می‌کند و قبل از این که استحقاق گرفتن نام دوستی را پیدا کنند، باید در معرض سختی‌ها و ناملایمات قرار بگیرد و در مقابل آنها ایستادگی نماید!

— فراموش نکن: درستی مستلزم داشتن صداقت، و صداقت مستلزم داشتن شهامت است!

— به خاطر بسیار: خورشید غروب می‌کند و ما، نیز، اما آنها نرفته‌اند و مرگ تنها یک به هم پیوستن است!

— هر صبح با خود بخوان: امروز من خوش‌بینی آگاهانه را برمی‌گزینم. زندگی من مزرعه خداوند است که بذره‌های شکوفایی آینده من در آن کشت شده است!

— امروز من قلب بی‌پیرایه خود را به حمایت کیهانی وامی‌گذارم و شفا و هدایت را از آن می‌طلبم!

— فراموش نکن: چیزهایی که ما را اندوهگین می‌کنند هیچ کدام نمی‌توانند کوچک به شمار بیایند، براساس قوانین ازل و ابدی تناسب از دست دادن عروسکی توسط یک کودک و از دست دادن تاجی توسط یک پادشاه فجایعی از یک درجه اهمیت هستند!

— هر صبح در آستانه خروج از خانه بگویند: امروز من محکم و

استوار روی ارزشمندی خود می ایستم. مقام و منزلت من مستحکم و پابرجاست. ایمان من سنگ خارایی است که زندگی خود را روی آن بنا می کنم. جرأت خطر کردن دارم و جسارت و شهامتم را به بازی می گیرم. من به اندازه کافی بزرگ هستم تا در مقابل چیزهایی که از دست می دهم تاب بیاورم و از آنچه به دست می آورم، لذت ببرم!

— به خاطر بسیار: یک چراغ باش، یا یک قایق نجات، یا یک نردبان که با آن به شقای روح کسی کمک کنی!

— هر صبح بخوان: من قلبم را با ایمان پرورش می دهم. وقتی مشکلات، غم ها و رنج های مرا احاطه می کنند، آگاهانه ایمان را در مقابل ناامیدی برمی گیرم!

— امروز من موهبت پرانمطاف بخشودن را انتخاب می کنم و به آفتاب روح اجازه می دهم تا به قلب سایه گرفته من بتابد!

— یادت باشد: همه کسانی که شادی می کنند برنده هستند؛ پس باید با آنان سهیم شد!

— فراموش نکن: وقتی انسان می میرد، فصلی از کتاب پاره نمی شود، بلکه به زمانی بهتر از قبل برمی گردد!

— هر صبح درآینه بخوانید: من به روحم اجازه می دهم که بدرخشد و به قلبم اجازه می دهم که آواز سر دهد!

— هر صبح بخوان: در هر لحظه ای که خورشید درخشیدن آغاز می کند، بی تفاوت از اینکه من در معبد ایستاده باشم یا در ایوان یا در دشت سوزان باشم یا در باغی محصور، خداوندگار من به من عشق می ورزد!

— هر روز نجوا کن: امروز من قلبم را برای پذیرش هر کمکی که به

جانم می آید. چه کوچک و چه بزرگ. می گشایم. امروز من نیروی خدایی را که در همه ی امور زندگی ام نقش دارد می پذیرم و سپاس می گویم!

— به خاطر بسیار: انسان در هر لحظه ای که وجود دارد یا بیشتر رشد می کند و یا به سوی عقب برمی گردد، به عبارت دیگر انسان همیشه یا کمی بیشتر زندگی می کند و یا اندکی می میرد!

— هر پگاه زمزمه کن: امروز من چیزهای جدید را با آغوش باز می پذیرم و به قلب خود اجازه می دهم که شادی و ارتباط با دوستان جدید را پیدا کند. دل خود را به دلی تبدیل می کنم که گرمابخش روحم باشد، همه جا خانه من است!

— یادت باشد: این جهان چیزی نیست جز مدرسه عشق، روابط ما با همسر، فرزند، والدین و دوستانمان، اینها دانشگاه هایی هستند که ما می خواهیم در آنها بیاموزیم عشق و فداکاری به واقع چه معنایی دارند!

— بی شک خداوند ناشنوا نیست، او حتی صدای پای سبزه های ظریفی را هم که هنگام راه رفتن یک حشره بر پاهایش زنگ می زند، می شنود و در نهایت، آنها در همان وجود کیهان مستغرق شده اند!

— هر صبح بخوانید: امروز من انتخاب می کنم که تغییر را با آغوش باز بپذیرم و قلبم را در برابر موهبت های نهفته اما فراوان آن بگشایم!

— هر پگاه نجوا کن: امروز من خودم را متعهد می کنم که به طور فعال به دنبال منفعت نهفته در مصیبت یا به عبارتی خرد ذاتی هر حادثه ای، مهیا سازم!

— امروز من طبیعت دقیق و کنجکاو خود را با آغوش باز می پذیرم

و به آن اجازه می‌دهم که از میان مصیبت و سختی مرا با روش‌های مثبت به جلو رانمایی کند، کنجکاری من موهبت‌های نهفته در هر تجربه‌ای را جستجو و کشف کند!

— در مورد هر کسی که احساس نامطلوبی در شما ایجاد می‌کند، از خود بپرسید: آیا حضور این شخص در زندگیم دلیل سازنده‌ای دارد؟!

— فراموش نکن: ما می‌توانیم به غم و اندوه خودمان اجازه دهیم تا از طریق باران شفابخش اشک رها شوند و از میان بروند!
— هر صبح بخوان: امروز من احساساتی را که برای آنچه از دست داده‌ام انکار نمی‌کنم و به خودم اجازه می‌دهم که از میان آنها به سوی رشد جدید حرکت کنم!

— وقتی من برای مرگ فیزیکی عزیزانم سوگواری می‌کنم، گشوده می‌شوم تا دوباره آنها را در یک ارتباط معنوی دائمی ببینم!
— یادت باشد: گریه کردن هم اثرات احساسی دارد و هم فیزیکی؛ پس جلوی گریه خود را نگیرید و گهگاهی گریه کنید!
— یادت باشد: همواره مجازی «نه» بگویید، نظرت را تغییر دهی و احساس واقعی‌ات را بیان کنی!

— به سراغ زمینه‌های گوناگون زندگیتان بروید و دقت کنید تا دریابید در کدام یک از زمینه‌ها با خودتان صادق نیستید!
— یادت باشد: بیش از توانت اینار نکنی!
— فراموش نکن: آنچه دیگران در باره‌ات می‌اندیشند، چندان اهمیتی ندارد!

— هرگاه با خود نجوا کنید: امروز دل من جایی برای تازه از راه

رسیده‌ها آماده می‌کند. من که در روح استقرار یافته‌ام قوی، استوار و غریب‌نواز می‌باشم. من بزرگتری هستم که با دلی کودکانه از کودکانی که سر را هم قرار می‌گیرند، استقبال می‌کنم!

— هر صبح نجوا کن: امروز من با تواضع و گشودگی، شفاعت معنوی را در امور زمینی خود طلب می‌کنم. من درخواست کمک می‌کنم و وقتی می‌خواهم و طلب می‌کنم کمک‌ها به سراغم می‌آیند!
— یادت باشد: اکثر ما تقریباً به همان اندازه مشتاق تغییر کردن هستیم که مشتاق زاده شدن بودیم!

— یادداشت کن: زنده ماندن، یعنی دوباره و دوباره به دنیا آمدن!

— هر صبح بخوان: امروز من آغاز یک زندگی بهتر را با آغوش باز می‌پذیرم. چنگ زدن به گذشته را رها می‌کنم و دست‌های خود را می‌گشایم تا پذیرای چیزهای تازه باشد، من بذره‌ای آینده را می‌پذیرم!

— یادت باشد: دعاها مستقیماً به بسیاری از تغییرات سخت اشاره دارند که ما به عنوان افراد بشری در معرض آن قرار می‌گیریم!
— یادت تره: در هر کجایی که هستی همان جا نقطه ورود است!
— وقتی به صدای تنفس خود فکر می‌کنید، وقتی صدای رفت و آمد آن را می‌شنوید، آرامش می‌یابید!

— فراموش مکن: نگرانی بسیاری از آدم‌ها از اتفاقاتی است که در آینده قرار است بیفتد، مخصوصاً چیزهایی که کمتر اتفاق می‌افتد!
— سعی کنید به حال ببیندیشید، آینده را کسی ندیده است!
— برای رسیدن به آرامش دو عمل لازم و ضروری است:

۱- فکر نکردن به مسایل کوچک!

۲- کوچک شمردن تمام مسایل!

تمرین کنید که در وجود مردم و در شرایط گوناگون به دنبال بهترین باشید، با این کار متوجه می شوید که این راه ساده و مثبت بودن، مثبت بینی را تقویت می کند و هردو آنها به آرامش منجر خواهد شد!

— به یاد بسیار: سه چیز در زندگی انسان مهم است: اول آن که مهربان باشید. دوم این که مهربان باشید و سوم آن که مهربان باشید! — اگر به هرچیز با دقت و با تمرکز نزدیک شوید، متوجه می شوید که در آن لذت و پیچیدگی خاصی نهفته است؛ خوشه انگور، لیوان آب، زمین چمن، یک تکه ابر و... همه اینها در وجود خود زیبایی خاصی دارند که از دیدن آنها لذت می برید و می توانید شما را به آرامش برسانند!

— کامل بودن را برای دیگران بگذارید از همان که هستید راضی باشید، در نتیجه احساس آرامش بیشتری خواهید کرد!

— کمال و معرفت روح، زمانی رو به رشد می گذارد که احساس کنید نگرانی شما برای دیگران از نگرانی برای خودتان بیشتر است!

— یادت نره: آنچه برای خود نگاه می داری، از دست می دهی و آنچه را می بخشی، برای همیشه از دست می دهی!

— یادت باشد: هنگامی که باور دارید که می توانید، پس می توانید!

— یادت باشد: موفقیت حالتی ذهنی است!

— هیچ چیز و هیچ کس، مگر خودت، قادر نیست به تو آرامش

دهد!

— با خود تکرار کن: من «چنین بوده ام» نیستم، «چنین خواهم بود» هستم!

— یادت باشد: اگر تصویری که شکست خورده ای، پس شکست خورده ای!

— اگر تصویری که جرأت نداری، پس جرأت نداری!

— اگر تصویری بازنده خواهی بود، پس بازنده می شوی زیرا در دنیای بیرونی، توفیق با اراده ای انسان ها آغاز می شود تماماً تصور ذهنی است!

— اگر تصویری شأن و مرتبه ای نازل داری، پس چنین هستی!

— تو برای ارتقا یافتن می بایست بلند نظر باشی!

— تو باید به خودت اطمینان داشته باشی تا آن که بتوانی جایزه را ببری!

— یادت باشد: گاهی عزیزانت را به گونه ای غیرمتفکره بیوس!

— گاهی دست نوازش بر سر کسی بکشید!

— فراموش مکن: جمله «چه قدر عالی شده ای!» را از ته دل بیان کن!

— به یاد بسیار: پشت خسته ای را مالش دهید!

— یادت باشد: هنگامی که سرحال نیستی، سوت بزن!

— فراموش مکن: گاهی یک کمی - به صورت بامزه ای - خُلق باش!

— یادت باشد: یک لیوان آب بر سر دوست بریز!

— به خاطر بسیار: «صبح بخیر» بگو؛ حتی اگر صبح نباشد!

— یادت باشد: گاهی هنگامی که نوبت شما نیست، ظرف ها را

بشوید!

- به یاد بسپار: صحبت غیر مودبانه فردی را نشنیده بگیرد!

- **گاهی با انگشت یک کمی ماست یا خامه به صورت دوست**

بمال به خنده اش می ارزه!

- فراموش نکن: آزمایش شجاعت هنگامی انجام می گیرد که ما در اقلیت باشیم!

- یادت باشد: ترویج مهربانی، بخشش ارزشمند زندگی کردن است!

- یکی از زیباترین خوبی های این زندگی این است که هیچ کس، بدون کوشش صمیمانه برای کمک به دیگری، نمی تواند به خودش کمک کند!

- یادداشت کن: خوشبختی واقعی یعنی: کسی را دوست داشته باشی - کاری که آن را انجام دهی و چیزی که به آن امید داشته باشی!

- فراموش نکن: خوشبخت کسانی هستند که می توانند ببخشند، بی آنکه آن را به خاطر بسپارند، بی آنکه فراموش کنند!

- یادت باشد: بزرگترین نعمت برای انسان ها، شوخ طبعی است!

- خوب است که به خاطر داشته باشیم که ناتوان نیستیم، همیشه کاری هست که می توانیم انجام دهیم!

- یادت باشد: سرنوشت، «بی باکی» را دوست دارد!

- فراموش نکن: هریک از ما، فرشتگانی یا یک بال هستیم! زمانی می توانیم پرواز کنیم که به یکدیگر ببینیم!

- با خودت تکرار کن: من از طوفانها هراسی ندارم، زیرا فرا می گیرم که چگونه کشتی خود را هدایت کنم!

- به خاطر بسپار: برای معلمی قدیمی، کارت تشکر بفرستید!

- فراموش مکن: روزتان را با تعریف یک لطیفه یا ماجرای خنده دار آغاز کنید!

- یادت باشد: به افسر راهنمایی لبخند بزنید و برایش دست تکان دهید!

- به یک لطیفه بی مزه بخندید!

- فراموش مکن: عبارت «زیبا هستی» را به شریک زندگیتان بگویید!

- به یاد بسپار: فردی اندوهگین را برسر شوق آورید!

- فراموش مکن: شادمانی را به همه جا بپراکنید!

- یادت باشد: یادداشتی عاشقانه را برای همسران بر روی یخچال بچسبانید!

- این جمله را برای عزیزانتان تکرار کنید: «دوست دارم»!

- یادت باشد: با حسادت و بدخواهی و کینه برای همیشه خدا حافظی کنید!

- فراموش مکن: همیشه به عمق مایل بیندیشید!

- در پیمان شدن از حقایق و وقایع گذشته دلایل منطقی وجود ندارد، زیرا گذشته رفته و دیگر وجود ندارد و تنها خاطره آن به جا مانده است، وقتی به این باور رسیدید، می توانید به آرامش برسید!

- منتقل کردن یک احساس بد به یک نفر دیگر، برای شخص فرستنده زیانبارتر است تا گیرنده، به خاطر خودتان هرچه زودتر، حتی در همان لحظه گناهکار را ببخشید!

- دیگران را تحسین کنید و مطمئن باشید که بعد از این کار احساس خوبی خواهید داشت، احساسی بهتر از آنچه که به مخاطب شما

دست می‌دهد!

- به یاد بسیار: سرچشمه شهامت، رویارویی با حقیقت است!
 - مطمئن باش! سرچشمه نیرویت، دیدن مانع و توسل به درون
 برای برطرف کردن آن است!
 - یادت باشد: دل‌آوری در خیال، فضیلت راهبانه است!
 - هرگاه با خود بخوانید: من همواره در سرآغاز کشف نکته‌ای
 فوق‌العاده درباره خویشم!
 - یادت باشد: ناامیدی با صرف یک شام خوب کاملاً سازگار
 است. این را به شما قول می‌دهم!
 - یادت باشد: برای رسیدن به هدفی دیگر یا عملی ساختن
 رویایی نو، هیچ گاه پیر نیستید!
 - هرگاه با خود بخوان: دوست دارم کار بزرگی را به انجام برسانم
 ولی وظیفه اصلی من این است که کارهای کوچک را چنان که گویی
 بزرگ هستند، به انجام برسانم!
 - فقط دو راه برای گذراندن زندگیتان وجود دارد؛ یکی به این
 شکل که گویی هیچ چیزی معجزه نیست. دیگری به این شکل که
 گویی هرچیزی یک معجزه است!
 - آرامش را از کودکان بیاموزید، ببینید چگونه آنها درست در
 همان لحظه‌ای که هستند، زندگی می‌کنند و لذت می‌برند! وانمود
 کنید شما هم می‌توانید مثل آنها باشید!
 - یادت باشد: جایی که عشق فراوان است، همیشه معجزاتی
 وجود دارد!
 - فراموش مکن: آنهایی که عمیقاً دوست دارند، هرگز پیر

نمی‌شوند. آنها ممکن است از سال‌خوردگی بمیرند، ولی جوان
 می‌میرند!
 - یادت باشد: عشق چیزی است که وقتی از این دنیا می‌روی،
 می‌توانید باقی بگذارید. این قدر نیرومند است!
 - افکار خوش به سر راه دهید تا خبر و خوشی نصیبتان شود، اگر
 افکار سیاه در دل داشته باشید، جز سیاه‌روزی بهره‌ای نخواهید
 داشت، زندگی هرکس بازتاب اندیشه‌ی اوست!
 - ترس را از دل برانید و به خود تلقین کنید: من با شعور خود،
 قدرت انجام هرکاری را دارم!
 - به خاطر داشته باشید: قدرت درمان‌کننده و نیروی شفابخش در
 خود شما است!
 - از یاد نبرید: ایمان شخص مانند دانه‌ای است که در زمینی کاشته
 می‌شود و هرکسی آن چه را کاشته، درو می‌کند؛ پس دانه امید در دل
 بنشانید و آن را با شادی و خوش‌بینی به بار آورید و ثمره‌اش را
 بجشید!
 - یادت باشد: لازمه عشق و دوست داشتن و در نهایت کسب
 موفقیت، خطر کردن است!
 - به‌خاطر بسیار: همواره به فرجام خوش کار بنگرید تا به شگفتی،
 شاهد حل مسائل دشوار زندگی خود باشید!
 - فراموش مکن: اشتباهات را وسیله‌ای برای کسب پیروزی
 بدانید!
 - مشکلات را به عنوان مانعی برای کسب موفقیت به حساب
 نیاورید!

— یاد دت باشد: جستجوی رفاه و بی خطری، نیروی حیات را حفظ می کند!

— فراموش نکن: حد نهایی بی خطر زیستن و امنیت و رهایی از همه تشویش ها، دراز کشیدن زیر خروارها خاک است!

— یادداشت کن: **برندگان امروز، بازندگان دیروزند!**

— به خاطر بسیار: پافشاری یک راز است؛ رازی که فقط انسان های موفق از آن آگاهند!

— تغییر را بپذیر! اگر شما تغییر کنید، همه چیز تغییر خواهد کرد! — به خاطر بسیار: شادی به سراغ ما نمی آید، ما باید شادی را خود خلق کنیم!

— هر روز صبح در آینه بگویند: تو به ابراز خویش نیاز داری. از سلطه جویی ها، مجادله و رودرویی های بی ثمر بپرهیز. تو به گفتن حقیقت و اصلاح دروغهای نیاز داری!

— به خاطر داشته باش: گاه رسیدن به درکی جدید نیازمند بحران است و همین بحران به شما اجازه می دهد که پندی را وارد زندگی خود کنید!

— یادداشت کن: خوشبختی یعنی، درک و پذیرش خود به همان صورتی که اکنون هستی!

— شاد بودن، دوست داشتن خویش است به همان صورتی که اکنون هستی. بخشودن گذشته و گشاده رویی نسبت به آینده بدون کمترین ترس و واهمه است. شاد بودن، پذیرش خویش، همین جا و همین لحظه است!

— فراموش نکن: اگر فکر می کنی برای آن که شاد باشی و به خود

عشق بپوزی، باید پیش از آنچه اکنون هستی، باشی، شرایط غیر ممکن را به خود تحمیل می کنی!

— کاستی هایت را بشناس اما نگذار وجودشان بهانه هایی برای دوست نداشتن خود به صورتی که هستی، بشود!

— با خود بخوان: با آگاهی از این نکته که بهترین تجلی من، از من ساطع می شود، خود را درست به همان صورتی که هستم، می پذیرم! — یاد دت باشد: هنگامی که از خطر کردن به هراسی، دیگر خودت نخواهی بود، در این صورت، زندانی کسی می شوی که از تو محافظت کند!

— **یاد دت باشد: هرگز واقعاً نمی بازی؛ مگر این که از تلاش دست برداری!**

— یاد دت باشد: اگر کسی حاضر شود همراهیت کند، چه بهتر! اما هدف از انتخاب مسیر فردی، همراه شدن با بهترین بخش وجودت است و نه اتکا به نیروی دیگران!

— به خاطر بسیار: می توانی از اشتباهات دیگران بیاموزی، اما تنها به یاری اشتباهات فردی است که رشد می کنی!

— هر بگاه آواز سر ده: من همواره آماده خطر کردنم. من همواره آماده فراگیریم. من همواره آماده آزمودن نیرویم هستم و بنابراین نگرانی را کنار می نهم و فقط زندگی می کنم!

— اگر نمی خواهی کاری را انجام دهی، فقط یک کلام بگو: نه!

— یاد دت باشد: میزان آسان بودن «نه گفتن»، سنجش خوبی برای میزان آزادی و توان شاد بودن توست!

— «نه» بگو و بگذار این «نه» گفتن تو، مسئله طرف مقابل شود!

— یادت باشد: در کار و تجارت همه می‌توانند «نه» بگویند؛ شخصی که «آری» می‌گوید از قدرت واقعی برخوردار است!

— از همین حالا بگو: آری! جایگاهت را مطالبه کن. خودت را بیاب. پایداری عشق را جشن بگیر. خانواده تشکیل بده. داستان بلند بنویس. برضعف‌هایت غلبه کن. نیرویت را رشد بده. خاص بودن را بیازمای و ارباب جهان خود باش!

— پیوسته با خود بخوان: هرصبح، زندگیم را در آغوش می‌گیرم و درمی‌یابم که زندگیم مرا در آغوش گرفته است!

— **یادت باشد: مشکلات را در پاکتی بگذار که نه آن سوراخ باشد!**

— فراموش مکن: در روزهای ضعف و درماندگی، نیرویت پنهان می‌شود و برای نشان دادن خود، نیاز به ایمان تو دارد!

— جستجو کن، تلاش کن، نشین، و منتظر نمان تا جهان فرصت‌ها را نشانت دهد. جهان تجاهل می‌کند و مقرر شده که اگر دست به کار نشوی، تو را نادیده بگیرد!

— یادداشت کن: در این جهان فقط باید از یک چیز بترسی، آن هم «ترس» است!

— فراموش نکن: قدرت ما از درون ضعف‌هایمان سر برمی‌کشد!

— وقتی با وضعیتی دشوار مواجه می‌شوی، درصدد یافتن راه‌حل باشی، نه راه فرار!

— یادت باشد: ارسال نامه، راه مناسبی است برای رفتن به مکانی، بدون حرکت دادن چیزی «جز قلب». چرا معطلی؟ همین حالا قلبت را برای دوستی حرکت بده!

— فراموش مکن: آینده به کسانی تعلق دارد که زیبایی رویاهایشان

را باور دارند!

— از پیشرفت آهسته هراس نداشته باش، از رکود بترس!

— شرایط زندگی مانند تشک است؛ وقتی روی آن هستیم احساس راحتی می‌کنیم و وقتی در زیرش قرار می‌گیریم، دچار خفگی می‌شویم!

— به‌خاطر داشته باش: با هرچه که داری، در هرکجا که هستی، هرآنچه می‌توانی انجام بده!

— آن‌گونه مهر بورزید که گویی هرگز رنجی در پی نخواهد داشت!

— به‌خاطر بسیار: با اعتماد راسخ در جهت رویاهایتان گام بردارید. آن‌گونه زندگی کنید که تصور شما را داشته‌اید!

— یادت باشد: اگر می‌خواهی به مجلس رقص بروی، نباید از لنگی پایت وحشت داشته باشی!

— برای دیدن زیبایی پیرامونت، وقت بگذار!

— فراموش نکن: زیبایی اگر از تو بگیرد، روحی گرسنه به‌رجای می‌گذارد!

— هرروز با خود بخوان: خوبی طبیعی روح انسانی را ستایش می‌کنم. می‌دانم گل‌ها چه آسان می‌پژمرند. می‌پذیرم که زندگی به سرعت باد می‌گذرد و می‌دانم چگونه تمامی این زیبایی‌ها را اگر برای دیدنشان وقت نگذارم، از دست می‌دهم!

— یادت باشد: دو انسان عاشق، پدید آورنده یک ایزدند!

— به‌خاطر بسیار: سخنان خداوند را جدی بگیر تا خداوند سخنان تو را جدی بگیرد!

— هرگاه بخوانید: زندگی من ره آورد الهی است. استعدادم،

نیروی محرکه من است و فرصتم، اکنون!
 - راستگو باش! زیرا بیشترین مشکلات تو از نگفتن حقیقت سرچشمه می‌گیرد!
 - به‌خاطر داشته باش: هیچ‌گاه از سرنومیدی تسلیم نشو، تسلی یافتن را بیاموز، اما مویه نکن!
 - فراموش نکن: تنها وقتی که خودت هستی، بهترین هستی؛ نه با تقلید از دیگری، نه با دنباله روی از معیارهای دیگری، تنها با تحقق بخشیدن به معیارهای خود!
 - از موضع عشق بیا! یعنی، بی‌پرده، راستگو، صادق و صمیمی و ساده!
 - به‌خاطر بسیار: هنگامی که از موضع عشق می‌آیی، اعمال را از این باور آغاز می‌کنی که تو سزاوار و شایسته‌ای و دیگران خوب هستند!
 - هرگاه با خود بخوان: هنگامی که به درون می‌نگرم، عشق را می‌یابم؛ در پیرامون خود عشق می‌آفرینم. به هر جا می‌نگرم، نشانه‌های عشق را می‌بینم. به یاد دارم که دوست داشتمی هستم!
 - یادت باشد: مردم خودپرستند. آنها در جهان خود پیچیده‌اند، به رنج تو توجه ندارند و پیروزی‌ات را جشن نمی‌گیرند. پس به خود تکیه!
 - به خاطر بسیار: بی‌توجهی، راه و روش جهان است. این نه درست است و نه نادرست، نه خوب است و نه بد. فقط چنین است!
 - یادت باشد: اگر احساس بدی نسبت به خود نداشته باشی، هرگز پیش آمده‌های حیات خود نمی‌گیری!

- فراموش نکن: هررویش تو نسبت به جهان، بازتاب حین تو نسبت به خودت است!
 - هرشامگاه بخوان: هراسی از نگرستن به درون خویش ندارم!
 - فراموش مکن: هنگامی که خود را بیایی، تنهایی امتیاز است نه مجازات!
 - یادت باشد: شاهکارهای را همواره در تنهایی می‌آفرینی!
 - به یاد بسیار: تنها زمانی که تنها باشی، سکوت و خاموشی صدای درونت را پذیرا هستی!
 - یادت باشد: در تنهایی، با انرژی که جهان را می‌گرداند تماس می‌یابی!
 - در خلوت با خود نجوا کن: پاداش خوبی و محبتی را که از خود نشان داده‌ام، در تنهایی می‌یابم. در تنهایی، آسایش می‌یابم. در آنجا در صلح و آرامشم!
 - اگر برای این لحظه زندگی کنی، در هربخش دیگر زمان زندگی خواهی کرد!
 - یادت باشد: لحظه، موهبت زندگی است که بال‌هایش را در بخشش شادمانه می‌گشاید!
 - لحظه، جایی است که در آن زنده‌تر از همیشه هستی!
 - هرشامگاه با خود بخوان: هیچ دلپستگی به گذشته خود ندارم، گذشته در پس من قرار دارد؛ در ساحلی دوردست!
 - فراموش مکن: تنهایی جایی است که خداوند با تو سخن می‌گوید و تو خداوند درونت می‌شوی!
 - گفتنی عبارت «صبور باش» هیچ سودی ندارد. تنها هنگامی

می توانی صبور باشی که احساس کنی در جاده درست قرار داری!
 - یادداشت کن: پشتکار + شکیبایی = هدف
 - به یاد بسپار: نسبت به همه چیز صبور باش، اما نسبت به یافتن زندگی خود، بی صبر!

- با خود تکرار کن: در جستجوی جاده دُرستم. با یافتن آن، تو دیدهایم رخت برمی بندد. با سفر در آن نیروم را می یابم. جاده، تنها هدف من است. به هر جا رود، با آن می روم!
 - خبری بویات دارم: تنها انسان های نیرومند و متعالی پوزش می طلبند!

- پوزش بخواه و توضیح بده که چگونه آزار دیدی!
 - یادت باشد: حتی زمانی که رفتار بدی از خود نشان داده ای، آدم بدی نیستی!

- هر شامگاه با خود بخوان: جهان من با من پُر می شود!
 - فراموش مکن: همیشه وقتی در دیگران به دنبال خوبی می گردی، آن را به تو نشان می دهند!
 - بخاطر بسپار: دیگران می خواهند کسی به خوب بودن و اندیشمند بودن آنها توجه کند!

- دیگران نیاز دارند که کسی آنها را باور داشته باشد، به دنبال خوبی گشتن، همان باور داشتن است!
 - در دیگران به دنبال خوبی بگرد، به ویژه هنگامی که شخص مورد نظر، مشکل آفرین بوده، مرتکب خطا شده و یا در مرحله آزمایش است. مشکلاتش را نادیده بگیر، اما به تشویق خوبی ادامه بده!

- فراموش نکن: هنگامی که وجه خوب دیگران را بیرون می کنی، اغلب متحدی نیرومند، خدمتکاری وفادار و دوستی راستین می یابی!
 - یادت باشد: پاداش جستجوی خوبی، «خوبی» است!
 - هر بامداد بخوان: در خوبی هایی که در دیگران کشف می کنیم، سرور و شادی می یابیم!

- سعی کن «گله» نکنی، چون هیچکس خواستار شنیدنش نیست!
 - وقتی پیش دیگران گله می کنی، اعصاب آنها را سوهان می زنی، می خواهند دهانت را ببندند و از پیش چشمانشان دورت کنند!
 - فراموش مکن: گله مندان به کودکان می مانند که پیوسته می پرسند: هنوز نرسیده ایم؟

- هر بگاه تکرار کن: مسئولیت زندگیم را بر دوش می گیرم، قدرت بهتر کردن همه چیز را در خود دارم. همواره حق انتخاب دارم!
 - یادت باشد: در این جهان، همان چیزی را می گیری که می بخشی!

- هنگامی که رقابت جوانه رفتار می کنی، دیگران می خواهند به دلیل تحقیر شدن، تو را شکست بدهند!
 - بپذیر! در تازه ترین اختلاف عقیده ای که با کسی داشته ای، تو نیز تا اندازه ای اشتباه کرده ای!

- هر صبح تکرار کن: من فقط انسانم، می خواهم از آسمان ستاره چینی کتم. اگر پیروز شوم، باز هم فقط انسانم. اگر بلند پرواز شوم، نمی توانم بازنده باشم!

- یادت باشد: آسیبی که مدفون شد، اغلب به خشمی تبدیل می شود که لبه پیکانش به سوی درون است!

- احساس خشمگینانه‌ای که از ابرازشان واهمه داری، اندیشه‌های تاریکی می‌شوند که چون طاعون بر زندگی‌ت سایه می‌افکنند!

- فراموش مکن: هنگامی که احساسات را پنهان نگاه می‌داری، خود را بیشتر در معرض رنج و درد قرار می‌دهی!

- به‌خاطر بسیار: من همان چیزی هستم که تجربه می‌کنم و با این حال همیشه آدم خوبی هستم. من همان چیزی هستم که احساس می‌کنم و همواره در قلبم مهربی برای بخشیدن دارم!

- به‌یاد داشته باش: اشتباهی که مرتکب می‌شوی تنها می‌تواند همان سرآغاز جدیدی باشد که در جستجویش بوده‌ای!

- یادت باشد: احساس خوبی که داری، از احساس خوبی که بخشیده‌ای سرچشمه گرفته است!

- به‌یاد بسیار: هنگامی که چیزی به دیگران می‌بخشی، دردت را فراموش می‌کنی!

- به‌خاطر بسیار: ستایش، فهم و درک، حمایت و مهرت را ببخش!

اما از جایگاه قدرت!

- آنچه را که به دیگران می‌بخشی، هدیه‌ای به خویش است!

- یادداشت کن: ببخش و رشد کن!

- یادت باشد: ما به این جهان آمده‌ایم تا رشد کنیم و به بهترین وجه وجود خویش تبدیل شویم!

- فراموش مکن: برای رشد کردن باید تور امنیت را پاره کنی و خطر کردن را به جان بخری!

- در می‌یابی که جهانت با اشتباهاتی که مرتکب می‌شوی و مسئولیتشان را برعهده می‌گیری، رشد می‌کند!

- به‌خاطر داشته باش: بحث نکن! مجادله بی حاصل است، تو به دنیا نیامده‌ای که همه مردم را متقاعد کنی!

- فراموش نکن: نمی‌توانی دیگران را مجبور کنی که تو را دوست داشته باشند!

- به‌خاطر بسیار: با بحث کردن، هرگز نمی‌توان مسئله‌ای را حل کرد، تنها خود را به مرز سرخوردگی می‌رسانی!

- با خود زمزمه کن: جایی برای ناسازگاری باقی می‌گذارم، تفاوت میان خود و دیگران را مزه‌مزه می‌کنم و با آن نمی‌ستیزم؛ پیروزی من در این است که خودم باشم!

- گوش کردن به سخن دیگران یک هنر است. تو فقط گوش کن، لازم نیست احساس خود را بیان کنی، فقط گوش کن. آیا این کار مشکلی است؟!

- به‌خاطر بسیار: یا سکوتی یکدلانه، گوش کن. تو را نمی‌کشد، نیازی نیست که موضع خود را اثبات کنی؛ فقط گوش کن. همگان براین گمانند که شنونده خوب، آدم پاهوشی است!

- یادت باشد: شنونده خوب، اندیشه‌های ناگفته را درک می‌کند، گوش به زنگ چنین اندیشه‌هایی باش!

- به‌یاد بسیار: هرگاه کسی به تو می‌گوید، لباس یا رفتار را دوست دارد، خود را کوچک نکن، این فروتنی نیست!

- در پذیرش سپاس‌ها و ستایش‌ها، خوش‌رو باش!

- با خود زمزمه کن: در می‌یابم که موضوعات به‌راستی مهم، انگشت شمارند! می‌پذیرم که همه چیز زمانی دارد!

- یادت باشد: اگر رشد نکنی، همه چیز تکرار گذشته می‌شود!

- فراموش مکن: خودی را که ستایش می‌کنی، شخصیتی است که به آن تبدیل می‌شوی!

- یادت باشد: حتی از آدم‌های ابله و کودکان نیز، همواره می‌توان درس‌هایی آموخت!

- فراموش مکن: به جای آنکه احساس پُری کنی، رشد خود را احساس کن!

- **با خود تکرار کن: رنج مثل کودک است. تنها وقتی رشد می‌کند که خوب پوستاری شود!**

- انتظار رشد داشتن، برای همیشه جوان ماندن است!

- هر صبح تکرار کن: هر آنچه را که تازه و نو است در آغوش می‌کشم و بار دیگر خود را می‌بایم!

- یادت باشد: تو به اینجا نیامده‌ای که رنج بکشی!

- هنگامی که نتوانی مالک اشک‌های باشی، خود را گم می‌کنی!

- با خود بخوان: گذشته، سپری شده است. نمی‌توانم آن را بازگردانم!

- جهان، نه خوب است و نه بد. جهان، جهان است. تو نیز عملاً می‌توانی خوب یا بد باشی!

- خوبی‌ات را گرمی بدار و ساختار شخصیت را بر آن استوار ساز، ضعف‌هایت را نه نادیده بگیر و نه به آنها نفرت بورز!

- هرگاه بخوان: با پذیرش همه چیز خود را می‌بایم!

- جایی را که در آن قرار داری، بشناس. شرایط را به همان صورتی که هست بپذیر. مسئولیت رسیدن به این‌جا و ماندن در آن را تا زمانی که مانده‌ای، قبول کن!

- به یاد بسپار: آنچه را که روی داده، بپذیر. درس‌هایت را بیاموز.

- برای زبان‌هایی که دیده‌ای، مویه تکن و دست بردار. اندوه، زمان نمی‌شناسد و رنج می‌تواند زندگیت را بیلعلد!

- یک رنگ باش، زیرا «ریا» نتیجه کوشش برای خشنود ساختن دیگران به ویژه در مواقعی است که می‌ترسی اگر حقیقت را بگویی یا احساس واقعی‌ات را ابراز کنی، «دیگر دوست نداشته باشند»!

- ادب را رعایت کن، اما در عین حال صریح و بی‌پرده باش!

- پیوسته با خود بخوان: قصد دارم نقشی از خود در جهان باقی بگذارم؛ براساس نیازم عمل می‌کنم. چیزی ندارم که پنهانش کنم!

- یادت باشد: تنها توضیح لازم برای کاری که نمی‌خواهی انجام بدهی این است: دلم نمی‌خواهد!

- فراموش نکن: کسانی که دوست دارند، تو را درک می‌کنند.

- کسانی که دوست ندارند، تو را درک نمی‌کنند!

- هیچ فکر نکن که نظرات دیگران راجع به زندگی تو مهم‌تر از نظرات خودت درباره زندگیت است!

- ییاری آنکه خودت باشی، این دو عبارت را حس کن: دلم می‌خواهد، دلم نمی‌خواهد!

- هرگاه در مقابل آینه بخوان: زندگیم را دوست دارم، شیوه دوست داشتن زندگیم را دوست دارم، بهترین را برای خود می‌خواهم!

- بخاطر بسپار: بخشش، گام بعدی و آخرین گام است. بخشش، رها کردن آزرده‌گی و رنجش است!

- یادت باشد: در ذهنی که سراسر به نفرت آغشته است، هیچ

جای خوبی برای زندگی وجود ندارد!

— به یاد داشته باش: هرگاه دیگران را نمی‌بخشی، در نفرت منجمد می‌شوی!

— با خود بخوان: صدایم را می‌شنوم و به آن گوش می‌دهم. کلام تجاریم را بر زبان می‌آورم. رویاهایم را بازگو می‌کنم. حقیقتم را با دیگران سهیم می‌شوم!

— به خاطر بسپار: راه دیوانه شدن آن است که بکوشی همواره و در همه جا دیگران را خشنود سازی!

— یادت باشد: زمانی احساس پیروزی می‌کنی که خودت را بپذیری!

— چیزی را ببخش که دلت می‌خواهد دریافت کنی، اما مستنظر تلافی نباش. هر انتظاری به سرخوردگی آتی‌ات شکل می‌بخشد!

— پیروزی‌ت را در همان جایی می‌یابی که احساسات تند و سوزان در آن نهفته. بنابراین بیشترین تلاشت را صرف کاری بکن که تو را دلشاد کند!

— یادت باشد: اگر دریایی، تنها اگر بتوانی بازنده خوبی باشی، نمی‌توانی برنده شوی!

— زمانی که به موفقیتی نایل می‌آیی، در می‌یابی که شکست مانند پیروزی، همواره در پشت در بعدی کمین کرده است!

— هر صبح بخوان: هرآنچه را که مرا به این جایگاه رسانده، می‌پذیرم. همواره پذیرای انتقادم. چون قصدم، رشد کردن است!

— یادت باشد: اگر رنجش و آزرده‌گی‌ات را پنهان نگاه داری، مهرت را از یاد می‌بری!

— فراموش مکن: بخواه که شنیده شوی و بی‌پرده سخن بگو!

— در آینه بخوان: درد و اندوهم را می‌پذیرم تا بتوانم شادی را بشناسم، به نیروی ایمان دارم تا بتوانم آن را بیایم!

— اگر نسبت به احساسات، صادق نباشی، نسبت به خود صادق نخواهی بود!

— هرچه آرزوهای‌ات را سریعتر ابراز کنی، کاملتر رفع می‌شود!

— به یاد بسپار: اگر می‌خواهی زندگی‌ت کامل باشد، باید توان گریستن داشته باشی، زیرا «گریستن به موقع» شفا بخش است!

— به آینه بگو: با خودم روبرو می‌شوم، خود را می‌بینم، خودم را می‌شناسم، از ورود بهترین وجه وجودم به زندگیم استقبال می‌کنم!

— یادت باشد: هرگاه به موقعیتی دست می‌یابی، با این حقیقت تلخ و غیر منتظره روبرو می‌شوی که «در رأس بودن» با احساس تنهایی همراه است!

— برای رفع نظرتنگی‌هایت هر روز تکرار کن: از خوشبختی دوستانم، دلشادم. سهیم شدن در خوشبختی آنها خوشبختی من است!

— چیزی را پیدا کن که بخاطرش سپاسگزار باشی!

— یادت باشد: زمانی که تنها روی جنبه‌های منفی تمرکز کنی، دیدن اتفاقات خوب، کمی دشوار است!

— بخاطر داشته باش: هنگامی که ترسیده‌ای، در پیرامونت تنها چیزهایی را می‌یابی که تو را می‌ترسانند!

— فراموش مکن: هنگامی که آزرده هستی، تنها رنج و نومیدی در پیرامونت می‌بینی!

— به یاد بسیار: هنگامی که خشمگین هستی، همه جا دسیسه و همه را دشمن می بینی!

— بخاطر بسیار: جستجوی خوبی، بزرگترین خوبی در جهان است!
— هرگاه بخوانید: بسیارم که موسیقی هست. بسیارم که ستارگان هستند. ممنونم از گل ها. بودن، پاداش من است!

— یاد باشد: آنچه را که هرگز نمی تواند تحقق یابد، رها کن!
— به یاد بسیار: چنگ زدن به غیر ممکن، سرچشمه بیشتر دردهای توست!

— هرصبح با خود بخوانید: دستم را باز می کنم و جهان را آزاد می سازم. من اینجا هستم؛ من همه آن چیزهایی هستم که نیاز دارم.
— سخن هر بامداد: من آماده ام. همین لحظه، من می توانم من اراده می کنم!

— فراموش نکن: پذیرش عیب ها، تو را دوست داشتنی می کند!
— با خود هرشامگاه بخوان: این من هستم با تمامی کاستی هایم؛ اما خودم را دوست دارم!

— خدا کثر تلاشت را بکن، اما قاضی خود باش!
— با خود بخوان: رویای بهترین وجه وجودم را همواره در یاد دارم و تا زمانی که به حقیقت نپیوندد، آن را زندگی می کنم!
— در آینه بگو: من با یاد خم می شوم. با جریان هوا اوج می گیرم. مقاومت می کنم، خودم باقی می مانم!

— فراموش نکن: اندیشه ات به اندازه کردارت به زندگیت شکل می بخشد!

— گوش کن، تأمل کن؛ پاسخی در درون توست، صدایی در درون

توست، گوش کن چه می گوید؟ گوش کن و خود را بیاب!
— پیوسته تکرار کن: من با معرفتی که در من زنده است، در تماس هستم!

— از خود گریزی نیست، تو همه خوبی و همه بدی هستی!
— در آینه بگو: تو به همان اندازه خوبی که هستی و اشتباهات فراوان است. بیا و خود را بپذیر. هنوز دیر نشده و هنوز فرصتی برای بازی باقی است!

— از یاد میر: همه چیز با «اعتماد به نفس» آغاز می شود!
— بخاطر بسیار: هرگز کامل نخواهی بود و هیچ یک از افرادی که تصویری کردی کاملند، کامل نبوده اند. از کامل بودن صرف نظر کن، شاید لازم باشد که خود را دوست بداری. همه چیزت را، حتی زشتی های ت را!

— اگر تو به خود اعتماد نکنی، پس چه کسی باید به تو اعتماد کند!
— فراموش مکن: اعتماد داشته باش که نظرت پسندیده است. احساسات واقعی است، قضاوت درست است!

— یاد باشد: اعتماد داشته باش که آنچه را که می خواهی، به راستی خواهی و آنچه که تو را شاد می کند، به راستی شادت می کند!
— به خاطر بسیار: اعتماد به نفس به معنای آن نیست که تو همواره برحق هستی، صرفاً به تو اجازه می دهد که بر تردید خود فایق آیی و اشتباهات را تصحیح کنی!

— به یاد بسیار: اگر نتوانی به سود خود عمل کنی، نمی توانی به سود هیچ کس عمل نمایی!

— هنگامی که خودت را نمی پذیری، در گذشته زندگی می کنی!

— آرامش ذهنی یعنی، بدانی، دست به عملی زده‌ای که باید می‌زدی!

— آرامش ذهنی یعنی، بخشیدن خود در مواقعی که به اندازه‌ای که می‌خواستی، نیرومند نبوده‌ای!

— هنگامی که خودت را نمی‌پذیری، همیشه احساس تنهایی می‌کنی!

— برای پذیرفتن خویش هرروز این کلمات را بخوانید: تمامی رنجش‌های خود را می‌پذیرم؛ آنچه را که نمی‌توانم بپذیرم، می‌بخشم! — هرصبح در آینه تکرار کنید: من برای خودم زندگی می‌کنم تا بتوانم شاد باشم!

— هرروز بخوانید: به رایگان عشق می‌ورزم و انتظاری از طرف مقابل ندارم!

— یادت باشد: کسانی که چالوسی تو را می‌کنند، براین باورند که تو تفاوت میان عشق واقعی و تملق را تشخیص نمی‌دهی، به هوش تو اهانت می‌کنند و تو تنها زمانی آنها را باور می‌کنی که احساس امنیت نمی‌کنی!

— هنگامی که دوستی را می‌بایی که تو را به خاطر خودت، به خاطر رفارت، خوش طبعی ات و شخصیت دوست دارد. یا چون از حسی که در حضور تو نسبت به تو احساس می‌کند، لذت می‌برد. در این صورت با او صادق باش. این شخص آینه بهترین وجه توست!

— پیوسته با خود نجوا کن: سعی نمی‌کنم بپذیرفته شوم، دنبال عشق نمی‌روم. تنها چیزی که می‌خواهم این است که خودم باشم و قدر خودم را بدانم!

— دقت کن! وقتی احساس خوبی نسبت به خود نداری، تحمل شنیدن بدبختی‌های دوست آسانتر از شنیدن پیروزی‌هایش است!

— به‌خاطر بسیار: راه سرنوشت یا کردار نیک هموار می‌شود!

— یادت باشد: هیچ گاه افسوس شکست‌هایت را نخور. به پیروزی در مسیر ادامه بده!

— انتظار نتیجه خوب داشته باش. انتظارات آن را می‌آفرینند!

— با خود زمزمه کن: من قدرت نجات دادن خود را خواهم داشت!

— یادت باشد: هرکس بتواند باعث تلخیار شدن خشم در درونت شود، می‌تواند تو را کنترل کند!

— با خود بخوان: آرزوگی‌ام بر لبانم است، مهر و محبت از پی آن می‌آید!

— یادت باشد: هیچ دست آورد مهم و خلاقیتی از رقابت با دیگری حاصل نشده است!

— اشخاص رقابت‌جو می‌توانند پیروز شوند اما هرگز تا زمانی که برای دل خود عمل نکنند، رشد نمی‌کنند!

— بخاطر بسیار: اشخاص نوآور و آفریننده همواره برای شکستن حصارها بدنام شده‌اند!

— زندگی خود را زندگی کن و خطر کردن‌های لازم برای رسیدن به مقصد دلخواه را به جان بخر. انتظار نداشته باش دیگران تو را بفهمند یا تأیید کنند!

— هرگز فراموش نکن: تو از حداکثر نیرویت نیز نیرومندتری. تو همیشه پیش از ضعف‌هایت نیرو داری، فقط گاهی این مهم را فراموش می‌کنی!

— با خود تکرار کن: من خوب هستم. من تمام خوبی هستم؛ حتی زمانی که احساس می‌کنم کمتر از آنم، همواره بیشترم!

— به یاد بسپار: نیروی تخیل یکی از قدرتمندترین استعدادهای بشری است. آنچه را که خوب و قابل ستایش است، بدان بسپارید! — یادت باشد: شب‌ها قبل از خواب به مدت پنج دقیقه زندگی خوش و شاد فردایتان را در خاطر مجسم کنید و مابقی کارها را به ضمیر باطن بسپارید!

— همیشه به خود تلقین کنید: روز به روز شرایطم بهتر می‌شود! — سند بدبختی خود را با گفتن عبارت‌های یأس آور امضاء نکنید که:

«من کارم تمام است؛ همه چیز خود را از دست داده‌ام؛ من واقعاً بدبخت و ...» یاور کنید این اظهارات فقط به نابودی شما خواهد انجامید!

— برای داشتن یک حافظه نیرومند هر روز تکرار کنید: هوش بیکران ضمیر باطن من هر آنچه را که نیاز به دانستن و یادآوری آن داشته باشم، در ذهنم حاضر می‌کند!

— همواره خوشبختی را انتخاب کنید. خوشبختی یک عادت است. سعی کنید به این عادت خوب معتاد شوید و پیوسته امیدوار و شادمان باشید!

— به یاد بسپار: زندگی تنها جایزه توست، آن را به صورتی سپری کن که ارزش مردن داشته باشد!

— اگر از شکست می‌ترسید، فکر موفقیت را به سر راه دهید. اگر از بیماری در هراسید، اندیشه تندرستی کامل را به ذهن بسپارید!

— به یاد بسپار: به ترس هایتان با دقت بنگرید و آنها را در پرتو چراغ عقل و خردتان روشن نگاه دارید. ترس هایتان را بزرگ نکنید و به آنها بختندید. خنده بهترین درمان است!

— فراموش نکنید: گذشت عمر، فرار سال‌های خوش عمر نیست بلکه طلیعه خورشید عقل و کمال را نوید می‌دهد!

— یادت باشد: به جای آن که به تاریکی لعنت بفرستی، شمع روشن کن!

— هر صبح یا خود بخوان: من در لحظه زندگی می‌کنم. هر روز زندگی را از نو آغاز می‌کنم!

— خودت را باور کن! زیرا ایمان دیگران به تو، حائز اهمیت است، اما تنها برای آن است که به تو یادآوری کند که به خود ایمان بیاوری، زیرا ایمان دیگران بدون ایمان تو هیچ معنایی نخواهد داشت!

— فراموش مکن: افرادی که جهان را تغییر می‌دهند، صرف‌نظر از هر مسئله‌ای، به خود ایمان دارند!

— یادداشت کن: به خود ایمان بیاور، به هدف ایمان بیاور، حتی زمانی که ایمان نداری!

— باید هر لحظه از زندگی را جشن بگیری؛ که زنده‌ای، که هر چند از یا افتاده‌ای، اما هنوز اینجا هستی، که احساس داری، که بهار را می‌بینی و می‌بویی، که گریستی، که خندیدی، که به یاد می‌آوری، که گل سرخ را می‌بینی، که موسیقی را می‌شنوی، که طعم باران را می‌چشی، که عشق می‌ورزی، که غروب را می‌نگری، که راه می‌روی، که ...!

— هر صبح بخوان: به خودم ایمان دارم، به استعدادم ایمان دارم!

— یادت باشد: تو سزاوار بهترین ها هستی!

— ایمان به شایستگی ات دست دیگران را برای بخشیدن به تو باز می گذارد و دروازه جهان را به روی بخشش تو می گشاید!

— فراموش مکن: سزاواری که بهترین های خودت را ببخشی و بهترین ها را دریافت کنی!

— هر روز تکرار کن: من سزاوار همه خوبی هایی هستم که می توانم مجسم کنم. سزاوار تمام شادی هایی که می توانم حمل کنم. سزاوار همراهی دوستان و عشق خویش. من سزاوار همه خوبی ها هستم!

— با خود نجوا کن: کمال خود را در بی کمالی جشن می گیرم؛ میان گریه خندیدنم را جشن می گیرم؛ لحظه را جشن می گیرم؛ بودن را جشن می گیرم!

— یادت باشد: منشاء هر بیماری از روح و فکر آدمی است. هر عارضه جسمی ابتدا در روح ماوا می کند و بعد سراغ جسم می آید، پس مراقب غذای روح باش!

— به مفهوم ایمان پی ببری؛ بدانی که ایمان جز اندیشه شما نیست و بنابراین هر چه می اندیشید، همان را خلق می کنید!

— هرگز جمله های: «پول ندارم» و یا «امکان ندارد» را به کار نبرید، زیرا ضمیر ناآگاهتان پیام منفی را می گیرد و در خود ضبط می کند و بر همان اساس نا آخر عمر شما را از هرگونه امکاناتی بی بهره می سازد!

— ترس را از دل برانید و به خود تلقین کنید: من با نیروی شعور خود، قدرت انجام هر کاری را دارم!

— یادت باشد: یک تصویر ذهنی به هزار کلمه می ارزد. ضمیر نهان هر تصویری را که شما با ایمان و اعتقاد راسخ بدان می دهید، در خود

نگه می دارد و آن را متجلی می سازد!

— فراموش مکن: آنگاه که ظلمت بی پایان سایه گسترده اند، نور را بیاد آر!

— یادداشت کن: کسی که دیروز و امروزش با هم یکسان باشد، یا معلول است یا مجنون!

— فراموش نکن: انسان به ملکوت خداوند راه نیابد، مگر در زندگی دوبار زاده شود!

— یادداشت کن: آدمها در یک چیز مشترک هستند؛ متفاوت بودن!

— به خاطر بسیار شکست، یا می شکند یا شکسته می شود؛ بستگی به شما دارد!

— یادت باشد: خداوند، بهترین رفیق است!

— به خاطر بسیار: لبخند، لطیف ترین و ساکت ترین سخن است برای آن که بگویی: «دوستت دارم».

— هرگز از یاد نبرید که قلب حق شناس از مواهب طبیعت بهره فراوان تری می برد!

— درحالی که به شکوه و عظمت کائنات می اندیشید، امواجی از خوشبختی و امید و خوش بینی به اعماق ضمیر خود روانه سازید!

— هرآن چه به ضمیر خود فرمان دهید، همان را اجرا خواهد کرد. هرگز یأس و بدبختی و غم و اندوه به دل راه ندهید!

— مراقب افکار خود باشید. هر فکری به عنوان یک حقیقت از جانب شما پذیرفته شود، مستقیماً به قسمت مغز باطنی فرستاده

خواهد شد، آنگاه بصورت ناگهانی جلوه نمایی خواهد کرد!

— فراموش نکنید: با ارسال آرزوهای بدیع به ضمیر خود خواهید

توانست بار دیگر از خود، انسانی نو بسازد!

— یادت باشد: سالم بودن امری کاملاً طبیعی است و بیمار بودن غیر طبیعی!

— فراموش مکن: اعتماد به نفس به معنای آن نیست که تو کمال یافته‌ای، بلکه بدان معناست که با تمام وجود می‌خواهی انسان باشی!

— به یاد بسپار: تحقق تمام نیت‌های خوب تو، نیاز به اعتماد تو دارند تا آنها را برانیزی و عملی سازند!

— می‌توانی به هرآنچه بخواهی شک کنی، اما برای لحظه‌ای به خود اعتماد کن و زندگیت را با آن سرشار کن!

— با خود نجوا کن: من همان جایی هستم که خود را در آن قرار داده‌ام. می‌توانم از آنجا حرکت کنم. می‌توانم همان‌جا بمانم. به تنها چیزی که نیاز دارم، شناخت راه دل و پیروی از آن است!

— بخشی از گذشته‌ات همواره با تو در گفتگوست. از رویای معصومت بیدار شو و سرگذشت خود را به یاد آور. آغوش خود را به روی گذشته‌ات بگشا!

— یادت باشد: دیگران را آزاد بگذار، آزاد در پذیرفتن تو؛ آزاد در روی گردانیدن از تو!

— برای رهایی از گذشته با خود بخوان: من بازنایی از خاطراتم هستم. من جهان در حالی‌گذار هستم. من جهانی هستم که در شرف زاده شدن است!

— کودک رویاهایت باش. برای یکدلی ارزش قائل شو. با نور بازی کن!

— هنگامی که «بهانه» می‌آوری، لحن صدا و وضعیت بدنی خود را تغییر می‌دهی، سخت می‌کوشی تا دیگران را متقاعد کنی که چیزی را که خود می‌دانند دروغ است، باور کنند!

— هرگاه رنجش و آزرده‌گی را در درونت نگاه داری، تبدیل به خشم می‌شود و تو را مجبور می‌سازد که نقش قربانی را ایفا کنی!

— هر روز صبح صادقانه با خود نجوا کن: آزرده‌گی و رنجش را آزاد می‌سازم. اجازه می‌دهم گذشته از وجودم رخت بپوشد. من اینجا هستم. درد از وجودم رخت برپشته است!

— فراموش نکن: تو خود مسئول رنج‌هایت هستی!

از این پس، تو خود مسئول شاد زیست هستی!

— هر شامگاه با خود بخوان: من مسئول تمامی امور زندگیم هستم. من مسئول هرآنچه بوده‌ام، هستم. من مسئول هرآنچه بشوم، هستم!

— بخاطر بسیار: حفظ دروغ، نیاز به انرژی دارد و ترس از بوملاشدن

آن تولید اضطراب می‌کند و پوشاندنش تلف کردن وقت است!

— به یاد بسپار: هنگامی که خاطره‌ای خاکستری باز می‌گردد، اندوه عشق از دست رفته، رسوایی و تنگ و... راه نجات را می‌بندد، اما بدان که چون آسیب به گذشته تعلق دارد، رنجش حاصل از آن نیز بزودی سرد می‌شود!

— فراموش مکن: احساس دردناک یا خاطره‌اش را سرکوب نکن، اگر اجازه دهی بدون مقاومت بگذرد، سبزی می‌شود!

— وقتی از خاطره‌ای خاکستری رنج می‌بری یا خود بخوان: اجازه می‌دهم گذشته از تو به نمایش درآید اما در آن زندگی نمی‌کنم. هرآنچه بوده‌ام و هرآنچه بوده را می‌پذیرم!

— یادت باشد: بیشتر دشواری‌هایی که با آنها دست و پنجه نرم می‌کنی در صورتی که راستگو باشی، قابل اجتنابند!

— هرشامگاه تکرار کن: آشکارا و آزادانه اشتباهاتم را می‌پذیرم. انتظار ندارم، کامل باشم. از هرچیز و هرکس درس می‌گیرم و بدون شرمندگی آنها را تصحیح می‌کنم!

— بیاموز که رنجش خود را بی‌درنگ و در لحظه‌ای که شکل می‌گیرد، ابراز کنی. هرگز اجازه نده زنجرت طولانی گردد!

— فراموش نکن: ابراز نکردن رنجش، راهی است برای مُردن عشق!

— هنگامی که آزرده می‌شوی، با خود بگو: آزرده‌گی‌ام را در زمانی که آزرده می‌شوم، نشان می‌دهم تا بتوانم عشق را در بقیه ساعات احساس کنم!

— یادت باشد: احساساتی را که ابراز نمی‌کنی، افسار زندگیت را به دست می‌گیرند!

— یادت باشد: حقیقت تلخی که به زبان آید، بهتر از زندگی ناشادی است که در خاموشی سپری شود. پس آن را بر زبان آور!

— هرپگاه نجوا کن: آغوشم را به روی رمز و رازهای زندگی می‌گشایم و با این عمل دیگر راز و رمزی نمی‌یابم. آغوشم را به روی درد زندگی می‌گشایم و با این عمل به لذت می‌رسم!

— شادترین افراد، بازگوشی خود را در کارشان حفظ می‌کنند، زیرا کارشان تجلی بهترین وجه وجودی‌شان است!

— یادت باشد: گم کردن راه پس از غلبه بر ترس، همواره گامی مثبت است!

— فراموش مکن: گم شدن شاهد و گواه به خطا رفتن نوست و تو را

به تصحیح اشتباهات برمی‌انگیزاند!

— از اشتباه نهراس؛ تو می‌توانی از اشتباهات چیزی بیاموزی!

— یادت باشد: بزرگترین پیروزی‌هایت به یاری اشتباهات تکامل می‌یابند!

— به یاد بسپار: آن کس که بسیار دارد، ثروتمند نیست؛ آن کسی که بسیار می‌بخشد، ثروتمند است!

— بخاطر بسپار: هر دوست، نمایشگر دنیای درون ماست!

— فراموش نکن: در بخشیدن است که دریافت می‌کنیم!

— این مطلب را بخاطر بسپار: بچه‌ها عشق را این‌گونه هجی می‌کنند: «ز - م - ا - ن»

— به یاد بسپار: تحصیل، آماده شدن برای زندگی نیست، تحصیل، خودزندگی است!

— نگاه کن: شاید آنها ستارگان نباشند، بلکه به بیان دقیق‌تر، روزهایی در آسمانند که عشق گذشتگانمان از آنها سرازیر است و بر ما نور می‌پاشند که به ما بفهمانند که شاد هستند و ما باید شاد باشیم!

— به خاطر بسپار: مهریانی یگانه زبانی است که لال‌ها می‌توانند یا آن سخن بگویند و ناشنویان آن را بشنوند و بفهمند!

— یادت باشد: اگر درهای ادراک پاکیزه بود، هرچیزی همان‌گونه به نظر می‌رسید که بود؛ یعنی، ابدی!

— یادت نره: همه توفیق‌های بزرگ به زمان نیاز دارد!

— دقت کن! علف هرز چیزی نیست به جز گلی که کسی دوستش ندارد!

— برای این که واقع بین باشی، باید معجزات را باور کنی!

— ضمیر هرفرد قادر است هر مشکلی را حل نماید. قبل از خواب به خود تلقین کنید: «من می خواهم ساعت شش صبح از خواب بیدار شوم.» در نهایت شگفتی سر ساعت از خواب بیدار می شوید!

— به یاد بسپار: هر ایده ای در سر داشته باشید، در صورت ایمان شاهد تحقق آن خواهید شد!

— هنگامی که برای مخالفان خود دعا می کنید یقین داشته باشید که نمونه های منفی موجود در ضمیر او در اثر گرایش باطنی شما از بین خواهند رفت!

— اگر تصور کنی با فریاد کشیدن، اذهان دیگران را نسبت به خود تغییر داده ای، فقط خود را گول می زنی، چرا که آنها را فقط ترسانده ای و اعتماد به نفس خود را تضعیف کرده ای!

— اگر نخواهی مسئولیت اعمال را بپذیری، هر چیزی هراندازه بی اهمیت و مسخره می تواند بهانه خوبی باشد!

— با خود بخوان: زندگی ام پاسخ است، من در جستجوی تعریف پرشم!

— یادت باشد: انتظاری که از شکست می رود، شکست است!

— هنگامی که انتظار داری بازنده شوی، به دنبال شکا و علامت باخت می گردی و با آنها به عنوان شواهدی برای بازنگشتن ات و انکس نشان می دهی و در این میان «پیروزی» از کنار گوش تو می گذرد!

— اگر انتظار نداشته باشی، آدم های خوددار، سرخورده ات نمی کنند!

— هر چیز معنایی دارد اما تنها خوبی است که معنای درستی به آن می بخشد!

— فراموش نکن: حقیقت تو، میان تجربه و یادهایت نهفته است!

— به ارزش خویش ایمان داشته باش و به اساس آن عمل کن!

— به یاد بسپار: مسئولیت فتح و فاجعه، هردو را بپذیر!

— فرار نکن! ترس! با موقعیت روبرو شو. فقط ایمان داشته باش که می توانی از عهده آن بر آیی!

— هنگام بروز مشکل، به رفع آن پرداز. بهترین زمان، هم اکنون است و بهترین فرد، خود تو!

— آدم مضطرب همواره موضوعی برای نگرانی می یابد!

— یادت باشد: اگر سرچشمه اضطراب را بستانی، راه پایان بخشیدن به آن را بلدی!

— برای رفع اضطراب، نیرویت را به یاد آور؛ بخواه که خواسته های از ترس هایت مهمتر است. با تردید به خود به ترست قدرت می بخشی. ترست را حس کن و آنچه لازم است انجام بده!

— هر صبح بخوان: ترسم به من کمک می کند که نیرویم را متمرکز کنم. با ایمان به خود، ترسم را شکست می دهم!

— یادت باشد: شجاعت، مقاومت در برابر ترس و احاطه بر آن است؛ نه فقدان ترس!

— یادت باشد: روزهایی که در آن دست کم یک بار حرکت موزون رقص را انجام نداده ایم، باید از دست رفته بدانیم!

— فراموش نکن: ما بعضی از درس های زندگی خود را در آرامش می آموزیم و بعضی دیگر را در طوفان!

— یک روز شادمانی، صدها روز غصه را از میان می برد؛ امتحان کنید!

— شاید باور نکنی! گاهی خوردن لگدی از پشت، برداشتن قدمی به پیش است!

— فراموش مکن: ما قادر نیستیم مسیر باد را تغییر دهیم ولی می‌توانیم بادبان‌ها را در مسیر آن تنظیم کنیم!

— به خاطر بسیار: هیچ‌گاه به پشت سر نگاه نکن، مگر آن‌که بخواهی به آن سمت بروی!

— یادت باشد: قرار نیست در زندگی از چیزی بترسیم. هر چیزی برای آن است که درکش کنیم!

— این جمله را بخاطر بسیار: آنچه کرم ابریشم آن را پایان دنیا می‌پندارد، در نظر پروانه آغاز زندگی است!

— **نام حقیقی «اشتباه» در زندگی «درس‌های شگرف» است!**

— رویاها تجدید شدنی است؛ مهم نیست سن و شرایط ما چیست. هنوز توانایی‌های دست نخورده‌ای در درون ما وجود دارند و زیبایی تازه‌ای در انتظار ظهور است!

— به رویاهای خود سخت بچسبید، اگر چه رویاها از بین بروند، زندگی، پرنده‌ی بال و پر شکسته‌ای است که نمی‌تواند پرواز کند!

— در درونت جزیره‌ای از سلامتی عقل وجود دارد که همان خود برترتوست؛ مایه قدرت و ذخیره‌ی نیروی برترتوست؛ تنها زمانی آن را می‌یابی که به خویش ایمان داشته باشی!

— مهر ورزیدن به خود و راستگویی، خود برتر خویش بودن است!

— یادت باشد: اگر حقیقت را نگوئی، خود برترت از تو می‌گوبزد!

— به یاد بسیار: خود برترت، جملات را با کلمات: دوست دارم،

می‌فهمم، می‌پذیرم، می‌بخشم و اعتماد می‌کنم، آغاز می‌کند و با

بخشش تعریف می‌شود!

— فراموش مکن: بار و یاور خود برترت باش و دوست جهان شو!

— یادت باشد: نا زمانی که به فردا امیدواری، اقتدار از آن توست!

— از مخالفت نهراس، چرا که بالاها در جهت خلاف باد به پرواز در می‌آیند!

— گاهی حتی نگاه کوتاهی به طبیعت، فشار زندگی روزمره را در وجود شما از بین می‌برد، داشتن یک گلدان در خانه یا در محل کار، باغی خیالی را در ذهن شما تداعی می‌کند!

— یادداشت کنید: گاهی نادانی خود را بپذیرید!

— هرچه زندگی و کارتان پیچیده‌تر باشد، فشار روانی بیشتری خواهید داشت. به دنبال راه ساده‌تر برای زندگی باشید، متوجه می‌شوید که مسائل، ساده خواهند گذشت!

— به یاد بسپارید: تنها با چند دقیقه قدم زدن در یک پارک، حتی در مرکز شهر، فشار روانی شما تخلیه شده و آرامش به شما باز می‌گردد!

— یادت باشد: بردن، همه چیز نیست، اما تلاش برای بردن چرا!

— **فراموش نکن: قطاری که از ریل خارج شده، ممکن است آزاد باشد، اما راه به جایی نخواهد برد!**

— این نه شرایط و اوضاع بلکه عکس العمل شما به شرایط و اوضاع است که در نهایت موفقیت یا شکست شما را رقم می‌زند!

— یادت باشد: فشردن یک توپ کوچک، تنشهای عصبی‌ای را که در انگشتان و دستهای شما متمرکز شده‌اند، خالی می‌کند!

— معاشرت و برخورد با افرادی که هیچانی، یکدنده و اهل رقابت هستند را بپرهیز!

— باور کن! عقل سلیم هیچ رابطه‌ای با تحصیلات رسمی ندارد!
— پادت باشد، برندگان هرگز تسلیم نمی‌شوند و کسی که تسلیم
شد، هرگز برنده نمی‌شود!

— فراموش نکن: تنها نادانها و مردگان تغییر عقیده نمی‌دهند!
— می‌دانید خردمندترین و شادترین افراد چه کسانی هستند؟ آنها
که تفریحات ساده دارند!

— باور کن! بالشی نرمتر از وجدان پاک وجود ندارد!
— تنها در آبهای آرام است که عکس اشیاء قابل رویت است و تنها
در ذهن آرام است که می‌توانید انعکاس دنیا را تماشا کنید!
— پادت باشد: بهترین راه برای فرار از مسایل، حل کردن آنهاست!
— به این جمله فکر کن! اگر قلوه‌سنگ‌های تو جوی نبود، ترنم
زیبای آب را چگونه می‌شنوی!

— یادداشت کنید: از ماهی بیاموزید، زیرا اگر ماهی، دهانش را
بسته نگذارد، گرفتار نمی‌شود!

— خوشبختی، رسیدن به خواسته نیست؛ خوشبختی، حفظ و
دانستن ارزش آن چیزهایی است که در اختیار دارید!
— به خاطر بسیار: سوپاپ دیگ زودتیز باعث جلوگیری از انفجار
می‌شود؛ لبخند نیز با دیگ وجود ما چنین می‌کند!

— پادت باشد: صادق بودن، مثل حامله بودن است. یا حامله
هستید یا نیستید، یا صادق هستید یا نیستید، حالت میانه‌ای وجود
ندارد

— آنجا و آنچه که هستی، افکار و باورهایت رقم زده‌اند. افکار و
باورهایت را تغییر بده تا آنجا و آنچه که هستی، تغییر دهی!

— سعی کنید مسایل جدی زندگی را با نگاهی کودکانه بنگرید، آن
وقت متوجه می‌شوید که مسایل آن قدر هم جدی نیستند!
— دیگران شاید بتوانند موقتاً راه تو را سد کنند، اما تنها این تویی که
می‌توانی خود را برای همیشه متوقف نگه داری!

— علیرغم چیزی که در کودکی آموخته‌اید، لازم نیست هرکاری که
انجام می‌دهید با موفقیت همراه باشد، بعضی‌ها با چشم پوشی از
موفقیت، آرامش خود را حفظ می‌کنند!

— فراموش نکن: یکی از تأثیرات بی‌نظیر حرف زدن از آرامش،
ایجاد آرامش است!

— پادت باشد: بذر شکست یا ابزار زندگی، هر دو در دستان تو
جای دارند!

— ممکن است موقتاً کوتاه بیایید، اما هرگز تسلیم نشوید!
— فراموش نکن: ما تنها تا بدانجا آزاد هستیم که انتخاب کنیم؛ بعد
از آن، انتخاب‌هایمان، ما را کنترل خواهند کرد!

— به‌خاطر بسیار: هرگز نمی‌توانید در حالی که دست‌هایتان را در
جیب خود کرده‌اید، از تودبان موفقیت و پیروزی بالا بروید!

— فراموش مکن: کار و تلاش، بنیان هر تجارت، اساس هر خوبی و
مثلاً هر نیوگ است!

— فکر نکنید که فقط و فقط باید کارهای سخت انجام دهید. اگر
نگاهتان را نسبت به انجام کار عوض کنید، جدی‌ترین کارها هم مثل
یک شوخی به نظر می‌رسد!

— به خاطر بسیار: خشم، حسادت، کینه و انتقام، میدانهای مین ما
در زندگی هستند!

— هرگز کنجکاویتان را از دست ندهید، زیرا کنجکاوی، ذهن شما را شاداب نگه می‌دارد!

— به یاد بسپار: اگر کسی به رویان سنگی پرتاب کرد، با او مشاجره نکنید؛ آنقدر از او فاصله بگیرید که سنگ به شما نرسد!

— به خاطر داشته باش: با این کلمه «توانستن» چه می‌کنید. فقط با پاک‌کن «ن» آن را پاک کنید، چه می‌خوانید؟ این رمز پیروزی شماست!

— مطمئن باشید، کسی مشتاق شنیدن مشکلات شما نیست!

— یک مطلب یادت نره: در بلند مدت، همه مرده‌اند!

— تبسم کنید. تبسم کنید. باور کنید «تبسم» به شما اطمینان خاطر می‌دهد!

— یادت باشد: تحمل مشکلات «پسر» را «مرد» می‌کند!

— شما با شکست خوردن به انتها نمی‌رسید، وقتی به انتها می‌رسید که تسلیم شوید!

— سعی کنید، بد نبینید، بد نشنوید، بد نگویید و بالاخره، بد نیندیشید!

— به این جمله فکر کن! اگر زخمی در بدن داشته باشید، مگه آن را پیدا می‌کنند!

— اگر می‌خواهید دشمنان را ناراحت کنید، سکوت کنید و او را تنها بگذارید!

— سعی کن! به سرعت عذرخواهی کنی و به کندی عصبانی شوی!

— می‌دانید واقع‌بین کیست؟ نیمی از آنچه را که می‌بیند، باور

می‌کند، اما آنچه را که می‌شنود، نمی‌پذیرد!

— همیشه روز در پیش، به نظر بلندتر از سالی که گذشت، می‌رسد!

— یادداشت کنید: می‌دانید یکی از نعمتهایی که خداوند به ما

هدیه نموده، چیست؟ فراموش کردن!

— به یاد بسپارید: مواظب باش! تنها چیزی که بدون تلاش، بدست می‌آوریم، سال‌خوردگی است!

— منابع طبیعی و درونی انسان، برخلاف منابع طبیعی زمین، تنها هنگامی خشک خواهد شد که هرگز از آنها استفاده نشود!

— هنگامی که ورودی به ذهنمان را تغییر می‌دهیم، می‌توانیم خروجی متفاوت و در نتیجه زندگی متفاوتی داشته باشیم!

— بدت باشد: یک دوست شاد، شمع است در محفل یاران!

— به یاد بسپار: برای آنان که مصمم و راسخند، فرصت همواره وجود خواهد داشت!

— یادداشت کنید: به خوب، نه بگورید! ناخوبترین نصیحتان شود!

— موفقیت آن است که از آنچه سهم توست، نهایت استفاده را

ببری!

— به منظور نیل به موفقیت، می‌بایست به آنچه که می‌کنی، آگاه باشی، به آن عشق بورزی و مهتر از همه، به آن ایمان داشته باشی!

— فرق میان عادی و فوق‌العاده، در همان پیشوند «فوق» است!

— شاد کردن دلها چندان دشوار نیست. یک نوازش کوچک، کلمه یا عبارتی ساده، برآستی که هر یک به تنهایی، کافی است تا روح لطیف آدمی را شاد کند!

— بخاطر بسپارید: یکایک افکاری که در مغزتان جاری می‌شود، بر شما تأثیر گذار هستند!

— چنانچه از شکست بهراسی، هرگز دست به هیچ کاری نخواهی زد!

— مثبت اندیشی آن است که، جابجا کردن کوهها را ممکن بدانی!
— به خاطر بسپارید: چنانچه سرمشق و الگو باشی، نیاز نخواهی داشت برای دیگران قوانین زیادی وضع کنی!

— فراموش مکن: اگر شما یک سکه داشته باشید و من هم یک سکه، و سکه هایمان را با هم مبادله کنیم، باز هم هر کدام یک سکه خواهیم داشت؛ اما اگر شما یک ایده داشته باشید و من هم یک ایده، و آنها را با هم مبادله کنیم، هر کدام دارای دو ایده خواهیم شد!

— یادت باشد: بی نظمی، مخالف آرامش است. نظم، فضای آرامی را برای شما مهیا می کند و در آن احساس آرامش می کنید!

— ببینید چه چیزی در زندگی شما مهم است؛ پول، مقام، روابط، و بر اساس آن زندگی را الویت بندی کنید. پس از آن دیگر در انجام کارهای روزانه، نگران چیزهای بی اهمیت نخواهید بود!

— یادت باشد: روابط، خاکهای حاصلخیزی هستند که تمامی پیشرفت‌ها و موفقیت‌های زندگی، از آنها می رویند و رشد می کنند!

— فکر کن! چه روزهای شیرینی بود، تنها اگر زن وشوهرها درک می کردند که هر دو در یک صف، برای هم و نه در مقابل هم، ایستاده اند!

— نیکی، آن نیست که ثروت خود را با دیگران قسمت کنی؛ بلکه آن است که غنای درونی انسانها را بر خود آنان، آشکار کنی!

— گاهی قدر خود را بلندتر از آنچه که هستی، تصور کنی!
— خوب توجه کن! تا به حال دیده‌اید که کشتی گیران و وزنه

برداران، قبل از انجام مسابقه، به عمق وجود خود، می روند و لحظه‌ای انگار در این دنیا نیستند. شما هم گاهی این گونه عمل کنید!
— فراموش نکن: در زندگی همه چیز یافت می شود؛ به این شرط که با اشتیاق به آن نزدیک شوید. بدانید که زندگی، تولید کننده و تکمیل کننده‌ی همه‌ی کاستی هاست!

— وقتی کسی برای انجام کاری، مهلتی برای شما تعیین می کند، زود آن را به عنوان فرصتی برای خود تعبیر کنید!

— تنها بودن، هیچ امتیازی ندارد. وقتی مشکلاتتان را با کسانی که به شما نزدیک‌ترند، در میان می گذارید، از سنگینی و فشار آنها کم می شود. دوست یعنی، کسی که در چنین لحظه‌هایی، به درد آدم بخورد!

— یادت باشد: کردار خوب، از نیت خوب بهتر است!

— فراموش مکن: همواره اندیشه و قلمی از طلا داشته باشید!

— به یاد بسپار: وقتی بدترینها را پذیرفته‌ایم، چیزی برای از دست دادن نداریم. نتیجه: آرامش ذهنی!

— یادداشت کن: دلی قراخ داشته باش و موفق شو، دلی کوچک داشته باش و شکست بخور!

— یادت باشد: این میل شماست! می توانید امشب دست از پا خطا کنید و فردا تأسف آن را بخورید!

— برای شاد بودن، به آنچه دارید، بیندیشید و پیوسته بگویید: شکر، شکر، شکر!

— نمی توانید مانع از آن شوید که پرنندگان اندوه، بر بالای سرتان به پرواز در نیابند، اما می توانید نگذارید که در میان موهبتان، لانه کنند!

— به یاد بسپار: طبیعت، چهره‌ی شما را شکل داده، اما حالت آن به شما بستگی دارد!

— شکست در نهایت، فرصتی برای دوباره شروع کردن است!
— یادت باشد: یک چاقو به بدن، جراحت می‌زند، اما یک زبان تند، به روح و روان!

— به یاد بسپار: خنده، نوع دیگر نیایش است!
— فراموش نکن: از آن جهت که شاد هستیم، نمی‌خندیم؛ چون می‌خندیم، شاد هستیم!
— «مسئله‌ای» داشتن، نشانه‌ی زندگی است، زیرا فقط مردگان، مسئله‌ای ندارند!

— فراموش مکن: خنده، در حکم آفتاب در منزل است!
— انسان، تنها موجودی است که از موهبت خندیدن برخوردار است!

— هرگز از سایه‌ها نترسید. معنای سایه این است که نوری در نزدیکی می‌درخشد!

— تا چیزی را متفاوت نبینید، نمی‌توانید کار متفاوتی انجام دهید!
— فراموش نکن: اشتباه، بهترین آموزگار است، ولی فقط برای یک بار!

— وقتی نگرانی‌هایتان زیاد می‌شود؛ وقتی مشکلات، شما را از پا می‌اندازد؛ کار خود را کنار بگذارید و به سرعت شروع کنید به قدم زدن!

— یادت باشد: دیدن جنبه‌های مثبت هر چیز و خوش بودن در زندگی، کار راحتی نیست، اما اگر زحمت جستجو را به خود بدهید،

خلافت شما به کار می‌افتد و آنها را مشخص خواهد کرد!
— شاید بهترین بخش از زندگانی، آن لحظه‌ی بی‌زمان، بی‌نام و نشان و فراموش شده‌ای باشد که در آن، عمل تو برخاسته از محبت و عشقی ژرف باشد!
— همواره بدان که شکست، یک واقعه و رویداد است، نه هویت تو!

— فراموش نکن: خوشبختی این نیست که «که» هستی یا «چه» داری، خوشبختی صرفاً آن چیزی است که در فکر تو می‌گذرد!
— چرا بار پشیمانی و بدخواهی را بدوش می‌کشی؟ با چیزهایی که از آنها می‌گریزند، آشتی کنید تا به آرامش برسید!

— به یاد بسپار: اگر سکوت را نه به عنوان نبودن صدا، بلکه به عنوان لحظه‌ی آرامش و صلح و صفا در نظر بگیرید، بزودی این حالت زیبا را تحسین خواهید کرد!

— یادت باشد: با مگس کش، مگس را از روی پشانی دوستان دور نکنید!

— راحتی، یکی از عناصر مهم آرامش است. دمای مناسب، صندلی راحت، لباس راحت، این چیزها را جدی بگیرید!
— یادت باشد: تیس، یک زبان همگانی است که مردم سراسر دنیا، آن را درک می‌کنند!

— گوش دادن را بیاموزید. گاه، دق الباب بخت، صدای خفیفی دارد!

— بدبین می‌گوید: «شب فرا رسیده است». خوشبین می‌گوید: «صبح در راه است».

— به خاطر بسیار: شکست نخوردن، موفقیت نیست. موفقیت حقیقی یعنی، بعد از هر شکست، دوباره برخیزی!
— اگر بعد از هر شکست و ناکامی، باز هم احساس شجاعت کردید، مطمئن باشید که همه چیز را از دست نداده‌اید
— یادمون باشد: هر چه بیشتر تلاش کنیم، بخت و اقبالمان بیشتر می‌شود!

— به خاطر بسیار: موفقیت سفر است، مقصد نیست!
— گاهی یک سوراخ کوچک می‌تواند، کشتی بزرگی را غرق کند!
— به یاد بسیار: وقتی دست به سوی ستاره‌ها دراز می‌کنید، ممکن است ستاره‌ای در چنگ نگیرید، اما نصیبتان، خار و خاشاک هم نخواهد بود!

— قبل از اینکه پرس کنید، ببینید و بیندیشید!
— بلند اندیش باشید، اما از خوشی‌های کوچک نیز غافل نشوید!
— به خاطر بسیار: بزرگترین نشانه‌ی خرد، بشاش ماندن است!
— انسانی که نمی‌داند چگونه به نگرانی‌ها بپردازد، جوان می‌میرد!
— به خاطر بسیار: دوست داشتن خود، شروع یک رابطه‌ی عاشقانه برای همه‌ی عمر است!

— یادت باشد: یک بار بیشتر زندگی نمی‌کنی، اما اگر همین یک بار را به درستی زندگی کنی، کافیست!

— یک راه حل ساده، برای رهایی از فشارهای عصبی که در صورت و ابروها جمع می‌شوند، با «تعجب» نگاه کردن است. برای رهایی از این کار، کمی ابروهايتان را بالا بیندازید، آن قدر که گوشه‌های دهان نیز، کمی به بالا کشیده شوند!

— به یاد بسیار: برای لمس کردن آرامش، بجای قهوه، جای بتوشید.
در بین کارهایتان چند دقیقه استراحت کنید، ورزش کنید، شام سبک بخورید، همه را دوست بدارید!

— آرام نفس بکشید و به ضربان قلب خود گوش کنید. این جمله را با خود تکرار کنید: «ضربان قلب من، منظم و آرام است»؛ در یک چشم برهم زدن، اثر آن را مشاهده می‌کنید و آرام می‌شوید!

— جای دنجی پیدا کنید، اتاق یا گوشه‌ای که در آن احساس آرامش و راحتی کنید. هر وقت به آرامش احتیاج پیدا کردید، به آنجا بروید و در آرامش بنشینید!

— اگر گاهی دچار فشار عصبی شدید، کفشهایتان را در آورید و سعی کنید راحت باشید!

— اگر بدانید که به کجا می‌روید و مقصدتان مشخص باشد، در راه، آرامش بیشتری احساس می‌کنید، پس با برنامه قدم بردارید تا آرامش داشته باشید!

— یکی از راههای خوب زندگی کردن در این دنیا، این است که هر کس موردستانی به اندازه‌ی کافی وسیع می‌داشت تا تقصیرات دیگران را در آن دفن کند!

— قراموش مکن: مهای بدترین باش و امیدوار به بهترین، سپس از هر آنچه که پیش آمد، به بهترین نحو بهره برداری کن!

— به یاد بسیار: وقتی در جاده‌ی زندگانی به پشت سر می‌نگری، درخواهی یافت که تنها لحظاتی که برآستی زنده بوده‌ای، که فعل تو برخاسته از روح عشق بوده است!

— یادت باشد: خوبی یا بدی، تنها زابیده‌ی تفکر ماست!

— آبا هرگز از کسی در بستر مرگ شنیده‌اید که بگوید: کاش بیشتر سرکار رفته بودم!

— یادت باشد: نابینا، بخاطر آینه‌ای که به او می‌دهید، از شما تشکر نمی‌کند!

— سعی کنید با کسی که از شما بهتر نیست، طرح دوستی نریزید!
— کسی که دوست بی عیب و نقص بخواهد، از داشتن دوست محروم خواهد ماند!

— یادت باشد: دو چیز باید کم ولی خوب باشد؛ کتاب و دوست!
— به یاد بسیار: در حضور عام تعریف و در خلوت انتقاد کنید!
— مهم نیست که چه می‌گویید، مهم این است که چگونه می‌گویید!
— به جای لبها، با دستان خود موعظه کنید!
— به تدریج به این نتیجه رسیده‌ام که به جای توجه به حرف اشخاص، به رفتارشان توجه کنم!

— هرگز نخواهید که به خوکها، آواز خواندن یاد دهید؛ هم وقتان را تلف می‌کنید و هم خوک را ناراحت!

— می‌دانی فرق بین خردمند و نادان چیست؟ برایت می‌گویم:
خردمند از اشتباهات دیگران و نادان از اشتباهات خود پند می‌گیرند!

— یادت باشد: اگر نتوانی ناملازمات کوچک را تحمل کنی، هرگز نمی‌توانی کارهای بزرگ انجام دهی!

— به یاد بسیار: بازنده‌ترین افراد، کسانی هستند که هرگز دست به هیچ کاری نمی‌زنند!

— موفقیت تنها هنگامی دَر تو را می‌زند که مهابای فرصت‌ها باشی!

— هرگز آرزو مکن تا جز خویشتن خویش کسی باشی، اما بکوش تا بهترین خویشتن خویش باشی!

— یادت باشد: هدفی که به درستی تعیین شده باشد، نیمی از آن تحقق یافته است!

— به یاد داشته باش: هنگامی که دیگران را همراه می‌کنی، بیشتر از زمانی که آنها را آشکارا می‌رنجانی از تو متغیر می‌شوند!

— بسیاری از فشارهای عصبی، از بعضی از عادات ناشی می‌شوند، بنابراین عاداتهای خود را ترک کنید و در عوض، چند بار در روز کارهای دیگری انجام دهید!

— روابط خوب اجتماعی، راه ساده و لذت بخشی است برای غلبه بر فشارهای روانی!
— به یاد بسیار: یکی از راههای شیرین شاد زیستن، «مردم‌داری» است!

— از انجام کارها لذت ببرید، وانمود کنید که اوضاع بر وفق مرادتان است و بیشتر به قوه‌ی تخیل خود متوسل شوید تا به عقلتان!

یک نکته‌ی مهم! تغییر را خوب تعبیر کنید!
— می‌توانید با پذیرفتن ویژگیهای سطحی یک فرد آرام، به آرامش برسید. آرام بایستید، فکهایتان را روی هم فشار ندهید، انگشتنایتان را به هم گره نکنید و صورت خندانان داشته باشید!

— به خاطر بسیار: هر کم عقلی می‌تواند انتقاد کند و بد و بیراه بگوید و اغلب کم عقل‌ها هم همین کار را می‌کنند!

— یادت باشد: بهترین راه برای تحقق رویا، از خواب بیدار شدن است!

— احمقانه است مطلبی بیاموزیم که بعداً فراموش کنیم!
— یاد باشد: روزی یک ساعت خواب کمتر، پنج سال به عمر کاری شما می افزاید!

— به یاد داشته باش: بزرگترین آتش سوزی های جهان را می توان با فتنجانی آب خاموش کرد، مشروط بر آنکه از آن به موقع استفاده بکنید!

— فراموش نکن: بی آنکه اشتباه کنید، کار درست را یاد نمی گیرید!
— هر چه صدای انسان یا موتور بیشتر باشد، نشان توان کمتر اوست!

— به خاطر بسیار: انسان، دارای یک گنج پنهان است که مشکلات و نامالایمات، آن را برملا می کنند!

— فراموش مکن: بزرگی و عظمت موفقیت هایتان را با بزرگی موانعی که از سر می گذرانید، بسنجید!

— می توان دکترا گرفت، اما این پایان آموختن و رشد شخصی نیست!

— نگویند که به اندازه ی کافی وقت ندارید، شما در طی شبانه روز به همان اندازه ای که هلن کلو، علی شریعتی، لوئی پاستور، احمد شاملو، لئوناردو داوینچی و ذکریای رازی فرصت داشتند، وقت دارید!

— به یاد بسیار: پیوسته به خود التواء کنید که بر کارها تسلط دارید!
— باوراندن ضمیر ناخودآگاه به این مطلب که شما بر اعمالتان کنترل دارید، ساده و شگفت آور است، تنها راه رسیدن به این مسئله، این است که وانمود کنید بر کاری که انجام می دهید، تسلط دارید!

— یاد باشد: هدفی که بدرستی تعیین شده باشد، نیمی از آن تحقق یافته است!

— به خاطر بسیار: هنگامی که به خورشید نگاه می کنید، سایه ای نخواهید دید!

— هدفی که عجولانه و سطحی انتخاب شده باشد، با اولین نامالایمات و سختی ها، به دست فراموشی سپرده خواهد شد!

— به یاد بسیار: آنان که کاری را ناممکن می پندارند، معمولاً با شنیدن خبر آن توسط دیگران، یکه خواهند خورد!

— به خاطر بسیار: رسیدن به مقصدی که هرگز برای خود در نظر نگرفته ای، به همان اندازه دشوار است که برگشتن از جایی که هرگز نرفته ای!

— به خاطر بسیار: کسانی که نمی توانند گذشته را به یاد آورند، محکومند که آن را تکرار کنند!

— فراموش مکن: اگر می خواهید اهمیت مشکلات امروztان را بدانید، فرض کنید که اگر چند سال بعد، به این مشکلات نگاه کنید، تا چه اندازه مهم خواهند بود!

— در دو طرف استخوان بینی، نقطه ای وجود دارد که به نقطه ی «آرامش» معروف است. آن نقطه ها و دور چشمانتان را به آرامی بمالید و ببینید که فشار روانی، چگونه از بین می رود!

— مطمئن باشید! اگر بخواهید به همه جا برسید، به هیچ جایی نمی رسید!

— به یاد بسیار: نقطه ضعفتان را شناسایی کنید و برای رفع آن از همین حالا کاری صورت دهید!

- می دانی، یکی از همین روزها، یعنی، هیچکدام از این روزها!
 - خوشبختی چیزی نیست که آن را جایی بجویی و سپس بیایی.
 خوشبختی چیزی است که می باید، خود آن را خلق کنی!
 - برندگان، همواره تلقی و ارزیابی مثبتی نسبت به خود دارند!
 - به خاطر بسیار: آنگاه که خود را پذیرفته باشی، دیگران و نقطه
 نظراتشان را نیز به مراتب ساده تر خواهی پذیرفت!
 - فرصت ها نه در شغل تو، بلکه در درون خودت جای دارند!
 - می بایست رفته رفته خود را با تصویر ذهنی ایده آلی که از خود
 ترسیم کرده ای، منطبق کنی!
 - موفقیت، مجموعه ای است از تلاشهای کوچک روزانه!
 - یادداشت کن: سطل ذهنتان را از زساله ی: رنجها، نگرانیها،
 کینه ها و احساس گناه پاک کنید!
 - به خاطر بسیار: دل شیر داشته باش، اما کاردانی رویه را فراموش
 نکن!
 - به خاطر بسیار: بر پشت زین نشستن کافی نیست، باید چگونه
 افتادن را هم آموخت!
 - فراموش مکن: حتی اگر در مسیر درست راه بروی، اگر آنجا
 بنشیند، از رویتان عبور می کنند!
 - اگر نمی دانید که چگونه حرف بزنید، بهتر این است که
 سکوت کردن را بیاموزید!
 - فراموش مکن: می توان از سوراخ سوزن به تماشای بهشت
 نشست!
 - به خار بسیار: در سختی ها، بر امیدتان متمرکز شوید، نتیجه

همواره رضایت بخش خواهد بود!
 - مهم ترین قدم در جهت تحقق خواسته هایتان در زندگی، آن
 است که نخست بدانید «چه می خواهید؟!»
 - به یاد بسیار: وقتی خوشحال هستید، مطمئناً ناراحت نیستید!
 پس احساسات را با خنده نشان دهید!
 - در وجود درخت، نوعی آرامش نهفته است. درخت مناسبی را
 در نزدیکی خودتان انتخاب کنید و هر وقت احساس خستگی و فشار
 کردید به آنجا بروید!
 - به خاطر داشته باش: آرامش مثل سرما خوردگی مری است. از
 بودن در کنار افراد آرام، لذت ببرید!
 - اگر چیزی را می خواهید، ساده تر این است که آن را مطرح کنید،
 تا اینکه منتظر شوید تحویلتان بدهند!
 - بطور خود آگاه یا مشکل روبرو شوید که این پیروزی بزرگی
 است!
 - با خود بگویید: برای تغییر گذشته، هیچ کاری نمی شود کرد،
 سپس به لذت بردن از زندگی ادامه می دهید!
 - یادداشت کنید: برای رسیدن به آرامش، ابتدا «آ - ر - ا - م»
 صحبت کنید!
 - به خاطر بسیار: یک چیز می تواند همه چیز را دگرگون کند،
 انتخاب هدف و چسبیدن به آن!
 - چنانچه ندانی به کجا می خواهی بروی، چگونه می توانی انتظار
 داشته باشی که به آنجا برسی؟
 - یادداشت: موانع را تنها هنگامی خواهید دید که چشم از

هدفشان برادرید!

— فراموش مکن: آنگاه که آغاز راهی را انتخاب می‌کنی، پایان و محصول آن را برگزیده‌ای!

— به یاد بسپار: همواره از بازی انتقاد کن، نه از بازیگر!
— یادت باشد: همواره آنی را در دیگران می‌یابی که در درون خود توست!

— توانایی در سخن، راه میان بُر رسیدن به عظمت است!
— به‌خاطر بسپار: این که روزت را چگونه آغاز می‌کنی، تعیین خواهد کرد زندگی را چگونه و کجا به پایان خواهی برد!
— هر پگاه با خود بخوان: من از بسیاری از مردم بهترم، اما همواره می‌توانم از همین که هستم نیز بهتر باشم!
— می‌خواهی کدورتی را از دل کسی بزدایی؟ لبخندی بر لبان او بنشان!

— به‌خاطر بسپار: نگذارید روزی برسد که با خود بگوی: زمان را تباه کردم و حالا زمان مرا تباه می‌کند!

— یادت باشد: ذهنیت مثبت، پاداش می‌دهد!
— به‌خاطر بسپار: آینده یعنی، همین حالا!
— سعی کن! با گوش دادن پیام‌روزی و با اندیشیدن، درک کنی!
— به‌خاطر بسپار: ایمان را سخ مقدم بر کارهای بزرگ است!
— یادداشت کن! کلید موفقیت = شناختن خویشتن!
— موفق نمی‌شوی، مگر از کاری که می‌کنی، لذت ببری!
— برای لمس آرامش، کارهای را «وی - و - ا - ش» انجام بده!
— یادداشت کن: اساس و زیربنای موفقیت اینها هستند: درستی،

صداقت، منش، ایمان، عشق و وفاداری!

— اهداف، رویاهایی هستند که به نقشه و برنامه بدل شده باشند و سپس در جهت تحققشان، اقدامی صورت گرفته باشد!
— فراموش مکن: این حقیقت را بپذیر که از این لحظه، آینده در دستان توانمند توست!

— یادت باشد: تقدیر، انتخابهای ما را رقم می‌زند!
— فراموش نکن: آنچه که در پشت سر و پیش روی خود داریم، در مقایسه با آنچه که در درون خود داریم، موضوعات کم اهمیتی هستند!

— هرگز به گفتن این جمله مباحثات نکنید که: پول چرک دست است و یا، من از آن بدم می‌آید. فراموش نکنید هر چه را تحقیر کنید، آن را از دست می‌دهید. هیچ چیز به خودی خود نه خوب است و نه بد! این طرز تفکر شماست که بدان ارزش می‌بخشید!

— کسانی که در محیط کار، با درگیری‌ها با آرامش برخورد می‌کنند، کسانی هستند که انتظار درگیری را دارند، آن را قبول می‌کنند و از آن به عنوان جزء مثبت ارتباطات یاد می‌کنند!

— به یاد بسپار: کلمات خوب، تأثیر مثبتی بر احساسات شما می‌گذارند، اگر بتوانید حرف‌ها و افکار خوب را جایگزین انواع بد آن کنید، در یک چشم برهم زدن، به آرامش می‌رسید!

— هر وقت از کلمه «باید» در صحبت‌هایتان استفاده کنید، به فشار روانی خود اضافه می‌کنید. کلمه‌ی مناسب‌تری را جایگزین آن کنید تا زندگی راحت‌تر به نظر برسد!

— یک لبخند ساده، محرکی تولید می‌کند که باعث تحریک مرکز

لذت در مغز می‌شود؛ امتحان کنید!

- یادت باشد: میلیونها نفر حاضرند هر کاری انجام دهند تا موقعیت شما را داشته باشند!

- موفق نمی‌شوید، مگر از کاری که می‌کنید، لذت ببرید!

- یادت باشد: تجربه، چیزی است که رایگان بدست نمی‌آید!

- بزرگترین ضایعه! از دست دادن اعتماد به نفس است!

- یادت باشد: هر سنگ می‌تواند، پله‌ای برای صعود باشد!

- شکست، راه کسانی است که استقامت و پشتکارشان ناچیز است!

- بدون کار و تلاش، زیباترین فلسفه‌های جهان نیز کمکی به شما نخواهد کرد!

- یادت باشد: وقتی که با خود سختگیرتر هستید، زندگی برای شما ساده‌تر خواهد بود!

- موفقیت یعنی؛ پس از آنکه دیگران وادادند، تو تسلیم نشوی!
- «نه» گفتن را بیاموزید

- فراموش نکن: انسانهای موفق هم مانند هر کس دیگری اشتباه می‌کنند، اما هرگز دست از تلاش بر نمی‌دارند!

- وظیفه سبب می‌شود تا کارها را بخوبی انجام دهی، اما عشق کمک می‌کند تا آنها را به زیبایی انجام دهی!

- یادت باشد: دیگران به کرده‌های تو توجه بیشتری دارند تا به گفته‌های تو!

- مراقب اندیشه‌هایتان باشید، زیرا اندیشه، سازنده‌ی کلمات است و کلمات، سازنده‌ی اعمال و عادات؛ و عادات و اعمال شما،

شخصیت شما را شکل می‌دهد!

- کسانی که بر مباحث جزئی متنازع می‌کنند، نشان می‌دهند که چیز مهمی در زندگی‌شان وجود ندارد!

- طوری رفتار کنید که انگار شکست، غیر ممکن است!

- یادت باشد: تنها ماشین آلات نیستند که قراضه می‌شوند؛ مراقب قراضه شدن ذهن خود باشید!

- اگر هنوز آن قدر حساس هستید که شرمند شوی، خداوند را شکر کنید و از او بخواهید که شما را این گونه نگذارد!

- به‌خاطر داشته باش: ماشین باید «کار» و انسان باید «فکر» کند!
- یادت باشد: وقتی همسرتان می‌گوید: سرش درد می‌کند،

ممکن است در واقع منظورش این باشد که به اندازه‌ی کافی به او نمی‌رسید. بی‌جهت به او قرص مُسکن ندهید، یک شاخه‌ی گل موثرتر است!

- خشم و انتقام، مانند نوشابه‌ای است که اگر سرد سرو شود بهتر است. کمی ناخشنودی با صدایی ملایم، کافی است. مشکل است، اما غیر ممکن نیست!

- به یاد بساز: از کسی پیروی نکنید اما، از همه بیاموزید!

- یادت باشد: کار پلیدی که انجام می‌دهیم، با ما می‌ماند و نیکی‌هایی که انجام می‌دهیم، به ما باز می‌گردد!

- در دعا، نیازی به آشنا شدن با اسرار عرفانی نداریم. تنها چیزی که لازم است، عشق به خدا و شوق به مشاهده‌ی جمال اوست!

- فراموش نکن: دعا، بزرگترین پناه در برابر نگرانی و تشویش است!

— یادت باشد: دنیا هیچ عیبی ندارد، عیبی که می بینیم، ناشی از نگرش معیوب ماست!

— به خاطر بسیار: با خدا صحبت کنید، درست همان طور که ممکن است با دوستان حرف بزنید!

— ساده و طبیعی با خدا حرف بزنید و هر چه را که در دل دارید به او بگویید؛ نگویید که خدا، همه چیز را می داند، پس چرا آنچه را که می داند، برایش تکرار کنم! وقتی هر چه را که در دل دارید به او بگویید؛ آماده‌ی دریافت پیام خدا خواهید شد!

— در هنگام دعا، فکر کنید که باید از کلمات و عبارات رسمی و ادبی استفاده کنید، با زبان خودتان سخن بگویید، زبانی که خدا دوست دارد، زبان دل است، زبان عشق!

— خوب گوش کن! خدا برای ما مثل: مادر است. اگر کودکی در چاله‌ای یفتد و سراپا آلوده شد، چه خواهد کرد؟ نزد مادرش می رود و می گوید: مادر! من کثیف شده‌ام، مرا بشوی و تمیز کن!

— یادت باشد: وقتی که پاسخ خدا به دعا پیمان منفی است، یقیناً در آن رحمتی است!

— اگر عزیزانان از شما دورند، نگران آنها نباشید، بلکه آنها را به آغوش پر مهر خدا بسپارید، شما نمی توانید در کنار آنها باشید، اما خدا می تواند!

— به خاطر بسیارید: هر روز باید برای کسانی که با شما بد رفتاری کرده اند یا آنها را دوست ندارید، دعا کنید. نفرت، انزجار، بدخواهی و خشم، موانع بزرگی در راه دعا هستند!

— انسان، کشف کرده است که لذت به درد منتهی می شود، مواظب

باش! چون لذت های آنی، غمهای آنی دربردارد!

— اگر خواهان سرور، سعادت و شادکامی هستید، از هر آنچه گشوده‌ی شادی است، اجتناب کنید. یکی از این عناصر، نفرت است! — اگر می خواهید به سعادت واقعی برسید، به یکدیگر عشق بورزید. در برابر نفرت، با عشق و بخشایش برخورد کنید!

— یادت باشد: یگانه مانع رسیدن به سعادت، «کینه» است! — یادت باشد: ترس، فرزند بی ایمانی است! — به خاطر بسیار: هیچکس را قضاوت نکنید، بلکه برای همه‌ی کسانی که از شما بد می گویند، دعا کنید!

— یادت باشد: هر رنجی در خدمت تکامل است! — هر شامگاه نجوا کنید: خدایا، به سراغم بیا، تیمارم کن، زخمهایم را التیام بخش، مرا یاری ده! تنها یاری دهنده‌ی واقعی، توست! — می دانی، آخرین سخن مسیح بر سر صلیب چه بود؟ برای دشمنانش، دعای خیر کرد: پدر! آنها را عفو کن، زیرا نمی دانند چه می کنند!

— هر صبح تکرار کن: خود برترم را دوست دارم و همواره در دسترس من است!

— فراموش نکن: با آغوش باز زیستن، بهترین شیوه زندگی است! — پذیرش مشکلات، نخستین گام حل آنهاست!

— یادت باشد: آنچه پنهان می کنی به رنج تبدیل می شود! — فراموش مکن: اگر هیچ گاه مزه شادی و خوشبختی را نچشی، هرگز نمی توانی ایمن باشی!

— با خود بخوان: خودم را دوست دارم، از آنچه در درونم نهفته

است و اهمه ندارم!

— مشکلی که حاضر نیستی با آن روبرو شوی، نمی توانی حل کنی!
— هرگز نمی توانی زندگی را کنترل کنی؛ هر لحظه، تنها می توانی
کاری را که درست است انجام دهی. برخوردت با (لحظه ها) زندگی
می شود!

— جنگالت را شل کن؛ مشتت را باز کن؛ همه را به حال خود
بگذار؛ خواسته ات را اعلام کن؛ خطر نفی شدن و شکست را به جان
بخرا!

— کسی که خودش را دوست دارد، هرگز تنها نیست!
— هر صبح بخوان: به دیگران اجازه می دهی آنچه هستند، باشند.
من تنها می توانم خودم باشم!
— مطمئن باش! اگر مرگت را نپذیری، زندگی هیچ معنایی نخواهد
داشت!

— یادت باشد: مرگ انتخاب نیست، به ما تحمیل می شود. درست
مثل: زندگی!

— فراموش نکن: آنچه را که مالک نشوی، مالک تومی شود!

— به یاد بسیار: بهترین یافتن برای مردن، یافتن خویش است!
— توجه! توجه! دعای هر پگاه شما! خداوند! به من آرامشی عطا
فرما تا آنچه را که نمی توانم تغییر بدهم، بپذیرم. به من شجاعتی
مورحمت کن، تا آنچه را می توانم، تغییر دهم. به من درایتی بده تا
تفاوت میان این دورا تمیز دهم!

— یادت باشد: ما در جهان تنها نیستیم، بلکه جهان در درون
ماست!

— در هر لحظه، آنچه را که هستی، فدای آنچه را که می توانی
بشوی، انجام ده!

— از یاد مبر: در برابر هر چه مقاومت کنی، تداوم می یابد!
— **یادت باشد: آنچه در دیگران می بینی، در خود نیز داری!**
— اگر با خودت به صلح برسی، با جهان به صلح خواهی رسی!
— به خاطر بسیار: هر آنچه را که بتوانی تجسم و باور کنی، یقیناً به
آن می رسی!

— ما در رویدادهای زندگی خود نقشی نداریم، اما در این که
چگونه آنها را تعبیر کنیم، مؤثر هستیم!
— یادت باشد: جهان برای خردمند، به منزله ی آموزگار و برای
نادان، همچون دشمن است!
— یادداشت کن: هیچ رویدادی به خودی خود دردناک نیست، نکته
مهم چگونگی نگرش به آن است!

— همه چیز در جهان در هر لحظه، همان گونه که باید، روی
می دهد. هیچ اشتباه و تصادفی در کار نیست!

— یادت باشد: غیرممکن است که زندگی مان را در مسیر جدیدی
پیش ببریم، مگر آنکه با گذشته خود به صلح رسیده باشیم!
— فراموش نکن: این تفکر که با کوچک کردن خود به سایرین
احساس آرامش می دهی به هیچ وجه خردمندانه نیست!
— باخود بخوان: من موجودی معنوی و شایسته راستی و عشق و
نور هستم!

— با خود زمزمه کن: هستی، دوست و محبوب من است و همواره
نیازهای مرا برآورده می کند!

— هر يگانه بخوان: به هر كجا نگاه مي كنم، زيبايي، حقيقت و امكانات را مي بينم!

— هر صبح با خود تكرر كن: من خردمند و داناي كامل هستم و مي گذارم هستي، آرزوهاي مرا برآورده كند!

— هر شامگاه تكرر كن: هيچ آرزوي اصيلي وجود ندارد كه نتوانم آن را متجلى كنم!

— به خاطر بسيار: همه را فهميدن، همه را بخشيدن است!

— به باد داشته باش: كوتاهترين فاصله براي گفتن دوست دارم، فقط يك لبخند است!

— فراموش نكن: آنكه مي گريد، يك درد و آنكه مي خندد، هزار و يك درد دارد!

— مهم نيست كه به هنگام فرا رسيدن مرگ در كجاي جاده باشي، بلكه مهم آن است كه در جاده، درست باشي، سفر درستي را در پيش

گرفته باشي و به سوي مقصدت كه خود انتخاب كرده اي، پيش بروي!

— از ياد مبر: هر چيزي در هستي با متضاد خود رشد مي كند!

— از خاطر مير: گاهي مي توان فرسنگ ها فاصله را با يك شاخه ي گل از ميان برد!

— فراموش مكن: جسم با زبان سخن گويد و روح با احساس!

— به خاطر بسيار: بالاترين حقيقت وجود تو در عميق ترين احساسات تو نهفته است!

— والاترين افكار، افكاري هستند كه سرشار از نشاط و شادي مي باشند!

— خداوند هميشه سه پيام براي تو دارد: شادي، حقيقت و عشق

كه همواره هر يك به ديگري مي انجامد، ترتيب آن مهم نيست!

— فراموش مكن: دعاي صحيح، دعاي درخواست كردن نيست، بلكه دعاي تشكر است!

— به خاطر بسيار: هيچ پديده اي بدون ضد خود نمي تواند وجود داشته باشد!

— فراموش مكن: شما موجودي انساني با تجربه اي معنوي نيتيد، بلكه، موجودي معنوي با تجربه اي انساني هستيد!

— شما يك قلب تنده هستيد، يك نيش قلب در بدني كه انسانيت ناميده مي شود!

— به خاطر بسيار: خداوند رفيقاني مي جويد و عشق مي طلبد، شيطان بردگاني مي جويد و اطاعت مي طلبد!

— نسيم در گوش نيلوفر نجوا مي كند، راز تو چيست؟ نيلوفر مي گويد: خودم هستم آن را بردار و برو!

— به ياد داشته باش: قلب تو امروز بر اشك هاي ديشب خود مي خندد، مانند: درختي خيس كه پس از عبور باران مي درخشد!

— گل من! بهشت خود را در گل يقه ي يك احمق جستجو نكن!

— به ياد بسيار: بار سنگين نفس سبك مي شود، وقتي كه بر خويش مي خندي!

— فراموش نكن: ضعيفان هولناكند! زيرا ديوانه وار مي كوشند تا قوي جلوه كنند!

— ايماني كه در دل يك دانه انتظار مي كشد، معجزه ي زندگي را وعده مي دهد اما نمي تواند خيلي سريع آن را الهيات كند!

— يادت باشد: گرم شب تاب، هنگام كاويدن خاك در نمي يابد كه

در آسمان ستاره‌ای هست!

خوب فکر کن! شب تاب همیشه فراغت دارد تا نیلوفر را دوست بدارد، اما نه زنبور که مشغله‌ی انبار کردن عسل را دارد؟

— از یاد میر: فرزندان می‌دانند؛ چگونه تعلیم دهند و احقرها می‌دانند؛ چگونه لجن مال کنند!

— خطاها همیشه در همسایگی حقیقت زندگی می‌کنند و به همین دلیل فریبمان می‌دهند!

— به خاطر بسیار: گاهی «کُندترین» راه «سریع‌ترین» راه می‌شود!
— دلیل بعضی اشتباهات آن است که ابتدا کاری را انجام می‌دهیم، سپس در مورد آن فکر می‌کنیم!

— یادت باشد: اگر در لحظه خشمگین شدن، صبور باشی، از صدها روز آندوه در امان می‌مانی!

— چیزی که یک مشکل کوچک را به فاجعه بزرگ تبدیل می‌کند این است که چشم‌ها را ببندیم و آرزو کنیم که این مشکل خود به خود برطرف شود، این کاری بی‌حاصل است هرگاه به مشکلات کوچک توجه نکنیم، آنها از فرصت استفاده می‌کنند و چندین برابر می‌شوند!
— به یاد بسیار: میوه را قبل از رسیدن نگیر، در زندگی بعضی چیزها را نمی‌توان با عجله به دست آورد!

— همیشه مراقب چیزهای آسانی که به دست می‌آورد باشید!
— باید از زمان به عنوان یک وسیله استفاده کرد، نه یک کاناپه!
— مانند: نیلوفر باشد که در آب رشد می‌کند ولی ذره‌ای خیس نمی‌شود، شما هم در دنیای مادی زندگی کنید ولی نگذارید مادیات به درون شما رسوخ کند!

— فراموش نکنید: بدن شما جایگاه خداوند است، غذایی که می‌خورید پیشکشی است برای خداوند درون، زمینی را که بر روی آن قدم برمی‌دارید قلمرو خداوند است و آندوهی که تحمل می‌کنید، درسی است از جانب خداوند!

— به یاد بسیار: دست‌هایی که خدمت می‌کنند، مقدس‌تر است از لب‌هایی که دعا می‌خوانند!

— هنگام برخورد با مشکلات، افسرده و رنجیده خاطر نشو، خداوند هرگز بیش از حد توانشان شما را در معرض سختی قرار نمی‌دهد!

— روحانیت درون همه شما وجود دارد، نیازی نیست برای کسب آن به جایی سفر کنید!

— خداوند هرگز از شما سؤال نمی‌کند که چه زمانی و کجا «خدمت» کرده‌اید، او می‌پرسد که انگیزه و هدف حقیقی شما از «خدمت» چه بوده است؟

— نامه‌ای را بسیار زیبا می‌نویسید در پاکتی می‌گذارید و آدرس را بسیار خوش خط می‌نویسید ولی تا تمبری به آن پاکت نچسبانید آن نامه به آدرس مربوطه نخواهد رسید همه ما نیز این گونه هستیم هرچقدر اعمال ما خوب باشد تا تمیر عشق را روی آن نچسبانیم به بارگاه خداوند راه نخواهیم یافت!

— به خاطر بسیار: آرزوی داشتن آن چه ندارید، باعث می‌شود نتوانید از آن چه دارید لذت ببرید!

— به یاد داشته باشید: اگر هنوز زنده‌ای، به خاطر آن است که هنوز به آن جاکه باید باشی، نرسیده‌ای!

— به خاطر بسیار: تصمیم‌های خداوند اسرارآمیز، اما همواره به سود ما می‌باشد!

— گاه از هراس کوچک شدن، نمی‌توانیم رشد کنیم و از ترس گریستن نمی‌توانیم بخندیم!

— به یاد بسیاری: خداوند در شب‌های بی‌خوابی همراه شما خواهد بود و با عشق خویش اشک‌های شما را می‌زداید. خداوند یار شجاعان است!

— گاه که به پشت سر خود می‌نگری و گناهان خود را نمی‌بینی، آن زمان درباره دیگران داوری می‌کنی!

— معرفت آن است که در خود یک ذره خصوصیت نیایی!
— به یاد داشته باش: خداشناس حقیقی، سخن‌اش اندک و تحیرش دایم است!

— فراموش مکن: دو خصلت دل تو را فاسد می‌کند، خواب بسیار و خوراک بسیار!

— به خاطر بسیار: صحت جسم در اندک خوردن است و صحت روح در کم گناهی!

— از یاد مبر: عوام از گناه توبه می‌کنند و خواص از غفلت!
— به خاطر بسیار: بر «دل» خود سوار باش و از «تن» خود پیاده باش!

— یادت باشد: یک شاخه گل رزی که در زمان حیات به کسی می‌دهید، به مراتب بهتر از یک دسته گل ارکیده‌ای است که روی سنگ قبر او می‌گذارید!

— در یک کلام!! این خود شما هستید که منجی خویش هستید!!

۱۰. فرمان حضرت موسیٰ: ۱- منم بیهوش خدای تو، ۲- بت پرستی ممکن، ۳- نام مرا به باطل مبر، ۴- پدر و مادر خود را احترام کن، ۵- شنبه دست از کار شوی، ۶- قتل مکن، ۷- شهادت دروغ مده ۸- زنا مکن ۹- دزدی مکن ۱۰- بر مال دیگران حسد مبر!

— به یاد بسیار: خداوند دعای دل غافل را اجابت نمی‌کند، پس هرگاه دعا می‌کنید، یقین به اجابت داشته باشید!

— به خاطر بسیار: سعی نکنید از کسی یک ماهی بگیرید، بلکه سعی کنید ماهیگیری را یاد بگیرید!

— به یاد داشته باش: اگر آنقدر که به موبایلتان می‌پردازید، به مغزتان توجه کنید، هزاران بار بهتر خواهید بود!

فراموش مکن: خداوند آفریننده بشر است و شیطان آفریننده انسان!

— به خاطر بسیار: با اشک‌های تشنگی‌هایت را فرو ده و شکست‌هایت را پلکان نردبان موفقیت کن!

— انسان‌های بزرگ دو دل دارند:

۱- دلی که درد می‌کشد و پنهان است!

۲- دلی که می‌خندد و آشکار است!

— از راه‌هایی مروید که روندگان آن بسیارند!

از راه‌هایی بروید که روندگان آن کم‌اند!

— تلخ‌کامی‌هایت را با شکر صبر درآمیز و لحظه لحظه بغض‌هایت را با لبخند فرو ده!

— تضاد را برای خود نگه‌دار، عشق را ایتار کن!

— به یاد بسیار: اگر می‌خواهید کوه‌ها را جابجا کنید، ابتدا باید

جایجا کردن کلوخها را یاد بگیرید!

- به خاطر داشته باش: هرگز ناامید مشو! اغلب از میان یک دسته کلید، این آخرین کلید است که قفل را می‌گشاید!
- حتی با سقوط خود درست برخورد کن، به جای آن که نقطه سقوط را نفرین کنی، اول سعی کن بفهمی چه چیزی باعث سقوط تو شده!

- خدای را آن جا می‌بینی که خورشتن را نمی‌بینی!

عبارات تأکیدی را با یکی از زیباترین واژگان - از زبان پاک دکتر علی شریعتی - که می‌تواند موثرترین نیز باشد، به پایان می‌بریم:

اگر تنها ترین تنهاها شوم

باز خدا هست!

او جانشین همه نداشتن‌هاست.

نقرین‌ها و آفرین‌هایی ثمر است.

اگر تمامی خلق گرگ‌های هار شوند،

و از آسمان هول و کینه بر سرم بارد،

تو مهربان آسیب‌ناپذیر من هستی،

ای پناهگاه ابدی،

تو می‌توانی جانشین همه بی‌پناهی‌ها شوی!

امید است پیوسته در پناه او باشید

آمین!

فصل سوم

پرسش‌های بی‌پاسخ!

«سخنی درباره پرسش‌های بی پاسخ»

خوب من!

پرسش‌های مطرح شده در این بخش، زیر نظر گروهی از متخصصان روانشناسی و با جستجو در کلیه کتاب‌های موجود این علم به منظور شناخت و تحلیل درون و گشودن گره‌های کور روح و روان و هژاز توی افکار و خصایص شما انتخاب و برگزیده شده!

پیشنهاد داریم:

— ابتدا سعی کنید در خلوت خود و با صدایی که خودتان بشنوید، پرسش‌ها را خوانده و با همان آهنگ صدا جواب دهید، مطمئن باشید اگر بخواهید صادقانه پرسش‌ها را جواب دهید، هرگز قادر نخواهید بود یک صفحه را به اتمام برسانید!

— اما برای آنکه بتوانید به ذات سخت و به ظاهر آسان پرسش‌ها پی ببرید، چند پرسش را انتخاب نموده، (به طور مثال: تاکنون چه کارهایی انجام داده‌اید که اگر در جمع مطرح شود خجالت می‌کشید؟) سپس در جمع یاران و دوستانتان مطرح کنید و از یکایک آنان بخواهید که خیلی سریع جواب دهند.

— برایتان حیرت‌انگیز خواهد بود که با حالات مختلفی مثل: خشم، حیرت، سکوت، خنده، شرم و گاهی گریه آن عزیزان مواجه می‌شوید.

امتحان کنید!

— چرا نگران فردا هستید؟ آن کسی که همه عمر از تو مراقبت کرده،
آیا فردا از تو مراقبت نخواهد کرد؟

— خودت را چه قدر دوست داری؟ چرا؟

— آیا خود را انسانی شاد می دانی؟ چرا؟

— تاکنون چند بار دیگران را تحقیر کرده ای؟ چرا؟

— اگر همین الان به حضور خداوند برسی و او از حاصل زندگیت

بپرسد، چه می گویی؟ خوشحالی یا غمگین؟

— آیا تا به حال به خودت خندیده ای؟ چرا؟

— آیا خودت را در زندگی گناهکار می شناسی؟ چرا؟

— آیا خودت را فردی ساده اندیش می دانی؟ چرا؟

— آیا فکر می کنی که خدا جنسیت دارد؟ چرا؟

— فکر می کنی چه مسایلی مخالفت خداوند را برمی انگیزد؟ چرا؟

— فکر می کنی چه وقایعی خارج از مشیت خداوند می باشد؟

چرا؟

— آخرین باری که به دوستی گفתי: دوست دارم کی بود؟ چرا؟

— فکر می کنی خداوند تا چه حد به نیایش و پرستش ما نیاز دارد؟

— به نظر شما گناه یعنی چه؟

— فکر می کنی افکار و باورهای شما از کجا سرچشمه گرفته اند؟

— آیا فکر می کنی خشنودی خداوند در تحقق خواست های او

است؟

— آخرین کاری را که برای رضای مردم کردید کی بود؟ چرا؟

— آیا فکر می کنی که بهشت و جهنم به شکلی که در مذاهب آمده

وجود دارد؟ چرا؟

«اگر می توانید به این پرسش ها پاسخ دهید!»

— اگر از زندگی شما فیلم برداری می کردند و آن فیلم را برای

همه نمایش می دادند، آیا از دیدن بعضی از صحنه ها خجالت

می کشیدید؟ چرا؟

— اگر زمان مرگ شما فرا رسیده باشد، و فرصت یک تلفن زدن

داشته باشید، به چه کسی تلفن می زنید؟ چه می گوید؟

— تاکنون چند بار به نفس خود گفته ای، نه!

— تا حالا چند نفر از افرادی که به تو بدی کرده اند، بخشیده ای؟

— تاکنون چند بار در تشییع جنازه خود شرکت کرده ای؟

— شیرین ترین اتفاق زندگی ات چه بود؟ چرا؟

— آخرین کاری را که برای رضای خدا کردید کی بود؟ چرا؟

— به یاد عزیزانت یک لحظه چشمانت را روی هم بگذار. اولین

چهره ای که به نظرت می آید کیست؟ چرا؟

— همین حالا دوست داری به حال چه کسی گریه کنی؟ چرا؟

— همین حالا، دوست داری به چه کسی بگویی که دوستش

داری؟ چرا؟

— تا الان چند بار گناه کرده ای؟ چرا؟ آیا پشیمانی؟

— آیا فکر می‌کنید خداوند در دورترین نقطه از زمین نشسته و منتظر است که روزی از ما انتقام بگیرد؟ چرا؟

— آیا فکر می‌کنید خداوند بیشتر در روی زمین است یا روی آسمان؟ چرا؟

— آیا خود را شخصی گناهکار می‌دانید؟ چرا؟

— کدام عمل اصلی است که ما را از حرکت به سوی خدا باز می‌دارد؟

— فکر می‌کنی چرا کوشش پیوسته و مستمر بشر برای شناخت خویش و کشف رمز زندگی محکوم به شکست است؟

— چرا محکوم کردن حوادث یا اعمالی که ما دوست نداریم ناشایست است؟

— چرا ما اغلب وقایعی را به وجود می‌آوریم که از آن‌ها خوشمان نمی‌آید؟

— آخرین باری که بدون دلیل در جمعی محکوم شدید کی بود؟ چرا؟

— آخرین باری که دوستی شما را فریب داد کی بود؟ چرا؟

— آخرین باری که با پدر و مادران بحثی طولانی داشتید کی بود؟ چرا؟

— آخرین باری که ارتباطات را بطور ناگهانی با دوستی قطع کردی کی بود؟ چرا؟

— بهترین روش برای اجتناب از خلق کردن آن چه دوست نداریم چیست؟

— فکر می‌کنی بهشت کجاست و چگونه می‌توان به آن رسید؟

— چرا بهشت را همین جا و در همین لحظه نمی‌شود تجربه کرد؟

— فکر می‌کنی بزرگترین مسأله‌ای که باعث ناشادی بشر است چیست؟

— چرا در مقابل شیطان یا چیزهایی که در زندگی دوست نداریم نباید مقاومت کنیم؟

— فکر می‌کنی چند درصد از بیماری‌های جسمی‌ات توسط خود تو به وجود آمده؟

— چه نوع فعالیت‌های ذهنی سبب اکثر بیماری‌های ما می‌شود؟

— فکر می‌کنی چه نگرش و یا تفکری در شغای جسم ما مؤثر است؟

— تنها مانع و محدودیتی که در راه شکوفایی کامل ما وجود دارد چیست؟

— به نظر شما مهمترین پیام خدا به شما چه بوده؟

— آیا فکر می‌کنید با پایان عمر تو زندگی‌ات تمام می‌شود؟ چرا؟

— آخرین باری که نفرت خود را از کسی ابراز داشتی کی بود؟ چرا؟

— آیا می‌توانی خدا را در یک سطر تعریف کنی؟

— آیا می‌توانی شیطان را در یک سطر تعریف کنی؟

— آخرین باری که حضور خداوند را در کنار خود احساس کردی کی بود؟ چرا؟

— آیا داشتن دین را یک ضرورت می‌دانی؟ چرا؟

— فکر می‌کنی تو می‌توانی روزی مانند: مسیح (ع) یا امیر المؤمنین علی (ع) شوی؟ چرا؟

- وقتی ما از خدا چیزی را می‌خواهیم، مثلاً: مشکلی را حل کند و آن مشکل حل نمی‌شود. فکر می‌کنی علت آن چیست؟
 - بهترین روش برای فراموش کردن آموزش‌های نادرستی که ما را اسیر گناه و سرزنش از خود کرده چیست؟
 - این عبارت که: «شما هیچ کاری نباید انجام دهید» درست است یا غلط؟ چرا؟
 - چه نوع تصویری از خود داری؟ انسانی موفق، انسانی شکست خورده، انسانی شاد، انسانی غمگین و السره؟
 - تعریف شما از زندگی چیست؟
 - فکر می‌کنی مقصود از زندگی چیست؟
 - شما عشق خود را با دیگران چگونه ابراز می‌کنید؟ چرا؟
 - فکر می‌کنید چه عواملی در گذشته باعث شده که شما علاقه خود را به دیگران بیان نکنید؟
 - آیا فکر می‌کنی پول کثیف و شیطانی است؟ چرا؟
 - آیا آدم‌های پولدار را انسان‌های بدی می‌دانی؟ چرا؟
 - فکر می‌کنی بهترین راه برای تغییر و دگرگونی فکر تو چیست؟
 - آیا تاکنون مثبت‌اندیشی را در زندگی تمرین کرده‌ای؟
 - آیا فکر می‌کنی گاهی حوادثی برای تو پیش می‌آید که به نفع تو نیست؟
 - آیا فکر می‌کنی اطاعت از پروردگار موجب رستگاری است؟
 - آیا فکر می‌کنی که قضاوت خداوند در باره ما بعد از مرگ می‌باشد؟ چرا؟
 - آیا شما سیگار می‌کشید؟ چرا؟

- آیا مشروب می‌خورید؟ چرا؟
 - چرا سیگار نمی‌کشی یا مشروب نمی‌خوری؟
 - اگر قدرت مطلق داشتی، بلافاصله چند نفر را از بین می‌بردی؟ چرا؟
 - آخرین باری که سر کسی داد زدی، کی بود؟ چرا؟
 - آیا شما پول را چیز کثیفی می‌دانید؟ چرا؟
 - آیا میزان درآمد کنونی شما کافی است؟ چرا؟
 - آیا استحقاق آن را دارید که دو برابر درآمد فعلی خود به دست آورید؟
 - اگر قرار باشد که یک ساعت دیگر بمیری، اولین کاری که می‌کنی، چیست؟ چرا؟
 - در حال حاضر، چه چیزی بیش از همه به تو شور و نشاط می‌بخشد؟
 - راجع به خودت چگونه فکر می‌کنی که موجب تقویت روحیه‌ات می‌شود؟
 - در زندگی خود به چه چیزی بیش از همه افتخار می‌کنی؟
 - بزرگترین امتیازهایی که در زندگی خود، داری کدام‌اند؟
 - بخاطر موهبت‌هایی که داری چگونه می‌توانی بیش از پیش شکرگزار باشی؟
 - در زندگی خود بر چه موانعی غلبه کرده‌ای که باعث افتخار تو است؟
 - چگونه می‌توانی در چشم دیگران سرمشق خوبی باشی و نشان دهی که چه کارهایی را می‌توانی بکنی؟

— کدام خصوصیات قابل تحسین در تو هست که توجه به آنها موجب اعتماد به نفس می‌شود؟

— در چه موردی بیشتر به خودت اعتماد داری؟ چگونه این اعتماد را نشان می‌دهی؟

— شما خود را بیشتر انسانی روحی می‌دانید یا جسمی؟ چرا؟
— آیا تاکنون کسی به شما نگفته که بهتر است آنقدر نسبت به خود احساس خوبی نداشته باشید؟ آن شخص که بود؟ دلیل او چه بود؟

— شما به کدام عضو بدن خود مغرور می‌باشید؟ چرا؟
— شما از کدام عضو بدن خود خجالت می‌کشید؟ چرا؟
— چگونه می‌توانی عظمت خویش را به دست آوری؟
— اخیراً چه کارهایی را انجام داده‌ای که نشانگر علاقه فراوان تو به رشد، یادگیری و کیفیت بهتر زندگی باشد؟

— چه کسی را دوست داری؟ چرا؟

— پرسش‌های بی جوابت را با چه کسی می‌توانی در میان بگذاری؟

— برای پدید آوردن امکانات مثبت در زندگی چه راه‌های شادی‌بخش و هیجان‌آوری وجود دارد؟
— آیا در گذشته گاهی در کار تو ایجاد شده است که در اثر تلاش موفق به بازکردن آن شده باشی؟

— موفقیت در نظر تو به چه معنا می‌باشد؟

— چگونه می‌توانی علیرغم فشار، خونسرد و متمرکز باقی بمانی؟
— در کدام زمینه، تو هم قهرمان هستی؟
— به چه چیزی بیشتر افتخار می‌کنی؟

— امروز چگونه می‌توانی با خوش طبعی خود شبیه کودکان به نظر برسی؟

— آخرین بار، چه زمانی از کسانی که نسبت به تو محبت کردند، تشکر و قدردانی کرده‌ای؟

— چه کارهای بزرگی را می‌خواهی در آینده به انجام برسانی؟
— بزرگترین موهبت زندگی تو کدام است؟

— چگونه می‌توانی در زندگی خود شگفت‌آفرین باشی؟
— مهم‌ترین درسی که در زندگی خود گرفته‌ای، چیست؟

— چگونه می‌توانی از زحمات پیشینیان خود سپاسگزاری کنی؟
— در حال حاضر چه عاملی بیش از هرچیز، موجب شادمانی تو است؟

— آیا چیزی عالی داری که پیشکش دیگران کنی؟
— چگونه می‌توانی در زندگی خود مسئولیت بیشتری به عهده

بگیری؟

— چگونه می‌توانی دیگران را در فعالیت‌های خود شریک کنی؟
— چگونه می‌توانی در سخنی‌ها شجاعت خود را نشان دهی؟

— چه کاری را بهتر انجام می‌دهی؟
— چگونه می‌توانی به دیگران کمک کنی تا بهترین کاری را که

می‌توانند، انجام دهند؟

— یکی از مهم‌ترین تصمیم‌هایی که تاکنون گرفته‌ای کدام است؟
— از چه راه‌هایی به دنبال بزرگی هستی؟

— در زندگی گذشته تو چه نکات با ارزشی وجود داشته و چگونه آنها را به بهترین وجه معنا می‌کنی؟

— چه عظمتی را می‌توانی به دیگران ببخشی؟

— به نظر تو بهترین طریق موفقیت چیست؟

— در حال حاضر چه عاملی بیش از همه موجب شور و هیجان تو است؟

— چگونه می‌توانی به زندگی نشان دهی که واقعاً خواستار چه هستی؟

— در حال حاضر چه چیزی در زندگی تو بیش از هر چیزی ارزش دارد؟

— ارزشمندترین احساسی که اکنون داری، چیست؟

— چگونه می‌توانی آرزو، خلاقیت و تخیل بیشتری را در درون خود بروری؟

— در زندگی روزانه چگونه فروتنی خود را نشان می‌دهی؟

— چه می‌کنی که بیش از پیش مایه فخر خانواده و عزیزانت باشی؟

— چگونه می‌توانی نسبت به دیگران مهربان‌تر باشی؟

— در حال حاضر به وجود چه کسی بیش از همه افتخار می‌کنی و از چه کسی سپاسگزاری؟

— چگونه می‌توانی خود را برای استفاده کامل و فوری از اولین فرصتی که پیش می‌آید، آماده سازی؟

— چگونه می‌توانی بیش از پیش خیرخواه دیگران باشی؟

— چگونه محبت خود را به دیگران نشان می‌دهی؟

— چگونه می‌توانی زندگی خود را با عشق و محبت بیشتری بیامیزی؟

— در حال حاضر به چه طریقی می‌توانی از زندگی خود لذت

بیشتری ببری؟

— کدام جنبه از شخصیت خود را بیشتر دوست می‌داری؟

— آیا قدر پیشینیان خود را می‌دانی؟

— در گذشته چه موفقیت‌هایی داشته‌ای؟

— یکی از مهم‌ترین تصمیم‌هایی که در زندگی گرفته‌ای، کدام است؟

— در گذشته چگونه در مقابله با موانع درخشیده‌ای؟

— چگونه می‌توانی نسبت به خود با گذشت‌تر باشی؟

— دلت می‌خواهد در آینده در چه زمینه‌ای مهارت پیدا کنی؟

— اگر همچنان پذیرای مسئولیت زندگی خود باشی، چه تغییرات

بزرگی را می‌توانی در زندگی خود پیش‌بینی کنی؟

— در کودکی و جوانی از بزرگ‌ترها چه نکته‌ای یاد گرفته‌ای که

تغییری مثبت و اساسی در زندگی تو ایجاد کرده است؟

— هنگامی که به گذشته خود می‌نگری، چه کارهایی است که آنها

را جدی گرفته‌ای و به نتیجه رسانده‌ای و اکنون به آنها افتخار می‌کنی؟

— چه موقع احساس می‌کنی به خدا نزدیک‌تری؟

— چگونه می‌توانی نسبت به دیگران با گذشت‌تر باشی؟

— بهترین تعریف برای انسان چیست؟

— به نظر تو، بهترین راه برای رسیدن به آرامش چیست؟

— از کدام جنبه زندگی خود بیشتر راضی هستی و چگونه می‌توانی

رضایت بیشتری را در خود و عزیزانت ایجاد کنی؟

— چگونه می‌توانی محبت خود را به کسانی که دوستشان داری،

بیشتر نشان دهی؟

— از گذشتگان خود چه درس‌های ارزشمندی می‌توانی بگیری و چگونه می‌توانی بصورتی مثبت آنها را در زندگی فعلی خود به کار بندی؟

— بزرگترین قدرت تو در چه زمینه‌هایی است و در آینده چگونه می‌توانی آن را نشان دهی؟

— چه عملی است که انجام آن بیش از همه برایت هیجان‌آور است؟

— در این زمانه بزرگترین **حُسنِ زنده ماندن چیست؟**

— چه تصویری از خودت داری؟

— به دنبال چه تغییری هستی؟

— در زندگی تو چه کسانی نقش کاملاً ویژه‌ای دارند؟ چگونه می‌توانی از آنها قدردانی کنی؟

— دلت می‌خواهد در آینده چه ماجراها و تجاربی داشته باشی؟

— چگونه می‌توانی در تلاش دیگران برای رسیدن به اهدافشان موثر باشی؟

— در حال حاضر مصمم به چه کاری هستی؟ چرا؟

— در حال حاضر در زندگی خود از چه نظر بیش از همه شکرگزاری؟ چرا؟

— نظرت راجع به خدا چیست؟

— در گذشته در چه موردی تغییر در زندگی تو مایه رحمت بوده

است؟ و چگونه می‌توانی به تغییرهای آتی با هیجان بیشتری بنگری؟

— چگونه می‌توانی نسبت به خود مهربانتر باشی؟

— چگونه می‌توانی فقط به نقاط ضعف دیگران نگاه نکنی؟

— در گذشته چه شجاعت‌هایی از خود نشان داده‌ای و در آینده بخاطر خود و عزیزانت چه شجاعت‌هایی بروز خواهی داد؟

— اگر می‌توانستی جهان کاملی را بسازی، چگونه دنیایی می‌شد و چه تفاوت‌هایی با جهان فعلی می‌داشت؟

— چه تصمیم‌های مهمی می‌توانی بگیری تا زندگی خود و عزیزانت را تغییر دهی؟

— در گذشته برچه ترس‌هایی با موفقیت غلبه کرده‌ای که امروزه دیگر دچار آنها نمی‌شوی؟

— چگونه می‌توانی هماهنگی بیشتری در زندگی خود و عزیزانت بدید آوری؟

— در گذشته در برابر چه عقایدی ایستادی که می‌دانستی، حق با تو بوده است؟

— آخرین باری که از خانه بیرون آمدی تا دوست تازه‌ای پیدا کنی، کی بود؟ آن دوست حالا کجاست؟

— برای آینده جامعه و یا به‌طور کلی آینده جهان چه رویاهای باشکوهی در سر داری؟

— دلت می‌خواهد چه فرصت‌هایی در زندگی تو پیش آید و چه کنی تا برای چنان موقعیت‌هایی آمادگی بیشتری داشته باشی؟

— بهترین تعریف از **زندگی کدام است؟**

— بهترین روش برای انتخاب دوست چیست؟

— موفقیت واقعی در نظر تو به چه معنایی است؟ و چه قدم‌هایی برمی‌داری تا از آن بهره‌مند شوی؟

— اگر مرگ شما نزدیک بود و فقط فرصت یک تلفن کردن را داشتید

به چه کسی تلفن می‌زدید و چه چیزی می‌گفتید؟

— در حال حاضر بزرگترین آرزوی تو چیست؟

— از چه راه‌هایی می‌توانی اطلاعات خود را افزایش دهی؟

— از خطاهای گذشته خود چه درسی گرفته‌ای؟

— چگونه می‌توانی کاری کنی که دیگران عظمت خود را درک

کنند؟

— چگونه می‌توانی شادتر زندگی کنی؟

— چگونه می‌توانی هرروز، چیز تازه‌ای یاد بگیری؟

— چه آهنگی است که به تو روحیه و نیرو می‌بخشد؟

— چگونه می‌توانی از دیگران کمتر آزرده شوی؟

— راه‌های شکوهمند رشد تو در یک سال آتی کدامند؟

— چه عاملی است که زمانی جزو مشکلات بزرگ تو بود و امروزه

آن را مایه برکت می‌دانی؟

— فکر می‌کنید چه نوع فعالیت‌های ذهنی سبب بیماری‌های ما

می‌شود؟

— فکر می‌کنید به کارگیری چه نگرشی در شفای جسم به هنگام

بیماری به شما کمک می‌کند؟

— اگر خودت را خوب و پول را کثیف بدانید مطمئن باشید تا آخر

عمر فقیر خواهید ماند. آیا شما این گونه هستید؟ چرا؟

— چگونه می‌توانی نسبت به کسانی که به تو کمک کرده و در رشد

و پرورش تو نقش داشته‌اند، بیش از پیش سپاسگزار باشی؟

— در گذشته چگونه ایستادگی کرده، با ترس‌های خود روبرو شده،

و بر بدبختی‌های خود فایز آمده‌ای؟

— دلت می‌خواهد در آینده در چه زمینه‌هایی مهارت پیدا کنی؟

— در حال حاضر چگونه در زندگی خود آرامش ایجاد می‌کنی؟

— چه کاری است که اگر سرانجام آن را به اتمام برسانی، بیش از

همه مسرور می‌شوی؟

— کدام عمل تو اگر در جمع مطرح گردد، از خجالت آب

می‌شوی؟ چرا؟

— در حال حاضر به چه چیزی بیش از همه مباهات می‌کنی؟

— صادقانه‌ترین و بهترین چیزی که درباره خودت می‌توانی

بگویی، چیست؟

— اگر از یکی از صفاتی که در تو وجود دارد و من از آن خوشم

نمی‌آید، برای تغییر آن حاضر به انجام چه عملی هستی؟

— چگونه می‌توانی نسبت به اعمال نیک خود قدرشناس باشی؟

— در حال حاضر نسبت به خود و زندگی فعلی خود از چه لحاظ

شکرگزاری؟

— بزرگترین استعدادها و مهارت‌های تو کدامند؟

— بهترین صفت تو چیست؟

— چگونه می‌توانی نسبت به خود و دیگران با گذشت‌تر باشی؟

— در گذشته در چه مواردی با پذیرفتن خطر و استفاده از فرصت‌ها

به موفقیت رسیده‌ای؟

— آیا تاکنون برایتان اتفاق افتاده که در تنهایی، شخص دیگری با

شما همراه است؟ چگونه حس کردیدی؟

— آیا فکر می‌کنید زندگی شما در جسم فیزیکی‌تان خلاصه شده؟

چرا؟

— آیا فکر می‌کنید گاهی در زندگی حوادث بدی اتفاق می‌افتد که به سود شما نیست؟ چرا؟

— آیا فکر می‌کنید اطاعت از خدا موجب رستگاری است؟

— در عالم خیال سرنوشت خود را چگونه مجسم می‌کنی؟

— بهترین تعریف از مدیریت احساس چیست؟

— در گذشته از تجربه چه اشخاص بزرگی استفاده کرده‌ای؟

— جنبه‌ی خاص و بی‌همتای زندگی تو کدام است؟

— چه رفتاری برایت غیر قابل تحمل است و چه می‌کنی تا مطمئن

شوی که آن رفتار دیگر جزئی از زندگی تو و عزیزانت نیست؟

— دلت می‌خواهد چه میراثی برای دیگران باقی بگذاری که آنان را

به موفقیت نزدیکتر کنی؟

— بدترین صفت تو چیست؟ چرا؟

— در برابر دیگران در چه مواردی انصاف نشان می‌دهی؟

— بزرگترین و قوی‌ترین درس‌هایی که در زندگی خود گرفته‌ای

کدامند؟

— به کدام خصلت گذشتگان خویش افتخار می‌کنی و چگونه

می‌توانی درباره آنان و نحوه زندگی‌شان آگاهی بیشتری به دست آوری؟

— چگونه می‌توانی از نیکی‌های خویش شادمان باشی و

تفاوت‌های خود را گرامی بداری؟

— چگونه دلسوزی و مهربانی‌های خود را به دیگران نشان دهی؟

— چگونه می‌توانی به کمک عشق و محبت در زندگی دیگران اثر

بگذاری؟

— با نسل پیش از خویش چه تفاوت‌هایی داری؟

— کدام عمل تو اگر در جمع مطرح گردد، خوشحال می‌شوی؟

چرا؟

— تاکنون به چه وسیله‌ای تغییرات مثبتی در خود پدید آورده‌ای؟

— چگونه می‌توانی هریک از مشکلات زندگی خود را به شیوه‌ای

مثبت معنا کنی؟

— چگونه می‌توانی به عزیزانت باز هم نزدیکتر شوی؟

— چگونه می‌توانی آرامش و سکون بیشتری را در زندگی برقرار

سازی؟

— درباره خود چگونه فکر می‌کنی که نپروبخش و راضی‌کننده

باشد؟ از این گونه اندیشیدن چه احساسی داری؟

— تاکنون چند بار از ترس حوادث پشت خدا قایم شده‌ای؟ چه

احساسی داشته‌ای؟

— موفقیت از نظر تو به چه معناست؟ و در چشم تو چه در حال و

چه در آینده چگونه خود را نشان می‌دهد؟

— چه صفت شاخصی برای خودت قابل هستی؟

— اگر حالا از این چیزی که هستی، راضی نیستی، دوست داشتی

چه آدمی بودی؟

— در حال حاضر بزرگترین موهبت‌هایی که داری چیست؟

— در آینده برای تقویت روحیه از کدام تجربه یا حالت ذهنی خود

استفاده می‌کنی؟

— اکنون خود را برای مواجه شدن با چه اتفاق‌های عالی و بزرگی

آماده می‌کنی؟

- در چه زمینه‌ای درخشش داری؟ و چگونه می‌توانی کمک کنی که دیگران هم بدرخشند؟
- **سنی که در آن هستی، بزرگترین حسش چیست؟**
- آیا غالباً احساس شادابی داری؟ چرا؟
- برای این که به میزان سلامت تو افزوده شود، با خود چه عهدی می‌بندی؟
- امروز چند بار فرصت داشته‌ای که لبخند بزنی و قدردانی و رضایت خود را اظهار کنی؟
- آیا تو آدم خوشرویی هستی؟ اگر نیستی چگونه می‌توانی خوشرو باشی؟
- چگونه می‌توانی نشان دهی که کارهای عزیزانت را تحسین می‌کنی؟
- بدترین صفت تو کدام است؟ چگونه می‌توانی آن را برطرف کنی؟
- در حال حاضر به چه طریقی می‌توانی در زندگی خود بر میزان عشق و هماهنگی بیفزایی؟
- در حال حاضر در زندگی خود توجهات بیش از همه به چیزی جمع است؟
- آیا غالباً احساس غم داری؟ چرا؟
- بهترین صفت تو کدام است؟ چگونه می‌توانی آن را تقویت کنی؟
- دلت می‌خواهد در آینده چه اتفاق‌هایی را تجربه کنی؟
- در حال حاضر چه عاملی موجب هیجان تو است؟

- تاکنون چگونه به خود و دیگران اعتماد کرده‌ای؟
- امروز چه پیشرفت‌های کوچکی برایت مقدور است که در آینده تأثیر مثبت و بزرگی در زندگی تو خواهد داشت؟
- از چه لحاظ فردی ویژه و منحصر به فرد هستی؟
- چه اموری تو را به شدت به خنده می‌اندازد؟
- آیا آمادگی داری تا فرصت‌ها را غنیمت شماری و از آنها حداکثر استفاده را بگیری؟
- چگونه می‌توانی هیجان، شادی، و عشق را در زندگی خود افزون نمایی؟
- **بدترین کاری که تاکنون انجام داده‌ای، کدام است؟ چرا؟**
- چگونه می‌توانی شوق و خلاقیت و خیال را به بهترین صورت در خود تقویت کنی؟
- بهترین چیزی که می‌توانی به دوستان و خانواده خود منتقل سازی چیست؟
- بهترین لحظه عمرت کی بود؟ چرا؟
- چگونه می‌توانی محبوبیت خود را افزایش دهی؟
- چگونه می‌توانی سرمشق مثبتی برای دیگران باشی؟
- امروز را چگونه برنامه‌ریزی می‌کنی تا فرداهای تو بهتر از روزه‌های پیش باشد؟
- ارزش زندگی را در چه چیزی می‌دانی؟
- چه مطالب خنده‌آوری می‌توانی بگویی؟
- دیگران چه مطالب جالبی درباره تو می‌گویند؟
- برای اطمینان قلبی بیشتر، بزرگترین اندروزی که می‌توانی به خود

بدهی، چیست؟

— چگونه می‌توانی خود را به خاطر کارهای خوبی که انجام داده‌ای، تحسین کنی؟

— **بدترین لحظه عمرت کی بود؟ چرا؟**

— درباره این که کی هستی و چه کاری می‌توانی بکنی، چه مطلب مهمی می‌توانی بگویی؟

— در دیگران چه محاسنی را می‌توانی جستجو کنی که تاکنون به آنها توجه نداشته‌ای؟

— آیا تو یک آدم معاشرتی هستی؟ چرا؟

— در خودت چه محاسنی وجود دارد که تاکنون به آنها بی‌توجه بوده‌ای؟

— چه کنی که در این زندگی شگفتی آفرین، کمتر به رنگ‌ها و بیشتر به فرصت‌ها توجه کنی؟

— چگونه می‌توانی سرمشق مثبتی برای دیگران باشی؟

— در زندگی خود مشتاق چه دگرگونی‌های مثبتی هستی؟

— امروز چه می‌توانی بکنی تا بखندی را به چهره دیگران بیاوری؟

— دلیل افزون خواهی تو برای خودت چیست؟

— کدام کار را فوق‌العاده خوب انجام می‌دهی؟

— چگونه می‌توانی دیگران را بیشتر دوست بداری؟

— دیگران درباره تو چگونه می‌اندیشند؟

— چگونه می‌توانی فرد موثری برای خودت و جامعه باشی؟

— آخرین بار که با صدای بلند گریستی، کی بود؟ چرا؟

— از سه نفری که تو را رنجانده‌اند، چند نفر را بخشیده‌ای؟

— وقتی در آینه نگاه می‌کنی از قیافه خودت راضی هستی؟

— اطرافیان چقدر تو را دوست دارند؟ چرا؟

— چند نفر دشمن داری؟ چرا؟

— آخرین باری که از عصبانیت فریاد زدی کی بود؟ چرا؟

— آیا تو خوش تیپ هستی؟

— چگونه می‌توانی از قدرت خیال خود برای روشن کردن راه

آینده‌ای که شایسته تو است، استفاده کنی؟

— چه تفاوت‌هایی تو را از دیگران ممتاز می‌کند و چگونه می‌توانی

از این تفاوت‌ها به سود خود و عزیزانت نهایت بهره را ببری؟

— اگر تسلط واقعی تو تنها بر اندیشه و احساس خود باشد،

چگونه می‌توانی هر روز به خود یادآور شوی که تو سرنوشت را معین می‌کنی؟

— در گذشته در چه زمینه‌ای، شخص محکمی بوده‌ای و به کارت

ایمان داشته‌ای؟

— **آخرین بار که با صدای بلند خندیدی، کی بود؟**

— بهترین برداشت‌ها و عقاید تو کدامند و چگونه می‌توانی آنها را

بهتر سازی؟

— چگونه می‌توانی با توجه به روال فعلی زندگی خود بخشایش و

تحمل بیشتری نشان دهی؟

— برای نجات خویش چه کارهایی می‌کنی؟

— در شرایط موجود برای اینکه عشق را به زندگی خود برگردانی،

آسان‌ترین و سریع‌ترین راه کدام است؟

— چگونه می‌توانی بر میزان عشق و محبت خود بیفزایی؟

— چگونه می‌توانی به فرصت‌های بی‌پایانی که در زندگی هست
بی‌ببری و از آنها بیشتر استفاده کنی؟

— خودت را چه قدر دوست داری؟ چرا؟

— چگونه می‌توانی کسانی را که دوست نداری، تحمل کنی؟

— در زندگی فعلی خود چگونه می‌توانی ماجرایی‌تر باشی؟

— چه کاری را در گذشته انجام می‌دادی که اکنون آن را زیان آور
می‌دانی و دیگر انجام نمی‌دهی؟

— چرا بعضی اوقات احساس می‌کنی که شاید خدا مرده؟

— چگونه می‌توانی به دیگران کمک کنی تا برای رسیدن به هدف
خود تلاش کنند؟

— در گذشته از چه آزمون‌هایی سر بلند بیرون آمده‌ای؟

— چگونه می‌توانی به هم‌نوعان خود بیشتر عشق بورزی؟

— چگونه می‌توانی از زمان و استعداد خود بهتر استفاده کنی؟ و

چیزهایی که مهم و مورد علاقه‌ات هستند، به دست آوری؟

— در زندگی خود چه کارهایی را انجام می‌دهی که باعث افزایش
سعادت و سلامت تو است؟

— در حال حاضر برای انجام چه عملی، بهترین روحیه را داری؟

— چه وقایع مهمی هنوز در زندگی تو اتفاق نیفتاده است که انتظار
وقوع آنها موجب هیجان تو است؟

— چه کارهای بزرگی می‌توانی انجام دهی و کدام راه‌های زندگی را
به دیگران نشان دهی تا سرمشق موثری باشد؟

— در چند روز گذشته چگونه دوستی خود را به نزدیکترین افراد
نشان داده‌ای؟

— چگونه می‌توانی هدف مطلوب خود را دقیقاً مشخص کنی؟

— چگونه می‌توانی عظمت خود را نشان دهی و از این کار لذت
ببری؟

— چگونه می‌توانی صفات عالی را در کسانی که با تو تفاوت دارند
متوجه شوی و در جستجوی صفات نیک آنها باشی؟

— تو حالا چند ساله هستی؟ و چند ساله به نظر می‌آیی؟ چرا؟

— در زندگی چه چیزهایی باعث رضایت تو است؟

— عامل محرکه تو چیست؟

— شور و شوق واقعی تو در کجاست؟

— از چه چیزی دچار آرامش و لذت شگرف می‌شوی؟

— آیا خود را برای جامعه مفید می‌دانی؟

— آیا از دیروز خود راضی هستی؟ چرا؟

— آیا تا به حال به دانسته‌هایت عمل کرده‌ای؟

— تو آموزگاری یا دانش آموز؟ چرا؟

— تو فواره‌ای هستی یا پرکه‌ای را که؟

— چند بار از دست خود عصبانی شده‌ای؟

— چند بار حرف‌هایی زده‌ای که بلافاصله پشیمان شدی؟

— آیا خود را قاتل می‌دانی یا مقتول؟

— چند بار از ته دل گریه کردی؟ چرا؟

— اگر قرار بود به جای نام، صفتی بر خود بگذاری، چه صفتی را
انتخاب می‌کردی؟

— تو بیشتر گوش می‌دهی یا حرف می‌زنی؟

— آیا حضری بوسه‌ای برگرفته کسی که به تو سیلی زده بزنی؟

— تو یک آتشفشانی یا یک فواره کوچکی؟ چرا؟

— آیا «نه» گفتن برایت مشکل است؟ چرا؟

— آیا از فردای خود می‌ترسی؟ چرا؟

— برای رفع معایب جسم و ظاهر در آینه می‌نگری، آینه روح تو کجاست؟

— آیا تو نسبت به دیگران متفاوت هستی؟ چرا؟

— تو شبیه چه افکاری هستی؟ چرا؟

— آیا تا به حال آرزوهایت را فهرست کرده‌ای؟

— آیا خود را مسئول مشکلات می‌دانی یا دیگران را؟ چرا؟

— چه انگیزه‌ای برای زیستن داری؟

— چند بار احساس تنهایی و بی‌کسی کرده‌ای؟

— آیا اکنون از زندگی لذت می‌بری؟ چرا؟

— آیا فکر می‌کنی در زندگی به تو خیلی ظلم شده؟ چرا؟

— آیا تو آن قدر جرأت داری که بتوانی صفات بدت را بنویسی؟

— تو خودت را فاعل می‌دانی یا مفعول؟

— چند بار به چشم خود شاهد معجزه خداوند بوده‌ای؟

— وقتی در آینه خود را نگاه می‌کنی و اسمت را صدای زنی، چه

حالی می‌شوی؟ چرا؟

— تو در زندگی تماشاگر هستی یا بازیکن؟

— تو بیشتر نعمت داری یا محرومیت؟

— حتماً می‌دانی که روح نیز مانند جسم نیاز به رفع آلودگی دارد،

حمام روح تو کجاست؟

— آیا تو بر احساسات خود غالب هستی؟ چرا؟

— وقتی به دست‌هایم نگاه می‌کنی، خجالت می‌کشی یا

خوشحال می‌شوی؟ چرا؟

— چند بار احساس کردی که درست و حسابی توی بغل خدا

هستی؟

— چند بار از خشم، دندان قوورچه کرده‌ای؟ آیا از این عمل

خودت راضی هستی؟ چرا؟

— غذای روح تو چیست؟

— تاکنون چند بار به خود دروغ گفته‌ای؟ چرا؟

— آیا می‌توانی پاکی درون خویش را نشان دهی؟

— آیا خودت را آدم ارزشمندی می‌دانی؟ چرا؟

— آیا تو یک آدم خجالتی هستی؟ چرا؟

— آیا نسبت به نعمت‌هایی که داری شاکری؟

— آیا می‌توانی دشمنانت را نیز دوست داشته باشی؟ چرا؟

— چه کسی تو را دوست دارد؟ چرا؟

— وقتی دستانات را روبروی چشمانت می‌گیری، آیا از اعمالی که از

آنها سرزده راضی هستی؟

— امروز چه چیزی به دیگران بخشیده‌ای؟

— امروز چه چیز تازه‌ای یاد گرفته‌ای؟

— چه نکته‌ی خوبی در این مشکل تو نهفته است؟

— علت پیدا شدن این مشکل تو چیست؟

— تو برای دگرگون کردن این وضعیت به نفع خودت چه کارهایی را

حاضری انجام دهی؟

— آیا تا به حال با کسی آشنا شده‌ای که دقایقی بعد پشیمان شوی

که چرا او را دیده‌ای؟
 - آیا تا به حال با کسی آشنا شده‌ای که دقایقی بعد تأسف بخوری
 که چرا او را ندیده بودی؟
 - چند بار بابت احساساتنان از شما انتقاد شده است؟
 - آیا وقتی از شما انتقاد می‌شود، احساس بی‌ارزشی می‌کنید؟
 - تا حال از خود پرسیده‌اید: واقعاً چرا «خدا» باید نام باشد و نه
 فعل، حال آن که فعالترین و پویاترین است؟
 - چرا همه ما باید قدرت خلاق خویش را به کار گیریم؟ زیرا هیچ
 چیز به اندازه خلاقیت مردم را سخاوتمند و شادمان و سرزنده و
 جسور و شفیق نمی‌کند بی‌اعتنا به سبزه و گردآوری مال.
 - چند بار پیش آمده است که حتی پیش از آغاز انجام کاری آن را
 «غیر ممکن» بخوانیم؟
 - صبح که از خواب بیدار می‌شوی، خوش اخلاقی یا بد اخلاقی؟
 - وقتی به خانه می‌روی، دوست داری چه کسی در را برویت باز
 کند؟ چرا؟
 - آخرین جشن تولدی که رفتی، کی بود؟ چرا یادش ماند؟
 - آخرین گلی که بو کردی، کی بود؟
 - آخرین باری که حضور شیطان را در کنار خود احساس کردی کی
 بود؟ چرا؟
 - آخرین باری که گناه کردی کی بود؟ چرا؟
 - آخرین باری که از گناه توبه کردی کی بود؟ چرا؟
 - آخرین تصمیمی که راجع به تغییر خودت گرفتی کی بود؟ چرا؟
 - آخرین باری که با یک دل سیر به مهتاب نگاه کردی، کی بود؟

- همین حالا دوست داری سرکی داد بزنی؟ چرا؟
 - آیا خود را فردی سخاوتمند می‌دانی؟ چرا؟
 - تاکنون چند بار با خدا یا خود خلوت کرده‌ای؟
 - اگر قرار باشد یک تلفن فوری کنی، دوست داری به چه کسی
 زنگ بزنی؟ چرا؟
 - اگر قرار باشد جای دیگری باشی، دوست داری جای چه کسی
 باشی؟ چرا؟
 - همین حالا دلنات برای چه کسی تنگ شده؟ چرا؟
 - دوست دارید جای چه کسی بودید؟ چرا؟
 - چند نفر آدم عاشق می‌شناسید؟ نام ببر.
 - از چند نفر نفرت دارید؟ چرا؟
 - به نظر شما، برای ایجاد علاقه به زندگی چه کار باید کرد؟
 - چند بار به چشم همسرت یا پدر و مادرت یا خواهر و برادرت
 نگاه کردی و گفتی دوست دارم؟ چرا؟
 - آیا تا به حال از خود سوال کرده‌ای، از کجا آمده‌ام؟ موطن حقیقی
 من کجاست؟
 - بهترین رابطه‌ای را که هم اکنون دارید با چه کسی است؟
 - در چه هنگامی از ته دل آواز می‌خوانی؟
 - کدام یک از حالات کودکی را هنوز با خود داری؟ چرا؟
 - آیا تا به حال راز کسی را فاش کردی؟ چرا؟
 - از چه کسی مدت هاست که بی‌خبری؟ چرا؟
 - تلخ‌ترین حادثه زندگی‌ات چه بود؟ چرا؟
 - تا به حال به چند نفر گفتی دوست دارم؟ آیا پشیمانی؟ چرا؟

— آیا تا به حال به کسی دروغ گفتی؟ چرا؟ آیا پشیمانی؟
 — آیا از خدا حافظی بدت می‌آید؟ چرا؟
 — آیا فکر می‌کنی از نزدیکان و دوستان چند نفر از تو نفرت دارند؟ چرا؟
 — آخرین باری که از کسی تشکر کردی، کی بود؟
 — فکر می‌کنی آدم قدرشناسی هستی؟
 — آیا فکر می‌کنی از اطرافیان چند نفر تو را دوست دارند؟ چرا؟
 — اگر قرار باشد که یک بار دیگر در قالب حیوانی به دنیا بیایی، چه حیوانی را انتخاب می‌کردی؟ چرا؟
 — اگر هر کسی که بخواهد و بتواند برای صرف شام به خانه‌تان بیاید، چه کسی را دعوت خواهید کرد؟ چرا؟
 — فکر می‌کنی برای اطرافیان مفید هستی؟ چرا؟
 — آیا تا به حال دعا کرده‌ای؟ چرا؟
 — تاکنون چند بار پیش آمده بعد از دیدن عکس خودمان آن را نا زیبا دیدیم؟ چرا؟
 — آخرین باری که با کسی مشاجره داشتید کی بود؟ علت آن چه بود؟ چه کسی برنده شد؟
 — آخرین مرتبه‌ای که برای خود آواز خواندید (با صدای بلند) کی بود؟
 — شب هنگام که می‌خواهید اتومبیلتان را پارک کنید، ناگهان به کنار اتومبیل گرانتیمتی می‌سایید. می‌دانید هیچ کس متوجه نشده است. خسارت اندک‌تر از آن است که اداره بیمه بپردازد. آیا برای صاحب آن اتومبیل یادداشتی می‌گذارید؟

— اگر می‌توانستید نوع و شیوه مرگ خود را انتخاب کنید، چه نوع مرگی را انتخاب می‌کردید؟
 — آخرین باری که با صدای بلند برای دیگران نماز خواندید، کی بود؟
 — آیا هدف‌های معین دور و دراز مدتی دارید؟ یکی از آنها را نام ببرید و بگویید برای رسیدن به این هدف، چه نقشه یا برنامه‌ای دارید؟
 — اگر نامزدتان پیش از ازدواج با شما، در یک تصادف رانندگی معلول و فلج می‌شد، آیا با او ازدواج می‌کردید یا نامزدیتان را به هم می‌زدید؟
 — اگرانقدرترین خاطره زندگیتان چیست؟ چرا؟
 — آیا هیچ وقت نفرت کسی را به دل گرفته‌اید؟ در صورت جواب مثبت به چه دلیل و به چه مدت؟
 — اگر می‌دانستید در مدت یک هفته، جنگ اتمی در خواهد گرفت، چه می‌کردید؟
 — چه چیز بزرگترین توفیق زندگیتان شمرده می‌شود؟ چرا؟
 — لذت‌بخش‌ترین رویای شما چه بوده؟
 — وحشتناک‌ترین کابوسی که دیده‌اید چه بوده؟
 — آیا هیچ گاه کاری از شما سرزده که خودتان آن را خلاف اخلاق بدانید؟ چه کاری؟
 — آیا دوستان نزدیکتان معمولاً از شما کوچک‌ترند یا بزرگتر؟
 — فرض کنید خانه‌تان یا همه دار و ندارتان دچار آتش‌سوزی می‌شد، پس از نجات خودتان و عزیزانتان، فقط آن قدر فرصت

داشتید که می توانستید یک قلم بردارید، آن شیئی چه خواهد بود؟
 - اگر می توانستید فردا صبح با یک توانایی یا خصیصه دلخواه بیدار شوید، کدام قدرت یا ویژگی را انتخاب می کردید؟
 - اگر راهی را می شناختید که دارایی تان را پس از مرگتان برای عظیم ترین خیر و صلاح بشریت به مصرف برسانید، آیا حاضر بودید چنین خدمتی را انجام دهید و کمترین مبلغ را برای اعضای خانواده تان بجا نهید؟

- آیا ترجیح می دهید در کنار مردان باشید یا زنان؟ چرا؟
 - آیا نزدیکترین دوستانتان بیشتر زن هستند یا مرد؟ چرا؟
 - اگر می توانستید با استفاده از اسباب بازی های ترسناک (مثلاً صورتک های شبیه غول های وحشت انگیز) آدم ها را بترسانید، آیا این کار را می کردید؟ چرا؟

- آیا شخص یا اشخاصی هستند که آنقدر مورد غبطه شما باشند که بخواهید جای آنها باشید؟ این اشخاص چه کسانی هستند؟
 - آیا هرگز به فکر افتاده اید که کاشکی جنسیت دیگری داشتید؟ چرا؟

- فرض کنید این قدرت را دارید که فقط با فکر کردن به مرگ افراد و دو مرتبه تکرار عبارت «خدا حافظ» افراد را بپخشید، آن اشخاص نیز به مرگ طبیعی می مردند و احدی به شما ظنن نمی شد، آیا اوضاع و شرایطی وجود دارد که بخواهید برای حل مسایل آن، از این قدرت استفاده کنید؟

- اگر می توانستید ۹۰ سال عمر کنید و برای ۶۰ سال باقیمانده از عمرتان، ذهن یا جسم شخص ۳۰ ساله را حفظ کنید، کدام یک را

انتخاب می کردید؟ جسم یا ذهن را؟
 - تعریف شما از غروبی کامل و عالی چیست؟
 - چه کسی را بیش از همه می ستایید و تحسین می کنید؟ آن شخص از چه جهت الهام بخش شماست؟
 - اگر به هنگام تولد فرزندتان می توانستید شغل یا حرفه آینده اش را خودتان انتخاب کنید، آیا این کار را می کردید؟
 - آیا حاضرید، بی نهایت زشت شوید، ولی هزار سال در هر سن و سالی که بخواهید، زندگی کنید؟
 - آیا ارواح حیثیت یا اشباح را باور دارید؟ آیا حاضرید در خانه ای پر و دور افتاده که می گویند ارواح در آن در رفت و آمدند، شبی را تنها بگذرانید؟

- اگر قرار بود همین امشب - بدون مجال تماس با کسی - بمیرید، از گفتن چه چیز به چه کس، بیش از همه متأسف می شدید؟ پس چرا هنوز این مطلب را به او نگفته اید؟

- اگر می توانستید یک سال تمام را در شادی و سعادت مطلق بگذرانید، ولی پس از آن هیچ چیز این تجربه را به خاطر نیاورید، آیا مشتاق این تجربه بودید؟ چرا؟

- متوجه می شوید که فرزند دلیند یک ساله تان - به علت اشتباه ناشی از جابجا شدن در بیمارستان - فرزند واقعی خودتان نیست، آیا می خواهید کودک را معاوضه کنید تا این اشتباه برطرف و اصلاح شود؟

- فکر می کنید که صد سال دیگر آیا جهان جای بهتری خواهد بود یا بدتر؟ چرا؟

— آیا ترجیح می‌دهید عضوی از یک تیم ورزشی در سطح جهانی باشید یا قهرمان ورزشی تک نفره؟ چرا؟

— غلبه بر کدام ناراحتی یا غم کودکی برایتان دشوارتر از همه بوده است؟

— اگر در آزمونی مهم مشاهده می‌کردید که کسی قلب می‌کند، چه می‌کردید؟ چرا؟

— اگر می‌توانستید یک واقعه تاریخی را تغییر دهید چه واقعه‌ای را تغییر می‌دادید؟ چرا؟

— چه اندازه انرژی مصرف می‌کنید تا بر دیگران اثر مثبت بگذارید؟ چرا؟

— کار خلاف اخلاق از نظر شما چه نوع کارهایی است؟

— آیا می‌توانید تصور کنید بعدها که به امروزان خواهید نگریست چه نظری دارید؟ چرا؟

— آیا برای انتخاب همسر به عقل تکیه می‌کنید یا به احساس؟ چرا؟

— وقتی دوستانتان روی حرفتان حرف بزنند یا دل‌سردتان کنند، تا چه اندازه نسبت به آنها بخشنده‌اید و آنها را مورد عفو قرار می‌دهید؟

— آیا دوست دارید مانند یک قهرمان بمیرید یا ترجیح می‌دهید در رختخوابی نرم و آرام بمیرید؟ چرا؟

— آیا نظرات و پیشنهاداتتان تأثیر زیادی بر دوستانتان می‌گذارد؟ چرا؟

— آیا از سر ضرورت یا عشق حاضرید زندگیتان را برای یکی از نزدیکانتان به خطر بیندازید؟

— دوست دارید پس از مرگ چگونه شما را به خاطر آورند؟

— اگر مجبور باشید به یکی از این دو کار دست بزنید کدام را انتخاب می‌کنید؟ گدایی در خیابان - دستبرد زدن به یک مغازه؟

— در قیاس با کل افراد، خود را تا چه اندازه زیبا، با هوش یا با شخصیت می‌دانید؟ چرا؟

— دوست دارید در مراسم ختم شما چه سخنانی گفته شود و چه کسی صحبت کند؟

— اگر مبلغ هنگفتی به شما بدهند، آیا حاضرید یک کاسه سوپ را که سوسکی در آن افتاده بخورید؟

— فکر می‌کنید پنج سال دیگر سرگرم چه کاری می‌باشید؟

— اولین باری که به خودکشی فکر کرده‌اید چند ساله بودید؟ چرا؟

— آخرین بار که از ته دل قهقهه زدید، کی بود؟ چرا؟

— اگر اجازه داشتید از یک شخص مهم و موقر چند سوال کنید، آن شخص که بود؟

— اگر اجازه داشتید سه سوال از همان شخص مهم و موقر می‌کردید، سه سالتان چه بود؟

— آیا تا به حال آرزوی مرگ کسی را کرده‌اید؟ چرا؟

— آیا دوست دارید عمر جاودانه داشته باشید؟ چرا؟

— دوست دارید وقتتان را با چه اشخاصی بگذرانید؟ چرا؟

— کدام ویژگی را در یک دوست می‌جوید؟ چرا؟

— وقتی از شما تحسین می‌شود، آیا آن را تصدیق می‌کنید یا می‌گویید حقیقتاً سزاوار این تمجید نیستید؟ چرا؟

— آیا معمولاً این شماست که در آشنایی و آغاز دوستی پیشقدم

می‌شوید یا صبر می‌کنید تا به سوی شما گام بردارند؟
- آیا احساس می‌کنید بر زندگی افرادی که با آنها به نوعی تماس دارید، تأثیر زیادی می‌گذارید؟

- اولین بار که به مرگ فکر کرده‌اید چند ساله بودید؟ چرا؟
- مرگ کدام یک از عزیزانتان برایتان آزار دهنده‌تر بود؟
- بزرگترین پیروزی که در زندگی نصیب شما شد چه بود؟
- به هنگام گفتگو، بیشتر شنونده هستید یا گوینده؟ چرا؟
- آیا بیشتر مواقع فقط در کمال ادب و نزاکت چیزهایی را می‌گویید که حرف دل‌تان نیست؟ چرا؟

- آیا حاضرید برای بهترین دوستانتان که مثلاً با یک عابر پیاده تصادف کرده، شهادت دروغ بدهید؟ چرا؟
- پیش از گرفتن شماره تلفن، آیا درباره آنچه می‌خواهید بگویید، فکر می‌کنید؟ آیا کلماتتان را انتخاب می‌کنید؟

- اولین بار که به سألۀ ازدواج فکر کردید، چند ساله بودید؟
- اگر به همراه دوستی به سینما رفته باشید و در اواسط فیلم متوجه شوید که اصلاً نمی‌توانید تماشای فیلم را تحمل کنید، آیا سالن سینما را ترک می‌کنید؟
- در ازای مبلغ هنگفتی آیا حاضرید بهترین دوست خود را نبینید یا با او صحبت نکنید؟

- چه چیز زندگیتان را بیش از هر چیز دوست دارید؟ چرا؟
- آیا هیچ گاه از کسی به این دلیل که خوش اقبال‌تر یا موفق‌تر از خودتان است، انزجار داشته‌اید؟
- اگر شخصی در قبال دریافت اطلاعات محرمانه‌ای مربوط به

محل کارتان، مبلغ هنگفتی به عنوان رشوه پیشنهاد کند، آیا این مبلغ را می‌پذیرید؟ با این فرض که این راز آشکار نمی‌شود؟

- اگر می‌توانستید با خراشی نازیا بر چهره‌تان - مثلاً از فاصله دهان تا چشم - میزان هوش خود را ۴۰٪ بالاتر ببرید، با این فرض که هرگز این راز آشکار نمی‌شود، آیا این کار را می‌کردید؟
- به نظر شما چه مسایلی خصوصی‌تر از آن است که بتوان درباره‌اش با دیگران گفتگو کرد؟

- روزی چند مرتبه در آینه با شوق به خود نگاه می‌کنید؟
- اگر مجبور شدید بین کور بودن یا کر شدن یکی را انتخاب کنید، کدام را انتخاب می‌کردید؟

- آیا حاضرید با انسانی والا ولی نازیبا ازدواج کنید؟
- آخرین مرتبه‌ای که بدون اجازه چیزی را برداشتید، کی بود؟
- آخرین باری که نزد کسی گریسته‌اید، کی بود؟ آن شخص کی بود؟

- فرض کنید یکی از عزیزان نزدیکتان به طرز وحشیانه‌ای کشته شده و شما قاتل را می‌شناسید، ولی قاتل تیرۀ می‌شود. آیا شخصاً از او انتقام می‌گیرید؟ چرا؟

- در یک رابطه به چه چیز بیش از هر چیز دیگر اهمیت می‌دهید؟
- اگر پی می‌بردید که ظرف چند روز آینده خواهید مرد، از بابت چه چیزهایی متأسف می‌شوید؟

- اگر قرار بود دو سال آینده را با شخصی درون خانه‌ای در مدار قطب جنوب - با تمام وسایل مورد نیاز - بگذرانید، میل داشتید چه کسی را با خود به آنجا ببرید؟

— فرض کنید شش ماه پس از نامزدی تان متوجه می شوید نه تنها دیگر عاشق نامزدتان نیستید، بلکه ابداً نمی توانید در کنارش احساس خوشبختی کنید. اگر مطمئن باشید که جدایی تان از او موجب می شود که خودکشی کند، چه خواهید کرد؟

— در یک لحظه رعب آور و ترساک که برایتان پیش می آید، به طور ناخودآگاه نام چه کسی را صدا می زنید؟

— اگر دوستان و آشنایان تان می خواستند صادقانه و با صراحت به شما بگویند که درباره تان چگونه می اندیشند، آیا میل داشتید این کار را بکنند؟

— فکر می کنید میان صد نفر از مردم، زندگی چند نفر رضایت بخش تر از زندگی خودتان است؟
— آیا در سه ماه گذشته با چه کسی گفتگوی دلپذیری داشته اید؟ چرا؟

— اگر پس از مرگ، جسمتان را به جنگلی دور دست می بردند، ناراحت می شدید؟ چرا؟

— کدام یک را ترجیح می دهید: یک زندگی سرشار از شور و هیجان و شمع و آندوه و ماجراجویی و شکست و موفقیت، یا یک زندگی آرام و امن و قابل پیش بینی میان عزیزان بدون شکستی بزرگ یا موفقیتی چشمگیر؟

— آیا «نه» گفتن را آن قدر دشوار می یابید که تمام مدت سرگرم انجام کارهایی هستید که تمایلی به انجامشان ندارید؟ چرا؟

— آیا حاضرید مبلغ قابل توجهی پول بگیرید و سرنان را بتراشید و بدون کلاه به فعالیت های روزانه ادامه دهید بی آن که دلیل تراشیدن

موی خود را به کسی بگویید؟

— اگر قادر بودید فردا صبح در جسم شخص دیگری بیدار شوید، آیا این کار را می کردید؟ در جسم چه کسی بیدار می شوید؟

— مهمترین شخص زندگیتان کیست؟ چرا؟

— آیا حاضر بودید یک سال تمام تا زیرگردن فلج باشید تا یکی از نزدیکانتان از مرگ حتمی نجات پیدا کند؟ مشروط به این که مطمئن باشید که بهبودی تان پس از یک سال قطعی خواهد بود.

— اگر می توانستید هر چیزی درباره شیوه تربیت و بزرگ شدن خود را تغییر دهید، چه چیز را تغییر می دادید؟

— آیا دوست دارید تاریخ دقیق مرگ خود را بدانید؟
— چه چیز در نظرتان آن قدر جدی است که ابداً نباید درباره اش شوخی کرد؟

— آیا هیچ گاه در انتظار عمومی تُف می کنید یا بینی تان را می گیرید یا دندانان را با خلال تمیز می کنید؟ چرا؟

— دوستی، صداقت و مصرا نه می خواهد عقیده شما را درباره چیزی بداند ولی شنیدن عقیده واقعی شما به احتمال زیاد برایش دردناک خواهد بود، مثلاً دوستان هترمند و نقاش است و می خواهد نظرتان را درباره موفقیت کارهایش بداند، به نظر شما برای او کوچکترین شانس موفقیت وجود ندارد، در این موقعیت چه می کنید؟

— آخرین مرتبه ای که به تنهایی گریسته اید، کی بود؟ بهانه گریه تان چه بود؟

— اگر پدر و مادر تان علیل شده بودند و تنها راه چاره آن بود که یا

آنها را به خانه بیاوریدشان یا به خانه سالمندان ببرید، ضمن آن که همسران یا آوردن آنها به خانه مخالف بود، چه می‌کردید؟

— اگر در میهمانی شام در منزل دوستان هنگام غذا خوردن در ظرف سالادتان، یک سوسک مرده پیدا می‌کردید، چه می‌کردید؟

— اگر می‌توانستید به مدت یک ماه بدون محدودیت مالی به هر کجای دنیا سفر کنید، به کجا می‌رفتید و چه می‌کردید؟

— آیا حاضر بودید که پنج سال از طول عمرتان کاسته شود ولی بی‌نهایت زیبا و جذاب شوید؟

— اگر این توانایی را داشتید که خود را به گذشته افکنید و به امروز باز نگردید، آیا این کار را می‌کردید؟ به کدام مرحله از عمرتان می‌رفتید؟

— آیا هیچ‌گاه به خودکشی فکر کرده‌اید؟ چه چیز آن قدر برایتان مهم است که بی‌آن زندگی در نظرتان ارزش زیستن ندارد؟

— یک مرد ثروتمند به شما پیشنهاد می‌کند که اگر در خیابانی پر ازدحام چهار دست و پا طول خیابان را بخزید، و در عوض آن مبلغ هنگفتی را به سازمان خیریه مورد علاقه‌تان اهدا کند، آیا این کار را می‌کردید؟

— آیا دوست داشتید به دوران کودکی باز می‌گشتید؟ چرا؟
— به چه بهانه‌ای حاضرید همسران به مدت پنج سال از شما دور باشد؟

— آخرین باری که به خود دشنام دادید کی بود؟ چرا؟

— آخرین باری که به دیگری دشنام دادید کی بود؟ چرا؟

— آخرین باری که شکست خوردید کی بود؟ چرا؟

— وقتی شما به خاطر لظنی که به کسی کرده‌اید، مورد قدردانی قرار نگیرید، چه واکنشی نشان می‌دهید؟

— آیا دوست دارید در سن سی سالگی متوقف شوید و مراحل کهنسالی‌تان چنان آرام طی شود که دو هزار سال عمر کنید؟ چرا؟ از سن نوجوانی به بعد، احساس می‌کنید در کدام سه سال زندگیتان بیشترین رشد شخصی و دگرگونی را تجربه کرده‌اید؟

— اگر در آزمونی مهم، پاسخ سوالی را نمی‌دانستید و به راحتی می‌توانستید تقلب کنید و با نگاه کردن به ورقه یک نفر دیگر جواب درست را ببینید، آیا این کار را می‌کردید؟

— اگر می‌توانستید جنسیت و شکل ظاهری نوزادتان را که به زودی متولد می‌شود را انتخاب کنید، آیا این کار را می‌کردید؟

— وقتی در مجلسی، جمعی به شما خیره می‌شوند، شما چه احساسی می‌کنید؟ چرا؟

— آیا کاری هست که مدت‌ها رویای انجامش را در سر پرور داده‌اید؟ پس به چه دلیل هنوز آن را به انجام نرسانده‌اید؟

— فرض کنید می‌دانید ظرف سه ماه از مرضی غیر قابل علاج خواهید مُرد، آیا اجازه می‌دهید که شما را منجمد کنند، با علم به این که این فرصت را خواهید یافت که پس از هزار سال، دیگر بار زنده شوید و زندگی گسترده و طول عمر داشته باشید؟

— در زندگیتان بیش از هر چیز از بهر چه می‌کوشید؟ توفیق، امنیت، عشق، قدرت، هیجان، دانش یا چیزی دیگر.

— اگر می‌دانستید که کسی بیشتر از یک سال دیگر به طور ناگهانی خواهد مرد، کدام بخش از شیوه زندگیتان را تغییر می‌دادید؟

— اگر متوجه می شدید که نزدیکترین دوستان در کار قاچاق مواد مخدر است، چه می کردید؟

— آیا درخواست کمک برایتان آسان است؟ چرا؟

— اگر با حذف یکی از انگشتان در برابر همه بیماری ها مصونیت می یافتید، آیا حاضر بودید به این جراحی تن در دهید؟

— آیا دوست دارید مشهور شوید؟ از چه طریقی؟

— **تشیع جنازه خود را چگونه تصور می کنید؟ آیا برایتان مهم است که مردم به هنگام مرگتان عزاداری کنند؟**

— در بیابانی دور دست یک مار افعی پدر و بهترین دوست شما را نیش می زند و شما فقط یک پادزهر دارید، آیا به پدرتان تزریق می کردید یا به دوستان؟ چرا؟

— آیا احساس می کنید اندرز پیران به علت تجربه شان ارزش خاصی دارد؟

— آخرین باری که سر کسی جیغ کشیده اید کی بود؟ به چه دلیل این کار را کردید؟ آیا بعداً متأسف شدید؟ چرا؟

— آیا حاضرید به مدت یک سال هر شب خوفناکترین کابوس ها را ببینید، ولی پس از یک سال وضع مالی تان به طرز چشمگیری عوض شود؟

— از چه چیزی بیشتر از همه می ترسید؟ چرا؟

— با خواندن این کتاب می خواهی به چه نتیجه ای برسی؟

— از همه بیشتر می ترسی که دیگران چه مطلبی را در باره ی تو بفهمند؟

— بزرگترین دروغی که تاکنون به خودت گفته ای کدام است؟ چرا؟

— فکر می کنی چه مانعی تو را از انجام کارهایی که لازم است برای دگرگونی زندگی ات انجام دهی، باز می دارد؟

— چه رنجش ها و زخم های کهنه، خشم یا پشیمانی هایی را در قلبت نگه داشته ای؟ نام ببر! چرا؟

— چه رویدادی باید پیش بیاید تا بتوانی خود و دیگران را ببخشی؟ چرا؟

— چه داستانی در باره ی خود ساخته ای که شرایط کنونی زندگی ات را وصف می کند؟

— پس از آزمایش های دقیق پزشکی، دکتر شما می گوید که متأسفانه دچار سرطان شده اید یک هفته بعد همان دکتر با شما تماس می گیرد و می گوید: متأسفانه اشتباه شده و شما سالم هستید! اولین کلمه ای که شما به دکتر می گوید چیست؟

— آیا هرگز اعتقادات به خدا را مورد بررسی قرار داده ای؟ چرا؟

— آیا خودت را فرد با ایمانی می دانی؟ چرا؟

— آیا خودت را فرد بی ایمانی می دانی؟ چرا؟

— اگر می دانستی که فقط یک سال از عمرت باقی مانده است، آیا همین کارهایی را می کردی که اکنون می کنی؟ چرا؟

— آیا حاضرید سر بریدن یک گوسفند را به طور کامل نگاه کنید؟ چرا؟

— آخرین دروغی که گفتید کی بود؟ چرا؟

— آخرین دروغ مصلحتی که گفتید کی بود؟ چرا؟

— عشق بدون قید و شرط یعنی چه؟

— آپاکسی را بدون قید و شرط دوست داشته اید؟ چرا؟

— در زندگیتان از چه چیزی بیش از همه شاکرید؟ چرا؟

— وقتی جمعی از دوستانان در یک رستوران برایتان «تولدت مبارک» بخوانند، چه واکنشی نشان می‌دهید؟

— فکر می‌کنید از کدام شکنجه روانی بیش از هر چیز رنج بکشید؟ چرا؟

— آیا دوست دارید همسران از شما زیباتر و با هوش‌تر باشند؟ چرا؟

— آیا حاضرید همسران یک سال از شما دور باشد ولی در عوض به شما گفته می‌شد که در این مدت از آرامشی ژرف برخوردار خواهید بود؟

— مهم نیست که بتوانید به اجداد خود افتخار کنید، مهم این است که آیا آنها می‌توانند به شما افتخار کنند؟

— دوست خوبی با نیت خیر لطفه‌ای را تعریف می‌کند که به دلیلی شما ناراحت می‌شوید؟ چگونه واکنش نشان می‌دهید؟

— آیا می‌توانید در حضور یک جمع به دستبویی بروید؟
— اگر قالیچه حضرت سلیمان را در اختیار داشتی، به کجا سفر می‌کردی؟ چرا؟

— یک آینه رویروی چهره خود بگیرید. از او بپرسید که تو کیستی؟ چه احساسی می‌کنید؟

— حکایت زیر چه پیامی برای شما دارد:

او گفت: بیایید تا نزدیک لبه!

آنها گفتند: ما می‌ترسیم.

او گفت: بیایید تا نزدیک لبه!

آنها آمدند.

او، آنها را هل داد... و آنها پرواز کردند!!

— تنها کسانی به خلوت حق راه می‌یابند که دوبار متولد شوند؛ آیا شما دوبار متولد شده‌اید؟ چگونه؟

— خردمند، قبل از عمل و نادان، بعد از عمل فکر می‌کند؛ شما چی؟

— چند نفر از ما می‌دانیم به این دلیل دو گوش و یک دهان داریم که دو برابر گوش کنیم و یک برابر حرف بزنیم؟

— از خودت بپرس: آیا منش و رفتار من، ارزش آن را دارد که دیگران آن را الگوی خود قرار دهند؟

— فکر می‌کنی اگر فردا تسبیح جنازه‌ی تو باشد، دیگران از کدام یک از اعمال تو بخوبی یاد می‌کنند؟ یا از کدام عمل تو، بیدی یاد می‌کنند؟

— می‌دانی آبرو یعنی چه؟ آبرو یعنی نظر مردم در مورد تو! آیا تو انسان آبرومندی هستی؟

— ما از آراستگی دیگران لذت می‌بریم! آیا دیگران هم از آراستگی شما لذت می‌برند؟

— شخصی که به آموخته‌هایش نمی‌افزاید، آن را کاهش می‌دهد. شما چی؟!

— ما به احساساتمان محصور می‌شویم، آنها ما را به بازی می‌گیرند و از ما انسان جاهلی می‌سازند. آیا تو انسان جاهلی هستی؟

— فراموش نکن! همه افراد اشتباه می‌کنند، اما تنها افراد نادان اشتباهاتشان را تکرار می‌کنند، آیا تو اشتباهات را تکرار کرده‌ای؟

- در لحظه‌ای به جا و مناسب بگوئید؛ متأسفم! آیا تا به حال به کسی گفته‌ای؟ چه وقت و چرا؟

- تنها اشتباه جامع و کامل؛ اشتباهی است که از آن هیچ چیزی نیاموزی، تو از اشتباهت چه چیزی آموختی؟

- تنها کسانی توانایند که فکر می‌کنند توانایند، آیا تو خودت را انسان توانایی می‌بینی؟

- خنده داره اگر بدانی! پرنده آرزو می‌کند که ای کاش ابر بود و ابر آرزو می‌کند که ای کاش پرنده بود تو آرزو می‌کنی که کدامیک باشی؟ چرا؟

- اعتماد داشتن همچون ریسمان ظریفی است. زمانی که آن را پاره کنی تقریباً غیرممکن است بتوان آن را دوباره به هم متصل کرد.

آیا تا به حال این ریمان را پاره کرده‌ای؟ چرا؟

- انتقام گرفتن، خوشی حقیر ذهن‌های کوچک است، آیا تا به حال از کسی انتقام گرفته‌اید؟

- فقط دو سطح وجود دارد: درجه‌ی یک و درجه‌ی صفر. شما در کدام سطح هستید؟

- خونسرد باشید و به هر کسی فرمان دهید! آیا شما انسان خون‌سردی هستید؟ چرا؟

- بزرگترین پیشرفت انسان آن است که پیوسته خود را بازسازی کند! آخرین باری که خود را بازسازی کردی کی بود؟ کدام صفت خود را بازسازی کردی؟

- یادت باشد: دنیا تغییرناپذیر است، شما باید تغییر کنید، آیا شما تغییر کرده‌ای؟ کی؟

- کسی که به خودش ایمان ندارد، هرگز نمی‌تواند به خداوند ایمان داشته باشد. آیا بخودت ایمان داری؟ چگونه؟

- اذهان بزرگ فرصت‌ها را به وجود می‌آورند اما دیگران به انتظار فرصت می‌نشینند، شما در شمار کدام گروهید؟

- در زندگی با افراد زیادی مواجه می‌شویم گروهی بزرگ و ارجمندند و گروهی دیگر فقط خوب هستند. اما شمار کمی از انسانها هم ارجمندند و هم خوب! شما در شمار کدامیک هستید؟

- خردمند کسی است که می‌تواند با چیزهایی که قادر به تغییرشان نیست، زندگی کند، آیا شما خود را شخص خردمندی می‌دانید؟

- پذیرفتن خطا، زیباترین شیوه‌ای است که نشان می‌دهد عاقل هستید، آیا شما خود را انسان عاقلی می‌پندارید؟

- کسی توانایی رهبر شدن را دارد که می‌تواند برخیزد و فکرش را اظهار کند! آیا شما اینگونه‌اید؟

- حسادت یعنی، عدم اعتماد به خود! آیا شما آدم حسودی هستید؟

- جاهلان و عاقلان، هر دو بی‌ضررند، اما نیمه جاهلان و نیمه عاقلان خطرناک هستند! شما در شمار کدام یک هستید؟ چرا؟

- اگر شما پنجاه دوست دارید، کم است! و اگر یک دشمن دارید، زیاد است! به راستی شما چند دشمن دارید؟ چرا؟

- دوست کسی است که چون دیگران می‌روند، او می‌آید! آیا چنین دوستی داری؟

- می‌دانید رستگاری چیست؟ یعنی، زندگی با خداوند! آیا شما انسان رستگاری هستید؟

— درست زندگی کردن یک هنر است! آیا شما خود را هنرمند می‌دانید؟

— میزان سن هر کسی همانقدر است که احساس می‌کند! اکنون شما چند سال دارید؟ چرا؟

— افرادی هستند که به هرچا می‌روند، شادی را نیز با خود می‌آورند، اما کسانی هستند که چون دور شوند، شادمانی را ارمغان می‌دهند! شما از کدام گروه هستید؟

— در این کره خاکی دو گروه شادمانند؛ اول آنهایی که اصلاً وجدان ندارند، دوم آنهایی که وجدان بیداری دارند! شما از کدام گروه هستید؟

— احساس غرور از شأن و مقام اجدادتان اهمیت ندارد، آنچه که مهم است این است که آیا آنان اگر زنده بودند می‌توانستند از وجود شما احساس غرور کنند؟

— شوخ طبعی یعنی، آنچه که باید می‌داشتید، اما به دست نیاوردید، بخندید! آیا شما انسان شوخ طبعی هستید؟

— نادان می‌گوید: «اینقدر حرف زن» عاقل می‌گوید: اگر لب‌های شما بسته باشند زیباتر خواهد بود! شما چگونه می‌گویید؟

— به نظر شما کدام گل زیباتر است؟ آنکه هدیه می‌شود یا آنکه بر سر مزار می‌گذارند؟ چرا؟

— شما چندین بار در روز به جسم‌تان غذا می‌دهید، به ذهنتان چند بار غذا می‌دهید؟

— سپاسگزاری زبان قلب است! آیا شما انسان سپاسگزاری هستید؟ چگونه؟

— به تمیز توجه کنید تا رسیدن به مقصد به نام می‌چسبد. آیا شما اینگونه‌اید؟ اگر نه چرا؟

— «نه» گفتن، هنر است! آیا شما این هنر را آموخته‌اید؟
— یک نفر می‌گفت: «شب فرا رسیده است» دیگری گفت: صبح در راه است. شما چه می‌گویید؟

— با جهان هماهنگ شدن نشان خردمندی است! آیا خود را انسان خردمندی می‌پندارید؟

— آخرین باری که از ته دل به حماقت خود خندیدید کی بود؟ چرا؟

— آخرین باری که در آینه گریستید کی بود؟ چرا؟
— آخرین باری که در آینه خود را بوسیدید کی بود؟ چرا؟
— اگر نمی‌دانستی چند سال داری، دوست داشتی چند ساله باشی؟

— اگر دعایان برای دستیابی به زندگی راحت‌تر نباشد، دعا کنید قوی‌تر باشید! شما چگونه دعا می‌کنید؟

— عقل واحد شمارش نعمت‌ها و شادی‌هاست! آیا شما خود را آدم با عقلی می‌پندارید؟

— مردم دو گروهند: اول آنهایی که نمی‌توانند بفهمند، دوم آنهایی که نمی‌توانند نفهمند! شما در شمار کدام گروه هستی؟

— آیا وقتتان را صرف کارهای پر معنایی می‌کنید که باعث خرسندی شما می‌شود؟ یا نه! چرا؟

— اگر زندگی‌تان به پایان برسد، آیا آرزو خواهید کرد که ای کاش زمان بیشتری را به گونه‌ای متفاوت سپری می‌کردید؟

— آیا فکر می‌کنید برای خوشحال شدن باید اتفاق خاصی بیفتد؟
— اگر قرار باشد که تا فردا بمیرید و زندگی خود را مرور کنید، چه لحظاتی برایتان بیشتر از همه عزیز است؟ چرا؟
— چقدر پول یا موفقیت لازم دارید که از زندگی راضی شوید؟ آن موقع چه خواهید کرد؟

— آیا برای تو آسان است که با دیگران متفاوت باشی؟ چرا؟
تا به حال حتماً چندین بار مراسم تدفین مرده‌ای را دیده‌اید؟ چه تأثیری روی شما گذاشت؟ بودا فقط یک بار این مراسم را دید و تمام زندگی‌اش تغییر کرد! شما چه تغییری کرده‌اید؟

— مسیح فرمود: انسان واقعی کسی است که در راه عشق گام بردارد، موانع را پشت سر بگذارد و از شکست دل‌سرد نشود، آیا شما خود را انسانی واقعی می‌دانید؟ چرا؟

— انجام نیکی در مقابل نیکی کاری عجیب و دشوار نیست، نیکی حقیقتی آن است که به افرادی خوبی کنیم که به ما آزار رسانده‌اند، آیا تا به حال چنین کرده‌اید؟

— افراد خشمگین هرگز به جهنم نمی‌روند بلکه، جهنم را با خود حمل می‌کنند، آیا شما فرد خشمگینی هستید؟ چرا؟

— خداوند در جاهایی زندگی می‌کند که به او اجازه ورود بدهند؛ آیا در درون خود چنین جایی را احساس می‌کنی؟ چرا؟
— مُردن یعنی در یک وضعیت ماندن، تو چه احساسی به خودت داری؟ زنده‌ای یا مرده‌ای؟

— زندگی‌ام به هدر رفت! این بدترین حرفی است که می‌توانید بزنید، تا به حال چند بار این جمله را بر زبان خود رانده‌اید؟ چرا؟

— تنها زنده بودن زندگی نیست، به زندگی تان نگاه کنید، می‌توانید آن را برکت بنامید؟ چرا؟ می‌توانید آن را هدیه حیات بنامید؟ چرا؟
دوست دارید این زندگی را بارها و بارها از سر بگیرید؟ چرا؟
— عده‌ای گمان می‌کنند که خیلی کار می‌کنند زیرا برای کار سه ساعته یک روز وقت می‌گذارند! آیا شما اینگونه‌اید؟ چرا؟
— زیان‌بارترین عیب‌ها، عیبی است که نزد صاحبش پوشیده باشد آیا عیوب خود را می‌داننی؟

— اگر ندانی که به کجا می‌روی، چگونه توقع داری که به آنجا برسی؟

— مغزهای بزرگ درباره افکار حرف می‌زنند، مغزهای معمولی درباره وقایع حرف می‌زنند، مغزهای کوچک درباره اشخاص حرف می‌زنند. شما درباره چی حرف می‌زنید؟

— برای انسان فهم هیچ توضیحی لازم نیست و برای آدم غیر فهم هیچ توضیحی کافی نیست. شما از کدام گروهید؟

— می‌دانی! یک چهره با نشاط، با یک بشقاب غذا، یک ضیافت کامل راه می‌اندازد، آیا تاکنون چنین ضیافتی راه انداختی؟
— معصومیت، گریز از گناه نیست، معرفت برگناه است. آیا خود را آدم معصومی می‌دانید؟

— خوشدلی به معنای خوش خیالی و فرار از مشکلات نیست، بلکه نشانه‌ی هوش و ذکاوت شماست. آیا شما خود را خوشدل می‌پندارید؟

— روز را می‌سوزانیم و روزگار می‌گذرانیم و ناملش را زندگی گذاشته‌ایم! آیا شما اینگونه‌اید؟

— مفهوم این سؤال را می‌دانی؟ ماهی درباره آب که تمام عمرش را در آن شناور است چه می‌داند؟

زندگی لذت است، از آن بهره ببرد، زیبایی است، تحسینش کنید. شادمانی است، با آن نغمه سردهید. موهبت است، غنیمت شمردید. تعهد است، به آن وفا کنید، نبرد است، با آن مقابله کنید. مصیبت است، بر آن صبر کنید. نعمت است، شکر کنید، شیرین است، نوش کنید. گرفتاری است، تحملش کنید. معصامت، حلش کنید. اندوه است، به آن تن در دهید. هدف است، به دستش آوريد. راز است، کشفش کنید. سفر است، به پایانش برید.

بازی است، با آن بازی کنید. به نظر شما زندگی کدامیک از این تعاریف را دارد؟ چرا؟

— هستند کسانی که زندگی را در دسری پیش نمی‌دانند و هستند کسانی که مرگ را چیزی جز رقص نمی‌دانند! شما در کدام گروهید؟ — بشریت تمام رشد خود را مدیون گروهی انگشت شمار است و نه گروههای بی‌شمار مردم! شما در شمار کدام گروهید؟

— عشق از بخشیدن لذت می‌برد، همان گونه که گل از عطر افشانی لذت می‌برد! خب تا به حال چند نفر را به خاطر عشق بخشیده‌ای؟ — تمام زندگی را در خطی افقی بسر برده‌ای، از گاهواره تا گور! تا به حال چند بار در خط عمودی حرکت کرده‌ای؟ چگونه؟

— خردمندی آن است که بهشت را خود بیافرینی، خردمندی آن است که خود شادی را به خود هدیه کنی! آیا خود را انسان خردمندی می‌یابی؟

— از تو می‌خواهم که قضاوت نکنی و بی داور، زندگی را در گُل

آن به‌ذیری، حیرت خواهی کرد که زندگی در گُل نه خوب است و نه بد! راستی تا به حال چند بار دیگران را قضاوت کرده‌ای؟ و آنان را بد شمرده‌ای؟ چرا؟

— تصور کن که الان مُردی، دوست داری روی سنگ قبرت چی بنویسند؟ چرا؟

— زندگی به موسیقی شبیه‌تر است تا به ریاضیات، ریاضیات وابسته به ذهن‌اند و زندگی در ضربان قلبت ابراز وجود می‌کند. تو زندگی را در کدام یافته‌ای؟ چرا؟

— زنده بودن حرکتی افقی از گاهواره تا گور است و زندگی کردن حرکتی عمودی پسوی اوست. آیا تا به حال زنده بودی با زندگی کردی؟ چرا؟

— دانا آن است که از اشتباهات دیگران می‌آموزد و نادان آن است که از اشتباهات خود می‌آموزد! اکنون تو خود را در شمار کدامیک می‌دانی؟ چرا؟

— خوشبخت کسی است که از دیگران عبرت می‌گیرد و بدبخت کسی است که مایه عبرت دیگران می‌گردد، اکنون تو خود را خوشبخت می‌دانی یا بدبخت؟ چرا؟

— خردمند کسی است که از سر نقصیرات دیگران می‌گذرد، اما اشتباهات خودش را قواموش نمی‌کند، آیا شما خردمندید؟ — اگر همین حالا مرگ شما فرا رسد، بزرگترین تأسف شما چیست؟

— شما در طول تاریخ با دو گروه از انسانها مواجه هستید؛ یک گروه، کارشان تولید ثروت است و گروه دیگر، مصرف‌کننده‌ی این

ثروتند، شما در کدام گروه هستید؟

— جواب این سوال را خیلی فوری بدهید: گل رزی که در زمان حیات به کسی می دهید به مراتب بهتر از گل ارکیده ای است که روی سنگ قبر او می گذارید! حالا چند تا گل رز بدهکاری؟

— چرا با غریبه ها تا این اندازه مؤدبانه و با کسانی که آنها را دوست داریم، تا این حد بی ادبانه رفتار می کنیم؟

— پروانه اغلب فراموش می کند که زمانی کرم بوده است، شما چی؟

— اگر فقط به اندازه گفتن یک جمله به پایان عمر خود وقت داشتید، روی به چه کسی می کردی و چه می گفتی؟

— هیچ نهالی اگر رشد نکند به درختی تبدیل نمی شود، اکنون شما احساس نهال را دارید یا درخت؟

— به این سوال فکر کن و جواب آن را بنویس: اگر قلوه سنگهای ته جوی نباشند، ترنم طریناک آب را چگونه می شنوی؟

— در حال حاضر در زندگی خود نسبت به چه چیزی شکر گزارید؟ چرا؟

— مسافت میان وضع موجود تا وضع مطلوب یعنی، نقد خویشتن! آیا تا به حال خود را نقد کرده اید؟

— تا به حال از ترس حوادث و مشکلات چند بار پشت خداوند قایم شده اید؟

— یک داستان:

سه مرد مشغول چیدن آجر بودند.

از اولی پرسیدند: مشغول چه کاری هستی؟

گفت: آجر می چینم.

از دومی پرسیدند: برای چه کار می کنی؟

گفت: به خاطر پنج دلار.

از سومی پرسیدند: چه کاری می کنی؟

گفت: جهت ساختن یک کلیسای جامع کمک می کنم.

شما کدامیک از افراد بالا هستید؟ و چه کار می کنید؟

— کجا روی؟ از که نالی؟ حجاب تویی! بنده تویی! برکه تویی! آینه تویی! کجا نگری؟

— شما کدام یک هستید؟ یک آتشفشان یا یک فواره کوچک؟

— روی سنگ قبر (ویلیام جیمز) نوشته اند: در اینجا ویلیام آرمیده است که نهایت تلاش خود را مبذول داشت. روی سنگ قبرش چه می نویسند؟

— یادش باشد: مردم سه گروهند: یک گروه اتفاقات را بوجود می آورند، یک گروه نظاره گرند. بگ گروه می پرسند چه شده؟ شما در کدام گروه قرار دارید؟

— در ساراها - اگر چه پرنداند - ترسی نفخته است و در بازها - اگر چه در دسترس باشند - عظمتی وجود دارد! شما چه احساسی دارید؟

سار یا باز؟

— اگر نمی دانستید که چند ساله اید، اکنون خود را چند ساله می پنداشتید؟

— بهترین رابطه ای را که هم اکنون دارید با چه کسی است؟

— آیا خود را فردی سخاوتمند می دانی؟ چرا؟

— تاکنون چند بار با خدای خود خلوت کرده ای؟

— آیا تا به حال از خود سؤال کرده‌ای، از کجا آمده‌ام؟ موطن حقیقی من کجاست؟

— فکر می‌کنی مهمترین فرق میان انسان و گوسفند چیست؟

اکنون به آخرین سوال صمیمانه جواب دهید:

آیا تمام این مطالبی را که خوانده‌اید، برایتان اثری داشته؟

چه تغییری کرده‌اید؟

چرا؟

تصور می‌کنم برای یافتن جوابی مناسب بهتر است سری

به آزمون‌های خودشناسی بزنید!

فصل چهارم

آزمون‌های خودشناسی!

«فهرست آزمون‌های خودشناسی»

- ۵۷۶ شما کی هستید؟
- ۵۸۰ آیا شما آدم فضولی هستید؟
- ۵۸۴ آیا شما خجالتی هستید؟
- ۵۸۹ آیا شما فردی عصبانی هستید؟
- ۵۹۴ چه قدر صبور هستید؟
- ۶۰۰ آیا شما آدم محتاطی هستید؟
- ۶۰۶ آیا شما آدم حدودی هستید؟
- ۶۱۰ چه قدر اعتماد به نفس دارید؟
- ۶۱۸ آیا شما آدم ظاهربینی هستید؟
- ۶۲۲ آیا شما انسان جاه‌طلبی هستید؟
- ۶۲۷ شما در آینده زندگی می‌کنید یا در گذشته؟
- ۶۳۲ آیا شما انسان مستغلی هستید؟
- ۶۴۰ در رابطه با همسرتان، آیا کینه‌جو هستید؟
- ۶۴۴ هنگام مشاجره با دیگران چگونه رفتار می‌کنید؟
- ۶۴۸ شما عاشق کار هستید یا تفریح؟

خود را ارزیابی کنید

که زندگی بدون ارزیابی هیچ ارزشی ندارد!

خوب من!

اکنون به پایان مطالب رسیدیم.

چه خوب است!

که در این بخش با تست‌های مطرح شده خود را بیازمایید و نقاط

ضعف خود را بیابید!

تا در اسرع وقت نسبت به رفع و دفع این نقاط ضعف اقدام نمایید.

مهربانم!

سعی کن هنگام جوابگویی به آزمونهای مطرح شده با آرامش و

صداقت جواب‌های لازم را پاسخ گوئی.

بی‌شک بعد از مطالعه نتایج هر آزمون حیرت‌خواهی کرد زیرا روح

خود را عریان خواهی دید!

خُب، بریم سراغ آزمون...

همکارانش است و همیشه سعی در کمک کردن به آنها دارد.

۳- بعد از ظهر است و شما باید برای یک ساعت دیگر آماده شوید تا با

نامزدتان شام را بیرون صرف کنید چه چیزی به ذهنتان خطور می‌کند؟

الف: فقط یک ساعت وقت دارید تا حاضر شوید در صورتی که نه دوش گرفته‌اید نه لباسی انتخاب کرده‌اید و نه تصمیم گرفته‌اید برای امشب کجا بروید.

ب: اگر عجله کنید، کلاس ورزش خود را نیز از دست نمی‌دهید، هرچند تنها برای ۱۰ دقیقه باشد.

ج: لحظه‌ای را مجسم می‌کنید که با او بر سر میز مخصوصی نشسته و در نهایت اشتیاق راجع به زندگی و آینده خود صحبت می‌کنید.

۴- امروز جشن تولد همسران و در عین حال نخستین سالی است که این روز را در کنار هم جشن می‌گیرید، قصد دارید آن را چگونه برگزار کنید؟

الف: به یک گردش دو نفره خارج از شهر می‌روید.

ب: یک کیک زیبای شکلاتی که روی آن نوشته شده «تولد مبارک» مناسب این روز خاص است تهیه می‌کنید.

ج: دو بلیت برای سینما، بهترین فیلمی را که همسران دوست دارد و اکنون در حال اکران است، فیلمی که مدتها در انتظارش بوده و می‌تواند هدیه جالبی باشد.

د- صمیمی‌ترین دوستان در مورد شما می‌گویند:

الف: هرچند که چهره‌ای جذاب داری اما به نظر من، مدت زیادی را جلو آینه صرف کردن خودت می‌کنی.

«شما کی هستید؟»

بدون مقدمه به سؤالات آتی پاسخ دهید:

۱- شما و دوستانان برای تعطیلات آخر هفته، راهی خارج از شهر می‌شوید، برنامه آن روز به دست شما سپرده می‌شود، پیشنهادتان چیست؟

الف: اکنون زمان جشن گرفتن است، همبرگرها را درآورده و وسایل پخت آنها را آماده می‌کنید.

ب: یک روز آرام و بی‌دغدغه را می‌گذرانید و تمام روز را به استراحت می‌پردازید.

ج: فوری لباس ورزشی را می‌پوشید و می‌گویید: چه کسی آماده است تا والیبال بازی کنیم.

۲- دوستانان شخصیت شما را چگونه توصیف می‌کنند؟

الف: فرزند ته‌تغاری بابا هستید.

ب: اجتماعی و خوش مشرب که همیشه برای میهمانی رفتن و میهمانی گرفتن آماده‌اید.

ج: آدمی جدی که بیپوده گویی نمی‌کند. عاشق همکلاسی‌ها و

ب: تو درست شبیه همه همسن و سالهای خودت هستی دوست داری، گردش کنی، سینما بروی، در تیم ورزش مدرسه شرکت کنی و در شمار لیست مدعوین تمام میهمانی‌ها باشی!

ج: کمی شیطان‌تر از بقیه هستی اما این شیطنت از حد ادب خارج نمی‌شود.

«ارزیابی تست»

اکنون جواب‌های خود را در جدول آتی منظور فرمایید:

سؤال	الف	ب	ج
۱	۵	۳	۱۰
۲	۳	۵	۱۰
۳	۵	۱۰	۳
۴	۱۰	۳	۵
۵	۵	۱۰	۳

«تحلیل نتایج تست»

اگر امتیاز شما بین ۳۵ تا ۵۰ می‌باشد: شما آدمی بسیار جدی و در عین حال منطقی و شاد هستید. و به‌رغم آن که ممکن است در بسیاری از برنامه‌های دوستانه شرکت کنید. اما جدیت و برنامه‌ریزی را در هیچ شرایطی فراموش نمی‌کنید. از نظر شما تفریح جای خود را دارد و کار و درس جای خود!

ترجیح می‌دهید در یک روز تعطیل به گرفتاری دوستان برسید تا

این که به استراحت بپردازید اما به یاد داشته باشید که زندگی کردن برای خود نیز عالمی دارد و بهتر است چندان هم از آن غافل نشوید. جدی و معقول بودن در امور، بسیار خوب است. اما کمی هم با نشاط و بی‌خیال زندگی کردن مشکل‌ساز نخواهد شد و زندگی را در کام شما شیرین‌تر می‌کند.

اگر امتیاز شما بین ۲۰ تا ۳۵ باشد: چنانچه قرار به برگزاری یک میهمانی باشد، مطمئناً شما در رأس لیست مدعوین قرار دارید شما در شمار آن گروه از افرادی هستید که شادی را با اعماق وجود خود حس کرده و دیگران را نیز از آن بی‌بهره نمی‌سازید. حتی حرکات دستهای شما، گویای احساس درونتان است به‌واقع زمانی که شاد هستید دوست دارید دیگران را نیز از این شادی بهره‌مند سازید. شادیتان مستمر باد!

اگر جمع امتیازات شما کمتر از ۲۰ باشد: شما عاشق بی‌برنامگی و هرچه پیش‌آید خوش‌آید هستید و به‌نظر شما زندگی بی‌معنا تر از آن است که بخواهید برای کارهای خود برنامه داشته باشید. باید روزها را برای تفریح و استراحت گذاشت و شبها را برای خواب. شما پیرو «زندگی زیباست!» هستید.

شما به دنبال انجام کارهای راحت و در عین حال پر از تفریح استراحت برای خود هستید شما دارای شخصیتی شیرین، اما از نظر دیگران «لوس» هستید! چون فقط به فکر استراحت و راحتی خود هستید، شما دارای شخصیتی شیرین می‌باشید ولی لطفاً کمی هم «دگرخواه» باشید با این تفکر می‌توان راحت و خوش زندگی کرد و بیشتر محبوب و مورد اعتماد دیگران بود!

آنها می‌زنید؟

بله

خیر

ع در اتوبوس یا تاکسی نشسته‌اید و فرد کناری شما مشغول مطالعه روزنامه یا کتابی است در این شرایط چه می‌کنید؟
- مستقیماً به آنچه او مطالعه می‌کند خیره شده و شما هم همراه او مطالعه می‌کنید.

- گاهی نگاهی دزدکی می‌کنید تا ببینید او چه چیزی مطالعه می‌کند.
- کاملاً بی تفاوت رفتار می‌کنید.

۷- اگر شما بدانید که یکی از آشنایان رازی دارد، چه می‌کنید؟

- هرطور شده سعی می‌کنید سر از کار او درآورید.

- اگر صحبتی درباره آن پیش بیاید، کنجکاو می‌شوید.

- فکر می‌کنید راز یک مسئله خصوصی است و ارتباطی به هیچ کس ندارد.

۸- اگر جایی دعوا یا تصادفی شده باشد، آیا نزدیک می‌شوید تا بدانید موضوع از چه قرار است؟

بله

خیر

۹- آیا معمولاً درباره قیست و محل خرید دوستانتان پرس و جو می‌کنید؟

بله

خیر

۱۰- آیا تا به حال کیف دیگران را بدون اجازه‌شان جست و جو کرده‌اید؟

بله

خیر

جمع‌بندی امتیازات:

برای هر جواب بله (۱۰) امتیاز و جواب خیر (۰) امتیاز منظور فرمایید.

«آیا شما آدم فضولی هستید؟»

برای آنکه بدانید شما فضول هستید یا نه به سئوالات آتی با دو گزینه؛ (بله - خیر) جواب دهید.

۱- تصور کنید که صبح خواب مانده‌اید و دیرتان شده است. هنگام خروج از خانه صدای دعوی همسایه را می‌شنوید، آیا می‌ایستید تا ببینید موضوع از چه قرار است؟

بله

خیر

۲- اگر وارد رستورانی شوید و یکی از دوستان را ببینید که با غریبه‌ای آنجاست، آیا کنجکاو می‌شوید که غریبه چه کسی است؟

بله

خیر

۳- با دوستان مشغول مکالمه تلفنی هستید که مجبور می‌شوید مدتی منتظر بمانید تا او به مکالمه دیگری پاسخ دهد، وقتی برمی‌گردد از او می‌پرسید که با چه کسی صحبت می‌کرد؟

بله

خیر

۴- به منزل دوستان رفته‌اید و او برای انجام کاری از اتاق خارج می‌شود نامه‌ای را روی میز او می‌بینید آیا نگاهی به متن نامه می‌اندازید؟

بله

خیر

۵- اگر رمز عبور شناسه دوستانتان را داشته باشید آیا سری به ایمیل‌های

لطفاً امتیازات خود را جمع کرده و حاصل آن را در ارزیابی آتی ملاحظه فرمایید!

ارزیابی خودتان:

اگر جمع امتیازات شما از (۰ تا ۳۰) باشد:

شما اساساً اهل دخالت و فضولی در کار دیگران نیستید و این ویژگی امتیاز بزرگی برای شما محسوب می‌شود. مسایل خصوصی دیگران برای شما جالب نیست و به خودتان اجازه نمی‌دهید که به مسایل خصوصی دیگران وارد شوید.

شما به دیگران احترام می‌گذارید و در مورد مسایلی که به شما ارتباطی پیدا نمی‌کند کنجکاوی به خرج نمی‌دهید. دوستان و نزدیکان شما به بهانه این ویژگی که در شخصیت شما جاری است به شما اطمینان زیادی دارند شما به سبب همین خصلت از احترام و محبوبیت شایسته‌ای در اجتماع برخوردار می‌باشید. به شما تبریک می‌گوییم و تعالی روحتان را مسئلت داریم.

اگر جمع امتیازات شما از (۳۵ تا ۷۰) باشد:

شما طبیعتاً فرد کنجکاوی هستید، اما تلاش می‌کنید که زیاد در کارهای دیگران دخالت نکنید اما گاهی نمی‌توانید این احساس را مدیریت و کنترل کنید و گاهی یک فضولی کوچک در امور خصوصی دیگران می‌کنید اما خوشبختانه این کار مستمر و همیشگی نیست.

یادتان باشد: زیاده‌روی در کنجکاوی تبدیل به فضولی می‌شود و این مهم شما را گاهی دچار دردسر می‌کند و مردم دوست ندارند که کسی

در کارهای خصوصی آنان دخالت کند.

فراموش نکنید: اگر شما به عنوان فردی فضول در جمع دوستان و آشنایان معروف نشده‌اید، احتمال این‌که در آینده چنین لقبی به شما بدهند، وجود دارد، مراقب باشید!

اگر جمع امتیازات شما از (۷۵ تا ۱۰۰ امتیاز) باشد:

شما بسیار مشتاق هستید که همه چیز را درباره همه کس بدانید و برای این کار هرچه از دوستان برپایه انجام می‌دهید. شما از آن گروه افراد هستید که همیشه مراقب دیگران هستند، فال‌گوش می‌ایستند و حتی بعضی مواقع مستقیماً از دیگران درباره مسایل خصوصی شان سؤال می‌کنند. روان‌شناسان کنجکاوی را «کودکی‌های» فضولی می‌دانند. به یاد داشته باشید که کنجکاوی برای دستیابی به آگاهی عالی است. اما فضولی.....؟!

- با اینترنت مشغول می شوید (۱۵)
- به موسیقی گوش می کنید (۲۵)
- در خصوص مشکلات و مسایلی که پیش آمده صحبت می کنید (۵)
- ۴- در انتخاب مدل لباس کدام مورد دربارۀ شما صدق می کند؟
- از میان مدل های قدیم و جدید هرچه دوست دارید انتخاب می کنید (۱۰)

- هرچیزی که پوشش محسوب شود کافی است (۲۰)
- آخرین مدل روز را می خرید (۰)
- معمولاً از آنچه در جامعه مد است پی خبر هستید (۱۵)
- ۵- اگر به یک مهمانی دعوت شوید که عده زیادی غریبه حضور دارند:
- حتماً می روید تا با افراد جدید آشنا شوید (۰)
- مهمانی با حضور آن همه غریبه، هرگز نخواهید رفت (۲۵)
- شاید بروید. چون بهتر از ماندن در خانه است (۱۰)
- ۶- در کدام یک از موقعیت های زیر احساس راحتی بیشتر می کنید؟
- مکان های شلوغ و پرجمعیت (۱۱)
- مکان های خلوت (۲۰)
- مکان هایی که به جز آشنایان، افراد غریبه در آن نباشند (۱۵)
- جایی که کاملاً تنها باشید (۲۵)
- ۷- کدام رنگ را از میان رنگ های زیر بیشتر دوست دارید؟
- مشکی (۲۰)
- خاکستری (۲۵)
- قرمز (۱۵)
- آبی (۱۰)

«آیا شما خجالتی هستید؟»

بدون مقدمه سؤالات را بخوانید و امتیازات منظور شده در جواب ها را جمع بندی کنید.

- ۱- وقتی شما در میان یک جمع شلوغ قرار می گیرید چه رفتاری از خود نشان می دهید؟
- معمولاً ساکت می مانید (۲۰)
- معمولاً پرحرفی می کنید (۵)
- معمولاً حرفی برای گفتن پیدا می کنید (۱۵)
- معمولاً نظرات مختصری را بیان می کنید (۱۰)
- ۲- وقتی در کلاس درس هستید:
- معمولاً در ردیف عقب می نشینید تا پرحرفی کنید (۵)
- معمولاً در گوشه ای از کلاس می نشینید (۲۰)
- آن قدر حرف می زنید تا معلم عصبانی شود (۱۰)
- زمانی که نیاز به کمک دارید صحبت می کنید (۱۵)
- ۳- معمولاً وقت خود را در منزل چگونه می گذرانید؟
- معمولاً با تلفن صحبت می کنید (۰)

۸- معمولاً هر چند وقت یکبار با خانواده تان بیرون می روید؟

- خیلی به ندرت (۲۵)

- فقط وقتی قرار باشد به رستوران بروید (۲۰)

- همیشه (۵)

- گاهی اوقات (۱۰)

۹- در میان حیوانات زیر کدامیک را بیشتر دوست دارید؟

- گربه (۲۵)

- سگ (۱۰)

- میمون (۰)

- پرندگان (۵)

۱۰- شما معمولاً در برخورد با دیگران با چه مشخصه‌ای شناخته می شوید؟

- دوستانه و صمیمی (۵)

- خنده رو و بشاش (۰)

- سرد و بی تفاوت (۲۰)

- عبوس و گرفته (۲۵)

جمع امتیازات: اکنون امتیازات جواب های داده شده را با هم جمع کنید.

«ارزیابی خود»

- اگر جمع امتیازات شما (از ۰ تا ۲۰) باشد:

زندگی شما کاملاً شکل اجتماعی دارد و بدون دیگران و رابطه با آنها شما تقریباً مریض خواهید شد.

برای شما گذراندن وقت با دیگران یک امر حیاتی محسوب می شود و به هیچ وجه دوست ندارید تنها باشید.

شما، بودن در جاهای شلوغ را بسیار دوست دارید و در هر جمعیتی که قرار بگیرید آن قدر شلوغ می کنید که توجه همه حاضرین را جلب خواهید کرد. شما به افسردگی کاملاً مصونیت دارید و این یک خبر خوب برای شماست.

برایتان روزهایی سرشار از شادی آرزو می کنیم.

- اگر جمع امتیازات شما (از ۴۵ تا ۱۰۰) باشد:

به نظر می رسد زندگی اجتماعی برای شما در درجه اول اهمیت قرار ندارد، البته به این معنی نیست که شما از مردم متنفرید. فقط دوست ندارید همیشه و همه جا در اطرافتان پر از افراد غریبه باشد و ترجیح می دهید حتی در شرایطی که این غریبه ها حضور دارند فاصله تان با آنها حفظ شود.

اما در مجموع، بودن با دیگران و در میان جمع بودن را به تنهایی ترجیح می دهید. هر چند گاهی عکس این موضوع اتفاق می افتد اما سعی کنید از جاده اعتدال خارج نشوید.

اگر جمع امتیازات شما (از ۱۰۵ تا ۱۷۵) باشد:

شما علاقه چندانی به دیگران و ارتباط داشتن با آنها ندارید. شما هنوز به مرحله جامعه گریزی نرسیده اید ولی به نظر می رسد فاصله چندان زیادی با آن ندارید. شما علاقه زیادی به جمع ندارید و بودن با دیگران برایتان کسالت بار است اگر این روش ادامه پیدا می کند

می تواند در نهایت منجر به انزوای کامل اجتماعی برای شما شود که به هیچ وجه وضعیت مناسبی نیست.

سعی کنید اول خود و بعد دیگران را ببخشید آن گاه شاهد خواهید بود که چقدر راحت می توانید در جامعه و در جمع دیگران حضور پیدا کنید و لذت ببرید.

«آیا فردی عصبانی هستید؟»

بدون مقدمه به سؤالات آتی پاسخ دهید.

۱- اگر آسانسوری را که به انتظار ایستاده اید در طبقه ای به مدت طواری توقف کند، آیا عصبانی می شوید؟

بله خیر

۲- آیا در صف خرید نان افراد جلوی خودتان را کنترل می کنید؟

بله خیر

۳- آیا بارها و بارها از یادآوری حوادث تلخ گذشته آزرده خاطر می شوید؟

بله خیر

۴- آیا در برخورد با کوچکترین ناملامت روز، به سادگی از کوره در می روید؟

بله خیر

۵- آیا اغلب از نادانی دیگران آزرده می شوید؟

بله خیر

۶- اگر دوستان در ساعت مقرر ملاقات حاضر نشد، دوست دارید سرش داد بکشید؟

بله خیر

اگر جمع امتیازات شما از (۱۸۰ تا ۳۳۵) باشد:

به شما تسلیم می گوئیم!!

شما به طور کامل از جامعه و رفتارهای جمعی و بودن با دیگران بیزار هستید. اغلب اوقات در اتاق درسته خودتان مشغول هستید و با تخیلات خود سرگرم گفت و گوهای بی حاصل می باشید.

مفاهیمی چون مهمانی، گردش و تفریح با دوستان و خانواده برای شما مفاهیمی غریب و بیگانه و نامفهوم هستند.

تنهایی بیگانه دلمشغولی عزیز شما می باشد حال اگر این تنهایی منجر به خودآگاهی شما گردد باز هم بد نیست ولی اگر هر روز به گرداب غریبی و دوری از اجتماع فرو روید به راستی به سرعت باید فکری برای خود کنید.

پس زود بجنبید که فردا بسیار دیر است!

۷- آیا دوستان نزدیک خود را به این بهانه که انتظارات شما را برنیاورده اند ترک می کنید؟

بله خیر

۸- اگر آرایشگران موهایتان را خیلی کوتاه کند، تا چند روز عصبانی هستید؟

بله خیر

۹- آیا هرگز به حدی عصبانی شده اید که کسی را کتک زده باشید؟

بله خیر

۱۰- آیا اگر تعمیرکار اشتباهی کرد، شما یقین حاصل می کنید که قصد تقلب داشته است؟

بله خیر

۱۱- آیا اگر در ترافیک کسی جلوی شما را سد کرد، چراغها را روشن می کنید و بوق می زنید؟

بله خیر

۱۲- آیا از این که غالباً دنبال جوراب خود بگردید عصبانی می شوید؟

بله خیر

۱۳- آیا از این که غالباً اطرافیان حرف شما را نمی فهمند عصبانی می شوید؟

بله خیر

۱۴- آیا می توانید علی رغم میل باطنی خود دقایقی به سخنان کسی که او را قبول ندارید گوش کنید؟

بله خیر

۱۵- آیا می توانید یک بحث را تا دقایقی طولانی با آرامش ادامه دهید؟

بله خیر

۱۶- آیا از این که مجبور باشید برای هر عمل خود به پدر و مادر یا همسر خود توضیح دهید عصبانی می شوید؟

بله خیر

۱۷- آیا غالباً از این که دیر به محل کار یا تحصیل خود می رسید، عصبانی می شوید؟

بله خیر

۱۸- آیا گاهی غمگین هستید و نزدیکانان بدون توجه به شما شادی می کنند، عصبانی می شوید؟

بله خیر

۱۹- آیا از این که مجبور شوید کاری را نیمه تمام رها کنید عصبانی می شوید؟

بله خیر

۲۰- آیا فکر می کنید عصبانیت و خشم آخرین چاره ی کار است؟

بله خیر

جمع بندی امتیازات آزمون:

اکنون به هر جواب «بله» یک نمره و به هر جواب «خیر» صفر بدهید.

اکنون به ارزیابی خودتان بپردازید:

اگر جمع امتیازات شما از (۱ تا ۱۰) باشد: نگران نباشید اعتدال در رفتار شما جاری است و شما به خوبی قادر به کنترل عواطف و احساسات

خود می‌باشید.

مطمئن باشید اگر به همین نحو احساسات خود را مدیریت کنید یقیناً در زندگی فرداهای خود موفق خواهید شد زیرا یکی از رموز موفقیت کنترل احساسات می‌باشد برایتان روزه‌های سیزی را می‌طلبیم.

اگر جمع امتیازات شما از (۱۰ تا ۱۵) می‌باشد:

هنوز جای نگرانی نیست زیرا شما در مرز دو بی‌نهایت خوب و بد ایستاده‌اید با کمی تفکر و اندیشه در امور می‌توانید عنان احساسات لجام‌گسیخته خود را به دست بگیرید.

برای دستیابی به این مهم این مسئله را بدانید که آدمها مجموعه‌ای از صفاتی هستند که شاید به نظر ما خیلی مقبول نباشد اما پادتان باشد که برای شاد زیستن یک کار لازم است، آدمها را همان‌طور که هستند بپذیرید. و فراموش نکنید که عصبانیت و خشم حلال مشکلات نیست بلکه خود عامل بسیار مهمی در به وجود آمدن مشکلات جدید می‌باشد.

اگر جمع امتیازات شما از (۱۵ تا ۲۰) می‌باشد:

چرا فکر می‌کنید که عصبانیت تنها راه حل است؟

باور کنید که پایان خشم چیزی جز خجالت نیست! شما که بارها این مهم را آزمایش کرده‌اید چرا دوباره؟!

این مطلب را فراموش نکنید که رمز موفقیت در زندگی «مدیریت احساس» می‌باشد پس، از هم‌اکنون کمر همت ببندید و با نوشیدن یک جرعه «اغماض» معضلات و مشکلات را با آرامش بیشتری حل

کنید.

مطمئن باشید: عصبانیت آخرین راه حل نیست!

نگذارید که توسن خشم شما را به‌وادى نابودی بکشاند و سعی کنید با تأمل و تفکر همچون سوارکاری کارآزموده اسب خشم را به‌تمکین خود درآورده و با آرامش و تأنی از روی موانع زندگی بگذرید.

بودا معتقد است، هرگاه عصبانی شدی و قصد کاری را داری از ۱۰ تا

۱ به‌طور معکوس بشمار آن گاه براساس خشم خود عمل کن!

علی‌علیه‌السلام معتقد است: وقتی عصبانی هستی، سکوت کن، زیرا خشم کلید همه‌ی بدی‌ها است!

برایتان روزه‌های سوشار از آرامش می‌طلبیم!

۵- اگر مدیر یک تئاتر بودید به مشتریانی که شب افتتاح با تی شرت و شلوار جین می آمدند اجازه ورود نمی دادید؟

خیبر کمی بله زیاد
۶- آیا معتقدید که بچه های نافرمان باید همیشه مجازات شوند تا اطاعت و فرمانبرداری را یاد بگیرند؟

خیبر کمی بله زیاد
۷- آیا فکر می کنید تمام موبلندهای امروزی و اخراجی های مدارس باید دو سال خدمت اضافی سربازی انجام دهند؟

خیبر کمی بله زیاد
۸- آیا معتقدید که تمام گروه های سیاسی تندرو باید از فعالیت منع شوند زیرا در جامعه تنش ایجاد می کنند؟

خیبر کمی بله زیاد
۹- به نظر شما فقط آنهایی که سخت کار می کنند حق دریافت حقوق های کلان را دارند؟

خیبر کمی بله زیاد
۱۰- آیا با نوآوری ها یا بدبینی و تردید روبرو می شوید؟

خیبر کمی بله زیاد
۱۱- در صورت امکان از صحبت با افرادی که با شما هم عقیده نیستند اجتناب می کنید؟

خیبر کمی بله زیاد
۱۲- آیا فوتبال زنان را تأیید می کنید؟

خیبر کمی بله زیاد

«چه قدر صبور هستید؟»

در این تست برای تعیین میزان تحمل و صبور، شما بیست و چهار سؤال تهیه شده که جواب آن را با: «هیچ»، «کمی»، «زیاد»، «خیلی زیاد» بدهید.

۱- نیمه شب با صدای گریه کودک همسایه از خواب بیدار شوید خیلی ناراحت می شوید؟

خیبر کمی بله زیاد
۲- آیا گوش دادن به سخنان مردمی که نقطه نظراتشان کاملاً با نظرات و عقاید شما مغایرت دارد برایتان مشکل است؟

خیبر کمی بله زیاد
۳- آیا معتقدید که به زنان نباید اجازه داد که خلبانی هواپیماهای مسافری را به عهده بگیرند؟

خیبر کمی بله زیاد
۴- اگر مدیر امور اداری سازمانی بودید، به افرادی که سابقه زندان داشتند اجازه استخدام نمی دادید؟

خیبر کمی بله زیاد

۱۳- آیا معتقدید که کارگران خارجی نباید از حقوق مساوی با شهروندان آن کشور برخوردار باشند؟

خیبر کمی بله زیاد

۱۴- آیا تصور می‌کنید که مردمان مسن نباید لباسهای مد روز بپوشند؟

خیبر کمی بله زیاد

۱۵- آیا به ازدواجهای در سنین پایین اعتقاد دارید؟

خیبر کمی بله زیاد

۱۶- آیا معتقدید که نگهداری سگ و گربه در آپارتمانها باید ممنوع گردد؟

خیبر کمی بله زیاد

۱۷- اگر مدیر یک شرکت بودید از کارکنان خود همواره کارایی زیاد و وفاداری را توقع داشتید؟

خیبر کمی بله زیاد

۱۸- آیا با این مثل که «هرکه یک بار دزدی کرد همیشه دزدی می‌کند» موافق هستید؟

خیبر کمی بله زیاد

۱۹- آیا معتقدید که ورزشکاران برجسته در رقابتهای مهم باید در بالاترین فرم خود حاضر شوند؟

خیبر کمی بله زیاد

۲۰- آیا در مواجهه با مدهای عجیب و غریب فقط سر خود را به علامت شگفتی تکان می‌دهید؟

خیبر کمی بله زیاد

۲۱- آیا معتقدید که هنگام برنامه‌ریزی برای تعطیلات، نیازی به در نظر گرفتن خواسته‌های بچه‌های کوچک نیست؟

خیبر کمی بله زیاد

۲۲- آیا معتقدید که زنان نباید مثل مردان رانندگی کنند؟

خیبر کمی بله زیاد

۲۳- آیا معتقدید که جایگاه تمام معنادران در زندان است؟

خیبر کمی بله زیاد

۲۴- آیا فقط با اکراه است که نظرات غیر موافق با عقیده خود را پذیرا می‌شوید؟

خیبر کمی بله زیاد

«ارزیابی تست»

حال به پاسخ‌های داده شده به شرح آتی امتیاز بدهید:

خیبر (۰) کمی (۳) بله (۵) زیاد (۶)

اکنون جمع امتیازات خود را در جدول آتی منظور فرمایید:

میزان صبوری و تحمل	سال ۱۶-۱۴	سال ۲۱-۱۷	سال ۳۰-۲۲	سال ۳۰ به بالا
خیلی قوی	۰-۱۰	۰-۱۳	۰-۹	۰-۱۵
قوی	۱۱-۱۲	۱۴-۱۶	۱۰-۱۵	۱۶-۳۱
متوسط قوی	۱۳-۲۹	۱۷-۳۰	۱۶-۳۲	۳۲-۵۰
متوسط ضعیف	۳۰-۶۲	۳۱-۴۹	۳۳-۴۸	۵۱-۶۰
ضعیف	۶۳-۱۴۴	۵۰-۱۴۴	۴۹-۱۴۴	۶۱-۱۴۴

«تحلیل نتیجه تست»

خیلی قوی: تبریک می‌گویم! شما انسانی بسیار صبور و متحمل می‌باشید. برای شما تفاوتی ندارد که دیگران با شما هم عقیده باشند یا نباشند ضمن آن که به راحتی قادر هستید با افکار نو و جدید مواجه شوید این ویژگی کلید نیمی از پیروزی‌های شما در زندگی می‌باشد. قوی: شما از افراد زیادی که در گروه سنی شما هستند سازگارتر و انعطاف‌پذیرتر می‌باشید این موهبت بزرگی است که خود شما آن را کسب کرده‌اید و هر روز آن را رشد می‌دهید.

شما از پیش دآوری‌ها و تعصبات و قضاوت‌های بی‌مورد کاملاً به دور می‌باشید و این یکی از صفات برجسته و شاخص در وجود هر انسان آگاه می‌باشد!

متوسط قوی: میزان تحمل و صبوری شما متعادل و عادی می‌باشد شما در مواجهه با مشکلات و مسایل ناگهانی خیلی خوب برخورد می‌کنید و می‌توانید از خیلی از افرادی که در این مواقع خود را می‌بازند، بهتر عمل کنید. مطمئن باشید اگر این خصلت را در خود تقویت کنید کلید گشایش سختی‌ها در دستان شماست!

متوسط ضعیف: شما تا حدودی صبور و متحمل می‌باشید اما گاهی عتاق احساس خود را از دست می‌دهید.

شما به سختی می‌توانید نظرات و عقاید مخالف خود را بپذیرا باشید و روحیه‌ای نسبتاً شکاک و بدبین دارید.

اما اگر کمی تلاش کنید می‌توانید به مرحله‌ی مطلوب و شایسته‌ای دست یابید!

ضعیف: متأسفانه! میزان تحمل و صبر شما بسیار ضعیف می‌باشد.

شما هرگز قادر نخواهید بود که نقطه نظرات دیگران بپذیرید و ناخواسته از این بابت بسیار رنج می‌برید.

شما بیش از پیش شکاک و بدبین هستید و این ویژگی برای شما نقطه ضعف بزرگی محسوب می‌گردد.

باور کنید که صبر کلید گشایش و سختی‌هاست پس بیاموزید تا صبور شوید!

ع- اگر ماشین داشتید آیا فقط برای تعمیرات اساسی و ضروری به توقفگاه مراجعه می کردید؟

بله خیر نمی دانم

۷- آیا وقتی وضعیت دید بسیار بدی دارید پهراندگی ادامه می دهید؟

بله خیر نمی دانم

۸- اگر بالنی شما را به صورت «رایگان» بر فراز کوه آلپ ببرد آیا سوار آن بالن می شوید؟

بله خیر نمی دانم

۹- آیا به یک شیر نر که تحت تأثیر داروهای بی حسی باشد دست می زنید؟

بله خیر نمی دانم

۱۰- آیا فکر می کنید کشیدن سیگار در رختخواب خطرناک است؟

بله خیر نمی دانم

۱۱- در بازی های دوستانه، آیا شرطی بازی کردن را دوست دارید؟

بله خیر نمی دانم

۱۲- آیا در فعالیت خطرناکی شرکت کرده اید که جاذبه آن برایتان فقط هیجان بوده است؟

بله خیر نمی دانم

۱۳- آیا در هنگام رانندگی، یک مسیر میان بر را با وجود آشنا نبودن به جاده و فقط برای زود رسیدن انتخاب می کنید؟

بله خیر نمی دانم

۱۴- اگر به فن شنا آشنا نباشید و در صورتی که کسی مبلغ قابل توجهی

«آیا شما آدم محتاطی هستید؟»

لطفاً به ۲۳ سؤال آتی با واژگان «بله - خیر - نمی دانم» جواب دهید.

۱- در یک برنامه ریزی آخر هفته - در فصل زمستان - تصمیم می گیرید که با اتومبیل خود به سفر بروید. ناگهان وضعیت تغییر کرده و جاده ها را برف می پوشاند. آیا با این وجود برنامه قبلی خود را انجام می دهید؟

بله خیر نمی دانم

۲- آیا معتقدید که بودن آموزش عملی و صرفاً با آموزش شفاهی می توان یک گلایدر را به پرواز درآورد؟

بله خیر نمی دانم

۳- آیا تصور می کنید بدون نرده های حفاظتی می توانید به بالای برج ایفل صعود کنید؟

بله خیر نمی دانم

۴- اگر در یک مسابقه تیراندازی «دارت» برنده شوید باز هم به بازی ادامه می دهید یا از بازی دست می کشید؟

بله خیر نمی دانم

۵- آیا فکر می کنید می شود از سوار و ریش تراش در حمام استفاده کرد؟

بله خیر نمی دانم

به شما بدهد آیا حاضرید از تخته‌ی دایو ۳ متری شیرجه بروید؟

بله خیر نمی‌دانم

۱۵- آیا اجازه می‌دهید وقتی کسی در خانه نیست ماشین لباسشویی‌تان روشن باشد؟

بله خیر نمی‌دانم

۱۶- آیا وجود کپسول آتش‌نشانی در منزل را غیر ضروری می‌دانید؟

بله خیر نمی‌دانم

۱۷- آیا معاینات پزشکی سالانه را غیر ضروری می‌دانید؟

بله خیر نمی‌دانم

۱۸- آیا وقتی که چراغ عابر پیاده قرمز است به همراه یک کودک از عرض خیابان عبور می‌کنید؟

بله خیر نمی‌دانم

۱۹- آیا با استفاده از کمر بند ایمنی در هنگام رانندگی موافق هستید؟

بله خیر نمی‌دانم

۲۰- آیا شما اساساً راهنمایی‌ها و دستورالعمل‌ها را - در هر موردی - می‌خوانید؟

بله خیر نمی‌دانم

۲۱- آیا هنگام ترافیک شدید در جاده وقتی که عجله داشتید باشید در رفتار شما تغییری حاصل می‌شود؟

بله خیر نمی‌دانم

۲۲- قصد دارید برای یکی از دوستانتان پیراهنی بخرید، ولی اندازه‌ی یقه‌ی آن را نمی‌دانید آیا باز هم پیراهن را می‌خرید؟

بله خیر نمی‌دانم

۲۳- در هنگام کوهنوردی و در نزدیکی قله‌ی کوه متوجه می‌شوید که طوفان سنگینی به‌زودی در راه است، آیا قبل از بازگشت سعی می‌کنید زود به قلعه برسید؟

بله خیر نمی‌دانم

«ارزیابی تست»

اکنون پاسخ‌های بله - خیر و نمی‌دانم را جمع‌آوری و شمارش کنید و به شرح ذیل امتیاز دهید:

بله (۵) خیر (۲) نمی‌دانم (۱)
سپس امتیازات را جمع‌بندی و نتایج را در جدول ذیل بگذارید.

میزان محتاط بودن	سال ۱۴-۱۶	سال ۱۷-۲۱	سال ۲۲-۳۰	۳۰ سال به بالا
خیلی قوی	۴۲-۴۸	۴۰-۴۸	۴۰-۴۸	۴۲-۴۸
قوی	۴۰-۴۱	۳۴-۳۹	۳۳-۳۹	۳۸-۴۱
متوسط قوی	۳۴-۳۹	۳۱-۳۳	۲۹-۳۲	۳۳-۳۷
متوسط ضعیف	۲۵-۳۳	۲۳-۳۰	۲۲-۲۸	۲۸-۳۲
ضعیف	۰-۲۴	۰-۲۲	۰-۲۱	۰-۲۷

«تحلیل نتایج تست»

خیلی قوی: شما بسیار محتاط هستید، روحیه‌ی ریسک‌پذیری ندارید و به دلیل روحیه‌ی بسیار محتاط خود از دست زدن به هر کار جدیدی اجتناب می‌ورزید. در رابطه با ارتباط‌های اجتماعی نیز پیوسته به همین گونه رفتار می‌کنید و در تماس با برخوردایتان با

دیگران آن قدر جانب احتیاط را می‌گیرند که گاه تبدیل به شک و بدگمانی می‌گردد. این را بدانید که احتیاط خوب است ولی افراط در آن تبدیل به ترس می‌گردد سعی کنید با اعتدال و میانه‌روی بیشتری با این احساس خود برخورد کنید.

قوی: شما محتاط‌تر از خیلی از مردم که در گروه سنی شما قرار دارند هستید، تا حد امکان سعی دارید از خطر بپرهیزید و همواره جانب احتیاط را رعایت می‌کنید و همین احساس باعث شده که شما منزوی بشوید. البته احتیاط و محتاط بودن در نوع خودش بسیار خوب است ولی اگر هر ترس و بدگمانی خود را، احتیاط نتانیم!

متوسط قوی: میزان احتیاط کاری شما در حالت طبیعی قرار دارد و این صفت بسیار خوبی است زیرا رعایت اعتدال در این امور بسیار خوب است شما از صفت شجاعت و احتیاط به‌طور نسبی برخوردار هستید و این عامل موفقیت‌های بزرگ در زندگی‌تان خواهد شد.

متوسط ضعیف: احساس ریسک‌پذیری در شما وجود دارد و در این راستا می‌توان شما را کمی بی‌احتیاط خواند.

آگاه باشید! که صفت احتیاط در مواجه شدن با مسایل و مشکلات زندگی بسیار کارآمد و سرنوشت‌ساز می‌باشد.

پس در انجام هر امری ابتداء به‌حاصل و نتیجه آن فکر کنید و این را بدانید که بدون فکر، عمل کردن شجاعت نیست!

ضعیف: خوش‌بینی، ریسک‌پذیری، روحیه‌ی شاد و بی‌خیالتان ممکن است امتیازهایی برایتان به‌بار آورد ولی مراقب باشید که همه چیز و همه‌کس آن‌طور که تصور می‌کنید، نیست.

ریسک‌پذیری اگر با آینده‌نگری توأم باشد نقش بسیار مهم و

کلیدی در زندگی خواهد داشت.

این مهم را فراموش نکنید که احتیاط و عاقبت‌نگری شرط عقل است. به‌قول مولانا:

از پس هر گریه آخر خنده‌ای است

مرد آخر بین مبارک بنده‌ای است

همسران با یکی از دوستان دوران دانشگاهش برمی خورد و با او شروع به خوش و بش می کنند. شما چه می کنید؟

الف: با او دوست می شوید و به او حسادت نمی کنید چون دلیلی برای این کار نمی بینید.

ب: به طرف همسران رفته و با او شروع به صحبت کرده و وجود دوستش را نادیده می گیرید.

ج: خیلی خونسرد و درکمال شادی او را پذیرفته و به منزل دعوت می کنید.

۳- در اعیاد مختلف و یا جشن تولدها، همیشه به دنبال آن هستید که شما و یا خواهر یا برادران هر کدام چقدر هدیه گرفتید؟

الف: ما همیشه در ذهن خود این مسایل را مرور می کنیم اما والدین ما هیچ گاه بین ما فرق نمی گذارند چون اخلاق ما را می دانند.

ب: نه، اما سال گذشته من کمترین هدایا را گرفتم.

ج: نه، همه چیز خوب است و کسی در مورد این مسایل سخت نمی گیرد.

۴- شما برای گرفتن یک پست خوب در تیم فوتبال مدرسه، با یک نفر دیگر در رقابت هستید. او سرانجام موفق می شود با یک حرکت جالب این موفقیت را به دست آورد عکس العمل شما چیست؟

الف: می فهمید که او بازیکن بهتری است و در نتیجه به تصمیم مربی خود احترام می گذارید.

ب: به سختی می جنگید. یک نفر - در وجودتان - می گوید: اگر نمی توانی رقیب را کنار بزنی، سعی کن به او صدمه بزنی.

ج: تیم را ترک می کنید، شما بهترین هستید و این را می دانید. حتماً

«آیا شما آدم حسودی هستید؟»

این تست به منظور آشنایی شما با میزان حس حسادت که در وجودتان است تهیه شده است. لطفاً به سؤالات آتی با سه گزینه (الف)، (ب)، (ج) جواب دهید.

۱- دوستان با همان شلوار جینی که شما تمام تابستان را صرف پس انداز کردن پولتان برای خرید آن کرده اید راهی مدرسه شده است. مطمئن هستید که مادرش آن را برایش خریده است شما چه می کنید؟

الف: یک نمایش جلوی دوستانان راه می اندازید و به او می گوید: که تا چه حد بچه ننه و لوس است!

ب: به او می گوید که از این شلوار خوششان آمده اما پس از آن رفتار بدی با او خواهید داشت چرا که او می داند شما برای نخستین بار این شلوار را دیده و پسندیده بودید.

ج: بسیار خوشحال می شوید و عصر به فروشگاه می روید تا یک شلوار بهتر بخرید.

۲- همان طور که با همسران در پارک مشغول قدم زدن هستید ناگهان

مربی با شما دشمنی دارد.

بهترین دوستان از این که در امتحان ریاضی (الف) گرفته است بسیار هیجان زده است ولی شما در همان درس (ب) گرفته اید وقتی از شما راجع به امتحان می پرسد، پاسخ شما چیست؟

الف: او سؤالی نخواهد کرد، زیرا می داند که شما دوست ندارید نمرات خود را با دیگران مقایسه کنید.

ب: به او می گوید: (ب) گرفته ام ولی به این نمره افتخار می کنم چون از ترم قبل بهتر شده است.

ج: به او می گوید: (الف) گرفته اید و از این که همیشه او از شما برتر است به شدت عصبانی هستید.

«ارزیابی تست»

اکنون جواب های خود را در جدول آتی منظور فرمایید:

سؤال	الف	ب	ج
۱	۱۰	۵	۳
۲	۵	۱۰	۳
۳	۱۰	۵	۳
۴	۳	۵	۱۰
۵	۵	۳	۱۰

«تحلیل نتایج تست»

اگر امتیاز شما بین ۳۵ تا ۵۰ باشد: حسادت، حسی بسیار قوی در

شما است. به عبارتی شما بسیار حسود هستید و تقریباً هیچ کس و هیچ چیز را به غیر از خود نمی توانید ببینید. و این بدترین نوع تحلیل در مورد دیگران است. شما هیچ گاه از زندگی لذت نمی برید چرا که همیشه در انتظار عکس العمل دیگران هستید. به یاد داشته باشید یک فرد حسود در درجه اول باید خود را ناراحت کند تا بتواند دیگران را ناراحت کند. شما خیلی زود پیر می شوید. به اعصاب خود مسلط باشید و این فکر را در ذهن خود بهرورانید که دیگران هم می توانند جایگاهی بهتر از شما کسب کنند.

اگر جمع امتیازات بین ۲۰ تا ۳۵ باشد: شما می توانید فردی حسود باشید اما همیشه در چنین مواقعی اجازه دهید که احساسات شما کاملاً جایگزین احساسات قبلی شوند و سپس عمل متقابل را انجام دهید و یا از آنجایی که حسادت همیشه بر پایه ی درک نادرست از موضوعی استوار است باید از یک دوست فهیم کمک فکری بخواهید.

اگر جمع امتیازات زیر ۲۰ باشد: زندگی به کام شماست. هیچ چیز نمی تواند مانع رفتار و کردار درست شما بشود. شما تقریباً با حسی به نام حسادت بیگانه اید و سعی می کنید آن را به زندگی خود راه ندهید چون می دانید که زندگی شما را ویران خواهد کرد. به شما باید تبریک گفت. دوستان از مشورت و همفکری بدون غرض شما لذت می برند و شما گل سرسبد تمام مجالس دوستانه هستید!

۷- آیا از این که مورد تمسخر واقع بشی می ترسی؟

هرگز به ندرت گاهی غالباً خیلی زیاد

۸- آیا فکر می کنی دیگران از تو زیباترند؟

هرگز به ندرت گاهی غالباً خیلی زیاد

۹- آیا از سخنرانی در مقابل دیگران می ترسی؟

هرگز به ندرت گاهی غالباً خیلی زیاد

۱۰- فکر می کنی غالب کارهایی را که به آنها می پردازی نتایج اشتباهی دارند؟

هرگز به ندرت گاهی غالباً خیلی زیاد

۱۱- تا حال از خودت پرسیدی که کاش می توانستی با دیگران به گونه ای دلپذیر صحبت کنی؟

هرگز به ندرت گاهی غالباً خیلی زیاد

۱۲- آیا تاکنون به این مسأله فکر کردی که ای کاش اعتماد به نفس بیشتری داشتی؟

هرگز به ندرت گاهی غالباً خیلی زیاد

۱۳- آیا فکر می کنی که بیش از حد متواضع و فروتن هستی؟

هرگز به ندرت گاهی غالباً خیلی زیاد

۱۴- آیا خود را آدم مغروری می دانی؟

هرگز به ندرت گاهی غالباً خیلی زیاد

۱۵- تاکنون به این موضوع فکر کردی که چگونه می توانی اطمینان بیشتر مردم را جذب کنی؟

هرگز به ندرت گاهی غالباً خیلی زیاد

«چه قدر اعتماد به نفس دارید؟»

در کمال آرامش - با صراحت و صداقت لازم و شتابناک جواب دهید. یعنی با عقلتان جواب ندهید، خیلی فوری و با احساساتان جواب دهید!

۱- دلت می خواهد دیگران تو را تشویق کنند؟

هرگز به ندرت گاهی غالباً خیلی زیاد

۲- فکر می کنی شغل تو بیش از حد سخت و توان فرسا است؟

هرگز به ندرت گاهی غالباً خیلی زیاد

۳- آیا درباره ی آینده ات احساس نگرانی می کنی؟

هرگز به ندرت گاهی غالباً خیلی زیاد

۴- فکر می کنی بسیاری از مردم تو را دوست دارند؟

هرگز به ندرت گاهی غالباً خیلی زیاد

۵- احساس می کنی که انرژی و ابتکار عمل کمتری از دیگران داری؟

هرگز به ندرت گاهی غالباً خیلی زیاد

۶- فکر می کنی که تمامی امیال و افکار تو طبیعی و عادی هستند؟

هرگز به ندرت گاهی غالباً خیلی زیاد

- ۱۶- فکر می‌کنی بیشتر اطرافیان‌ت نظر مساعدی راجع به تو ندارند؟
 هرگز به ندرت گاهی غالباً خیلی زیاد
- ۱۷- آیا فکر می‌کنی کسی را نداری تا بتوانی با او دردل کنی؟
 هرگز به ندرت گاهی غالباً خیلی زیاد
- ۱۸- آیا تصور می‌کنی که اطرافیان‌ت بیش از حد از تو انتظار دارند؟
 هرگز به ندرت گاهی غالباً خیلی زیاد
- ۱۹- فکر می‌کنی که دوستان و اطرافیان‌ت توجه کافی به دستاوردهای تو ندارند؟
 هرگز به ندرت گاهی غالباً خیلی زیاد
- ۲۰- آیا به سادگی شرم‌نده و خجالت‌زده می‌شوی؟
 هرگز به ندرت گاهی غالباً خیلی زیاد
- ۲۱- آیا احساس می‌کنی که اکثر مردم تو را درک نمی‌کنند؟
 هرگز به ندرت گاهی غالباً خیلی زیاد
- ۲۲- آیا در پیرامون خود غالباً احساس امنیت نمی‌کنی؟
 هرگز به ندرت گاهی غالباً خیلی زیاد
- ۲۳- آیا غالباً بدون دلیل احساس نگرانی می‌کنی؟
 هرگز به ندرت گاهی غالباً خیلی زیاد
- ۲۴- آیا وقتی وارد اتاقی می‌شوی که جمعی در آن هستند احساس ناراحتی می‌کنی؟
 هرگز به ندرت گاهی غالباً خیلی زیاد
- ۲۵- آیا فکر می‌کنی که مردم پشت تو حرف می‌زنند؟
 هرگز به ندرت گاهی غالباً خیلی زیاد

- ۲۶- آیا معمولاً احساس آرامش نمی‌کنی؟
 هرگز به ندرت گاهی غالباً خیلی زیاد
- ۲۷- فکر می‌کنی که دیگران هرچیزی را بهتر و آسان‌تر از تو درک می‌کنند؟
 هرگز به ندرت گاهی غالباً خیلی زیاد
- ۲۸- آیا غالباً فکر می‌کنی حادثه‌ی ناگواری برای تو در پیش است؟
 هرگز به ندرت گاهی غالباً خیلی زیاد
- ۲۹- آیا غالباً در مورد نحوه‌ی رفتار دیگران نسبت به خودت فکر می‌کنی؟
 هرگز به ندرت گاهی غالباً خیلی زیاد
- ۳۰- آیا گاهی با خود می‌اندیشی که ای کاش اجتماعی‌تر و خونگرم‌تر بودی؟
 هرگز به ندرت گاهی غالباً خیلی زیاد
- ۳۱- آیا فقط در بحث‌هایی شرکت می‌کنی که از صحت گفته‌های خود اطمینان داشته باشی؟
 هرگز به ندرت گاهی غالباً خیلی زیاد
- ۳۲- آیا درباره‌ی آنچه که جامعه از تو انتظار دارد فکر می‌کنی؟
 هرگز به ندرت گاهی غالباً خیلی زیاد

اوزیایی

حالا به ترتیب به جوابهای: هرگز (۰) و به ندرت (۱) و گاهی (۲) و غالباً (۳) و خیلی زیاد (۴) ارقام مذکور را به عنوان امتیاز منظور و بعد از جمع زدن نمرات فوق با توجه به میزان سن آن در جدول قرار دهید

و حاصل را ببینید.

درجه	۱۴-۱۶ سال	۱۷-۲۱ سال	۲۲-۳۰ سال	۳۰ سال به بالا
اعتماد به نفس				
خیلی قوی	۰-۸	۰-۲۰	۰-۱۲	۰-۱۰
قوی	۹-۱۷	۲۱-۳۶	۱۳-۲۰	۱۶-۲۹
متوسط قوی	۱۸-۳۳	۳۷-۴۴	۲۶-۴۰	۳۰-۴۶
متوسط ضعیف	۳۴-۵۴	۴۵-۶۹	۴۱-۵۹	۴۷-۶۶
ضعیف	۵۵-۱۲۸	۷۰-۱۲۸	۶۰-۱۲۸	۶۷-۱۲۸

«تحلیل نتیجه تست»

خیلی قوی: تبریک می‌گویم! اعتماد به نفس شما عالی است شما نه احساس حقارت دارید. نه از آینده هراسی دارید. نه نگران رفتار دیگران هستید. مطمئن باشید با این شرایط دست به هر کاری بزنید موفق خواهید شد!

قوی: میزان اعتماد به نفس شما خوب است، شما غالباً از شروع انجام کار وحشت و هراسی به دل راه نمی‌دهید، از آموختن و پژوهش خواستن هراسی ندارید، غالباً نگران رفتار دیگران نسبت به خودتان نیستید ولی نباید از تلاش برای بهتر شدن دست برداری!

متوسط قوی: در این شرایط وضعیت اعتماد به نفس شما به طور نسبی خوب است جای نگرانی نیست ولی این را بدانید که برای موفق شدن در زندگی باید در جهت ارتقاء و تعالی اعتماد به نفس خود بکوشید!

متوسط ضعیف: شما غالباً به خود و به توان خود شک دارید و تردید زیادی نسبت به اثرات مطلوبی که روی دیگران بگذارید دارید، غالباً نگران آینده‌ای هستید که هنوز نیامده است و غالباً در کنار دیگران احساس حقارت می‌کنید.

پیشنهاد دارم مبحث «اعتماد به نفس» را یک بار دیگر با دقت مطالعه و نسبت به رفع این ضعف خود اقدام نمایید مطمئن باشید اگر تلاش کنید موفق خواهید شد!

ضعیف: عمده‌ترین مشکل زندگی شما عدم اعتماد به نفس می‌باشد. شما خود را غالباً به خاطر اشتباهات گذشته‌تان سرزنش می‌کنید و این عامل مهمی در به وجود آمدن عقده‌ی حقارت در شما می‌باشد.

گذشته را فراموش کنید، از آینده بیمناک نباشید چرا به خاطر حوادثی که هنوز رخ نداده و شاید هم هرگز رخ ندهد! این قدر خود را رنج می‌دهید؟

بحث «اعتماد به نفس» را دوباره بخوانید و نقاط ضعف خود را بیابید و این مطلب را فراموش نکنید که «اعتماد به نفس» یگانه نردبان ترقی انسان در زندگی می‌باشد!

«جان کلام»

می‌دانید که دشمن شماره یک اعتماد به نفس «احساس حقارت» می‌باشد. وقتی حضور این احساس در انسان شدت یافت معمولاً به سه شکل عمل می‌کند.

۱- تسلیم: بدترین نوع برخورد با «احساس حقارت» می‌باشد به این

معنا که شخص حقارت و بی‌ارزشی و ناچیزی خود را به عنوان امری برطرف نشدنی پذیرفته و کاملاً تسلیم شده و در نتیجه هیچ گونه پیشرفتی در ایجاد اعتماد به نفس نخواهد کرد.

۲- تلاش کاذب: در این مرحله وقتی شخص نمی‌خواهد «احساس حقارت» خود را بپذیرد در نتیجه از تلاش مستقیم روی نقطه‌ی ضعف خویش خودداری نموده و به روش فریب روی می‌آورد و در این راه با تلاشی کاذب خود و دیگران را فریب می‌دهد.

اشکال مختلف این رفتار عبارتند از: بی‌اعتنایی، خودرایی، چهره‌ی خشن به خود گرفتن، غیرقابل انعطاف بودن، ایجاد وحشت و ترس کردن، عناد و لجبایت.

در نتیجه: حقارتی که حس می‌گردد عیان نشده بلکه سرکوب گردیده و عوارض علیده‌ای که «مادر» غالب خشونت‌ها و بزهکاری‌ها می‌باشد به وجود می‌آورد.

۳- تلافی: «آلرد آلد» روان‌شناس کبیر معتقد است که مسیر «احساس حقارت» گاهی به مقصد جبران و تلافی منتهی می‌شود که این بهترین روش می‌باشد.

مثلاً: یک انسان که فلج می‌باشد سعی می‌کند با شرکت در یک گروه ورزشی به مقام قهرمانی برسد و این به آن معناست که شخص ابتداء به صورتی شفاف و روشن مشکل و معضل خود را شناخته و ارزیابی کرده، سپس به رفع آن به صورت تلافی اقدام می‌کند.

به طور نمونه: «دموستن» مردی بود که در یونان زندگی می‌کرد و از کودکی با لکنت زبان شدیدی مواجه بود و در جوانی در محکمه‌ای در یونان به دلیل نقصان در بیان و صحبت نتوانست املاک پدری خود را

بگه دارد، دموستن بعد از این حادثه به خارج از شهر رفت گودالی مانند قبر و به اندازه‌ی قامت خود کند و هر روز ساعت‌ها در آن گودال می‌رفت و صحبت می‌کرد و اطراف گودال را با تیغ‌های خشک پوشانده بود که نتواند حتی دست خود را حرکت دهد تا به این بهانه قدرت تکلمش بیشتر گردد.
ماه‌ها گذشت...

دموستن بعد از تمرینات بسیار بسیار دشوار به شهر بازگشت در محکمه شرکت و در نگاه شگفت‌زده حضار با یک سخنرانی فصیح توانست املاک پدر را دوباره به دست آورد. و به این ترتیب دموستن خداوند سخن در یونان شد.

این بهترین نمونه برخورد مستقیم با «احساس حقارت» می‌باشد. آیا شما تاکنون چنین برخوردی با نقاط ضعف خود کرده‌اید؟ اگر نه!

چرا؟

شما که از دموستن کمتر نیستید!!

همین امروز دست به کار شوید!

الف: شما تمام عکسهای را که در آن نخندیده یا فکر می کنید خیلی بد افتاده اید، برداشته و به سطل آشغال انداخته اید.
ب: شما هیچ چیزی در این مورد نمی دانید چون فقط یک بار آنها را دیده و سپس سرجای خود گذاشته اید.
ج: شما بعضی از عکسها را که به هر نحوی خوب نبفتاده بودید برداشته و بقیه را در کشوی خود پنهان کرده اید.
۴- نخستین چیزی که شما در مورد صمیمی ترین دوستان توجه می کنید:

الف: قهرمانی او در رشته های مختلف

ب: ظاهر و وضع لباس پوشیدن او

ج: وفاداری و خوبی او در نگاه داشتن یک دوست صمیمی.

۵- اگر قرار بود یک حیوان داشته باشید، دوست داشتید که:

الف: یک گربه ایرانی داشته باشید.

ب: یک آهو داشته باشید.

ج: یک ببر داشته باشید.

«ارزیابی تست»

اکنون جواب های خود را در جدول آتی منظور فرمایید:

سؤال	الف	ب	ج
۱	۱۰	۳	۵
۲	۵	۱۰	۳
۳	۱۰	۳	۵
۴	۱۰	۵	۳
۵	۱۰	۳	۵

«آیا شما آدم ظاهربینی هستید؟»

بدون مقدمه پررید سراغ سؤالات!

۱- خیلی سریع بدون این که به او نگاه کنید می توانید بگویید که بهترین دوستان چه نوع لباسی پوشیده است؟
الف: یک شلوار چین و یک تی شرت آبی و یک کفش کتانی و یک کیف...

ب: لباسی به رنگ...

ج: شلوار چین با یک کمر بسیار شیک و یک تی شرت کوتاه بنفش
۲- پنج دقیقه به شروع نمایش شما باقی مانده است و شما:
الف: به گوشه ای خزیده و با نگرانی منتظر هستید.

ب: خود را در آینه برانداز می کنید تا مطمئن شوید لباستان به واقع مناسب است.

ج: متن نمایش را یک بار دیگر مرور می کنید تا حین انجام نمایش، دچار مشکل نشوید.

۳- پدر داخل اتاق می شود و از شما و بقیه خانواده می پرسد: چرا نیمی از عکسهای مسافرت اخیر ناپدید شده اند؟ چون:

• تحلیل نتایج تست •

اگر امتیاز شما بین ۳۵ تا ۵۰ باشد: شما نمی‌توانید به‌خود و دیگران دروغ بگویید شما دوست دارید که همیشه زیبا باشید و زیبا جلوه کنید و همچنین دوست دارید که همسر آینده‌تان دارای چهره و اندامی زیبا و معقول باشد. هرچند برخی اوقات در مورد خود سختگیر می‌شوید و بیش از حد به چهره و ظاهر خود می‌رسید. این که با یک نگاه می‌توانید جزئیات لباس و ظاهر طرف مقابل را در ذهن خود بیاورید، ممکن است خوب باشد ولی بهتر از آن شناخت چهره درونی افراد است. نگذارید وقتی که قرار است دو ساعت یا دوستانتان باشید دو ساعت را هم در جلوی آینه بگذرانید. چشمان خود را باز کرده و درون افراد را ببینید و از ظاهر آنها قضاوت نکنید به‌یاد داشته باشید:

زیبایی همیشه خوب نیست ولی خوبی همیشه زیباست!

اگر جمع امتیازات شما بین ۲۰ تا ۳۵ باشد: چهره و ظاهر افراد برایتان مهم است اما به‌مسائل دیگر هم نگاهی دارید و این بسیار خوب است. نگاه شما به‌افراد در مرحله اول آگاهانه است و به‌جزئیات اهمیت نمی‌دهید و نگاه ژرف شما علاوه بر ظواهر، برخی از صفات درونی را هم می‌بیند سعی کنید به‌مرور شخصیت افراد را جایگزین چهره‌ی ظاهر کنید به‌همین میزان حساسیت به‌ظاهر خود را نیز کم خواهید کرد و این برای روابط اجتماعی‌تان بسیار مفید است.

اگر جمع امتیازات شما زیر ۲۰ باشد: برای شما چیزی که اهمیت ندارد، ظاهر خود و دیگران است، شما به‌هیچ وجه دیگران را براساس ظاهرشان مورد شناسایی قرار نمی‌دهید، ممکن است از

چهره دیگران به‌نکاتی در مورد درون آنها پی ببرید ولی هرگز آن را ملاک قرار نمی‌دهید. و این یکی از بزرگترین صفاتی است که دوستان را همیشه در کنار شما نگاه می‌دارد. نگاه شما همیشه به‌درون دیگران است، همان‌طور که سعی دارید درون خود را به‌دیگران نشان دهید. درود بر شما!

۵- آیا حل مشکلات را محرک روان می دانید؟

بله خیر گاهی
ع- آیا همیشه هدف مشخصی برای خود در نظر می گیرید که به آن
برسید؟

بله خیر گاهی
۷- آیا غالباً در وقت استراحت هم، کار می کنید؟

بله خیر گاهی
۸- آیا دوست دارید که بدانید چگونه می توانید دستاوردهای خود را
ترقی دهید؟

بله خیر گاهی
۹- آیا از دستاوردهای خود در دانشگاه یا اداره راضی بوده اید؟

بله خیر گاهی
۱۰- شما معتقدید که بازنده خوبی نیستید؟

بله خیر گاهی
۱۱- آیا دوست دارید که دستاوردهای خود را با دستاوردهای دیگران
مقایسه کنید؟

بله خیر گاهی
۱۲- آیا شما نمی توانید در مورد فعالیتی که توجه کمی را به خود جلب
می کند علاقه زیادی پیدا کنید؟

بله خیر گاهی
۱۳- آیا شدیداً از انتقاد می رنجید؟

بله خیر گاهی

«آیا شما انسان جاه طلبی هستید؟»

در این قسمت برای تعیین میزان جاه طلبی شما ۲۵ سؤال مطرح
شده که جواب آن را بایستی بی درنگ با واژگان «بله»، «خیر»، «گاهی»
بدهید!

۱- وقتی کسانی که از شما باهوش تر نیستند به مدارج بالاتر می رسند
آزده می شوید؟

بله خیر گاهی
۲- برای شما بسیار اهمیت دارد که دیگران از دستاوردهای شما تقدیر
کنند؟

بله خیر گاهی
۳- اگر یک برنامه تلویزیونی هرچند که خسته کننده باشد ولی منافی
برایتان داشته باشد باز هم آن را تماشا می کنید؟

بله خیر گاهی
۴- آیا سعی می کنید که صفات ضعف خود را از طریق تمرین برطرف
کنید؟

بله خیر گاهی

۲۳- اگر ورزشکار بودید در مسابقاتی که مطمئن بودید در آنها نفر آخر می شوید، شرکت می کردید؟

بله خیر گاهی

۲۴- اگر مدیر سازمانی بودید تلاش می کردید که از کارمندان خود در هر زمینه ای بهتر باشید؟

بله خیر گاهی

۲۵- آیا زمانی از خود راضی می شوید که کاری را به خوبی به انجام رسانده باشید؟

بله خیر گاهی

«ارزیابی تست»

اکنون به شرح آتی برای هر پاسخ خود نمره گذاری نمایید:

بله (۲) خیر (۰) گاهی (۱)

سپس جمع امتیاز خود را در جدول آتی منظور فرمایید:

میزان	۱۴-۱۶ سال	۱۷-۲۱ سال	۲۲-۳۰ سال	۳۰ سال به بالا
جاه طلبی				
خیلی قوی	۴۰-۵۰	۳۵-۵۰	۴۲-۵۰	۴۰-۵۰
قوی	۳۶-۳۹	۳۱-۳۴	۳۲-۴۱	۳۵-۳۹
متوسط قوی	۲۳-۳۵	۲۲-۳۰	۲۶-۳۱	۲۸-۳۴
متوسط ضعیف	۱۹-۲۲	۱۴-۲۱	۲۰-۲۵	۲۳-۲۷
ضعیف	۰-۱۸	۰-۱۳	۰-۱۹	۰-۲۲

۱۴- آیا از دانش و توانایی خود ناراضی هستید؟

بله خیر گاهی

۱۵- آیا در هنگام تحصیل دوست داشتید شاگرد اول بودید؟

بله خیر گاهی

۱۶- آیا افرادی که در جامعه تخصصی ندارند برای اجتماع بی ارزش می دانید؟

بله خیر گاهی

۱۷- آیا بازیهای متداول در میهمانی ها را به دلیل آن که در آنها برنده می شوید دوست دارید؟

بله خیر گاهی

۱۸- آیا آینده ی شغلی برایتان مهمتر از هر چیز دیگری است؟

بله خیر گاهی

۱۹- آیا شغل غیر مطمئنی را که ترقی زیادی داشته باشد به یک شغل ثابت و مطمئن دولتی ترجیح می دهید؟

بله خیر گاهی

۲۰- آیا دوست دارید رهبری یک گروه را داشته باشید؟

بله خیر گاهی

۲۱- آیا - فوراً و بدون تأمل - از کسی که در زندگی به مدارج بالا رسیده باشد خوشتان می آید؟

بله خیر گاهی

۲۲- آیا دوست دارید وضعیتان بهتر از والدینتان باشد؟

بله خیر گاهی

تحلیل نتایج تست

خیلی قوی: شما خیلی جاه طلب می‌باشید، البته این مسأله برای احراز اهداف در زندگی تا حد معمولی خوب است ولی بیشتر از آن ممکن است به جای تأثیر مثبت اثر منفی باقی گذارد. باز هم می‌گویم: این ویژگی خوب و ارزشمندی است که شما دارید اگر سعی کنید که در حد تعادل با آن برخورد نمایید!

قوی: به شدت طرفدار مقام هستید و دل‌تان می‌خواهد از طریق رسیدن به درجات بالا شهرت زیادی کسب کنید این خوب است ولی مراقب باشید که این ویژگی اثر کاهندگی بر کارایی شما نداشته باشد. متوسط قوی: میزان جاه طلبی شما در حد مطلوب و عادی است این ویژگی بسیار خوب است زیرا تعادل و میانه روی در امور بهترین روش برای دستیابی به موفقیت و پیروزی در زندگی می‌باشد قدر این موهبت را بدانید و از آن خوب استفاده کنید!

متوسط ضعیف: شما تمایل زیادی به صرف انرژی برای کسب دستاوردهای بزرگ ندارید و این باعث می‌شود که در زندگی پیروزی‌های کمتری نصیب شما گردد کمی به خود بیایید و در جهت احراز موفقیت‌های بزرگ تلاش کنید مطمئن باشید که پیروزی از آن کسانی است که تلاش زیادی می‌کنند!

ضعیف: شما اساساً علاقه‌ای به کسب موفقیت در زندگی ندارید هیچ هدفی شما را به تلاش وادامی دارد. اساساً فاقد هدف و مقصود بزرگی هستید و خود را همواره با چیزهای کوچک در زندگی سرگرم کرده‌اید تا دیر نشده به خود آمده و در جهت اخذ پیروزی‌های بزرگ تلاش کنید مطمئن باشید که موفق خواهید شد!

«شما در آینده زندگی می‌کنید یا در گذشته؟»

روان‌شناسان معتقدند: جوان در آینده و پیر در گذشته زندگی می‌کند!

اکنون با انجام این تست خود را بیازمایید که جوان هستید یا پیر!

۱- خانواده‌ای پرجمعیت به تازگی همسایه شما شده‌اند و یکی از افراد این خانواده همن شماس است و بعد از یکی دو روز به او پیشنهاد می‌دهید که با هم کمی قدم بزنید تا او را با محیط آنجا آشنا کنید. او را به کجا می‌برید؟
الف: به سالن ورزشی محل که تمام بچه‌ها معمولاً آخر هفته‌ها آنجا جمع هستند ضمن آن که جای بهتری سراغ ندارید که دوست جدیدتان را ببرید.

ب: به نزدیک‌ترین کافی شاپ محل که قهوه خوشمزه‌ای هم دارد با چشم‌اندازی زیبا می‌روید.

ج: مکانی خاص برای نشان دادن وجود ندارد. چرا زمانی که می‌توان گل شهر را گشت و خوش بود، خود را محدود به محلی خاص کنیم؟

۲- دوستان شما را این گونه توصیف می کنند:

الف: همیشه در حال دویدن و ورزش کردن هستی، این همه انرژی را از کجا می آوری؟

ب: ظریف و دقیق و با حوصله در حال انجام امور جاری هستی و مثل همیشه منظم و پراورزی.

ج: خسته و بی حوصله، به سادگی از هر چیزی خسته می شوی و برای انجام کارهای پراورزی و شلوغ و جنگالی هیچ گاه حوصله نداری.

۳- شخصیت شما با کدام یک از تعاریف زیر بیشتر مطابقت دارد؟

الف: زیبا و قوی و به کسانی که برای حق خود می جنگند احترام می گذاری.

ب: زیبا، خوش لباس و شیک پوش، از کسانی که می دانند چه بپوشند و از هوش خود استفاده کافی می کنند، لذت می برید.

ج: شما دقیقاً می دانید که چه می خواهید. چه زمانی می خواهید و همیشه تلاش دارید تا یک چیز جدید را امتحان کنید این عمل شما را همیشه شاداب و سر حال نگه می دارد.

۴- بر سر دیدن فیلم با دوستان به توافق نمی رسید، تصمیم می گیرید با هم سری به دیدن کلوپ محل زده و از آنجا فیلمی را با رأی اکثریت انتخاب کنید.
انتخاب شما:

الف: فیلمی را انتخاب می کنید که در آن یک دختر به تنهایی میدان را به دست گرفته و از پس مردهای مودی برآید.

ب: چون فیلم های خارجی دوست دارید به منظور آشنایی با

فرهنگ آن کشور چنین فیلمی را انتخاب می کنید.

ج: فرق نمی کند، برای گذراندن دو ساعت وقت شاید یک فیلم خنده دار بهتر باشد.

د: کار معمول و هر روز صبح شما قبل از رفتن به محل کار یا تحصیل چیست؟

الف: یک دوش سریع و سپس بیرون زدن، این کار همیشگی شماست.

ب: چند دقیقه وقت صرف کردن هم زیاد است، فقط ۱۵ دقیقه برای این که موهایتان خشک شود و جمع کردن وسایل.

ج: مگر می شود ساده بیرون رفت، هر روز دوش گرفتن و انجام کارهای روزمره، حداقل ۴۰ دقیقه طول می کشد. اصلاً دوست ندارم مانند بقیه به نظر بیایم.

د: در رؤیای خود دوست دارید در آینده چکاره شوید؟

الف: یک ورزشکار حرفه ای که حداقل هفته ای یک بار عکسش در روزنامه ها چاپ می شود.

ب: یک مدیر عامل یا مدیر اجرایی ارشد، دارای دفتری بزرگ و شیک و ارتباط با شرکتهای خارجی.

ج: شوخی می کنی؟! مگر با خیال هم می توان زندگی کرد؟ هیچ دلیل قانع کننده ای وجود ندارد که خود را با خیالات و آن هم از یک نوع محدود کنی. در آینده می توانی به خیلی چیزهای بیشتر و بهتر دست پیدا کنی!

«ارزیابی تست»

اکنون جواب‌های خود را در جدول آتی منظور فرمایید:

سؤال	الف	ب	ج
۱	۶	۱۰	۲
۲	۶	۱۰	۲
۳	۶	۲	۱۰
۴	۱۰	۶	۲
۵	۲	۶	۱۰
۶	۶	۱۰	۲

«تحلیل نتایج تست»

- اگر جمع امتیازات شما بین ۴۵ تا ۹۰ باشد:

شما به خوبی می‌دانید که از «حال» و «آینده» خود چه می‌خواهید و به دنبال چه هستید سرشار از انرژی می‌باشید و به راحتی آن را در جایی که فکر می‌کنید درست است، هزینه می‌کنید مثلاً از این انرژی در جهت آماده‌سازی روزانه خود استفاده نمی‌کنید، بلکه آن را به مصارف بهتری می‌رسانید، همیشه کلی کار برای انجام دادن هست که دوست دارید آنها را به انجام برسانید شما بهترین روش یعنی؛ «کار و تفریح» را در کنار هم قرار داده و از آنها یک زندگی ایده‌آل ساخته‌اید پس به نحو احسن از آن لذت ببرید.

- اگر جمع امتیازات شما بین ۳۰ تا ۴۵ باشد:

شما فقط به زمان آینده فکر می‌کنید «حال» برای شما مرده، شما با کفشی آهنین با شتاب به جلو می‌تازید. لطفاً کمی هم به عقب نگاه

کنید، تمام زیبایی‌های زندگی در آینده شما نهفته نیست! بسیاری از نکات مهم و جالب زندگی در زمان حال وجود دارد پس سعی کنید آن را دریابید و لذت ببرید، از سرعت خود بکاهید و به خاطر بسپارید: اگر از زمان حال استفاده نکنید نمی‌توانید به آینده‌ای روشن برسید! - اگر جمع امتیازات شما کمتر از ۳۰ باشد:

شما در شمار آن گروه از افرادی هستید که فقط به خوشی خود فکر می‌کنند. یعنی همه چیز در تفریح و استراحت خلاصه می‌شود و نگران آینده بودن برای شما بی‌معنی است، سعی کنید تلفیقی از دو حالت نخست و دوم را به وجود آورده تا زندگی پریارتی را برای خود به ارمغان بیاورید. خیلی هم بی‌خیال بودن زندگی جالبی را برای شما ترسیم نمی‌کند.

۳- مبلغ هنگفتی در قرعه کشی بانک برنده می شوید و در صدد خرید یک ماشین کورسی دوفره هستید ولی غالب دوستانان با نظر شما مخالفند و این کار را یک عمل تجملی و بی مصرف می دانند. آیا:
الف: به آنها اجازه نمی دهید که شما را از خرید ماشین منصرف کنند؟

ب: دوباره مسأله را بررسی و سپس تصمیم نهایی را می گیرید؟
ج: خودتان را در اختیار دوستانان قرار داده تا آنجا به جای شما تصمیم بگیرند؟
۴- مادرزن یا مادرشوهرتان مرتب با شما درگیری لفظی و مشاجره دارد، در روز تولدش آیا:

الف: تولد او را نادیده می گیرید؟
ب: به او تلفن می کنید و تولدش را تبریک می گوید؟
ج: به خاطر همسران به دیدن او می روید و تولدش را تبریک می گوید؟
د- می شنوید که مردی بعد از درگیری شدید با همسرش به هتلی رفته و در آنجا ساکن می شود آیا:

الف: تصمیم مرد را مردود می دانید؟
ب: تصمیم مرد را قبول دارید؟
ج: تصمیم مرد را تأیید می کنید ولی معتقدید که راه حل بهتری هم وجود دارد؟
د- از شما دعوت می شود که در مراسم یک جشن رسمی شرکت کنید، رفتار شما تا چه حد ممکن است تحت تأثیر قوانین و آداب چنین مراسمی تغییر کند؟
الف: خیلی زیاد؟

«آیا شما انسان مستقلی هستید؟»

در این قسمت بیست وضعیت در غالب سئوال برای شما مطرح گردیده که جواب آن را می توانید با «ب»، «ج»، «د» بدهید.

۱- به اتفاق گروهی از دوستانان در تفریح خارج از شهر به سر می برید. یک شب آنها پیشنهاد می کنند که دسته جمعی به یک مکان خاصی بروید ولی شما ترجیح می دهید که یک پیاده روی طولانی در کنار ساحل دریا داشته باشید. آیا:

الف: با دوستانان می روید؟
ب: به تنهایی به ساحل برای پیاده روی می روید؟
ج: سعی می کنید دوستانان را هم منصرف و با خود همراه کنید؟
۲- با یکی از دوستانان ساعت ۴ بعد از ظهر در یک تریا قرار دارید. ساعت ۴/۳۰ می شود، شما چه کار می کنید؟

الف: از منتظر ماندن منصرف و محل را ترک می کنید؟
ب: یادداشتی برای دوستان نوشته و آن را به دست پیشخدمت تریا داده و آنجا را ترک می کنید؟
ج: هم چنان منتظر می مانید؟

ب: کمی؟

ج: اصلاً؟

۷- درخواست شما مبنی بر تقاضای شغل با عدم موفقیت روبرو می شود آیا:

الف: خیلی ناراحت و مأیوس می شوید؟

ب: اهمیت چندانی نمی دهید و فکر می کنید مشاغل دیگری هم وجود دارد؟

ج: از این که مردود شده اید خشمگین هستید؟

۸- برای استخدام در یک مصاحبه از شما می پرسند: تا چه حد خود را نیازمند تعریف و تأیید همکارانتان حس می کنید؟ آیا پاسخ خواهید داد که:

الف: در حد معمولی؟

ب: در حد قابل ملاحظه؟

ج: در حد خیلی ناچیز؟

۹- هنگام قدم زدن در پارک، کیفی با محتوای مبلغ قابل توجهی پول پیدا می کنید آیا:

الف: کیف را تحویل پلیس می دهید؟

ب: پول را برمی دارید؟

ج: پول را برمی دارید ولی عذاب وجدان دارید؟

۱۰- تا چه حد تحت تأثیر نگرانی و اضطراب شبها بیداری می کشید؟

الف: گاهی؟

ب: هرگز؟

ج: غالباً؟

۱۱- شخصی در هنگام صحبت در جمع اظهار می دارد که تعلق داشتن به فلان طبقه اجتماعی ضروریات خاصی را با خود به همراه دارد. آیا:

الف: این اظهار نظر را رد می کنید؟

ب: با نظریه او موافقت می کنید؟

ج: با بعضی از نقطه نظرات او موافق هستید؟

۱۲- در مطب دکتر نشسته اید، شخصی که در صندلی کنار شما نشسته است شروع می کند به صحبت های مستمر و اظهار نظرهایی که از نظر شما کاملاً بی ربطند. در چنین شرایطی تا چه حد قادرید نظر و فکر خود را صریح و بدون تعارف بیان کنید؟

الف: به ندرت؟

ب: اکثراً؟

ج: گاهی؟

۱۳- در یک کتاب مربوط به روانکاری به این جمله برمی خورید: «شخص باید همیشه خود را کنترل کند» آیا معتقدید که:

الف: شخص باید در تمام اوقات خود را کنترل کند؟

ب: شخص باید اکثر اوقات خود را کنترل کند؟

ج: همزمان، شخص باید مجاز باشد هرچندگاه یک بار عصبانی شده و کنترل اعصاب خود را از دست بدهد؟

۱۴- قصد دارید که یک پیراهن بخرید، آیا از یکی از دوستانتان می خواهید که با شما بیاید و در انتخاب آن به شما کمک کند؟

الف: بله، ولی الزاماً به عقیده ی او عمل نمی کنید؟

ب: بله، فقط پیراهنی را می خرید که دوستان نیز پسندند؟

ج: نه، به تنهایی می روی و آنچه را که خودت دوست داری می خری؟

۱۵- فرض کنید کتابی نوشته‌اید که فروش خوبی داشته، خواننده‌ای به شما نامه می‌نویسد و از شما می‌پرسد: «آیا فروش کتاب برایتان مهم است یا تأیید و نقد کتاب» آیا عقیده‌ی شما این خواهد بود که:

الف: فروش کتاب و سود مادی آن از همه مهمتر است؟
ب: هم منافع و سود برای شما مهم است و هم تأیید و نقد کتاب؟
ج: تأیید و نقد کتاب مهمتر از سود مادی آن است؟
۱۶- در یک گفت و گوی دوستانه، یکی از حضار می‌گوید: «زندگی خوب نیاز به پول زیاد دارد» آیا شما:

الف: فکر می‌کنید که با پول کم نمی‌توان زندگی شاد و خیرمی داشت؟

ب: با نظریه‌ی ایشان موافقت؟
ج: معتقدید که برای داشتن یک زندگی خوب و شاد نیاز به حد مشخصی از استقلال مالی است؟

۱۷- هیچ کس در خانه نیست و شما در حمام هستید. تلفن زنگ می‌زند، آیا:

الف: حوله‌ای به دور خود پیچیده و به طرف تلفن می‌روید؟
ب: اساساً توجهی به تلفن نمی‌کنید؟
ج: منتظر می‌مانید که ببینید آیا تلفن دوباره زنگ می‌زند یا نه؟
۱۸- در یک رستوران نشسته‌اید و می‌شنوید که بیگانه‌ای در میز بغلی از لباس شما انتقاد می‌کند. آیا:

الف: آرامش خود را حفظ می‌کنید و سعی می‌کنید به ادامه‌ی صحبت‌های آنان گوش دهید؟

ب: توجهی به صحبت‌های میز مجاور نمی‌کنید؟
ج: برمی‌گردید و با نگاهی خشمگین به آن شخص می‌نگرید؟

۱۹- کدام وضعیت را ناخوشایندتر می‌بینید؟

الف: سرزنش از جانب رئیس اداره؟

ب: عدم توافق با شریک‌تان؟

ج: قرار گرفتن تحت درمان پزشکی؟

۲۰- تمام روز را به انتظار یک شب آرام در خانه، کار کرده‌اید ولی به طور ناگهانی تعدادی از دوستان‌تان از راه می‌رسند. آیا:

الف: سعی می‌کنید خود را خوشحال نشان دهید؟

ب: به آنها می‌گویید که متأسفانه امشب نمی‌توانم از شما پذیرایی کنم؟

ج: آنها را به داخل دعوت می‌کنید ولی با بی‌اعتنایی مشغول تماشای تلویزیون می‌شوید؟

«ارزیابی تست»

سؤال	الف	ب	ج	سؤال	الف	ب	ج
۱	۰	۲	۱۱	۱	۲	۰	۱
۲	۲	۰	۱۲	۰	۱	۲	۱
۳	۲	۰	۱۳	۰	۱	۲	۲
۴	۲	۰	۱۴	۰	۱	۲	۳
۵	۰	۱	۱۵	۱	۲	۰	۴
۶	۲	۰	۱۶	۲	۱	۰	۵
۷	۱	۲	۱۷	۱	۲	۰	۶
۸	۰	۲	۱۸	۲	۰	۱	۷
۹	۲	۰	۱۹	۱	۲	۰	۸
۱۰	۰	۲	۲۰	۰	۲	۱	۹

اکنون جمع امتیاز خود را در جدول آتی منظور فرمایید:

متوسط قوی: میزان استقلال شما به صورت کاملاً عادی و طبیعی می باشد هرچند که با نظرات اطرافیان خود کنار می آید و گاهی آن را می پذیرد ولی در نهایت بدون عدم وابستگی به دانسته های خود عمل می کنید این نوع تفکر قابل تحسین و درخور ستایش است که هم جانب مردمداری را حفظ می کنید و هم به صورت مستقل عمل می کنید!

متوسط ضعیف: شما ضمن داشتن استقلال به صورت عادی تمایل زیادی دارید تا تحت تأثیر خواسته های دیگران قرار بگیرید این مسأله تا جایی که به استقلال فکری شما لطمه ای نزند، ایرادی ندارد ولی باید مراقب باشید که به طور ناخواسته تحت تأثیر افکار دیگران قرار نگیرید.

ضعیف: متأسفانه! شما تمایل دارید که تمام اعمال خود را با افکار دیگران تطبیق دهید و این مسأله باعث می گردد که شما اساساً هیچ عملی را بر بستر افکار خود انجام ندهید.

برای شما رعایت قوانین و ضوابط اهمیت بسیار زیادی دارد و در نتیجه هرگز قادر نخواهید بود که کاری را رأساً انجام داده و از حاصل آن بهره مند شوید و حاصل آن که در انجام امور زندگی موفق نخواهید شد سریعاً این ضعف خود را دریابید و هرچه زودتر نسبت به رفع آن اقدام نمایید!

میزان استقلال	سال ۱۴-۱۶	سال ۱۷-۲۱	سال ۲۲-۳۰	۳۰ سال به بالا
خیلی قوی	۲۹-۴۰	۳۱-۴۰	۳۰-۴۰	۳۰-۴۰
قوی	۲۸	۲۴-۳۰	۲۲-۲۹	۲۲-۲۹
متوسط قوی	۲۴-۲۷	۲۱-۲۳	۲۱-۲۵	۱۸-۲۱
متوسط ضعیف	۱۷-۲۳	۱۷-۲۰	۱۷-۲۰	۱۶-۱۷
ضعیف	۰-۱۶	۰-۱۶	۰-۱۶	۰-۱۵

«تحلیل نتیجه ی تست»

خیلی قوی: شما از استقلال بسیار زیاد برخوردار می باشید. شما بدون توجه به آنچه که ممکن است دیگران از شما داشته باشند مطابق میل و سلیقه ی خود رفتار می کنید.

این مسأله تا حدی خوب است اما گاهی اوقات این رفتار، شما را نزد دیگران آدمی خودخواه و بی ملاحظه جلوه داده و بی تردید از محبوبیت شما نزد همگان می کاهد.

پس ضمن احراز این خصلت خوب سعی کنید تعادل هم برقرار کنید!

قوی: شما از استقلال خوبی برخوردار می باشید و معمولاً مطابق سلیقه ی خود عمل می کنید بسیاری از افراد گروه سنی شما در رفتارهایشان در مورد آنچه دیگران از آنها توقع دارند از عدم استقلال بیشتری نسبت به شما برخوردارند و این برای شما موهبتی است.

اما مراقب هم باشید تا در چشم جامعه به عنوان فردی تکرو و فردگرا جلوه نکنید!

۸- نمی توانم مانع از این تفکر شوم که رفتار او احمقانه است.

بله خیر

۹- او برای آشتی کردن بسیار سرسخت است.

بله خیر

۱۰- در هنگامی که او عصبانی است، دوست دارم با عصبانیت جواب او را بدهم.

بله خیر

۱۱- بعضی از کارهای او را تحسین نمی کنم.

بله خیر

۱۲- گاهی سعی کرده ام تا نکات ضعف او را در شرایط مشخصی آشکار نمایم.

بله خیر

۱۳- من به توانایی های او افتخار نمی کنم.

بله خیر

۱۴- در هنگام مشاجره سعی می کنم او را تحقیر کنم.

بله خیر

۱۵- او قادر به انجام امور و رفع مشکلات نیست.

بله خیر

۱۶- گاهی اوقات او متکبر و مغرور به نظر می رسد.

بله خیر

۱۷- هنگامی که او رفتار منفی با من دارد با خود می اندیشم که چگونه رفتار او را تلافی کنم؟

بله خیر

«در رابطه با همسران، آیا کینه جو هستید؟»

لطفاً سؤالات آتی را با دو گزینه «بله، خیر» جواب دهید.

۱- همسر من گاهی اوقات از خود بسیار راضی است.

بله خیر

۲- همسر من گاهی اوقات تظاهر به حماقت می کند.

بله خیر

۳- وقتی از دست او عصبانی هستم عیوب واضحی را در شخصیت او می بینم.

بله خیر

۴- هنگام مشاجره با او نمی توانم نکات مثبتی در او ببابم و تحسین کنم.

بله خیر

۵- گاهی از رفتار او احساس تنفر می کنم.

بله خیر

۶- در هنگام بحث نمی توانم احترام او را حفظ کنم.

بله خیر

۷- آن گاه که مسئولیت کاری به من واگذار می گردد احساس انتقام جویی پیدا می کنم.

بله خیر

۱۸- من با رفتار و کردار او موافق نیستم.

بله خیر

۱۹- هنگامی که او را خشمگین می‌بینم، احساس سرخوردگی در ازدهان می‌کنم.

بله خیر

۲۰- هنگامی که خطایی در او مشاهده می‌کنم نکات مثبت و در ذهنم محو می‌شود.

بله خیر

۲۱- من غالباً از همسرم تصویری خشناک و عصبانی دارم.

بله خیر

خوب!

حالا سؤالات مثبت خود را جمع بزنید.

حاصل آزمون:

اگر جمع سؤالات مثبت شما کمتر از هفت می‌باشد:

به شما تبریک می‌گوییم چون تصویر معتدل و مطلوبی از خصوصیات و ویژگی‌های همسران دارید و به این مطلب آگاه هستید که انسان مجموعه‌ای از صفات خوب و بد است و سعی می‌کنید که صفات منفی همسران را در طول زمان به صفات مثبت تبدیل نمایید. باز هم به شما تبریک می‌گوییم و فرداهای سبزی را برایتان مسئلت داریم.

اگر جمع سؤالات مثبت شما بیشتر از هفت می‌باشد:

متأسفانه باید بگوییم که شما نسبت به همسران انتقادپیشه و کینه‌جو

می‌باشید. لحظه‌ای با خود فکر کنید؛ آیا همسران فقط ویژگی‌های منفی دارند؟

آیا هیچ صفت مثبتی ندارند؟

بی‌شک همسر شما نیز دارای ویژگی‌های مثبت و مطلوبی می‌باشد ولی این عیب از شما می‌باشد که فقط به نیمه‌ی خالی جام وجود همسران می‌نگرید.

پیشنهاد می‌کنیم؛ به صفات مثبت او نیز نیم‌نگاهی داشته باشید.

یادتان باشد: وقتی با انگشت اشاره و با خشم به او انتقاد می‌ورزید به مشت خود نگاه کنید چهار انگشت دیگر به طرف خودتان می‌باشد! کمی تأمل کنید! و دوباره این مطلب را بخوانید و دوباره سؤالات آزمون را مطالعه کنید حتماً جواب شما در همین سؤالات پنهان است. امتحان کنید!

بله خیر
۹- آیا در مشاجره گاهی فکر می‌کنید که چگونه مسایل کوچک به یک بحران تبدیل می‌شود؟

بله خیر
۱۰- آیا هنگام مشاجره به منظور جلوگیری از عصبانیت بیشتر طرف مقابل، خود را کنار می‌کشید و از مواضع خود صرف‌نظر می‌کنید؟

بله خیر
۱۱- آیا از این‌که در یک مشاجره تسلیم شوید احساس خوبی دارید؟

بله خیر
۱۲- آیا ترجیح می‌دهید در مشاجره از کلمات مودبانه استفاده کنید؟

بله خیر
۱۳- آیا در اوج مشاجره می‌توانید گاهی به زور لب‌خند بزنید؟

بله خیر
۱۴- آیا در هنگام مشاجره می‌توانید طرف مقابلتان را که به شما توهین کرده، ببخشید؟

بله خیر
۱۵- آیا اساساً بحث کردن منطقی را به مشاجره ترجیح می‌دهید؟

بله خیر
۱۶- آیا در پایان مشاجره می‌توانید اعتراف کنید که اشتباه کرده‌اید؟

بله خیر
۱۷- آیا در هنگام مشاجره می‌توانید دست‌های خود را ثابت و آرام نگاه دارید؟

بله خیر
۱۸- آیا بعد از پایان مشاجره می‌توانید به آرامی بخوابید؟

«هنگام مشاجره با دیگران چگونه رفتار می‌کنید؟»

۱- آیا هنگام بحث و مشاجره به خوبی می‌توانید خود را کنترل کنید؟

بله خیر
۲- آیا هنگام مشاجره به کلام مخاطبتان کاملاً گوش می‌کنید؟

بله خیر
۳- آیا هنگامی که سرزنش می‌شوید، ماندن را به فرار ترجیح می‌دهید؟

بله خیر
۴- آیا می‌توانید برخورد نامطلوب طرف مقابل خود را تحمل کنید؟

بله خیر
۵- آیا هنگام مشاجره و بحث‌های غیرمنطقی احساس نفرت می‌کنید؟

بله خیر
۶- آیا گاهی برای این‌که آرامش خود را حفظ کنید، سکوت می‌کنید و سخنی نمی‌گویید؟

بله خیر
۷- آیا آن هنگام که مشاجره بسیار جدی شود صحنه را ترک می‌کنید؟

بله خیر
۸- آیا فکر می‌کنید بهترین روش در مشاجره سکوت است؟

بله

خیر

۱۹- آیا در هنگام مشاجره غالباً به چشمان طرف مقابلتان می‌نگرید؟

بله

خیر

۲۰- آیا اساساً مشاجره کردن را یک عمل ابلهانه می‌دانید؟

بله

خیر

جمع‌بندی امتیازات آزمون:

اکنون به هر جواب «بله» یک امتیاز و به هر جواب «خیر» صفر بدهید.

ارزیابی خودتان:

اگر جمع امتیازات شما از (۱ تا ۱۰) بشود:

شما غالباً در درون خود به دیگران و به خود اعلام جنگ می‌کنید و مسایل ساده‌ای را که می‌توانید با یک بحث ساده حل و رفع نمود به یک مشاجره و بحران بزرگ تبدیل می‌کنید و این ضعف بزرگی برای شما محسوب می‌شود.

مطمئن باشید که با بیان کلماتی مؤدبانه و ساده و آرام می‌توانید منظور خود را بهتر بیان و به مقصود خود نایل شوید.

فراموش نکنید: بزرگترین آتش سوزی را می‌توان در ابتدا با یک لیوان آب خاموش نمود!

اگر جمع امتیازات شما از (۱۰ تا ۲۰) بشود:

به شما تبریک می‌گوییم!

شما آمادگی لازم را جهت هرگونه گفت‌وگو و بحث دارید و غالباً سعی می‌کنید که مشاجره را به یک بحث آرام تبدیل نمایید این خصلت بسیار خوبی برای ایجاد و ادامه ارتباطی رنگین با اطرافیان و نزدیکان

می‌باشد.

شما از آن گروه انسانهایی هستید که به قول دیل کارنگی: وقتی لیموترشی دارید سعی می‌کنید از آن شربت بسازید!

شما فردی آگاه و فهیم می‌باشید که با درایت و شعور گره‌های مشکلات را با دست‌پاز می‌کنید نه با دندان!

برایت شادی و شادکامی می‌طلبیم!

- پدر و مادر (۱)

- همسر (۲)

- رئیس و همکاران (۴)

۴- کدامیک از موارد زیر بیشتر برای شما اتفاق می افتد؟

- تا نیمه های شب برای تفریح بیدار می مانید (۱)

- نگران فردا صبح و قرارهای کاری فردا می باشید (۲)

- دلناتن برای اتاقی نان در خانه تنگ می شود (۳)

- به خاطر ازدحام کاری مسایل دیگر را فراموش می کنید (۴)

۵- وقتی که برای تعطیلات، مرخصی گرفته اید کدام یک بیشترین احتمال وقوع را دارد؟

- جواب مکالمات کاری را نمی دهید (۱)

- شماره موبایل را به همکارانتان می دهید (۲)

- به فکر نقشه های کارنتان هستید (۴)

- سعی می کنید از مسایل محل کارتان خبر بگیری (۳)

۶- آخرین باری که خریدی انجام دادید:

- تلفنی اجناس خریداری شده برای شما ارسال شده (۳)

- آنقدر مشغول بوده اید که دوستانان برای شما خرید کرده اند (۴)

- بعد از آن نیز برای تفریح یا دوستانان بیرون رفتید (۱)

- دقت کافی برای انتخاب آنچه می خواستید اختصاص دادید (۲)

۷- چند ساعت در هفته کار می کنید؟

- ۱۶ ساعت (۱)

- ۱۷ تا ۳۵ ساعت (۲)

- ۳۶ تا ۴۷ ساعت (۳)

«شما عاشق کار هستید یا تفریح؟»

شما بیشتر به کار می پردازید یا تفریح؟ یا آنکه همیشه تعادل را در این میان حفظ می کنید. برای آگاهی به این مسأله لطفاً به سئوالات آتی پاسخ دهید.

۱- تعطیلات آخر هفته پیش را چگونه گذراندید؟

- مثل تمام هفته، فعالیت خاصی انجام ندادم (۱)

- همراه خانواده و دوستان استراحت کردم (۲)

- استراحت کردم اما مجبور بودم بخشی از کارم را در خانه انجام دهم (۳)

- مثل همیشه سرکار بودم (۴)

۲- آخرین باری که به مسافرت رفتید چه زمانی بود؟

- در شش ماه گذشته (۳)

- در سال گذشته و قبل تر (۴)

- در هفته گذشته (۲)

- طی ۲۴ ساعت گذشته (۱)

۳- بیشتر وقت خود را با چه کسانی می گذرانید؟

- دوستان (۳)

۴۸- ساعت یا بیشتر (۴)

۸- وقتی با دوستانتان هستید درباره چه مسایلی بیشتر گفت و گو می کنید؟

- مسایل شخصی (۲)

- تفریح (۱)

- مسایل اقتصادی (۳)

- کار و برنامه کاری (۴)

جمع بندی امتیازات:

اکنون امتیازات داده شده را محاسبه و آنها را با هم جمع کنید.

ارزیابی خودتان:

- اگر جمع امتیازات شما از (۸ تا ۱۱ امتیاز) باشد:

شما از آن گروه افرادی هستید که به نظرشان کار کردن بیهوده و بی فایده است. به نظر شما زندگی بیش از آن ارزش دارد که لحظاتی را با کار کردن هدر دهید. مهم این است که خوش بگذرانید و لحظاتی به پادماندن داشته باشید. اما یک مطلب را به یاد داشته باشید کار کردن جوهر انسان است و ما برای داشتن فرداهایی بهتر مجبور هستیم که فعالیتی هدفمند داشته باشیم که بی شک آرامش و آسایش ما حاصل این فعالیت می باشد.

سعی کنید همیشه تعادلی بین کار کردن و تفریح برقرار کنید که این رمز و راز موفقیت در زندگی است.

- اگر جمع امتیازات شما از (۱۲ تا ۱۵ امتیاز) باشد:

به نظر می رسد شما نگرش منفی نسبت به کار کردن نداشته باشید اما چندان هم برای موفقیت و پیشبرد کارتان انرژی صرف نمی کنید و نکته مهم هم در همین جا نهفته است، اگر کارتان را با انرژی بیشتری انجام دهید هم علاقه بیشتری به آن پیدا می کنید و هم پیشرفت فزاینده ای در زندگی خواهید داشت.

به قول نیما یوشیج: باید از چیزی کاست تا به چیزی افزود!

شما هم برای دستیابی به موفقیت باید به امور مهم تری بپردازید!

- اگر جمع امتیازات شما از (۱۶ تا ۲۲ امتیاز) باشد:

موفقیت و نگرش فعلی شما نسبت به کار و استراحت یک نگرش متعادل است. شما روشی آگاهانه و متعادل درباره ی کار و تفریح دارید و این مهم یکی از مسایل اساسی برای دستیابی به موفقیت در زندگی می باشد.

شما هیچ گاه نه در تفریح زیاده روی می کنید و نه در کار کردن! از این بابت به شما تبریک می گوئیم و روزهای سبزی را برایتان می طلبیم.

- اگر جمع امتیازات شما از (۲۳ تا ۲۸ امتیاز) باشد:

فعالیت کاری شما بیش از حد معمول است و برای شما کار کردن اهمیت خاصی دارد، شما انرژی زیادی برای کارتان صرف می کنید حتی در زمانی که به تفریح می پردازید کماکان ذهن شما به کار می اندیشد حتی وقتی حضور فیزیکی در محل کارتان ندارید تمام ذهن شما در محل کارتان قرار دارد.

به یاد داشته باشید: که زندگی موفق حاصل تعادل میان کار و تفریح می باشد و مطمئن باشید همانطور که فعالیت و کار کردن برای زندگی مؤثر و مفید می باشد زیاده روی در هر یک نیز باعث نقصان در امور و عدم دستیابی به موفقیت می گردد.

۱- اگر جمع امتیازات شما از (۲۹ تا ۳۲ امتیاز) است:

همین حالا دست از کار بکشید!

البته باعث حیرت و تعجب است که شما فرصتی کردید تا همین آزمون را مطالعه کنید! شما کار نمی کنید! بلکه خود و زندگی را فدای کار کردن می کنید! شما آنقدر انرژی برای کار کردن تلف می کنید که قدرت هیچ عملی را در آینده نخواهید داشت.

به خاطر بسپارید: که اگر فعالیت کاریتان را کم نکنید باید منتظر حضور بیماری و در نهایت عمری کوتاه و بی حاصل باشید.

این مهم را به یاد داشته باشید: که موفقیت میوهی درخت تعادل است! اکنون انتخاب با خود شماست!

فصل پنجم

این کتاب

چه اثری بر شما گذاشت؟

فصل پنجم

«این کتاب چه تأثیری در زندگی شما داشت؟»

خوب من!

همان‌طور که در ابتدای کتاب نگاهشیم، هدف از نگارش این تحقیق و دستنوشته این است که به واقع در زندگی حال و آتی شما اثری مثبت داشته باشد، به این بهانه شما را رها نکرده و دوست داریم که با ما در تماس باشید.

پرسش‌های آتی توسط جمعی از اساتید در

«گروه فرهنگی انتشارات ناهن»

تهیه و تدوین گردید تا با پاسخ به آن پرسش‌ها راهنمای خود و ما بوده و پیوندمان ماندگارتر گردد.

حُب، بریم سراغ پرسش‌ها:

نامه‌هایتان در «گروه فرهنگی انتشارات نامن» بررسی و هدایای فرهنگی ارزنده‌ای به رسم یادبود تقدیم خواهد شد.
ضمن آنکه نامتان در شمار مشترکین قرار خواهد گرفت و در صورت نیاز می‌توانید محصولات فرهنگی این انتشارات را با تخفیف ویژه‌ای تهیه فرمایید.

چشم به‌راحتان داریم...

متبرک باشید!

به‌امید دیداری دیگر...

«محمود ثانی»

۱- چگونه با کتاب «لطفاً گوسفند نباشید!» آشنا شدید؟

۲- آیا از مطالعه آن احساس رضایت می‌کنید؟ چرا؟

۳- آیا مطالعه‌ی این کتاب در بهتر شناختن خودتان به شما کمکی کرده؟ چگونه؟

۴- آیا فکر می‌کنید توصیه‌های این کتاب در زندگی شما مفید بوده؟ چرا؟

۵- کدام بخش کتاب بیشترین تأثیر را بر شما داشته است؟ چرا؟

۶- عمده‌ترین تغییری که بعد از مطالعه این کتاب در شما به وجود آمد چه بود؟

۷- آیا این کتاب را به دوستانتان توصیه می‌کنید؟ چرا؟

۸- اگر بخواهید این کتاب را به دوستی اهدا کنید به چه شخصی می‌دهید؟ چرا؟

۹- اکنون چه تعریفی از گوسفندهای انسان‌نما دارید؟

۱۰- تمایل دارید نویسنده کتاب بعدی‌اش را درباره چه موضوعی بنویسد؟ چرا؟

۱۱- می‌توانید نظر تحلیلی خود را درباره‌ی کتاب بنویسید؟

۱۲- اگر روزی در مجلسی به‌طور ناگهانی با نویسنده‌ی کتاب روبرو شوید اولین جمله‌ای که به او می‌گویید چیست؟ چرا؟

لطفاً بعد از پاسخ به پرسش‌های مذکور با ذکر مشخصات کامل: «آدرس دقیق و کدپستی - نام و نام خانوادگی - میزان تحصیلات و تلفن تماس» نامه را به صندوق پستی ۱۳۷۹-۱۳۱۴۵ - انتشارات نامن ارسال فرمایید.